THE BOOK OF THOTH

(Egyptian Tarot)



Aleister Crowley

کتاب تحوت

آلیستر کراولی

This book is Persian translation to “The Book of Thoth”
by Aleister Crowley

این کتاب ترجمه‌ای است از کتاب

The Book of Thoth

نوشته:

Aleister Crowley

۱۹٤٤ – انتشار در تیراژ محدود

۱۹٦۹ – انتشار توسط .Samuel Weiser Inc

۱۹۷٤ – انتشار ویرایش اول توسط .Samuel Weiser Inc

۱۹۹۵ – انتشار توسط .Samuel Weiser Inc ، اساس ترجمه حاضر

ترجمه:

سپند

آذر ۱۳۸۵– دی ۱۳۸٦ شمسی، تهران، ایران

Dec 2006 - Jan 2008, Tehran, Iran

zepand@gmail.com

http://zepand.googlepages.com

چرخ و ... وای!
چرخ عظیم *سامسارا*[1].
چرخ تکلیف. (*داما*[2])
چرخ تارو.
چرخ جنّات.
چرخ حیات.

تمامی این چرخ‌ها یکی باشند؛ اما از تمامی این‌ها چرخ *تارو* به تنهایی آگاهانه کفایتت کند.

ای انسان، دراز بیاندیش و وسیع و ژرف بر این چرخ که در ذهنت چرخش می‌کند! وظیفه‌ات باشد که ببینی چگونه هر کارت به ضرورت از هر کارت دیگر سر برآرد؛ حتی به ترتیب از *ابله* تا *ده قرص*.

آنگاه زمانی که چرخ تقدیر، تمام دانستی، شاید که آن‌چه را آن را ابتدا حرکت داد ببینی. [آغاز یا انجامی وجود ندارد.]

و هان! تو از *مغاک* درگذشته‌ای.

کتاب کذبیات، ΚΕΘΑΛΗ ΟΗ

[1] Samsara
[2] Dhamma

شرحی تذکراتی

آلیستر کراولی در ۱۸ نوامبر ۱۸۹۸ به *مسلک هرمسی طلوع طلایی*[1] پیوست؛ و نام جادویی «پِردُرابو[2]» – «تا انتها تاب خواهم آورد» را برگزید[3].

در فوریه‌ی سال متعاقب آن، وی به مرتبه‌ی *کارورز* نایل شد و بدان سان، اسرار تناسبات *تاروت* خصوصاً برگه‌*ها* به وی تفویض گردید. (ن. ک. صص. ۱۰–۵)

او به قرار یومیه، عمدتاً تحت نظارت خصوصی برادر G.H. ٧°=٤°، D.D.C.F. (*س. لیدل مَترِز*[4]) و برادران V.H. ٦°=٥° لِهی *اور*[5] (*آلن بنِت*[6]، بعداً *سیده آناندا مِتِیا*[7]) و *وُلوُ نُسکِر*[8] (جورج *سِسیل* جونز[9]) به عنوان میهمان یا میزبانِ یکی از از *اساتید*، بر این دست‌نوشته‌ها[10] مطالعه نمود.

وی این مطالعات را در طول اولین *سفر* خود در گرداگرد زمین به جستجوی *معرفت پنهان* به تنهایی انجام داد.

وی در ۸، ۹ و ۱۰ام آوریل ۱۹۰٤، *کتاب شریعت* را دریافت نمود. وی به عنوان منتخبی توسط *اولیاء* برای به انجام رسانیدن طرح برین *ایشان*، خود را، مطابق دستورات *ایشان*، برای استقرار عصر *نو* آماده ساخت. (برای شرح دقیق و کامل این ماوقع، مهم‌ترین واقعه در سِیر وی، *اعتدالین خدایان* را ببینید. بدان ترتیب وی تناسبات پیش از این سرّیِ تاروتِ لیبر۷۷۷

یا

«فتح‌البابی نمادین بر نظام شکاکین-عارفینِ طریقت مکشوف،

تلخیص علوم قدسی هیروگلیف بنیادین»

را منتشر ساخت.

---

[1] Hermetic Order of Goldan Dawn

[2] Perdurabo

[3] تعقیب سِیر پیشرفت او در *مسلک*، خواننده را یاری خواهد نمود نوشته‌های وی را دنبال کند. او در ژانویه‌ی ۱۹۰۰ (R.R. و A.C.) به درجه‌ی *استاد صغیر* ٥°=٦° نایل شد. رتبه‌ی ٦°=٥° با اختیار نام «OL SONUF VAORESAJI» در آوریل ۱۹۰٤ رخ داد. درجه‌ی *استاد بعید* ٧°=٤° با اختیار نام OY MH در ۱۹۰۹ رخ داد. (رتبه‌ی *استاد معبد* ٨°=٣° در سوم دسامبر ۱۹۱۰ با اخذ نامی که در گذشته (اکتبر ۱۹۰٦) به وی بخشیده شده بود، Vi Veri Vivorsum Vivus Vici، رخ داد.) ن.ک. *لیبر ٤١٨*، صص. ٧٦–٧٣. درجه‌ی *مغ* ٩°=٢° با اختیار نام ΤΟ ΜΕΓΑ ΘΗΡΙΟΝ (תריון) در ۱۲ اکتبر ۱۹۱۵ رخ داد.

[4] S. Liddell Matters

[5] lehi Aour

[6] Allen Bennett

[7] Sayadaw Ananda Metteya

[8] Volvo Noscere

[9] George Cecil Jones

[10] مَجازاً اشاره به برگه‌های تاروت [م.]

به پیروی از سنت *الیفاز لِوی*[1]، اکثر نوشته‌های جادویی وی در قالب *تاروت* ریخته شده یا با ارجاعات به آن مزین گردیده است. در این ارتباط نوشته‌های زیر در خور توجه است:

باغ گل‌سرخ مغِ جاوید[2] (سرود شمشیر، ۱۹۰٤)
دنیای بیدار (نوس اوم پاک، ۱۹۰۷)
لیبر XXX، ایثیر یا اعصار، رقم CCCCXVIII: فرشته‌های ۳۰ ایثیرِ *مشاهده و صوت* (۱۹۱۱)
کتاب کذبیات (۱۹۱۳)
جادو در تئوری و عمل (کتاب ٤، بخش III) ۱۹۲۹

وی شرح کاملی از *تاروت* را بر اساس دست‌نوشته‌های *مسلک هرمسی طلوع طلایی* در *اعتدالین*، جلد ۱، شماره‌های ۷ و ۸ (۱۹۱۲) منشر نمود.

در تمامی طول این مدت، *تاروت*، همدم، راهنما و موضوع تحقیق روزانه‌ی وی بود. او بر یگانه نمودن طرح *کابالای مقدس*، تمامی فلسفه‌ها و سیستم‌های جادویی دوران‌ها – به علاوه‌ی سیستم چینی – توفیق یافت که *تاروت* مهم‌ترین عنصر واحد آن می‌باشد. این، و بدون شک «آرایش ناپلی»، عظیم‌ترین دستاورد وی در تحقیق می‌باشند.

وی برای سالهای طولانی از عدم وجود متنی موثق برای *تاروت* ناخرسند بود. دست‌های قرون وسطایی، ناامیدانه مخدوش‌اند و توسط متعصبین سیستم‌های سیاسیِ موجود گردآوری شده‌اند یا از ارایه‌ی حقیقت *باستانی کتاب* در قالب یک سیستم منسجم یا یک طرح زیبای قابل درک بسیار دور می-باشند.

از ابتدای مطالعات وی، میل مشتاق او بر ساخت متنی شایسته وجود داشت.

خود *الیفاز لِوی* نیز خواست چنین وظیفه‌ای را به انجام رساند؛ اما تنها موفق شد دو برگه برای ما باقی بگذارد، «ارابه» و «دیو». افراد بسیار دیگری نیز تلاش کردند چنین کاری انجام دهند، اما حتی از *تناسبات* صحیح آگاه نبودند. تلاش‌های ایشان، خام، بی‌معنی و به طرز رقت‌باری غریب بوده است.

اما *اولیائی* که مولف مجلد حاضر را مشاهده، راهنمایی و توبیخ کرده‌اند، پاداش کوشش‌های خود را آماده یافتند. ایشان، هنرمندی ماهر، *فریدا هریس*[3]، را به وی معرفی کردند که اگرچه پیش از این آگاهی اندکی از *تاروت* داشت یا اصلاً آن را نمی‌شناخت، *روح ماهوی* صحیح کتاب را در اختیار داشت.

ایشان به همراه یکدیگر، انرژی‌های خود را به وظیفه دشوار آماده کردن ۷۸ کارت *کتاب* تحوتی معطوف نمودند.

ایده‌ی اصلی وی [کراولی] به انجام رسانیدن دستی مطابق با *ویراستاران قرون وسطایی* بود که در پرتو شرح‌های ارایه شده در *اعتدالین I، VII و VIII* تصحیح گردد. اما *هریس* با مشکلات فنی مواجه شد؛ همانند ورود «دستان مَلَکیِ ۱۰ انوار» که در همه جا تاثیری غریب به وجود می‌آورد؛ و زمانی که *هریس*

---

1 Eliphaz Levi
2 Ambrosii Magi Hortus Rosarum
3 Frieda Harris

مشاهده نمود آموزه‌های وی در جریان توضیحات، بسیار عمیق‌تر و والاتر از مدل‌های موجود می‌باشد، این را مشاهده کرد. نتیجتاً *هریس* وی – تنبل‌ترین مرد ربع مسکون! – را وادار کرد به هر آنچه یک کار اصیل انتظار می‌رود تن در دهد که شامل مطالعه‌ی آخرین یافته‌های علوم، ریاضیات، فلسفه و انسان-شناسی مدرن باشد تا کل ذهن *جادویی* را از بُعد تصویری، بر شالوده سنت *کابالای* باستانی از نو خلق کند. وی این بار مسئولیت را پذیرفت و انرژی و اشتیاق‌اش را تجدید کرد.

اما مسئولیت، دشوار بود؛ سه ماهِ پیش‌بینی شده به پنج سال انجامید. موفقیت *هریس* به عنوان مفسر وی حدود ادراک را درمی‌نوردد. *هریس* مجبور بود برای کار از طرح‌واره‌های بسیار خام وی استفاده کند که اغلب، تنها شامل توضیحات یا خواندن بین خطوط دست‌های قدیمی می‌شد. *هریس* نبوغ خود را وقف *کار* نمود. با سرعتی باورنکردنی، به کار مشغول شد و با صبری خستگی‌ناپذیر، بر تصحیحات مردی بی-نهایت سخت‌گیر گردن نهاد و اغلب هر کارت را تا هشت بار نقاشی می‌کرد تا با چوب محک *فولاد وانادیومی* وی برابر شود!

شاید شورِ «عشق تحت اراده»ای که *هریس* در این *گنجینه حقیقت و زیبایی* نهاده است، از جبر *و جلال* کارش بر اشراق جهانیان نشات می‌گیرد؛ شاید که این تاروت، نقشه‌ای باشد برای دریابانان غیورِ عصر جدید، تا در میان *دریای کبیر بیان* به *شهر اهرام* رهنمون شوند.

جزوه‌ی همراه، به وسیله‌ی *آلیستر کراولی*، بدون کمک اساتیدش، قلم زده شده است. می‌توان از مرور آن به مساعدت .S. H خواهر .I.W.W °۳=°۸ .′.A.′.A چشم‌پوشی نمود.

یادداشت مترجم



آلیستر کراولی، ادوارد الکساندر کراولی، (۱۲ اکتبر ۱۸۷۵ – ۱ دسامبر ۱۹۴۷)، عارف انگلیسی، کتاب تحوتی را به عنوان ضمیمه‌ی دست کارت‌های «تاروت تحوتی[1]» که توسط خود وی طراحی و به وسیله‌ی *فریدا هریس* نقاشی شده بود، به رشته تحریر درآورد.

در افسانه آمده است، *تحوتی*، خدا (یا خردمندِ) مصری دانش و جادو و معادل یونانی آن *هرمس تریسمَجِستوس*[2] (سه بار بلندمرتبه)، کتابی به نام «لوح زمردین» نگارده است که در *شهر مردگان* مدفون است و حاوی رمز حیات بشر می‌باشد. این کتاب تاکنون یافت نشده اما در برخی کتب، ترجمه‌های متفاوتی از بخش اندکی از آن موجود می‌باشد[3].

تاروت، به عنوان یک نمادپردازی جامع از گیتی، همواره مرجعی محبوب در زمینه‌ی پیشگویی یا چارچوبی برای مطالعه علوم باطنی بوده است. کاربرد آن، آنچنان گسترده بوده است که توسط برخی به عنوان ابزاری برای ضابطه‌بندی خواست جادویی نیز به کار گرفته شده است.

در طول تاریخ علوم باطنی، سیستم عرفانی یهود، *کابالا*[4]، تطبیق‌های بسیار دقیق با سیستم تاروت یافته است و از این نظر، سیستم‌های تشرف غربی همانند *مسلک هرمسی طلوع طلایی*[5] – که کراولی *نظام اخوت* $A.'.A.'.$ را بر اساس آن بنا نهاد – و از ابتدا بر کابالا مبتنی بودند، در ارتباط با تاروت، در تمامی جهات، انتسابات مهم و کاربردی پیدا کردند.

آلیستر کراولی در طول تاریخ، اولین فرد برخاسته از درون مسالک عارفانه/جادویی بوده است که بر خلاف سنت، اقدام به انتشار «اسرار» به صورت کتاب نموده است[6]. بدین ترتیب همه‌گیر شدن کابالا در غرب، نتیجه طبیعی این خرق عادت می‌باشد.

اولین بار در سال ۲۰۰۶، تمامی مستندات، یادداشت‌ها و کتاب‌های کراولی و نظام اخوت تاسیس شده به وسیله‌ی وی – که مشتمل بر ده‌ها‌هزار صفحه می‌باشد – به مدد کوشش‌های «کارگروه نو–ایزیس[7]» به صورت مجانی بر روی اینترنت منتشر شد.

---

[1] Thoth Tarot

[2] Hermes Trismigestus

[3] قدیمی‌ترین ارجاعات به کتاب «لوح زمردین» در «کتاب سرالاسرار» (نویسنده نامشخص، تحریر حدوداً ۸۰۰ م.)، «کتاب أسطُقُس الأسُّ الثانی» منسوب به جابرابن‌الحیان، «کتاب سرالخلقه و صناعت الطبیعه» یا «کتاب بلانیوس الحکیم، فعل العلل» (حدوداً ۶۵۰م.، ارجاع به آموزه‌های بلانیوس طوانه‌ای، حدود سال اول میلادی) می‌باشد.

[4] קַבָּלָה [قَبالا]

[5] Hermetic Order of the Golden Dawn

[6] هرچند همه‌گیرشدن این آموزه‌ها مدیون نقش پرتره کراولی بر جلد آلبوم موسیقیSgt. Pepper's Lonely Hearts Club Band از The Beatles دانسته می‌شود.

[7] Nu Isis Working Group

در ادامه توضیحاتی در رابطه با ترجمه ارایه شده است:

- در متون انگلیسی‌زبان مدرن کابالا، عرف بر این است ذکر حروف و کلمات عبری با همجواری حروف انگلیسیِ معادل‌گزینی‌شده نمایش داده شود. در متن فارسی ترجیح داده شد از رسم-الخط عبری استفاده شود و شیوه تلفظ در قلاب قید گردد.
- این ترجمه، اولین برگردان جامع از منتشرات *علوم باطنی غرب* به فارسی می‌باشد. در همین رابطه واژه‌گزینی به اصطلاحات کتب محدود معاصر یا معرّب قدیم مقید نشده است.
- مطالعه کتاب لیبر ۷۷۷[1] نوشته مولف، در تطبیق *تناسبات* کتاب حاضر بسیار با اهمیت می‌باشد. مترجم، برگردانِ کلماتی از متن حاضر که پیشوند -all یا -pan، یا پسوند one برگرفته‌اند را با مطابقت قسمتی از پاورقی لیبر ۷۷۷ که به معادل‌گزینی اسامی خداوند در سیستم اسلامی پرداخته است، به انجام رسانیده است. بدین ترتیب all-begetter، *الوالد* و Ancient One، *القدیم* برگردان شده است. بنابراین شایسته است تاکید شود، مقصود از برگردان این واژه‌ها بدین صورت، صرفاً اشاره به مفاهیمی «مرتبط» در مراتب معادل سیستم اسلامی بوده است؛ نه ارجاع.
- تمامی کلمات حروف‌کج، اسامی خاص می‌باشند.
- در رابطه با انتسابات طالع‌بینی باید اشاره شود نام سیارات در زبان انگلیسی عمدتاً با نام خدای رومی مربوطه یکسان می‌باشد و کاربرد این کلمات در این کتاب اکثراً به هر دو معنی می‌باشد[2]. اما در برگردان این اسامی به فارسی، به اضطرار، بسته به اشاره جمله تنها یکی از آن‌ها انتخاب شده‌اند. به عنوان نمونه، Saturn در جایی *ساترن* و در جایی دیگر، *کیوان* برگردان شده است. اما شایسته است خواننده، در مطالعه‌ی جنبه‌ی طالع‌بینی این کتاب هر دو معنی را در ذهن داشته باشد.
- عبارات عربی موجود در برگردان، اکثراً ترجمه عبارات لاتین می‌باشند.
- اصطلاحات مکاتب تطبیقی موجود در متن (هندو، چینی، یونانی) با رسم‌الخط اصلی آورده شده‌اند. اما رسم‌الخط اصطلاحات عبری، به علت کثرت استفاده، تنها در فصل *واژه‌گزینی* ذکر شده‌اند.
- ترجمه‌ی اسامی کارت‌های صغیر به وسیله‌ی تطابق هم‌زمان ریشه‌های انگلیسی و فارسی انجام شده است؛ چرا که ترجمه‌ی تحت‌اللفظی این واژه‌ها، از انتقال معنی عاجز می‌باشد. کلمات اصلی در پیوست «واژه‌گزینی» ذکر شده‌اند.

سپند

تهران، ۱۳۸۵–۱۳۸٦

---

[1] ن. ک. «کتابشناسی»

[2] البته این موضوع در مورد اسامی فارسی سیارات نیز مصداق دارد اما ارتباط با خدایان پارسی می‌باشد.

فصل اول

تئوری تاروت

فصل اول

بخش اول

محتوی تاروت

تاروت، مجموعه‌ای از هفتاد و هشت کارت است. همانند کارت‌های بازی مدرن که از آن مشتق شده است، چهار خال دارد. اما تعداد کارت‌های درباری به جای سه، چهار است. به علاوه بیست و دو کارت به نام «کارت‌های کبیر» وجود دارد که هر کدام، تصویری نمادین به همراه یک عنوان می‌باشد. در نگاه اول ممکن است تصور شود آرایش، دلبخواهی است، اما چنین نیست. آنچنانکه بعداً مشخص می‌شود، به وسیله‌ی ساختار گیتی و در واقع *نظام خورشیدی* – آنچنانکه در *کابالای مقدس* نمادپردازی شده است – ایجاب گردیده است. این موضوع در ادامه شرح داده خواهد شد.

منشا تاروت

منشا این دست از کارت‌ها مبهم است. برخی مراجع سعی می‌کنند آن را به قدمت *اسرار مصر* باستان جلوه دهند؛ برخی دیگر سعی دارند آن را به جدیدی قرن پانزدهم یا حتی شانزدهم معرفی نمایند. اما *تاروت* مطمئناً – در شکلی که می‌تواند شکل کلاسیک نامیده شود – از قرن چهاردهم وجود داشته است؛ چرا که دست‌های آن تاریخ موجود هستند و شکل آن از آن زمان از جنبه‌های عمده‌ای تغییر نکرده است. این کارت‌ها در *قرون وسطی*، بیشتر برای پیشگویی، خصوصاً توسط کولی‌ها استفاده می‌شد؛ تا جایی که عنوان «تاروت *بوهمی*[1]» یا «مصری» مرسوم بوده است. زمانی که معین شد کولیان، علی‌رغم ریشه-شناسی لغوی، خودشان نیز دارای اصلیت *آسیایی* بوده‌اند، برخی افراد سعی نمودند سرچشمه آن را در هنر یا ادبیات هندی بیابند. در اینجا نیازی به ورود به بحثی در رابطه با نکات مطرح شده نمی‌باشد[2].

تئوری ارتباطات تاروت

سنت و اعتبار منابع در رابطه با قصد حاضر اهمیت ندارند. *تئوری نسبیت انیشتین* بر این اصل تکیه نداشت که زمانی که تئوری در بوته آزمایش قرار داده گرفت، مورد تایید قرار نگیرد. تنها تئوریِ به غایت مورد توجه در مورد *تاروت* این است که آن، تصویر نمادینی ستودنی از *گیتی*، بر پایه داده‌های *کابالای مقدس* می‌باشد. در ادامه‌ی این رساله، شایسته خواهد بود *کابالای مقدس*، کم و بیش شرح داده شود و جزئیات مربوطه مورد بحث قرار گیرند. بخشی از آن که به موضوع حاضر مرتبط می‌باشد *جماتریا*[3] نامیده می‌شود؛ علمی که در آن، ارزش عددی کلمات *عبری*، در حالی که هر حرف نیز یک عدد می‌باشد، آن کلمه را با دیگر کلمات دارای ارزش یکسان، یا مضربی از آن، مرتبط می‌کند. برای مثال אחד [اَخَد] یگانگی (۱+۸+٤)=۱۳؛ و אהבה [اَهبا] عشق (۱+۵+۲+۵)=۱۳ می‌باشد. این واقعیت در اشاره به

---

[1] Bohemians

[2] برخی محققین عقیده دارند R. O. T. A. (روتا، چرخ) که در *مدرسه روح القدّوس* تدریس می‌شده است؛ ن. ک. مانیفست «سنت برادریِ» *برادران صلیب گل‌سرخ*.

[3] גימטריה ، Gematria [م.]

«ذات یگانگی عشق است» پنداشته می‌شود. آنگاه יהוה [یِهُوَه] (۱۰+٦+٥+٥)=۲٦=۲×۱۳. پس «*یهوه*، *یگانگی* متجلی در *دوگانگی* است.» و به همین ترتیب. یک تفسیر مهم کلمه‌ی *تاروت* این است که *نوتاریکون*[1] کلمه תורה [تورا]، *قانون عبری*، می‌باشد؛ همچنین תרעא [ترعا]، دروازه. اکنون با تناسبات *یِصیرایی*[2] – جداول ضمیمه‌ی ب را ببینید – این کلمه می‌تواند گیتی خوانده شود – خورشیدِ نو-زاد – صفر. این *افراسِ جادوییِ* صحیحِ *تِلِما*[3] می‌باشد: *صفر* مساوی *دو* است. همچنین با *جماتریا*، ارزش عددی תרעא [ترعا]، ٦٧١=٦١×١١ است. حال، ٦١، עין [عَین] است، *هیچ* یا *صفر*؛ و ۱۱ عدد *انبساط جادویی* است. بدین ترتیب תרעא [ترعا] همان افراس را اعلام می‌دارد، تنها تفسیر فلسفی قانع‌کننده *کیهان*؛ مبدا، حال و مقصود آن. رازآلودی کامل، موضوع منشا این سیستم را احاطه کرده است؛ هر تئوری که حقایق را برآورده کند نیازمند فرضیاتی است که پوچ می‌باشند. برای شرح همه‌ی این‌ها باید فرض کرد در گذشته‌ای مبهم، اجتماعی خیالی از خاخام‌های عالِم، رسماً تمامی انواع ترکیبات حروف و اعداد را محاسبه کرده‌اند و زبان *عبری* را بر اساس این دست‌کاری‌ها خلق نموده‌اند. این تئوری به وضوح نه تنها با حس عامّه، بلکه با وقایع تاریخی و برای همه افرادی که از شکل‌گیری زبان اطلاع دارند در تضاد است.

با این وجود، به همین اندازه شواهد قوی می‌باشند که چیزی، نه چیزی کوچک بلکه میزان زیادی از آن، در رابطه با ارتباط بین کلمات و اعداد وجود دارد – چیزی که تمامی تئوری‌های معقول اقتران را مستثنی می‌کند.

این واقعیتِ انکارناپذیری است که هر عدد، صرفاً یکی بیشتر از عدد قبلی و یکی کمتر از عدد بعدی نمی-باشد؛ بلکه مفهوم مستقلی منحصر به فرد است، چیزی فی‌نفسه؛ یک ماده‌ی روحانی، اخلاقی و عُقلایی؛ نه فقط به اندازه، بلکه به میزان زیادی بیشتر از هر انسان. صرفِ ارتباطات ریاضی آن، بی‌شک قوانین وجودی آن هستند؛ اما آن‌ها عدد را تشکیل نمی‌دهند و نه چیزی بیشتر از قوانین فیزیکی و شیمیایی عکس‌العمل در آناتومی بشری که تصویری کامل از یک انسان ارایه می‌دهند.

شواهدی برای سنت متشرفین تاروت

۱. *الیفاز لِوی و تاروت*

اگر چه منشا *تاروت* کاملاً مبهم است، بخش بسیار جذاب کاملاً مدرنی از تاریخ وجود دارد – تاریخی که به خوبی در حافظه انسان زنده موجود است – که بی‌نهایت بااهمیت است و آنچنانکه رساله پیش می‌رود دریافته خواهد شد که به شکلی بسیار چشمگیر ادامه خواهد یافت. در اواسط قرن نوزدهم، محقق و *کابالیست* بسیار بزرگی برخاست که هنوز افراد گنگ را، به خرج خودشان، با عادت سرگرم‌کردن خویش با دست انداختن ایشان پس از مرگ، آزار می‌دهد. نام وی *آلفونِس لوئیس کُنستانت*[4] بود و *راهب کلیسای*

---

[1] נוטריקון، تکنیکی از علوم رمزی اعداد در کابالا: ساختن کلمه‌ای که هر حرف آن حرف آغازین یک کلمه باشد. [م.]

[2] منسوب به کتاب *سِفِر یصیرا* [ספר יצירה] [م.]

[3] θέλημα، Thelema، سیستم جادویی/فلسفی/مذهبی وضع شده توسط *آلیستر کراولی* [م.]

[4] Alphonse Louis Constant

رُم بود. به خاطر «تخلص»اش، نامش را به عبری، *الیفاز لِوی زاهد*[1] ترجمه کرد و وی به شهرت، *الیفاز لِوی* شناخته می‌شود. *الیفاز لِوی*، علاوه بر ادیب صاحب‌سبکی عالی‌رتبه و بذله‌گویی در عمل – که گاه «کمدی خشک» نامیده می‌شد – یک فیلسوف و هنرمند بود؛ و به عنوان یک هنرمند و نمادپردازی عمیق، به شدت مجذوب *تاروت* بود. وی در حالی که در *انگلستان* بود، به *کِنِت مَکِنزی*[2]، یک محقق علوم باطنی معروف و فراماسونی عالی‌رتبه، معرفی شد تا یک دست را با طراحی علمی از نو بسازد و منتشر نماید.

در کارهای وی ارایه‌های جدیدی از کارت‌های کبیرِ *ارابه* و *دیو* توسط خودش وجود دارد. به نظر می‌رسد وی فهمیده بود که *تاروت* در واقع شکلی تصویری از *درخت حیات کابالایی* است؛ که اساس تمامی *کابالا* می‌باشد؛ او تا بدانجا پیش رفت که کارهایش را بر این پایه وضع می‌کرد. او می‌خواست رساله‌ای کامل بر *جادو* بنویسد. وی موضوع را به دو بخش تقسیم نمود: *تئوری* و *عمل* که وی *افراس و آیین*[3] خواند. هر بخش بیست و دو فصل دارد؛ هر فصل برای یکی از بیست و دو کارت کبیر؛ هر فصل در رابطه با موضوعی است که با تصویر نمایش‌داده‌شده در کارت کبیر نشان داده شده است. اهمیت دقت ارتباطات در طول کار مشخص خواهد شد. در اینجا به غامضیت اندکی می‌رسیم. فصول، مرتبط هستند، اما ارتباطشان اشتباه است؛ و این تنها می‌تواند با این واقعیت توضیح داده شود که *لِوی* مقیّد به پیمانِ آغازینِ رازداری برای *متشرفین مسلک* بوده است که اسرار *تاروت* را به وی داده بودند.

۲. تاروت در دست‌نوشته‌های رمزی

در زمان *رنسانس فرانسه* در دهه ۱۸۵۰، جنبش مشابهی در *انگلستان* رخ داد. علایق آن حول مذاهب باستانی و سنن تشرف و اعجاز ایشان مرکزیت داشت. انجمن‌های فاضل، برخی سری یا نیمه‌سری، تاسیس یا احیا شدند. در میان اعضای چنین گروهی، *سرای* «تاج گل اربعه[4]»ی *فراماسونری* از سه مرد تشکیل می‌شد: دکتر *وین وِست‌کات*[5]، یک کارشناس مرگ‌های ناگهانی دادگستری لندن؛ دکتر *وودفورد*[6] و دکتر *وودمَن*[7]. مجادله اندکی در این باب وجود دارد که کدامیک از این مردان به *خیابان فارینگدون*[8] رفتند یا اینکه اصلاً خیابانی که ایشان رفتند *وارینگدون* بود؛ اما شکی نیست که یکی از ایشان یک کتاب قدیمی خرید؛ چه از یک کتاب‌فروش گمنام، یا از یک چرخ دستی یا اینکه آن را در یک کتاب‌خانه پیدا کرد. این در حدود ۱۸۸٤ یا ۱۸۸۵ رخ داد. شکی نیست که در این کتاب، کاغذهایی جدا وجود داشت که معلوم شد این کاغذها به رمز نوشته شده‌اند[9]؛ و این دست‌نوشته‌های رمزی ماده خام تاسیس انجمنی سری را حاوی بود که قصد آن اعطای تشرف از طریق آیین بود؛ و در میان این دست‌نوشته‌ها، تناسبات کارت-

---

[1] Eliphaz Levi Zahed
[2] Kenneth Mackenzie
[3] اشاره به کتاب Dogme et Rituel de la Haunte Magie؛ ترجمه به انگلیسی توسط Arthur Edward Waite اولین انتشار ۱۸۹٦ [م.]
[4] Quatuor Coronati Lodge
[5] Dr. Wynn Westcott
[6] Dr. Woodford
[7] Dr. Woodman
[8] Farringdon Road
[9] متن اصلی و رمزگشایی شده‌ی کتاب در این آدرس موجود است: http://www.hermetic.com/gdlibrary/cipher/ [م.]

های کبیر *تاروت* به حروف الفبای عبری وجود داشت. زمانی که این مساله آزمایش شد، کاملاً روشن گردید که تناسباتِ اشتباه حروف *لوی* عمدی بوده‌اند؛ و اینکه وی تناسبات صحیح را می‌دانسته است و مکتوم‌داشتن آن‌ها را وظیفه خود می‌دانسته است. (استتار این فصول وی را بسیار به زحمت انداخت!)

گفته می‌شد دست‌نوشته‌های رمزی به سال‌های آغازین قرن نوزدهم تعلق داشتند؛ و توضیحی در یک صفحه وجود دارد که به نظر می‌رسد در نوشته‌ی *الیفاز لوی* موجود باشد. به شدت محتمل است که وی در ملاقاتش با *بول‌ورِ لیتون*[1] در *انگلستان* به این دست‌نوشته دسترسی داشته است. در هر صورت آنچنانکه پیشتر مشاهده شد، *لوی* به مداومت نشان می‌دهد تناسبات صحیح را می‌دانسته است (البته به استثنای צ [صادی] که دلیل آن در ادامه دیده خواهد شد) و سعی نموده بدون افشای نابجای اسراری که برای فاش‌نکردن آن‌ها قسم خورده بود، از آن‌ها استفاده نماید.

به محض اینکه یک فرد تناسبات صحیح این کارت‌های کبیر را در اختیار داشته باشد، *تاروت* به حیات در می‌آید. انسان با صحت چنین چیزی عقلاً از پای در می‌آید. تمامی دشواری‌های تناسبات سنتی به صورتی که توسط یک محقق معمولی دریافته می‌شود در یک آن ناپدید می‌شود. بدین دلیل، انسان متمایل می‌گردد بر ادعای مروّجین دست‌نوشته‌ی رمزی صحه گذارد، که ایشان اولیاءِ سنتی از حقیقت بوده‌اند.

۳. *تاروت و مسلک هرمسی طلوع طلایی*

حال می‌بایست گریزی به تاریخچه *مسلک هرمسی طلوع طلایی* زده شود؛ انجمنی که توسط دکتر *وِست-کات* و همکارانش نوسازی شد تا شواهد بیشتری بر اعتبار ادعای مروّجین دست‌نوشته رمزی نشان داده شود.

در میان این کاغذها، علاوه بر تناسبات *تاروت*، آیین‌های بنیادین مشخصی وجود داشت که قصد بود اسرار تشرف را در بر داشته باشند؛ نامی از (با اشاره‌ای به *آلمان*) *دوشیزه اِسپرِنگِل*[2] به عنوان مرجع انتشار ذکر شده بود. دکتر *وست‌کات* بدو نامه‌ای نوشت و با اجازه‌ی وی، *مسلک طلوع طلایی* در ۱۸۸٦ تاسیس شد.

(G.′.D.′. صرفاً نامی برای *مسلک بُرونی* یا *مقدماتی* R.R. و A.C. است که این به نوبه‌ی خود، یک تجلی بُرونی از A.′.A.′. است که *مسلک* راستین *اولیاء* می‌باشد – ن. ک. *جادو*، صص. ۲۲۹–۲٤٤)[3]

نابغه‌ای که این را میسر ساخت مردی به نام *ساموئِل لیدِل مَترِز*[4] بود. پس از مدتی، *دوشیزه اِسپرِنگِل* مُرد و نامه‌ای که به وی نوشته شده بود و درخواست دانشی پیشرفته‌تر مطرح شده بود، جوابیه‌ای از یکی از همقطاران وی را به دنبال داشت. این نامه، *دکتر وست‌کات* را از مرگ وی مطلع ساخت؛ به علاوه‌ی اینکه نویسنده و همقطاران وی هیچگونه عملی را از *دوشیزه اِسپرِنگِل* مبتنی بر تنفیذ هرگونه گروه

---

[1] Bulwer Lytton
[2] Fraülein Sprengel
[3] یک موادفروشیِ دزد گستاخ که خود را «مسلک اولیاء پنهان» می‌نامد، اخیراً ظهور کرده و ناپدید شده است.
[4] Samuel Liddell Mathers

کاری تایید نکردند؛ اما با احترام و قدری بسیار که برای وی قایل می‌شدند، از انکاری آشکار نیز خودداری ورزیدند. وی در ادامه گفت «این رابطه اکنون باید موقوف گردد»، اما اگر ایشان دانشی پیشرفته‌تر می‌خواهند، می‌توانند آن را با استفاده‌ی صحیح از دانشی که هم‌اکنون در اختیار دارند به خوبی به دست آورند. به بیان دیگر، ایشان می‌بایست قدرت‌های جادویی خویش را برای ارتباط با *پیشوایان سری مسلک* به کار برند. (این اتفاقاً، رویه‌ای کاملاً عادی و سنتی می‌باشد.)

مَترِز، اندکی پس از آن که مانوری در *پیشوایی* عملی *مسلک* داده بود، اعلام کرد که خودش این ارتباط را برقرار کرده است؛ و *اولیاء سری*، به وی اختیار ادامه‌ی کار *مسلک* را، به عنوان تنها پیشوا، اعطا کرده‌اند. هرچند در اینجا شواهدی دالّ بر اینکه وی بر حقیقت گواهی می‌دهد وجود ندارد؛ چرا که هیچ دانشی نو با اهمیتی خاص وارد *مسلک* نشد؛ بلکه اثبات شد آنچه پدیدار گردید، چیزی بیش از آن نبود که *مَترِز* توانسته باشد از طرق معمولیِ دسترسی به منابع موجود، همانند *موزه بریتانیا* کسب کند. این شرایط و میزان گسترده‌ای از دسیسه‌های جزئی، به ناخرسندی در میان اعضای *مسلک* انجامید. در این مورد مشخص شد، قضاوت *دوشیزه اِسپرِنگِل* مبنی بر این که گروه کاری در *مسلکی* از این دست امکان‌پذیر می‌باشد اشتباه می‌باشد. *مسلک* در ۱۹۰۰، در شکل جاری خود نابود گردید.

نکته‌ی این مطالب این است که به سادگی نشان دهد در آن زمان، مشغولیت اصلی تمامی اعضای جدی *مسلک*، برقراری تماس با خود *اولیاء سری* بوده است. در ۱۹۰٤ موفقیت، توسط جوانترینِ اعضا، *برادر پِردُرابو*، کسب شد. کامل‌ترین جزئیات این واقعه در *اعتدالین خدایان* آمده است[1].

بحث در رابطه با شواهدی که منتج به صحت این ادعا می‌شوند در اینجا مفید نمی‌باشد. اما باید توجه شود که این‌ها شواهدی درونی هستند و در خود دست‌نوشته، موجود. تفاوتی نمی‌کند اگر جملات هر یک از افراد مورد نظر غلط از آب دربیاید.

۴. *ماهیت شواهد*

این گریزهای تاریخی برای فهم شرایط این مطالعه ضروری بوده است. اکنون مناسب است شماره‌گذاری غریب *کارت‌های کبیر* مورد بررسی قرار گیرد. برای یک ریاضیدان طبیعی به نظر می‌رسد که دنباله‌ای از اعداد طبیعی را از *صفر* شروع کند؛ اما برای ذهنی با تربیت غیرریاضی بسیار آزاردهنده می‌باشد. در رسالات و کتب سنتی درباره *تاروت*، تصور می‌شد برگه‌ی شماره‌ی 0 بین برگه‌های XX و XXI قرار می‌گیرد. راز تفسیر آغازین که کل معنای *کارت‌های کبیر* را روشن می‌سازد، به سادگی علامت‌گذاری 0 روی این کارت و قرار دادن آن در محل طبیعی آن می‌باشد؛ جایی که هر ریاضیدان آن را قرار می‌دهد؛ پیش از عدد یک. اما هنوز یک غرابت یا اختلال در توالی طبیعی وجود دارد. آن این است که برگه‌های VIII و XI می‌بایست جابجا شوند تا تناسبات حفظ گردند. چرا که برگه‌ی XI، «قدرت»

---

[1] خصوصاً به صص. ٦١ تا ١٩٩ مراجعه کنید. پیغام *مرشدین سری* حتی در *کتاب شریعت* که به صورت خصوصی برای متشرفین و در *اعتدالین، جلد ۱*، شماره ۷ و شماره ۱۰ برای عموم منتشر شده است نیز آمده است؛ همچنین با جزئیات کامل در *اعتدالین خدایان، صص. ۱۳ تا ۳۸*. در پاکتی در انتهای این مجلد، بازسازی با چاپ سنگی دست‌نوشته نیز آمده است. همچنین نسخه جیبی ارزانی از متن *کتاب*، به تنهایی موجود است. *ویرایش‌های آمریکایی* متن نیز موجود می‌باشد.

نامیده شده و بر آن یک *شیر* ظاهر شده است؛ و به وضوح به برج دایره‌البروجی *اسد* اشاره دارد؛ اما برگه‌ی VIII «عدالت» نامیده شده است و تمثال نمادین متعارف، برتخت‌نشسته با شمشیر و ترازو، را نشان می‌دهد؛ و بدین ترتیب به وضوح به برج دایره‌البروجی *میزان*، *ترازو*، اشاره دارد.

برادر پِردُرابو از ابتدای تشرفش به *مسلک* در ۱۸ نوامبر ۱۸۹۸، مطالعه عمیقی بر *تاروت* انجام داده بود؛ چرا که سه ماه بعد، وی به درجه *کارآورز* نایل شد؛ و همینطور مستحق دانستن *تناسبات سری* گردید. او پیوسته بر آن و دست‌نوشته‌های توضیحی همراه ضمیمه، مطالعه نمود. او تمامی این تناسبات اعداد را در ارتباط با اشکال طبیعت بررسی نمود و عدم توافقی نیافت. اما زمانی که وی (در ۸ آوریل ۱۹۰٤) *کتاب شریعت* را از املاء پیغام‌رسانِ *اولیاء سری* می‌نوشت، انگار پرسشی ذهنی مطرح کرده است که در کلمات فصل اول، ۵۷ اشاره شده است: «قانون *استحکامات*، راز بزرگ *منزل خداوند*» («منزل خداوند» یکی از اسامی *کارت* کبیر به شماره XVI می‌باشد.) بدین نیت: «آیا تناسبات را صحیح دریافته‌ام؟» در این باب پاسخی درون‌نهاد آمد: «تمامی حروف قدیم کتاب من صحیح‌اند؛ اما צ، *اختر* نیست. این همچنین یک سر است؛ پیغامبرم آن را بر خردمندان آشکار خواهد کرد.» این به غایت آزاردهنده بود. اگر צ [صادی] «اختر» نیست، پس چه است؟ و צ [صادی] چه بود؟ او سال‌ها تلاش کرد کارت «اختر» را – که به شماره XVII می‌باشد – با کارتی دیگر جابجا کند. موفقیتی نبود. سالهای دراز پس از آن بود که راه‌حل بر وی روشن گردید. צ [صادی] «شاهنشاه» است؛ و بدین ترتیب موقعیت‌های XVII و IV می‌بایست جابجا شوند. این تناسب بسیار رضایت‌بخش است.

بلی، اما این چیزی بسیار فراتر از خرسندی است؛ این برای تنویر فکر است؛ متقاعدکننده‌ترین شاهد ممکن بر اینکه *کتاب شریعت*، پیغامی اصیل از *اولیاء سری* است.

«اختر» به *دلو* در *دایره‌البروج* و «شاهنشاه» به *حمل* ارجاع دارد. اکنون *حمل* و *دلو* در دو طرف حوت هستند؛ درست همانند *اسد* و *میزان* که در دو طرف *سنبله* هستند؛ یعنی تصحیح *کتاب شریعت*، تقارن کاملی در تناسبات *دایره‌البروجی* ارایه می‌دهد؛ درست همانطور که در یک سر بیضی، یک حلقه برای مطابقت با حلقه‌ی دقیقاً موجود در سر دیگر تشکیل شده باشد. این مسایل تا حدی فنی به نظر می‌رسند؛ در واقع چنین هستند؛ اما هر چه *تاروت* بیشتر مطالعه شود، تقارن و کمال تحسین‌برانگیزِ نمادپردازی بیشتر ادراک می‌گردد. در عین حال حتی برای یک فرد عامی نیز باید واضح باشد که تعادل و تطابق برای هر کمال ضروری می‌باشند، و بدون شک توضیح این دو پیچیدگی در ۱۵۰ سال گذشته پدیده‌ای چشمگیر بوده است.

خلاصه‌ی مسایلی که تا بدینجا بحث شد

۱. منشا تاروت کاملاً نامربوط است؛ حتی اگر معین بود نیز می‌بایست همانند یک نظام بر اساس شایستگی خودش ابقاء یا امحاء می‌شد.

۲. *تاروت* بدون شک، تلاشی تعمدی برای نمایش افراس‌های *کابالا* به شکل تصویری می‌باشد.

۳. شواهد این امر همانند شواهدی است که توسط یک فرد که جدول کلمات متقاطع درست می‌کند ارایه می‌شود. او از ACROSS نتیجه می‌گیرد کلمه‌ی او SCRUN□H است؛ و مطمئن است که بدون هیچ اشتباهی، جای خالی باید یک C باشد.

٤. این تناسبات از یک حیث، نقشه‌ای متعارف و نمادین هستند. چنین چیزی می‌توانسته است توسط فرد یا افرادی با تخیل و نبوغ هنری عظیم به همراه وضوح تحقیقی و فلسفی باورنکردنی ابداع شده باشد.

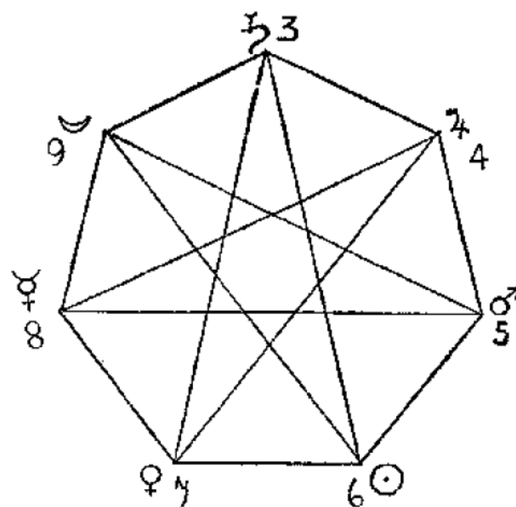
٥. چنین افرادی، هر قدر هم ایشان را برجسته در نظر بگیریم، توانایی کامل ساخت تمامیت نظامی چنین غامض را – بدون همیاری علویّونی که فرایندهای ذهنیشان به *بُعدی* بالاتر متعلق بوده یا می‌باشد – ندارند.

می‌توان به طریق تشابه، بازی شطرنج را برگزید. شطرنج در ابتدا از چیز بسیار ساده‌ای توسعه یافته است. تقلیدِ رزمِ جنگجویانِ خسته بوده است؛ اما ظرافت‌های بازی مدرن که اکنون، با سپاس از *ریچارد رتی*[1]، کاملاً غیرقابل‌محاسبه گردیده و به دنیای خلاقیت زیبایی‌شناسانه وارد شده است، در طراحی اصلی نهان بوده است. آغازگران بازی «چیزی بهتر از آنچه می‌دانستند می‌ساختند». البته می‌توان بحث کرد که این ظرافت‌ها در طول توسعه‌ی بازی به وجود آمده‌اند؛ و بدون شک کاملاً روشن است که از بُعد تاریخی، بر اساس مدارک موجود بازی‌های بازیکنان اولیه حاوی هیچ مفهوم آگاهانه‌ای فراتر از انواعی از تدابیر تا حدودی خام و پایه‌ای نبوده است. و همچنین می‌توان بحث کرد که بازی شطرنج صرفاً یکی از بازی‌هایی است که تصادفاً، از میان دیگر بازی‌هایی که از بین رفته‌اند توسعه یافته است. می‌توان بحث کرد این که شطرنج مدرن در بازی اصلی پنهان بوده است نیز صرفاً اتفاقی بوده است.

تئوری الهام واقعاً بسیار ساده‌تر است و این، به علت حقایقی است که ایجاز را نقض نمی‌کنند.

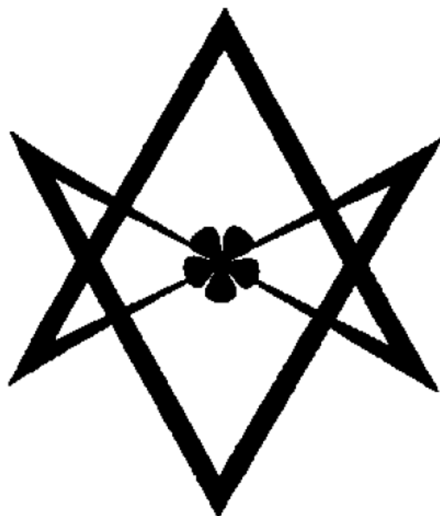
---

[1] Richard Réti



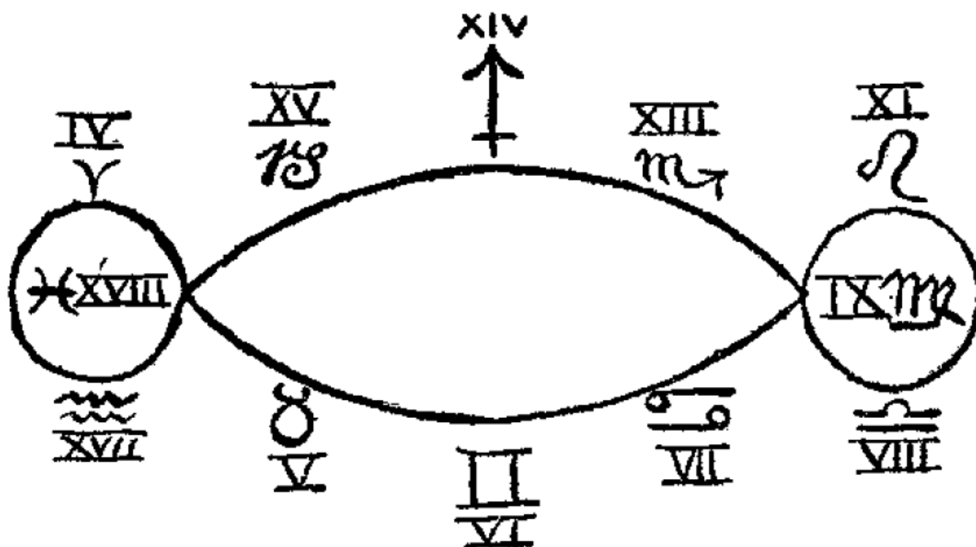
۱-۱- روزهای هفته

دور *شش‌ضلعی* را ترتیب *هفت سیاره مقدس* بخوانید. امتداد *هگزاگرام* را برای ترتیب روزهای هفته بخوانید. (اعتقاد بر این است که این کشف دقیق کارِ G. H. *برادر* D. D. C. F. باشد.)



۱-۲- هگزاگرام تک‌پیمایشی[1]

گفته شده است که رسم یک هگزاگرام تک‌پیمایشی غیرممکن است؛ اما اکنون این کار انجام شده است. هرچند خطوط دقیقاً *اقلیدسی* هستند، پهنایی ندارند.



۱-۳- حلقه‌ی مضاعف در دایره‌البروج

[1] Unicursal Hexagram

فصل اول

بخش دوم

تاروت و کابالای مقدس

مساله بعدی، *کابالای مقدس* است. این موضوعی بسیار ساده است و برای یک ذهن معمولی هوشمند، دشواری ایجاد نمی‌کند. در سیستم اعشاری ده عدد وجود دارند؛ و دلیل موثقی برای این که چرا – در یک نظام رقمی که صرفاً ریاضی نیست – باید ده و فقط ده عدد باشد وجود دارد. در اینجا لازم است «آرایش ناپلی[1]» معرفی شوند. اما پیش از همه، نمایش تصویری گیتی به وسیله‌ی *کابالای مقدس* می‌بایست فهمیده شود (ن. ک. نمودار آخر کتاب.)

این تصویر، *درخت حیات* را نشان می‌دهد، که نقشه‌ی گیتی است. می‌بایست همانند یک ریاضیدان با مفهوم *صفر*، *صفر مطلق* شروع کرد که در آزمایش به معنای هر کمیتی است که انتخاب شود، اما نه به ترتیبی که فرد عامی ممکن است ابتدائاً تصور کند؛ *هیچ*، «غیبت همه چیز» به مفهوم عامیانه‌ی کلمه. (ن. ک. «بِراشیت»، پاریس، ۱۹۰۲)

آرایش ناپلی

کابالیست‌ها این مفهومِ *هیچ* را توسعه دادند و به نوعی ثانوی از *هیچ* رسیدند که آن را אין סוף [اِین سُف] «بی‌حد» نامیدند (به نظر می‌رسد این مفهوم به *مکان* بی‌شباهت نباشد.) سپس تصمیم گرفتند برای تفسیر این غیبتِ صرفِ هر ابزار تعریف، لازم است אין סוף אור [اِین سُف اُر] «نور بی‌حد» تعریف شود. به نظر می‌رسد با این مفهوم چیزی مد نظر داشتند که بسیار شبیه آنچه عالمان اواخر عصر *ویکتوریا* از *اثیر تابناک* منظور داشتند بود. (*پیوستار مکان-زمان*؟) تمامی این‌ها ظاهراً بی‌شکل و تهی می‌باشند؛ این‌ها وضعیت‌هایی مجرد هستند، نه مفاهیم مثبت. قدم بعدی می‌بایست مفهوم مثبت باشد. می‌توان این نظریه را ضابطه‌بندی نمود: اگر چیزی جز *هیچ* وجود دارد، باید درون این *نور بی‌مرز* وجود داشته باشد؛ درون این مکان؛ درون این *هیچ* غیرقابل‌تصور که نمی‌تواند به صورت *هیچ*-بودن وجود داشته باشد؛ بلکه باید چنین درک شود که *هیچی* از فنای دو تضاد فرضی تشکیل شده باشد. بدین ترتیب *نقطه* ظاهر می‌شود که «نه قسمت و نه بزرگی و فقط موقعیت دارد».

اما موقعیت هیچ معنایی ندارد مگر اینکه چیز دیگری وجود داشته باشد؛ موقعیت دیگری که بتواند با آن مقایسه شود. باید بتوان آن را توضیح داد. تنها راه انجام این کار این است که *نقطه‌ی* دیگری داشته باشیم و این بدان معنا است که باید عدد *دو* ابداع شود و *خط* ممکن گردد.

اما این *خط* واقعاً آنچنان معنایی ندارد، چرا که هنوز سنجشی از اندازه وجود ندارد. حد دانش در این مرحله – فقط برای آن که بتوان در مورد آن‌ها صحبت کرد – این است که دو چیز وجود دارند. اما کسی نمی‌تواند بگوید آن‌ها نزدیک یکدیگر هستند یا بسیار دور؛ تنها می‌تواند بگوید از هم فاصله دارند.

---

[1] Naples Arrangements

برای تمییز بین آن‌ها، باید چیز سومی وجود داشته باشد. باید نقطه‌ی دیگری داشته باشیم. باید *سطح* ابداع شود؛ باید *مثلث* ابداع گردد. برای این کار، اتفاقاً تمامی *هندسه‌ی مسطّحه* پدیدار می‌گردد. حال باید گفت «الف به ب نزدیک‌تر است تا الف به ج».

اما تا اینجا ماده‌ای برای این مفاهیم وجود ندارد. در واقع جز مفهوم *فاصله* و شاید مفهوم *بینابینی* و *اندازه زاویه‌ای* اصلاً مفهومی وجود ندارد؛ پس *هندسه‌ی مسطّحه* که اکنون در تئوری وجود دارد، پس از تمامی این‌ها کاملاً نیمه‌تمام و نامفهوم است. در واقع رویکردی به هیچگونه مفهومِ چیز واقعاً موجود، وجود نداشته است. چیزی بیش از وضع تعاریف، در عالمی فرضی و کاملاً *مثالی* انجام نگرفته است.

اکنون پس از آن *مغاک* می‌آید. دیگر نمی‌توان در [عالم] *مثالی* پیشتر رفت. قدم بعدی باید *عینی* باشد؛ حداقل رویکردی به *عینی*. سه نقطه وجود دارند اما ایده‌ای از جایی که هر یک از آن‌ها باشند وجود ندارد. نقطه چهارمی ضروری است و این مفهوم ماده را در ضابطه در می‌آورد.

نقطه، *خط*، *صفحه*. نقطه چهارم در غیر از حالتی که در صفحه قرار می‌گیرد، *فضا* را ارایه می‌دهد. اگر بخواهیم موقعیت هر نقطه را بدانیم می‌بایست محورهای مختصات تعریف کنیم. چند فوت از دیوار *شمالی*، چند فوت از دیوار *شرقی* و چند فوت از کف فاصله دارد.

پس باید از *هیچی*، *چیزی* برآمده باشد که بتوان گفت وجود دارد. در اینجا می‌توان به مفهوم *ماده* رسید. اما این وجود، بی‌نهایت رقیق است؛ چرا که تنها مشخصه‌ی هر نقطه فرضی، موقعیت آن در رابطه با دیگر نقاط معین است؛ هیچ تغییری ممکن نیست؛ چیزی نمی‌تواند رخ دهد. پس در تحلیلِ *واقعیت* شناخته-شده، می‌بایست مفهوم پنجمی فرض شود که حرکت باشد.

این، مفهوم *زمان* را متبادر می‌کند، چرا که یک واقعه تنها از طریق حرکت در *زمان* می‌تواند رخ دهد. بدون این تغییر و توالی، چیزی نمی‌تواند هدف حواس قرار گیرد. (می‌بایست توجه شود که عدد ۵ عدد حرف ה [هِ] در الفبای *عبری* است. این حرفی است که به صورت سنتی وقف *مادر کبیر* شده است. این زهدانی است که *پدر کبیر* – که با حرف י [یُد] نشان داده می‌شود که از نظر تصویری نمایش *نقطه‌ی* غایی می‌باشد- در آن حرکت می‌کند و وجود فعال تولید می‌نماید.)

اکنون مفهوم محسوسی از *نقطه* امکان‌پذیر است؛ و در نهایت این نقطه‌ای است که می‌تواند خودآگاه باشد، چرا که *گذشته*، *حال* و *آینده*‌ای دارد. می‌تواند خود را به زبان مفاهیم پیشین تعریف نماید. در اینجا عدد *شش* وجود دارد – مرکز نظام: خودآگاه، مستعد تجربه.

در این مرحله بد نیست لحظه‌ای از نمادپردازی صرفاً *کابالایی* فاصله بگیریم. افراس سه عدد بعدی (حداقل برای برخی اذهان) بسیار روشن توضیح داده نشده است. برای تفسیری روشن‌تر از اعداد ۷، ۸ و ۹ می‌بایست به سیستم *ودانتایی*[1] نگریست؛ اگر چه آن‌ها در ارتباط بسیار نزدیک با مفاهیم *کابالایی* می‌باشند. *ریشی*‌ها[2]، در تفسیر *هندویی* از وجود، سه کیفیت را فرض می‌کنند: सत [سات[3]]، خود *ذات*

---

[1] Vedanta
[2] Rishi
[3] Sut

وجود؛ चित [خیت[1]]، *فکر* یا *تعقل*؛ و आनंद [آناندا[2]]، (معمولاً سعادت ترجمه می‌شود)، لذتی که به وسیله‌ی *وجود* در جریان وقایع تجربه می‌شود. این خلسه به وضوح علت محرکِ تحرک وجود است. انگاشت ناکاملی را از طرف *کمال* شرح می‌دهد. *مطلق*، *هیچ* می‌باشد و در وضعیت *هیچی* باقی می‌ماند؛ بدین ترتیب برای آگاه بودن و لذت بردن از امکان‌های آن، می‌بایست این امکان‌ها را کاوش نماید. در اینجا می‌توان عباراتی همسو با این افراس از مستندی به نام *کتاب پنگوئن بزرگ* وارد کرد که دانش‌آموز را قادر می‌سازد موقعیت را از دیدگاه دو ذهن متفاوت ببیند.

«تمامی عناصر می‌بایست زمانی جدا بوده باشند. در حرارت بالا نیز مساله همین است. اکنون زمانی که اتم‌ها به *خورشید* می‌رسند، آن حرارت شدید و بیکران را دریافت می‌کنیم و تمامی عناصر دوباره خودشان می‌باشند. تصور کنید که هر اتمِ هر عنصر، خاطره‌ی تمامی سرگذشت‌های خود را در ترکیب در اختیار دارد. بدین ترتیب، آن اتم، تقویت‌شده با حافظه، همان اتم نخواهد بود؛ در عین حال، چیزی از جایی جز این حافظه کسب نکرده است. بدین ترتیب با گذشت زمان و خاصیت حافظه، یک چیز می‌تواند چیزی بیش از خود بگردد؛ بنابراین یک پیشرفت واقعی ممکن می‌باشد. می‌توان برای هر عنصر که تصمیم می‌گیرد و متحمّل این دنباله‌ی تناسخات می‌شود دلیلی یافت؛ بدین دلیل و تنها بدین دلیل، می‌تواند پیش رود و به سپری گشتن حافظه‌ای که در طول این تناسخات دارد تن دردهد؛ چرا که می‌داند از میان آن‌ها تغییرنیافته خواهد گذشت.

بدین ترتیب می‌توانید تعداد نامحدود خدایان، مستقل و یکسان اگرچه متفاوت داشته باشید؛ هر یک رفیع و مطلقاً نابودنشدنی. این همچنین تنها توضیح این مساله است که چگونه یک *وجود* می‌تواند دنیایی بسازد که در آن جنگ، *شر* و غیره وجود دارند. *شر* صرفاً یک ظهور است، چرا که (همانند «خیر») نمی‌تواند خودِ ماده را متاثر کند؛ بلکه تنها می‌تواند ترکیبات آن را ازدیاد بخشد. این با *یگانه‌پرستی عرفانی* یکسان است؛ اما ایراد وارد بر آن نظریه این است که *خداوند* می‌بایست چیزهایی را خلق نماید که همگی بخش‌هایی از خودش می‌باشند، پس اثر متقابل آن‌ها غلط است. اگر تعداد بسیاری عناصر را پیش‌فرض بداریم، اثر متقابل‌شان طبیعی است.»

این مفاهیمِ *وجود*، *فکر* و *سعادت*، حداقل کیفیات ممکنی را تشکیل می‌دهند که یک نقطه – اگر می‌خواهد تجربه محسوسی از خود داشته باشد – می‌بایست در اختیار داشته باشد. این‌ها به اعداد ۹، ۸ و ۷ مرتبط هستند. بدین ترتیب اولین مفهوم، واقعیت، آنچنانکه توسط ذهن شناخته می‌شود برای در نظر آوردن *نقطه* به صورتی است که از این نُه تکامل متوالی از *صفر* ساخته شده باشد. اینجا در آخر عدد *دَه* قرار دارد.

به بیان دیگر برای توصیف *واقعیت* به شکل *دانش*، می‌بایست این دَه مفهوم متوالی را مفروض داشت. آن‌ها در *کابالا*، סְפִירוֹת [سِفیروت[3]] نامیده می‌شوند که به معنای «اعداد» می‌باشد. آنچنانکه در ادامه دیده خواهد شد، هر عدد اهمیت خود را دارد. هر یک با تمامی پدیده‌ها به نحوی مرتبط است که آرایش آن‌ها در *درخت حیات* – آنچنانکه در نمودارهای ب–۱، ب–۲ و ب–۳ در ضمیمه‌ی «ب» نشان داده شده

---

1 Chit
2 Ananda

3 جمعِ סְפִירָה [سِفیرا] [م.]

است – نقشه‌ای از گیتی می‌باشد. این دَه عدد در *تاروت* به وسیله‌ی چهل کارت صغیر نشان داده شده‌اند.

تاروت و ضابطه تتراگراماتون[1] יהוה

پس کارت‌های کبیر چه هستند؟ این سوال با جنبه دیگری از نظام تکامل مرتبط است. اولین فرایند ذهنی چه بوده است؟ زمانی که مجبور باشیم *هیچ* را شرح دهیم، تنها راه چنین کاری، بدون از بین بردن یکپارچگی آن، نشان دادن آن به صورت اتحاد *به علاوه* چیزی به همراه *منهای* چیزی می‌باشد. می‌توان این دو مفهوم را *فعال* و *منفعل*، *پدر* و *مادر* نامید. اما اگرچه *پدر* و *مادر* می‌توانند اتحادی کامل بسازند، و بدین ترتیب به *صفر* بازگردند – که قهقرا می‌باشد – همچنین می‌توانند به سوی *ماده* بروند، تا اتحادشان یک *پسر* و یک *دختر* تولید کند. این مفهوم در عمل به عنوان روشی برای شرح چگونگی تولید یک چیز سوم از دو چیز است به نحوی است که هیچکدام از آن‌ها نباشد.

ساده‌ترین توضیح در *شیمی* موجود است. اگر گاز هیدروژن و گاز کلر را بگیریم و یک جرقه الکتریکی از درون آن‌ها بگذرانیم، انفجاری رخ می‌دهد و اسید هیدروکلریک تولید می‌شود. در اینجا ماده‌ای مثبت داریم که می‌تواند فرزند *پسر* ازدواج این عناصر نامیده شود و یک پیشروی به سوی *ماده* است. اما همچنین در خلسه اتحاد، *نور* و *حرارت* نیز آزاد می‌شوند؛ این پدیده‌ها به همان مفهومی که اسید هیدروکریک مادی است، مادی نیستند؛ بدین سان این محصول اتحاد، ماهیتی روحانی دارد و به *دختر* مرتبط می‌باشد.

به زبان کیمیاگران، این پدیده‌ها به تعارف، به شکل «عناصر» طبقه‌بندی شده‌اند. *آتش*، خالص‌ترین و فعال‌ترین، به *پدر* مرتبط است؛ *آب* نیز فعال اما منفعل؛ *مادر* می‌باشد؛ اتحاد آن‌ها به عنصری منتج می‌شود که در هر دو ماهیت سهیم است، اما از هر دوی آن‌ها مجزا. و این را «باد» نامیدند. باید پیوسته به یاد داشت که واژه‌ای که توسط فیلسوفان باستانی و قرون وسطایی استفاده می‌شد اصلاً به معنای امروزی آن‌ها نمی‌باشد. «آب» برای ایشان به معنای ترکیب شیمیایی H_2O نمی‌باشد؛ بلکه مفهومی به شدت مجرد است و در همه جا موجود می‌باشد. چکش‌خواری آهن، کیفیتی آبی است[2]. کلمه «عنصر» به معنای عنصر شیمیایی نیست؛ به معنای مجموعه‌ای از مفاهیم است که کیفیات و خواص معینی را تلخیص می‌نماید.

تعریف این واژه‌ها به نحوی که معنای آن‌ها برای دانش‌آموز روشن گردد به سختی امکان‌پذیر است. وی باید خودش با تمرین، معنایی را که برای خودش دارد کشف نماید. حتی معمولاً اتفاق نمی‌افتد که مفاهیم یکسانی برسد. این بدان معنی نیست که یک ذهن، صحیح است و دیگری غلط؛ چرا که هر یک از ما جهان منحصر به خودمان را داریم که با جهان دیگری یکسان نیست. ماهی که الف می‌بیند، همان ماهی که ب

---

[1] Tetragramaton، יהוה [یهُوَه] [م.]

[2] خاصیت مغناطیسی آن (مشابهاً) آتشین می‌باشد، رسانایی‌اش هوایی، و وزن و سختی‌اش خاکی. در عین حال، وزن تنها تابعی از خمیدگی «پیوستار زمان–مکان» می‌باشد: «زمین، سریر روح است.»

که در کنارش ایستاده است می‌بیند نیست. در این مورد، تفاوت آنقدر اندک است که در عمل وجود ندارد؛ اما هنوز تفاوتی هست. اما اگر اولی و دومی در یک نمایشگاه به یک تصویر نگاه کنند، تصویر برای هر دوی ایشان اصلاً یکسان نیست، چرا که ذهن اولی به نحوی تربیت شده است تا آن را با تجربه خویش از هزاران تصویر دیگر مشاهده نماید؛ و احتمالاً دومی مجموعه کاملاً متفاوتی از تصاویر را دیده است. تجربه ایشان تنها در مورد تصاویر شناخته‌شده اندکی تطابق خواهد یافت. علاوه بر این ذهن‌های ایشان، در اشکال بسیار دیگری، ماهیتاً متفاوت است. پس اگر اولی از *ون‌گوگ*[1] بدش بیاید، دومی برای او متاسف می‌شود؛ اگر سومی، *بوگِرِوا*[2] را تحسین کند، چهارمی شانه‌هایش را بالا می‌اندازد. در هیچ مورد ابداً صحیح یا غلطی وجود ندارد.

این در مورد دقیق‌ترین مسایل علمی صحت دارد. توضیح علمی یک شی، از همه جهت صحیح است؛ اما برای هر مشاهده‌گر مجزا کاملاً چنین نمی‌باشد.

پدیده‌ای که *دختر* نامیده می‌شود مبهم است. پیش‌تر به عنوان جزء ترکیبی روحانی در نتیجه ازدواج *پدر* و *مادر*؛ اما این، تنها یک تفسیر است.

تاروت و عناصر

باستانیان، *آتش*، آب و باد را عناصر خالص می‌دانستند. آن‌ها با سه کیفیت *وجود*، *دانش* و *سعادت* مرتبط بودند. آن‌ها همچنین با آنچه *هندوها*، سه गुण [گونا[3]] – रजस [راجاس[4]]، सत्त्व [ساتواس[5]]، तमस् [تاماس[6]] می‌نامند مرتبط می‌باشند که می‌توانند تقریباً «آرامش»، «فعالیت» و «تاریکی کاهلانه» ترجمه شوند. کیمیاگران سه اصل انرژی مشابه داشتند که تمامی پدیده‌ها از آن‌ها تشکیل شده‌اند: گوگرد (🜍)، جیوه (☿) و نمک (🜔). این *گوگرد*، *فعالیت*، *انرژی* و *میل* است. جیوه، *سیالیت*، *هوش*، قدرت *انتقال* و نمک، محمل این دو شکل انرژی می‌باشد؛ اما خودش کیفیاتی در بر دارد که نسبت به آن‌ها واکنش نشان می‌دهد.

دانش‌آموز می‌بایست در ذهنش تمامی این دسته‌بندی‌های سه‌بخشی را نگاه دارد. در برخی موارد یک مجموعه بیشتر از بقیه کاربردی خواهد بود. در حال حاضر بر سری *آتش*، *آب* و *باد* تمرکز کنید. این عناصر در الفبای *عبری*، با حروف ש [شین]، מ [مِم] و א [الف] نشان داده می‌شوند. *کابالیست*‌ها به آن‌ها *سه حرف اُمّی* می‌گویند. در این گروه خاص، سه عنصر مورد نظر، کاملاً اشکال روحانی انرژی خالص می‌باشند؛ تنها می‌توانند در برخورد با حواس در تجربه محسوس و تبلور در عنصر چهارمی که «خاک» می‌نامیدند متجلی گردند که با حرف آخر الفبا، ת [تاو] نشان داده می‌شود. بدین سان این تفسیر

---

[1] Van Gogh
[2] Bougereau
[3] Guna
[4] Rajas
[5] Sattvas
[6] Tamas

کاملاً متفاوتی از مفهوم *دختر* است که در اینجا، آویزان به مثلث در نظر گرفته می‌شود. این عدد *ده* است که در نمودار از ۷، ۸، ۹ معلق می‌باشد.

این دو تفسیر باید هم‌زمان در ذهن نگاه داشته شوند. کابالیست‌ها با وضع *تاروت*، اقدام به ساخت تصاویر مفاهیم به غایت مجردِ *پدر*، *مادر*، *پسر* و *دختر* نمودند و آن‌ها را *شوالیه*، *ملکه*، *شاهزاده*، *شاهدخت* نامیدند. گیج‌کننده است اما آن‌ها *شوالیه*، *ملکه*، *شاه* و *شاهدخت* نیز نامیده می‌شدند. گاهی نیز *شاهزاده* و *شاهدخت*، «شاهنشاه» و «شاهبانو» نیز نامیده می‌شوند.

دلیل این اغتشاش به افراس *ابله تاروت*، *سرگردان* افسانه‌ای، مربوط است که دختر *شاه* را به دست می‌آورد؛ افسانه‌ای که به نقشه‌ی بسیار خردمندانه‌ی انتخاب جانشین یک شاه بر اساس توانایی وی بر به دست آوردن شاهدخت در میان تمامی رقبا مربوط است. («*شاخه زرّین*»[1] *فریزر*، مرجع این موضوع می‌باشد.)

برای دست حاضر بهتر دانسته شد واژگان «شوالیه»، «ملکه»، «شاهزاده» و «شاهدخت» اقتباس شود تا توالی *پدر*، *مادر*، *پسر*، *دختر* نشان داده شود؛ چرا که افراس مربوطه که به غایت پیچیده و مشکل است نیازمند آن می‌باشد. *پدر*، «شوالیه» است چرا که سوار بر یک اسب نشان داده شده است. توضیح دو نظام اساسی *عبری* و *پاگانی*[2]، به نحوی خشک و مجزا، می‌تواند این موضوع را روشن‌تر کند.

سیستم *عبری*، سرراست و برگشت‌ناپذیر است؛ *پدر* و *مادر* را در نظر می‌گیرد که از اتحادشان *پسر* و *دختر* برمی‌آید. پایانی وجود دارد. تنها، گمانه‌زنی‌هایِ فلسفیِ متاخر است که *ثنویتِ پدر–مادر* را از *وحدتِ* متجلی مشتق می‌کند و پس از آن هنوز در *هیچ* به دنبال منبعِ آن *وحدت* می‌گردد؛ این طرحی خشک و محدود است و با *آغازِ* بی‌علت و *انجامِ* بی‌حاصل‌اش، خام.

نظام *پاگانی* دایره‌ای است، خودمولّد، خودتغذیه‌گر و خودنوزا. چرخی است که بر حاشیه‌اش، *پدر–مادر–پسر–دختر* قرار دارد؛ آن‌ها حول محول بی‌حرکت *صفر* حرکت می‌نمایند. بر حسب اراده یگانه می‌شوند؛ به یکدیگر استحاله می‌یابند؛ *مدار*، *آغاز* و *انجامی* ندارد؛ هیچکدام از دیگری پایین‌تر یا والاتر نیستند. ضابطه‌ی «نیستی=بسیار=دو=یک=همه=نیستی» در تمامی وضعیت‌های وجودی *نظام* نهفته است.

در حین مشکل بودن، حداقل، نتیجه‌ای بسیار مطلوب به دست آمده است: شرح دلیل اینکه *تاروت*، چهار کارت *درباری* دارد، نه سه. همچنین دلیل وجود چهار خال را توضیح می‌دهد. چهار خال بدین ترتیب نام‌گذاری شده‌اند: «چوبدست»، منتسب به *آتش*؛ «جام»، به *آب*؛ «شمشیر» به *باد*؛ و «قرص» («سکه» یا «پَنتَکِل[3]») به *خاک*. دانش‌آموز به فعل و انفعال و جابجایی عدد ٤ توجه خواهد نمود. همچنین برای وی مهم است که حتی در آرایشی ده‌گانه نیز، عدد ٤ شرکت می‌جوید. *درخت حیات* می‌تواند به چهار سطح تقسیم شود. عدد ۱ با *آتش* مرتبط است؛ اعداد ۲ و ۳ به *آب*؛ اعداد ٤ تا ۹ به *باد* و عدد ۱۰ به *خاک*. این تقسیم‌بندی به تحلیل *انسان* مربوط است. عدد ۱ ذات روحانی وی است؛ بدون کیفیت یا کمیت؛ اعداد ۲ و ۳ نیروهای خلاق و قابل‌انتقال، مردانگی و هوش وی را نشان می‌دهند اعداد ٤ تا ۹ کیفیات ذهنی و

---

[1] *شاخه زرّین، پژوهشی در جادو و دین*؛ سِر جیمز جُرج فریزر؛ ترجمه کاظم فیروزمند؛ انتشارات آگاه؛ چاپ اول، بهار ۱۳۸۳

[2] Pagan

[3] Pantacles

اخلاقی وی را به نحوی که در شخصیت بشری وی متمرکز است شرح می‌دهند؛ عدد ٦ به بیانی وسع عینی عدد ١ می‌باشد؛ و عدد ١٠ به *خاک* مرتبط است که محمل فیزیکی نُه عدد پیشین می‌باشد. اسامی این بخش‌های روح عبارت‌اند از: ١، *یِخیدا*؛ ٢ و ٣، *خیا* و *نِشاما*؛ ٤ تا ٩، *رُواخ*؛ و در نهایت ١٠؛ *نِفِش*.

این چهار سطح به «چهار جهان» مرتبط هستند؛ برای فهم طبیعت چگونگی ارتباط باید با احتیاط لازم به نظام *افلاطونی* مراجعه کرد. عدد ١، *اصیلوت* است، *جهان مثالی*؛ اما عدد ٢، که جنبه پویای عدد ١ می‌باشد، انتساب *عملی* می‌باشد. عدد ٣، *بریا* است، *جهان خلاق* که در آن، *اراده پدر* از طریق *زایش مادر* شکل می‌گیرد؛ درست همانند اسپرم که با باروری تخمک، تولید تصویری از والدینش را ممکن می‌سازد. اعداد ٤ تا ٩ *یصیرا*، *جهان تشکیلی*، را در بر می‌گیرند که در آن تصویری عُقلایی، شکلی محسوس از مفهوم تولید می‌گردد؛ و این تصویر ذهنی در عدد ١٠، *آسیاه*، *جهان مادی*، واقعی و محسوس می‌گردد.

با بررسی تمامی این تناسبات گیج‌کننده (و گاه به ظاهر متناقض) و با صبر خستگی‌ناپذیر و انرژی پایدار است که در انتها می‌توان به فهمی روشن دست یافت؛ فهمی که از هر تفسیر عقلانی که قابل تصور است بی‌نهایت روشن‌تر می‌باشد. این تمرینی پایه‌ای در راه تشرف است. اگر کسی استدلال‌گرایی سطحی باشد، یافتن ایراداتی به تمامی این تناسبات و فرضیه‌ها یا شبه‌فرضیه‌های نیمه‌فلسفی ساده خواهد بود؛ اما با ریاضیات به سادگی می‌توان اثبات کرد که در گلف، زدن توپ در سوراخ غیر ممکن است.

تا بدینجا زمینه‌ی اصلی این رساله، *درخت حیات* و ماهیتاً *سفیراها* بوده است. اکنون مناسب است روابط *سفیراها* با یکدیگر مد نظر قرار گیرند (ن. ک. نمودار آخر کتاب.)

مشاهده خواهد شد که بیست و دو خط برای تکمیل ساختار *درخت حیات* به کار گرفته شده‌اند. در زمان مقتضی چگونگی ارتباط این حروف با الفبای *عبری* توضیح داده خواهد شد. اشاره خواهد شد در برخی جنبه‌ها طریقی که این‌ها به یکدیگر متصل شده‌اند صوری به نظر می‌رسد. قابل توجه است که مثلثی متساوی‌الاضلاع وجود دارد که می‌تواند اساس طبیعی *اعمال فلسفه* باشد و از اعداد ١، ٤ و ٥ تشکیل شده است. اما خطی وجود ندارد که ١ و ٤ یا ١ و ٥ را متصل کرده باشد. این تصادفی نیست. در هیچ کجا از شکل، مثلثی متساوی‌الاضلاع برپا نشده است؛ هرچند سه مثلث متساوی‌الاضلاع با رئوس به سمت پایین وجود دارد. این به علت ضابطه اصلی «پدر، مادر، فرزند» می‌باشد که در مقیاس نزول‌کننده-ی سادگی و روحانیت سه بار تکرار شده است. عدد ١ ورای این سه مثلث است، چرا که یکپارچگی با صفر می‌باشد و به حجاب سه‌گانه *منفی* متصل است.

حال باید گفت *سفیراها* – که تجلیات عدد ١ نشان داده شده‌اند – تقریباً به مفهومی *کانتی*[1]، چیزهایی قائم به ذات هستند. خطوط متصل‌کننده‌ی آن‌ها، *نیروهای طبیعت* بوده، از نوعی با کمال کمتر می‌باشند؛ آن‌ها کمتر غامض و کمتر مجرد هستند.

---

[1] Kant

بیست و دو کلید، برگه یا کارت‌های کبیر تاروت

اکنون در اینجا مثالی عالی از افراس *النافذِ تعادل* موجود است. معادله، همواره [چیزی شبیه به] $ax^2 + bx + c = 0$ دیده می‌شود. اگر مساوی صفر نباشد، معادله نیست. و بدین ترتیب در *کابالا* هر زمان یک نماد اهمیت خود را در یک جایگاه از دست دهد، در دیگری به دست می‌آورد. کارت‌های درباری و کارت‌های صغیر، ساختار استخوان‌بندی *تاروت* را در کارکرد اصلی‌اش به عنوان نقشه‌ای از گیتی تشکیل می‌دهند. اما به خاطرِ اهمیتِ دست، به عنوان *کلیدی* برای ضابطه جادویی، بیست و دو کارت کبیر دارای اهمیتی ویژه می‌شوند.

آن‌ها به چه نمادهایی منتسب شده‌اند؟ نمی‌توانند عیناً به هر یک از مفاهیم اساسی مرتبط شوند، چرا که آن جایگاه، توسط کارت‌های ۱ تا ۱۰ اشغال شده است. آن‌ها نمی‌توانند ابتدائاً کمپلکس *پدر*، *مادر*، *پسر*، *دختر* را به صورت کامل نشان دهند؛ چرا که کارتهای *درباری* پیش از این آن موقعیت را اشغال کرده‌اند. آن‌ها بدین ترتیب منتسب می‌شوند: سه حرف *امّی*، ש، מ، א [شین، مِم، الف]، سه عنصر فعال را نشان می‌دهند؛ هفت حرف که مضاعف نامیده‌شده‌اند، ב، ג، ד، כ، פ، ר و ת [بِت، جیمِل، دالِت، کاف، فِ، رِش، تاو]، هفت سیاره مقدس را نشان می‌دهند. بقیه‌ی دوازده حرف ה، ו، ז، ח، ט، י، ל، נ، ס، ע، צ و ק [هِ، واو، زِین، خِت، طِت، یُد، لامِد، نون، سامِخ، عَین، صادی، قُف] *بروج دایره‌البروجی* را نشان می‌دهند.

در این آرایش یک لَختِگی یا هم‌پوشانی وجود دارد. حرف ש [شین] می‌بایست وظیفه‌ی *آتش* و *روح* را همزمان ایفا کند؛ بسیار همانند عدد ۲ که در ماهیت عدد ۱ شریک می‌باشد؛ و حرف ת [تاو]، *کیوان* و عنصر *خاک* را همزمان نشان می‌دهد. در این دشواری‌ها افراسی نهفته است.

اما نمی‌توان به همین راحتی از این بیست و دو حرف گذشت. سنگی که بنّایان از آن امتناع کردند، سنگ کنج گردید. این بیست و دو کارت شخصیتی مخصوص خودشان دارند. به نظر می‌رسد عباراتی معین بلکه نادر از گیتی ارایه می‌دهند. آن‌ها از زمانی به زمان دیگر در رابطه‌شان با وقایع جاری تغییر می-کنند. در نگاهی اجمالی به فهرست عناوین آن‌ها به نظر می‌رسد آن‌ها دیگر از خود طبقه‌بندی خاص فلسفی با روح علمی غیرمنعطفی – آنچنان که در دیگر کارت‌ها یافت می‌شود – نشان نمی‌دهند. در آنجا زبان هنرمند بر ما عیان می‌شود. این اسامی، *ابله، مغ، راهبه‌ی اعظم، شهبانو، شاهنشاه، موبد، عشاق، ارابه، شهوت، پیر، سرنوشت، میزان، مرد آویخته، مرگ، هنر، دیو، بارو (منزل خداوند)، اختر، مهتاب، آفتاب، عصر، گیتی* هستند. این‌ها به وضوح، نمایش‌های نمادین سرراست و ساده‌ای از بروج، عناصر و سیارات مورد نظر نیستند. در عوض هیروگلیف‌هایی از رازهای غریب مرتبط به هر یک از آن‌ها می-باشند.

می‌توان این گمانه‌زنی را آغاز کرد که *تاروت*، نمایش سرراستی صرف از گیتی به روش غیرشخصی نظام *یی چینگ* نیست. *تاروت* دارد به *پروپاگاندا*[1] شبیه می‌شود. همانند این است که *اولیاء سری مسلک* کبیر – که حافظین تقدیرات نژاد بشری می‌باشد – خواسته باشد جنبه‌های معینی از گیتی را مطرح کند،

[1] Propaganda

تا حالت‌های عمل معینی، متناسب با وضعیت‌های سیاسی موجود، تعریف نماید. آن‌ها تا حدی همانند تفاوت انشاء ادبیاتی از فرهنگ لغتی متفاوت می‌باشند.

هرچند اجتناب‌ناپذیر، بسیار مایه‌ی تاسف است که وادار شده‌ایم تا این میزان به مباحثه وارد شویم؛ مباحثه‌ای که شامل گریزهای بسیاری به عنوان پیشگفتاری بر توضیح سرراستِ دست بوده است. تلخیص جملات فوق ادامه کار را آسان‌تر می‌کند.

در اینجا بیان ساده‌ای از طرح *درخت حیات* ارایه می‌شود. اعداد، یا چیزهای قائم به ذات، ده‌تا هستند؛ تجلیات متوالی از حجاب سه‌گانه *منفی*. کارت‌های صغیر در ارتباط با *سفیراها* از ۱ تا ۱۰ شماره‌گذاری شده‌اند. این کارت‌ها در شکلی چهارگانه نشان داده شده‌اند؛ چرا که آن‌ها اعداد مجرد خالص نیستند؛ بلکه نمادهای معینی از آن اعداد در جهان تجلی می‌باشند که به تعارف تحت شکل چهار عنصر طبقه‌بندی شده‌اند. کارت‌های *درباری* خود عناصر را نشان می‌دهند؛ هر عنصر به چهار زیرعنصر تقسیم شده است. برای راحتی در اینجا فهرستی از این کارت‌ها ارایه می‌شود:

شوالیه‌ی چوبدست	آتشِ آتش
ملکه‌ی چوبدست	آبِ آتش
شاهزاده‌ی چوبدست	بادِ آتش
شاهدخت چوبدست	خاکِ آتش
شوالیه‌ی جام	آتشِ آب
ملکه‌ی جام	آبِ آب
شاهزاده‌ی جام	بادِ آب
شاهدخت جام	خاکِ آب
شوالیه‌ی شمشیر	آتشِ باد
ملکه‌ی شمشیر	آبِ باد
شاهزاده‌ی شمشیر	بادِ باد
شاهدخت شمشیر	خاکِ باد
شوالیه‌ی قرص	آتشِ خاک
ملکه‌ی قرص	آبِ خاک
شاهزاده‌ی قرص	بادِ خاک
شاهدخت قرص	خاکِ خاک

کارت‌های کبیر، بیست و دو عدد هستند؛ آن‌ها عناصر بین *سفیراها* یا *چیزهای قائم به ذات* را نشان می‌دهند، به نحوی که جایگاه آن‌ها در *درخت حیات* چشمگیر است. در اینجا دو مثال ارایه شده است. کارتی که «عشاق» نامیده شده و عنوان سری‌اش «فرزندان صوت، معجزه‌ی خدایان قادر» می‌باشد از عدد ۳ به عدد ٦ می‌رسد. عدد ٦، شخصیت بشری یک انسان است؛ عدد ۳، شهود روحانی وی. بدین ترتیب طبیعی و قابل توجه است که تاثیر ۳ بر ٦، صوت شهودی و الهامی باشد. آن، اشراق ذهن و قلب به وسیله‌ی *مادر کبیر* می‌باشد.

حال کارتی را که عدد ۱ را به عدد ٦ متصل می‌کند در نظر بگیرید. این کارت «راهبه‌ی اعظم» نامیده شده است و به *ماه* منتسب است. کارت، *ایزیس*[1] *بهشتی* را نشان می‌دهد. نمادی از خلوص روحانی کامل می‌باشد و تشرف در سرّی‌ترین و محرم‌ترین شکل آن می‌باشد که از آگاهی الوهی نهایی به آگاهی بشری نزول می‌کند. با نگریستن از پایین، شهیق خالص و تردیدناپذیرِ انسان به *جوهر اوهیت*، اصل وی، می‌باشد. مناسب خواهد بود زمانی که به صورت جداگانه به کارت‌ها پرداخته خواهد شد به این مسایل به طور کامل پرداخته شود.

در ادامه روشن خواهد شد که *تاروت*، پیش از همه، *درخت حیات* را در جنبه‌ی جهانی‌اش به نمایش می‌گذارد و ثانیاً توضیحی معین بر فازی از *درخت حیات* ارایه می‌دهد که مورد توجه خاص افرادی است که بارِ محافظت از نژاد بشری را در لحظه‌ی خاصِ تولیدِ هر دستِ مُجازِ فرضی به دوش می‌کشند. بدین ترتیب آن محافظین، صلاحیت تغییر جنبه‌ای از دست را در زمانی که انجام آن به نظر ایشان مناسب برسد دارند. خود دست سنتی مورد تغییرات بسیاری واقع شده و بسته به کاربرد، اقتباس گردیده است. به عنوان نمونه، *شاهنشاه* و *شاهبانو* در دست‌های قرون وسطایی علناً به *امپراطور مقدس روم و همسرش* ارجاع داشتند. کارتی که در اصل «موبد» نامیده شده بود، و *اوزیریس* را (به نحوی که توسط شکل تارُک نمایش داده شده) نشان می‌داد، در دوران *رنسانس*، *پاپ* گردید. *راهبه‌ی اعظم*، «پاپ ژان» گردید که نشان‌دهنده‌ی افسانه‌ای نمادین معینی بود که در میان متشرفین رواج یافته بود و در حکایتی از *پاپ مونث*، صورت عوامانه یافت. مهم‌تر از همه، «فرشته» یا «داوری نهایی» می‌باشد که نابودی جهان را با آتش نشان می‌داد. هیروگلیف آن به نوعی پیشگویانه است چرا که زمانی که جهان در ۲۱ مارس ۱۹۰٤ نابود شد [ن. ک. *اعتدالین خدایان*] توجهات به ناچار به شباهت این کارت به *لوح افشاء*[2] جلب گردید. این به عنوان سرآغاز عصر *جدید*، برای نمایش آغاز عصر، مناسب‌ترین به نظر می‌رسیده است چرا که تمامی چیزی که از عصر بعدی، در مدتی ۲۰۰۰ ساله، شناخته شده است این است که نماد آن، چوبدست مضاعف می‌باشد[3]. اما عصر *جدید* در ترتیباتِ مستقرِ چیزها چنان تغییرات شگرفی ایجاد نموده است که ظاهراً تلاش برای دنبال کردن سنن کهنه، بیهوده خواهد بود؛ «آیین‌های دوران قدیم

---

[1] Isis

[2] Stelé of Revealing

[3] ن. ک. کتاب *ال*، سوم، ٣٤؛ ارجاع به Maat، Themis، بانوی تعادل می‌باشد. {توضیحات مرتبط کراولی به نقل از The Old and New Commentaries to Liber AL:

«... دوران «پاگانی» مربوط به *ایزیس* است؛ دوران شبانی و طبیعی جادوی ساده. پس از آن به همراه *بودا*، *مسیح* و دیگران اعتدالین *اوزیریس* می‌آید؛ زمانی که غم و مرگ، اصول اساسی تفکر انسان بوده است و ضابطه‌ی جادویی وی، قربانی‌کردن است.

اکنون به همراه محمد و شاید اجداد این دوره، *اعتدالین هوروس* می‌آید؛ کودک جوانی که قدرتمند و پیروز برمی‌خیزد (به همراه [برادر] دوقلویش *هارپوکرات*) تا از *اوزیریس* انتقام‌جویی کند و عصر قدرت و جلال را موجب شود. ضابطه‌ی وی هنوز کاملاً فهمیده نشده است.

به دنبال وی اعتدال Ma، *الهه‌ی عدالت* خواهد آمد؛ ممکن است صد یا ده‌ها هزارسال از اکنون فاصله داشته باشد؛ چرا که *محاسبه‌ی زمان* در اینجا همانند *آنجا* نیست.

به ارتباط نزدیک *اسد* و *میزان* در *تاروت* توجه کنید؛ اعداد VIII و XI *کارت‌های کبیر* آن‌ها با XI و VIII جابجا شده‌اند. آنتی‌تزی شدیدتر از آنچه مابین *اوزیریس* و *هوروس* هست وجود ندارد؛ *قدرت*، *قلمرو عدالت* را مهیا خواهد کرد...» [م.]}

سیاه‌اند». متعاقباً جهد تقریر حاضر، حفظ خصوصیات ذاتی‌ای از *تاروت* بوده است که از تغییرات *اعصار* مستقل می‌باشند و در عین حال به‌روزکردن آن خصوصیات جزمی و هنری *تاروت* که غیرقابل-ادراک گردیده‌اند.

هنر پیشروی، دست‌نخورده باقی‌گذاردن *جاوید* است؛ و در عین حال اتخاذ سپری در پیشروی، و شاید در برخی موارد تقریباً انقلابی؛ چرا که موضع نسبت به چنین حوادثی، تابع امپراطوری *زمان* می‌باشد.

فصل اول

بخش سوم

تاروت و گیتی

تاروت، نمایشی تصویری از *نیروهای طبیعت* به نحوی است که توسط *باستانیان* بر مبنای یک نمادپردازی متعارف ادراک می‌شد.

خور*شید*، یک ستاره است. حول وی اجرامی به نام *سیارات*، به همراه *ماه*، قمری از *زمین*، گردش می-کنند. این اجرام تنها در یک جهت می‌چرخند. نظام خور*شیدی*، یک کره نیست بلکه یک چرخ می‌باشد. البته سیارات در یک [سطح] باقی نمی‌مانند؛ بلکه تا حد (نسبتاً اندکی) از یک روی سطحی حقیقی به روی دیگر تاب می‌خورند. مدار آن‌ها بیضی است.

باستانیان این چرخ را بسیار واضح‌تر از آنچه تفکر مدرن عادت کرده است، تصور می‌کرده‌اند. آن‌ها توجه خاصی به لبه‌ی فرضی مبذول می‌داشتند. ایشان تصور می‌کردند درون حدود این لبه، *ستارگان ثابته‌ی* ماورایی، به نحوی خاص، با حرکت مرئی خور*شید* مرتبط می‌باشند. ایشان این لبه یا کمربند را *دایره‌البروج* می‌نامیدند. در نظر ایشان صور فلکی خارج این کمربند آنچنان برای نوع بشر مهم نبوده است؛ چرا که آن‌ها در راستای مستقیم نیروی عظیم چرخاننده‌ی چرخ نبوده‌اند. (R.O.T.A ، T.A.R.O = چرخ)

نظریات باستانیان

۱. در دوران قدیم، تصور می‌شد *زمین* مرکز *گیتی* است. و *عرش* بر فراز *زمین* (ایشان متوجه نشدند به همان اندازه نیز زیر آن نیز می‌باشد) دارای طبیعتی الوهی به حساب آورده می‌شد. و زمانی که نقص‌ها و بی‌قاعدگی‌های امور زمینی را مشاهده نمودند، فکر کردند حرکات *اجرام سماوی* – که آن‌ها را باقاعده می‌دانستند – باید بدون نقص باشد.

ایشان آنگاه تفکری *قیاسی* را آغاز نمودند. ریاضیدانانِ ایشان گمان می‌داشتند که *دایره*، شکلی کامل است؛ بنابراین (با استدلال الهیاتیِ ویژه‌ای می‌گفتند) تمامی اجرام سماوی می‌بایست دایره‌ای حرکت کنند. تصور مذهبی برای منجمین دردسر بزرگی پدید آورد. هرچه اندازه‌گیری‌های ایشان گسترده‌تر و دقیق‌تر گشت، آشتی‌دادن مشاهده و تئوری را بیش از پیش مشکل‌تر یافتند – حداقل در انجام آن بدون اینکه مجبور باشند درگیر ناسازگاری محاسباتی زیادی شوند. بنابراین برای توضیح حرکات مشاهده شده، «دوره[۱]» و «فلک تدویر[۲]» را ابداع نمودند.

در نهایت کوپرنیک[۳] به علت این آزردگی وادار شد پیشنهاد دهد که واقعاً بسیار مناسب‌تر خواهد بود (فقط اگر ایده آن چنان ناپاک نباشد) تصور شود خور*شید*، و نه *زمین*، مرکز *نظام* باشد.

---

[1] cycle
[2] epicycle
[3] Copernicus

در ریاضیات حقایق ثابتی وجود ندارد. *برتراند راسل*[1] در این رابطه می‌گوید: «هیچ‌کس نمی‌فهمد او درباره چه صحبت می‌کند و برای کسی اهمیت ندارد درست می‌گوید یا غلط».

برای مثال: با این فرض شروع کنید که *ماه*، مرکز بی‌حرکت گیتی باشد. هیچ‌کس نمی‌تواند تکذیب کند؛ می‌توان به سادگی محاسبات را به نحوی برگردانید تا تطابق یابد. ایراد عملی به این مساله این است که کار ناوبران را تسهیل نمی‌کند. در ذهن داشتن این ایده مهم است؛ چرا که در غیر این صورت فهم تمامیت روح *علم-فلسفه‌ی* مدرن ممکن نخواهد بود. قصد *حقیقت* را ندارد؛ *حقیقت* را (به هیچ معنایی از کلمه) ممکن در نظر نمی‌آورد؛ قصدش حداکثر تعارف است. ایشان نفهمیدند که *دایره* تنها یک نوع از *بیضی* است: آن که کانون‌ها تلاقی می‌کنند.

۲. برای بازگشت به تصویر *نظام خورشیدی*. *خورشید*، *توپیِ* چرخ است؛ بیرونی‌ترین *سیارات*، بر لبه آن؛ و *دوازده صورت فلکی دایره‌البروج*، فرای آن از کناره، درون آن لبه قرار دارند. چرا دوازده؟ کلی-ترین تقسیم‌بندی دایره، مطابق فصولِ مشاهده شده، به چهار است. این انتخاب همچنین ممکن است از تقسیم‌بندی *عناصر* به چهار –*آتش*، *باد*، *آب*، *خاک* – متاثر شده باشد. (همچنان که پیشتر توضیح داده شد این‌ها به معنایی که توسط کلمات فهمیده می‌شود نمی‌باشند.)

شاید چون فکر می‌کردند لازم است عدد چنان مقدسی همانند *سه* را به هر چیز سماوی وارد کنند؛ یا بر خلاف آن چون صور فلکی مشاهده‌شده اتفاقاً طبیعتاً به دوازده گروه تقسیم می‌شدند، *دایره‌البروج* را به دوازده برج تقسیم کردند، سه‌تا برای هر *فصل*.

تاثیر *خورشید* بر *زمین* همچنان که *وی* از میان *بروج* گذر می‌کرد مشاهده می‌شد. چیزهای بسیار ساده همانند اندازه زمان بین *طلوع* و *غروب* نیز همینطور.

وقتی گفته می‌شود *خورشید* به *برج حمل* وارد می‌شود، منظور این است که اگر خط مستقیمی از *زمین* به *خورشید* رسم شود و تا *ستارگان* امتداد داده شود، آن خط از ابتدای آن *صورت فلکی* گذر خواهد کرد. برای نمونه در نظر بگیرید که *ماه کامل* در اولین روز *بهار* مشاهده شود؛ پشت آن، ستارگان ابتدای *میزان*، برج مقابل *حمل* مشاهده خواهند شد.

مشاهده شد که *ماه* بیست و هشت روز طول می‌کشد از یک وضعیت کامل به وضعیت کامل دیگر برود؛ و به هر روز چیزی اختصاص یافت که یک *عمارت* نامیده شد. انتظار می‌رفت تاثیر رازآلود وی در هر *عمارت* تغییر کند. این تئوری مستقیماً در *تاروت* وارد نمی‌شود. بلکه می‌بایست برای زدودن یک پیچیدگی معین که قرار است سوال را غامض گرداند ذکر شود.

۳. منجمین اولیه محاسبه کردند ۳٦۰ روز طول می‌کشد *خورشید* به دور *دایره‌البروج* بگردد. این راز به دقت محافظت‌شده عالِمان بود؛ پس ایشان آن را در نام الوهی *میتراس*[2] پنهان کردند که مجموع [ارزش عددی آن] در عرف یونانی (μιθρας: μ ٤۰، ι ۱۰، θ ۹، ρ ۱۰۰، α ۱، ς ۲۰۰) ۳٦۰ می‌شود. مشاهدات

---

[1] Bertrand Russell

[2] Mithras معادل الهه میترا [م.]

بیشتر نشان داد، ۳٦٥ روز دقیق‌تر است؛ بنابراین ایشان تصمیم گرفتند آن را «آبراکساس[1]» بنامند (αβραξας: α ۱، β ۲، ρ ۱۰۰، α ۱، ξ ٦۰، α ۱، ς ۲۰۰). وقتی دیگران این مساله را دریافتند، تلفظ *میتراس را به مِئیتراس*[2] [یعنی از ςαρθιμ به ςαρθιεμ] تغییر دادند که مجموع ارزش عددی‌اش (همانند آبراکساس) ۳٦٥ می‌شود. در این نیز اشتباهی، نه کاملاً به اندازه‌ی شش ساعت، وجود دارد؛ به نحوی که در طول قرن‌ها، *تقویم* منحرف شد. تقویم تا زمان *پاپ گرگوری*[3] لحاظ نگردید.

نکته‌ی تمامی این که آن‌ها دایره‌ی *دایره‌البروج* را به ۳٦۰ درجه تقسیم کردند، این است که برای محاسبه پایه‌ای ساده می‌باشد.

هر اندازه‌ی زاویه‌ای ۱۰ درجه یک *عُشر* نامیده شده بود. سی و شش تا از این‌ها وجود دارد که هر یک از بروج *دایره‌البروج* را به سه قسمت تقسیم می‌نماید. تصور می‌شود که تاثیر *برج* در اولین *عُشر*، سریع و تُند، در دومی قوی و متعادل و در سومی روحانی و موقتی می‌باشد.

گریزی کوتاه: یکی از مهم‌ترین افراس‌های *باستانیان*، *عالم صغیر* و *عالم کبیر* بوده است. انسان، خود، *جهانی* کوچک است؛ وی نمونه‌ی ظریفی از *جهان* بزرگ می‌باشد. این مبحث البته در جهت معکوس عمل می‌کرده است؛ بنابراین خصوصیاتی که در بالا در رابطه با کیفیات *سه عُشر* در برج ارایه شد، احتمالاً به دلیل شباهت آن با جریان حیات یک انسان بوده است.

٤. توضیحات بالا مفهوم نسبتاً کاملی از نمایش اختیاری یا اکثراً اختیاری *کیهان* توسط *باستانیان* را تشکیل می‌دهد. اول از همه، تقسیم به *چهار عنصر*. این *عناصر* در همه چیز نفوذ می‌کنند. آن‌ها در رابطه با *خورشید* نیز چیزهای مشابهی می‌گویند. به دلایلی واضح، می‌گویند او در اصل *آتش* بوده است؛ اما کیفیت *بادی* حرکت‌پذیری را نیز خواهد داشت. بخش *آبی* با قدرت وی در ساخت *تصاویر* نشان داده خواهد شد؛ و بخش *خاکی*، *پایداری* شدید.

مشابهاً آن‌ها *مار* را با قدرت مرگ‌اش آتشین می‌خوانند؛ چابکی‌اش را بادی؛ حرکت مواجی‌اش را *آبی*؛ و خوی زندگانیش را *خاکی*.

این توضیحات به وضوح ناکافی هستند؛ آن‌ها می‌بایست با تخصیص کیفیات سیاره‌ای و کیفیات دایره-البروجی به همه‌ی اشیاء تکمیل شوند. بنابراین، *گاو نر* در *دایره‌البروج*، برجی *خاکی* است و این برجی مرکزی است که *خورشید* در طول *بهار* از آن می‌گذرد. اما خوی گاوی، همچنین نجابت است؛ به طوریکه گفته می‌شود *زهره* بر *برج ثورا* حمکرانی می‌کند. علاوه بر این گاو، حیوان شیرده اصلی است؛ بنابراین وی را به *الهه-مادر* کبیر بدل کردند و وی را با *ماه* شناختند؛ *مادر عرش* در مقابل *خورشید* که *پدر* است. آن‌ها این مفهوم را بدین ترتیب بیان کردند که *ماه* در *ثورا* در «شَرَف» است، یعنی وی [ماه] سودمندترین جنبه‌ی تاثیرش را زمانی اعمال می‌کند که در آن برج قرار دارد.

۵. در ابتدا گیج‌کننده است؛ اما زمانی که اصل، کامل تحلیل می‌شود بسیار آموزاننده و الهام‌بخش است که توجه شود چگونه تمامی این *عناصر*، تقسیم شده و در هم آمیخته می‌شوند. تنها با ساخت تصویری

---

1 Abraxas
2 Meithras
3 Pope Gregory

مرکب از این *نمادها* می‌توان به ادراکی از هر کدام از آن‌ها رسید؛ تصویری که مرکب از تمامی دیگر تصاویر، به نسبتی متغیر باشد. بنابراین هر یک از سیارات نسبت معینی از این تاثیرات را به هر شئ ارایه می‌کند. تفکر بر حسب عادت به ادراک *یگانه‌ی طبیعت* (با تجلیل مناسب و روحانی‌اش) منجر می‌-شود که به سختی می‌تواند از طریقی دیگر حاصل شود؛ هم‌آوایی درونی‌ای تولید می‌کند که به تصدیق *حیات* و *طبیعت* می‌انجامد.

اکنون زمان تحلیل و تعریف خصوصیات سنتی این نمادها نزدیک است؛ اما شاید بهتر باشد که قبل از همه، با مد نظر قرار دادن عدد *دو*، شالوده‌ای مطمئن بنا کنیم که تا اینجا به حساب آورده نشده بوده است. در گیتی تنها دو عملیات ممکن می‌باشد، *تحلیل* و *سنتز*. تقسیم کردن و ترکیب نمودن. *افتراق و انعقاد*[1]: که *کیمیاگران* می‌گویند.

اگر چیزی قرار است تغییر کند؛ یا باید یک شئ به دو بخش تقسیم شود یا واحد دیگری به آن اضافه گردد. این اصل، اساس کل تفکر و کار علمی می‌باشد. اولین فکرِ انسان علم‌گرا، *طبقه‌بندی و اندازه‌گیری* است. او می‌گوید: «این برگ بلوط شبیه آن برگ بلوط است؛ این برگ بلوط شبیه آن برگ چنار نیست.» پیش از آنکه این موضوع درک نشده باشد، *روش علمی* آغاز نگردیده است.

باستانیان از این مفهوم کاملاً آگاه بوده‌اند: خصوصاً *چینی‌ها*، کل فلسفه خود را بر مبنای این تقسیم ابتدایی از *هیچ* اصلی قرار دادند. باید با *هیچ* شروع کرد. در غیر اینصورت این سوال مطرح خواهد شد که این چیز مفروض از کجا آمده است؟ پس ایشان این معادله را نوشتند – *صفر مساوی مثبت یک بعلاوه منفی یک است* ۰ = (۱-)+(۱+).

«مثبت یک» را 陽 [یانگ[2]] یا *اصل منکر* نامیدند و «منفی یک» را 陰 [یین[3]] یا *اصل مونث*. این‌ها آنگاه در نسبت‌های متغیر در هم می‌آمیزند و مفهوم *عرش* و *زمین* را در تعادل کامل، *خورشید* و *ماه* را در تعادل ناکامل و *چهار* عنصر را در شکل عدم تعادل ارایه می‌دهند (ن. ک. نمودار ب-۳، ضمیمه‌ی ب). بدین ترتیب این آرایش چینی ده‌تایی است و به نحوی تحسین‌برانگیز با *سیستمی* که تاکنون مورد آزمایش قرار گرفته است یکسان می‌باشد.

٦. طرح باستانی *عناصر*، *سیارات* و *بروج دایره‌البروج* توسط *کابالیست‌ها* در *درخت حیات* تلخیص شده بود.

شباهت بین دو نظام، تا زمانی تقریباً اخیر، پوشیده بود[4]. این بدان دلیل بود که *چینی‌ها* بر مضاعف-نمودن نظام خود استمرار ورزیدند و هشت تریگرام[5] خود را به شصت و چهار هگزاگرام[6] تبدیل نمودند؛ در حالی که محققین *آسیای شرقی* ده عدد خود را بر *درخت حیات* با بیست و دو *مسیر* متصل نمودند.

---

[1] Solve et coagula

[2] Yang

[3] Yin

[4] نویسنده حاضر، این واقعیت را در طول مطالعه‌ی – همچنان ناکامل – *یی چینگ* کشف نمود.

[5] Trigram

[6] Hexagram

بنابراین چینی‌*ها* در مقابل سی و دو[1] نماد *درخت*، شصت و چهار نماد اصلی داشتند؛ اما *کابالیست‌ها* تسلسلی از نمادها دارند که قابلیت تفسیر و کاربری بسیار دقیقی دارد. این سیستم همچنین برای شرح روابط درونی *عناصر* متناسب‌تر است. علاوه بر این هر کدام می‌تواند، بسته به تعارف، به دلخواه تکثیر یا تقسیم شود.

درخت حیات

۱. این شکل می‌بایست با دقت بسیار مطالعه شود چرا که اساس کل نظامی است که *تاروت* بر پایه آن می‌باشد. به طور کلی ارایه شرحی کامل از این شکل غیرممکن است، به خاطر این (یک چیز) که کاملاً جامع می‌باشد. بنابراین نمی‌تواند برای هر فرد به یک معنا باشد. دنیای الف، دنیای ب نیست. اگر الف و ب سر یک میز مقابل هم نشسته باشند، الف، سمت راست خرچنگ را می‌بیند و ب سمت چپ را. اگر در کنار هم بایستند و به یک ستاره بنگرند، زاویه متفاوت است؛ اگر چه تفاوت بسیار اندک است، اما وجود دارد. اما *تاروت* برای تمامی افراد به همان اندازه که هر واقعیت یا ضابطه‌ی علمی برای همگان یکسان است، یکسان می‌باشد. بسیار مهم است که به خاطر داشت حقایق علم، هرچند به صورت مجرد برای همگان صحیح باشند، هنوز هم برای هر مشاهده‌کننده دقیقاً صحیح نیست چرا که حتی اگر مشاهده‌ی یک شئ مشترک توسط دو فردِ با واکنش‌های حسی یکسان از یک نقطه انجام پذیرد، نمی‌تواند مستقیماً در یک زمان انجام پذیرد و حتی کوچک‌ترین کسری از ثانیه نیز کافی است تا هر دوی شئ و مشاهده‌کننده در فضا جابجا شوند.

این واقعیت می‌بایست مورد تاکید قرار گیرد، چرا که نمی‌بایست *درخت حیات* به عنوان یک ضابطه‌ی ثابت بی‌جان مورد برداشت قرار گیرد. به یک معنی، الگویی از *گیتی* می‌باشد؛ فقط بدین خاطر که بی‌نهایت انعطاف‌پذیر است و می‌بایست در تحقیقات فرد بر *طبیعت* و نیروهایش به عنوان یک ابزار مورد استفاده قرار گیرد؛ نمی‌بایست به بهانه‌ای برای جزمیت بدل گردد. *تاروت* می‌بایست در ابتدایی‌ترین زمان زندگی، به عنوان تمرینی روزانه، آموخته شود؛ چرا که به صورت جامع، منعطف است و به تناسب استفاده هوشمندانه از آن رشد می‌کند. از این رو به ابتکاری‌ترین و عالی‌ترین روش تحسین از کل *وجود* بدل می‌گردد.

۲. محتمل به نظر می‌رسد که *کابالیست‌هایی* که *درخت حیات* را ابداع نموده‌اند از *فیثاغورث*[2] الهام گرفته باشند. یا شاید او و ایشان، هر دو، دانششان را از منبع مشترکی با قدمتی بیشتر مشتق کردند. در هر حالت، هر دو مکتب بر یک انگاره‌ی بنیادین توافق دارند. جالب است توجه شود که فیزیک‌ریاضی مدرن دست آخر به نظریه‌ای تقریباً مشابه رهنمون شده است. علاوه بر این از تلاش برای شرح *واقعیت* به وسیله‌ی یک واژه‌ی تعریفیِ واحد دست کشیده شده است. تفکر مدرن، *واقعیت* را در تصویر حلقه‌ای از ده مفهوم در نظر می‌گیرد؛ همانند *بالقوگی*، *ماده*، والخ. هر واژه به خودی خود معنایی ندارد و تنها می-

---

[1] ۱۰ سفیرا به علاوه ۲۲ مسیر [م.]

[2] Pythagoras

تواند به وسیله‌ی بقیه فهمیده شود. این دقیقاً استنتاجی است که پیش‌تر در این رساله، در ارتباط با چگونگی وابستگی سیارات، عناصر و بروج و شکل‌دادن آن‌ها به یکدیگر، آمده است.

اما کوششی بیشتر برای نیل به *واقعیت*، سبب شد *کابالیست‌ها* کیفیات این مفاهیمِ تا حدودی مبهم و کتابی را در ارجاع به آن‌ها به وسیله‌ی اعداد واحد اعشاری تلخیص نمایند.

آنگاه اعداد، نزدیک‌ترین رویکرد به *واقعیتِ* نشان‌داده‌شده در این نظام می‌باشند. برای نمونه عدد٤، به صورت خاص نتیجه جمع یک با سه، یا مجذور دو یا نصف هشت نیست. چیزی قائم به ذات است با تمامی انواع کیفیات اخلاقی، محسوس و عقلانی. مفاهیمی همانند *قانون*، *نگاهداشت*، *قدرت*، *حفاظت* و *پایداری* را نمادپردازی می‌کند.

در نظام *کابالایی*، مفهوم اصلی *صفر* است[1] که در سه شکل ظاهر می‌شود؛ در صورتی که (در فلسفه‌ی چینی) 道 [تائو[2]] اندک اندک از طریق 德 [تِه[3]] یا (در بهترین شکل در سیستم‌های *هندویی*) خدای *نابودی* و *فنا*، *شیوا*[4]، از طریق *انرژی نامحدود*، *ساکتی*[5] متجلی می‌گردد. بدین ترتیب، نظام با *این* – *هیچ*، *این سُف* – *بی‌حد*، *این سُف اُر* – *نور بی‌حد* آغاز می‌گردد.

اکنون می‌توان هر نقطه را در این «نور» تصور نمود تا آن را برای مشاهده برگزید؛ عینیت انجام چنین کاری «نور» را می‌سازد. این عدد ۱ را به دست می‌دهد که *کتِر*، چتر، نامیده می‌شود. دیگر اعداد بسته به ضرورت تفکر مطابق مشروحات جدول ذیل برمی‌خیزند.

آرایش ناپلی[6]

٠=٦١

٠=١٤٦+٦١ به عنوان تعریف‌نشده (فضا).

٠=٢٠٧+١٤٦+٦١ به عنوان بنیاد *ارتعاش ممکن*[7].

١. *نقطه*: مثبت در عین حال غیرقابل‌تعریف.

٢. *نقطه*: قابل تمایز از یکی دیگر.

٣. *نقطه*: قابل تمایز از دوتا دیگر.

مغاک: مابین *مثالی* و *عینی*.

٤. *نقطه*: تعریف‌شده با ٣ مختصات: ماده

٥. حرکت (زمان) ה [هِ]، زهدان؛ چرا که تنها از طریق حرکت در *زمان* است که هر واقعه می‌تواند رخ دهد.

---

[1] در اینجا تکرار مفاهیم شرح داده شده در این رساله به زبانی دیگر عمدی می‌باشد.

[2] Tao

[3] Teh

[4] Shiva

[5] Sakti

[6] بدین علت که اولین بار در آن شهر تدوین شد، چنین نامیده شده است.

[7] אין=٦١، סוף=١٤٦، אור=٢٠٧ [م.]

۶. *نقطه*: اکنون خودآگاه، چرا که می‌تواند خود را بر حسب بالا تعریف کند.

۷. مفهوم *سعادت نقطه* (आनंद [آناندا])

۸. مفهوم *تفکر نقطه* (चित [خیت])

۹. مفهوم وجود *نقطه* (सत [سات])

۱۰. مفهوم *نقطه‌ی* از خودش برآورده‌شده با مکملش؛ که با ۷، ۸ و ۹ تعیین می‌شود.

از مطالب بالا مشاهده می‌شود که از طریق این ده عدد مثبت، اما نه تعدادی کمتر، می‌توان به توصیفی مثبت از هر شئ یا مفهوم رسید.

بحث تاکنون بر مبنایی ریاضی و خشک مطرح شده است و تنها اندکی تنتور فلسفه به آن اضافه گردیده تا شکل بگیرد. اما در اینجا، به قصد شرح موضوعات *تفکر* و *حواس*، گریزی نیست که دست به دست طالع‌بینان داده شود. اکنون مساله این است: تخصیص مفاهیم اخلاقیِ مرتبط به یک *عدد ناب* به آن. بخشی از این مساله تجربه است و بخشی، سنتی که از تجارب قدیمی مشتق می‌شود. غیرمعقولانه است که سنت را با تحقیر کامل رد کنیم؛ چرا که تمامی تفکر به وسیله‌ی قوانین خود ذهن محدود می‌شود و *ذهنِ* هر انسان در طی هزاران سالِ دشوارِ تکامل به وسیله‌ی تفکرات نیاکانش شکل گرفته است. سلول-های تمامی مغزهای زنده، تنها، فرزندان متفکرین بزرگ گذشته هستند؛ همانند شکل‌گیری اعضا و جوارح.

امروزه افراد اندکی هستند که از *افلاطون* یا *ارسطو* چیزی شنیده باشند. نه یک در هزار، شاید یک در ده هزار از آن‌ها، حتی در ترجمه، چیزی از آن‌ها خوانده باشند. اما همچنین عده بسیار معدودی از افراد هستند که تفکرشان، به صورتی که هست، تابع مفاهیم این دو مرد نباشد.

بنابراین در *درخت حیات*، اولین کوشش بر مرتبط‌ساختن *مثالی* و عینی یافت می‌شود. برای مثال *کابالیست‌ها* می‌گویند عدد ۷ مفهوم *زهره* را در بر دارد و عدد ۸، *عطارد* و مسیر ارتباط‌دهنده‌ی ۱ و ۶ به *ماه* ارجاع دارد و مسیر بین ۳ و ۶ به *برج جوزا*.

آنگاه معنای صحیحِ این سیارات و بروج در مرتبه‌ی *حقیقی* چیست؟ در اینجا دوباره مواجهه با عدم امکان ارایه‌ی تعریفی دقیق پدید می‌آید؛ چرا که امکان‌های تحقیقی بی‌نهایت هستند. همچنین در هر لحظه از تحقیق، یک مفهوم در دیگری ممزوج می‌شود و بر تعریف دقیقی از تصاویر سایه می‌افکند. اما این البته، مقصود است. تمامی این‌ها قدم‌هایی کور در راه *نور* حقیقی می‌باشند: زمانی که گیتی به صورت واحد درک شود، حتی با تمامی*انوارش*، هر یک ضروری و مجزا می‌باشند.

هرچند آغاز این راه آنچنان ساده نمی‌باشد، چیزی بیش از دانش کلاسیک پایه‌ای مورد نیاز نیست. برای شروع، ماهیت سیارات به صورت سربسته توسط خدایانی که نام اجرام سماوی بر اساس مفاهیم طالع-بینی قدیمیِ تاثیرات آن‌ها بر امور انسان‌ها، بر اساس ایشان نام‌گذاری شده است شرح داده شده است. این موضوع در مورد *بروج دایره‌البروج* نیز تا حدی صحیح می‌باشد. در مورد طبیعت آن‌ها اطلاعات زیادی در دست نیست؛ اما مفید است توجه شود کدام سیاره بر کدام برج حکمرانی می‌کند و در کدام برج، کدام سیارات در شرف می‌باشند. خود ستارگان ثابت در سیستم *تاروت* وارد نمی‌شوند.

تاروت و درخت حیات

تاروت در حالی که بر پایه تناسبات نظری قرار دارد، به عنوان ابزاری برای محاسبات *کابالیست‌ها* و پیشگویی طراحی شده است. مفاهیم مجرد در آن جای کمی دارند. موضوع این کتاب (*تاروت*، *کتاب تحوت* یا *تحوتی* نامیده می‌شود) تاثیر *ده عدد* و *بیست و دو* حرف بر انسان و بهترین روش‌های وی برای دستکاری نیروهای آن‌ها می‌باشد. بدین ترتیب از *سه حجاب منفی* - که در شرح *درخت حیات* مورد بحث قرار می‌گیرد - ذکری نمی‌رود. توضیحات با «کارت‌های صغیر»، که از ۱ تا ۱۰ شماره‌گذاری شده‌اند آغاز می‌شود. این‌ها به چهار خالِ متناسب با چهار عنصر تقسیم شده‌اند.

بنابراین *تکخال* چوبدست، *بنیاد نیروهای آتش* نامیده می‌شود. به *کِتِر* مربوط است و فحوی آن نشان دادن اولین تجلی مثبتِ مفهوم *آتش* می‌باشد.

۲ به *حُکمه* مربوط می‌باشد. اما دیگر سادگی مفهوم آتش وجود ندارد. یک *مفهوم* در عمل یا تجلی، دیگر یک *مفهوم* ناب نیست.

این کارت به اولین *عُشر* برج آتشینِ *حمل* منتسب است که به وسیله‌ی *بهرام* حکمرانی می‌شود؛ پس از آن مفهوم نیروی تُند و مهاجم ارایه می‌شود. از این رو این کارت، *ربّ حفظ*[1] نامیده شده است. این تنزلِ تدریجی مفهوم *آتش* در هر خال به افزایش ادامه می‌دهد. هر کارت متوالی، کمتر آرمانی و بیشتر عینی می‌گردد؛ آنقدر افزایش می‌یابد تا در عدد ٦ که به *خورشید* مرتبط است، مرکز کل سیستم، مفهوم آتش بازخیزد و متعادل گردد؛ و بدین ترتیب خالص؛ اگرچه پیچیده. پس از آن، نیرو، توسع خود یا روحانی-نمودن خود را در کارت‌های *عُشرهای قوس* آغاز می‌کند. اما بهترین تثبیت نیروی آتشی در ۹ یافت می-شود که عدد بنیانِ ساختار *درخت حیات* می‌باشد. بنابراین کارت، *رب شعله*[2] نامیده می‌شود. آتش، تصفیه شده و اثیری و متعادل گردیده است. اما در ۱۰، با نشان دادن تجسد کامل و مبالغه‌ی خود، تاثیر آتش به حد غایی خود رانده می‌شود. مرگ آن در شُرُف است اما در برابر آن تا آنجا که می‌تواند با ظهور در شکل *رب گداز*[3]، سهمگین در سطح - اما در حالی که بذرهای فساد هم‌اکنون در حال جوانه‌زدن می‌باشند - واکنش نشان می‌دهد. ملخص فوق به سادگی می‌تواند توسط دانش‌آموز برای دیگر خال‌ها به کار گرفته شود.

کارت‌های *درباری* شانزده‌تا هستند. بدین ترتیب تقسیمات فرعی هر عنصر در سیستم خودش وجود می‌یابد. *شوالیه‌ها* عنصر *آتش* را نشان می‌دهند تا *شوالیه‌ی* چوبدست بخش آتشین *آتش* را به نمایش گذارد؛ *شوالیه* جام، بخش آتشین *آب*. به طور مشابه *شاهدخت‌ها* یا *امپراطوریس‌ها*، *خاک* را نشان می-دهند تا *شاهدخت قرص* (*سکه* یا *پنتکل*) بخش خاکی *خاک* را نشان دهد.

---

[1] در متن اصلی: سلطه [م.]

[2] در متن اصلی: قدرت [م.]

[3] در متن اصلی: بیداد [م.]

این کارت‌ها در پدیده‌های طبیعی تجلیات بسیار دارند. از این رو *شوالیه‌ی چوبدست*، تناسب *حمل* را دارد و تُندیِ سریعِ هجوم را نشان می‌دهد؛ برق آذرخش. اما بخش بادی *آتش* با *اسد* موافق است، نیروی پیوسته‌ی انرژی؛ *خورشید*. در انتها بخش آبی *آتش*، با *قوس* هم‌آوا می‌باشد که انعکاس یا فراتابی محوشونده و روحانی‌شده‌ی تصویرِ *آتش* را نشان می‌دهد و این به *قوس قزح* اشاره دارد. (ن. ک. جدول *سه‌گانگی‌های دایره‌البروج* در ضمیمه‌ی ب)

بر‌گه‌های تاحوتی[1]

(یا بیست و دو منزل خرد، یا بیست و دو کارت کبیر تاروت)

بیست و دو، عدد حروف الفبای *عبری* می‌باشد. عدد *مسیرهای سِفِر یصیرا*[2] است. این مسیرها، مسیرهایی هستند که ده عدد را روی شکلی که *درخت حیات* نامیده می‌شود مرتبط می‌نمایند.

چرا بیست و دوتا از آن‌ها وجود دارد؟ چرا که آن، تعداد حروف الفبای *عبری* است و هر حرف به یک مسیر مرتبط می‌باشد.

چرا باید چنین باشد؟ چرا این مسیرها باید روی *درخت* به نحوی که نمودار نشان می‌دهد مرتب شده باشند؟ چرا نباید مسیرهایی وجود داشته باشد که اعداد ۲ و ٥ و اعداد ۳ و ٤ را مرتبط نماید؟

به این سوال‌ها نمی‌توان جواب داد.

چه کسی می‌داند «چطور الف یک گاو بودن را گذاشت، بی شتر، گفتم یهودیان مثل جیم»؟ (*براونینگ*[3]) تنها فهمیده می‌شود که این، آرایشی متعارف بوده است که هر کسی که *تاروت* را وضع نموده، اتخاذ کرده بوده است.

بدتر از آن، بسیار گیج‌کننده و بسیار آزاردهنده به نظر می‌رسد؛ و در ایمانِ انسان به این خردمندان بزرگ شبهه ایجاد می‌کند. اما حداقل شکی نیست که [این سیستم] چنین می‌باشد.

حروف الفبای *عبری* بیست و دو تا هستند. سه حرف «امی» برای عناصر، هفت حرف «مضاعف» برای *سیارات* و دوازده حرف «تکین» برای *بروج دایره‌البروج* وجود دارد.

اما چهار عنصر وجود دارد نه سه. یا به علاوه عنصر *روح*[4] (موضوعی مهم برای متشرفین)، پنج تا وجود دارد.

بدین ترتیب دو حرف الفبا وجود دارد که عملی دوگانه دارند. عنصر *آتش* خویشاوندی بسیار نزدیکی با مفهوم *روح* دارد؛ یعنی حرف ש [شین] که به آتش متعلق است می تواند به معنای *روح* نیز گرفته شود.

---

[1] برگه: منزل یا کلید در مصری باستان. تاحوتی: خدای مصری خرد، جادو، علم و وهم. در قبطی، تحوت؛ در یونانی، هرمس؛ در لاتین، مرکوری. خدایان هندو و اسکاندیناویِ مرتبط، اشکال تنزل یافته می‌باشند.

[2] ספר יצירה ، کتاب پیدایش [م.]

[3] Browning

[4] Spirit

دلیلی خاص برای این موضوع وجود دارد؛ هرچند تنها در مورد اعصار متاخر صدق می‌کند چرا که معرفی افراسی که در آن *روح* بر چهار عنصر حکمرانی می‌نماید و شکل‌گیری «پنتاگرام رستگاری» به کلمه‌ی *عبری* יהשוה [یِهشوه] مرتبط می‌باشد.

با در نظر گرفتن *خاک*، مناسب تشخیص داده شد که حرف ת [تاو] که به *کیوان* متعلق می‌باشد، همچنین به *خاک* مرتبط شود.

این اضافات، شواهد روشنی هستند که *تاروت*، حدود دوهزار سال پیش، برای اقامه‌ی اکتشافی نو در *جادو* قدم‌های مشخص و تعیین‌شده‌ای برداشت؛ چرا که هیچ سیستمی به استواری سیستم *عبری* وجود ندارد. و سیستم *سِفِر یصیرا*، در میان تمامی عناصر سیستم *عبری* ریشه‌دارترین و جزمی‌ترین آن‌ها می‌باشد.

تاروت با ایمان توجیه‌پذیر نیست بلکه با عمل. عزیمت از *کابالای* کاملاً خشک به وسیله‌ی تجربه توجیه شده است. مشخص شده است نکته‌ای که در بالا در مورد روشی که مسیرهایی برای متصل‌کردن اعدادی معین و نه اعدادی دیگر انتخاب می‌شوند مطرح شد، در رابطه با حقایق تشرف، افراس‌های مهمی اظهار می‌دارند. همواره باید در ذهن داشت که *تاروت*، صرفاً اطلسی از وقایع ثبت‌شده نمی‌باشد، بلکه کتاب راهنمایی است که نشان می‌دهد چگونه می‌بایست از میان کشورهایی که پیش از این ناشناخته بوده‌اند سفر کرد.

مسافران چین زمانی که به ایشان گفته می‌شود از *یونگ چانگ* به *پو پِنگ* ۱۰۰ لی راه است، اما از *پو پِنگ* تا *یونگ چانگ* تنها ٤٠ لی، در ابتدا قدری گیج می‌شوند. پاسخ این است که لی، واحد زمان پیاده‌روی است نه مایل. تفاوت محاسبه روشن می‌دارد که پو پِنگ، راهی طولانی به بالای تپه است.

در مورد *تاروت* نیز تا حد زیادی چنین است. *شش چوبدست* به *برجیس* در *اسد* ارجاع دارد و *رب چنگ*[1] نامیده می‌شود. این نه تنها اشاره می‌کند فتح چگونه است بلکه شرایطی را که می‌بایست برای کسب پیروزی محقق شود را مشخص می‌نماید. نیاز به آتش خال چوب*دست* وجود دارد، تعادل عدد ٦، شهامت سرسخت *اسد* و تاثیر برجیس، اندکی شانس که ترازو را میزان کند.

این ملاحظات مشخصاً در مواجه با *برگه‌ها* یا *کارت‌های کبیر* مهم می‌باشند. *سیارات* قبلاً به وسیله‌ی اعداد یا *سفیراهای درخت حیات* نشان داده شده‌اند. اما آن‌ها همچنین به *مسیرهایی* معین تناسباتی دارند.

برخی ریشه‌شناسانِ غریب‌مزاجِ بیکارسعی نموده‌اند کلمه *فرانسوی* atout را از ATU [برگه] به معنای *منزل* مشتق کنند. شاید ساده‌تر باشد پیشنهاد شود که atout مصغرِ bon atout به معنای «خوب برای همه چیز» می‌باشد چرا که یک *کارت* کبیر هر کارت را در هر خال در بر می‌گیرد.

برگه‌های تحوتی که *رب خرد* می‌باشد، همچنین *کلیدها* نامیده شده‌اند. آن‌ها راهنماهای راهبری می‌باشند. ایشان نقشه *شهریاری عرش* را به شما ارایه می‌دهند و همچنین بهترین راهِ برگرفتن جبری آن می‌باشند.

---

[1] در متن اصلی: فتح [م.]

فهم کامل هر مساله‌ی جادویی پیش از حل آن ضروری است. بررسی از بیرون و عمل از بیرون، راه-هایی عقیم‌اند.

فهم این خصوصیت ویژه‌ی کارت‌های کبیر به غایت مهم می‌باشد.

اینکه گفته شود *کارت* کبیر شماره III، که شهبانو نامیده شده است، *زهره* را نمایش می‌دهد، چیزی در آن حدود می‌باشد که *زهره* از دیدگاه خاص طالع‌بینی مطالعه گردد. تعمق در کل وانهاده می‌شود تا از مزیت عملی یک بخش بهره گرفته شود. درست همانطور که تاکتیک با استراتژی متفاوت می‌باشد. یک ژنرال بزرگ به جنگ به صورت مجرد نمی‌نگرد، بلکه توجه خود را، با در نظر گرفتن استقرار نیروهایش در یک مکان و زمان مشخص و بهترین روشِ به کارگیری ایشان در برابر دشمن، به جزئی‌ترین بخش-های دانش شاید گسترده‌ی خویش از موضوع معطوف می‌دارد. این البته نه تنها در مورد *کارت‌های کبیر* بلکه در مورد بقیه کارت‌ها نیز مصداق دارد؛ و می‌بایست در مورد هر مطالعه‌ی مشخص دیگر نیز صحیح باشد. اگر کسی به یک فروشگاه برود و نقشه‌ی یک کشور معین را درخواست نماید، نمی‌تواند یک نقشه کامل دریافت کند چرا که هر نقشه در نیل خود به جامعیت، لزوماً در گیتی درآمیخته می‌شود؛ چون خصوصیت یک نقشه توسط کشورهای همجوار تغییر داده می‌شود والخ. حتی یک نقشه معین نمی‌تواند بدون ایجاد سردرگمی در عملی‌ترین شکل عوامانه‌ی خود مفید باشد. فروشنده می‌خواهد بداند مشتری‌اش چه نقشه‌ای می‌خواهد: یک نقشه‌ی زمین‌شناسی، یک نقشه‌ی کوه‌شناسی، یک نقشه‌ی تجاری، نقشه‌ای که توزیع جمعیت را نشان دهد یا یک نقشه‌ی استراتژیک والخ.

بدین ترتیب آموزنده‌ی *تاروت* نمی‌بایست توقع داشته باشد در مورد هر کارت مفروض، چیزی بیش از دست‌چینی دقیق از حقایق بیابد؛ انتخابی که برای یک مقصود کاملاً معین جادویی صورت گرفته است.

هرچند *تاروت* سعی نمی‌نماید در یک نماد تصویری واحد هر تعداد جنبه‌ی ممکن مفید یک مفهوم را خلاصه کند، در مطالعه هر کارت نمی‌بایست از هیچ یک از تناسبات صرفنظر شود چرا که هر دسته از تاسبات، شکل و رنگ کارت و کاربرد آن را تغییر می‌دهد. این رساله تلاش خواهد نمود در بخشی که هر کارت را یک به یک شرح می‌دهد تا جایی که امکان دارد بیشترین تناظرها را لحاظ نماید.

اعداد رومی کارت‌های کبیر[1]

کارت‌های کبیر با ارقام رومی شماره‌گذاری شده‌اند تا با اعداد تازیِ *سفیراها* اشتباه نشوند. اینکه این اعداد می‌بایست از 0 تا XXI باشند، نویسندگان سنتی *تاروت* را گیج کرده است. به نظر می‌رسد ایشان فکر کرده باشند مناسب است 0، *ابله* باشد چرا که وی بی‌اهمیت است، یک چیز بی‌مصرف. ایشان این فرض را به سادگی بدان علت در نظر گرفتند که از افراس رمزی *صفر کابالایی* آگاهی نداشتند. ایشان از *ریاضیات* پایه اطلاع نداشتند و نمی‌دانستند ریاضیدانان سری اعداد اعشاری را از *صفر* شروع می‌کنند.

---

[1] برخی بندهای این بخش، در قالب عبارات اندک متفاوتی، جملاتی را که در صفحات پیشین بیان شده‌اند تکرار می‌کند. این تعمدی می‌باشد.

ایشان برای اینکه برای متشرفین کاملاً روشن کنند معنای کارت *ابله* را نفهمیده‌اند، به دلیلی که تصور بشر را مغشوش می‌دارد، آن را بین *برگه‌های* XX و XXI قرار دادند. ایشان سپس کارت شماره I، *جادوگر* را به حرف א [الف] نسبت دادند. ایشان در این روش ساده و در عین حال مبتکرانه تناسبات تمامی کارت‌ها را جزگیتی، XXI، غلط وضع کردند.

در عین حال در حرم از تناسبات صحیح به خوبی محافظت می‌شد و تنها پس از اینکه درسی سرّی برای اعضای *درجه کاروزر مسلک هرمسی طلوع طلایی* به عنوان پی‌آیند مصیبت ملازم شعبه‌ی *انگلیسی مسلک* بین ۱۸۹۹ و ۱۹۰۰ و بازساخت کل *مسلک* در *مارس و آوریل* ۱۹۰٤ منتشر شد بر همگان عیان گردید. با قرار دادن کارت 0 در مکان صحیحش – جایی که هر ریاضیدان آن را قرار می‌داد – تناسبات در ترتیبی طبیعی قرار می‌گیرند که با هر جستار تایید می‌شوند.

هرچند در طناب پیچشی بود[1]. کارتی که *میزان* نامیده شده بود با VIII نشان‌گذاری شده است. کارت *شهوت* با XI نشان‌گذاری شده است تا توالی طبیعی را حفظ نماید؛ *شهوت* می‌بایست به *میزان* و کارت *میزان* به *اسد* منتسب گردد[2]. این به وضوح غلط است چرا که کارت *میزان* در واقع یک زن را با شمشیر و ترازو نشان می‌دهد در حالی که کارت *شهوت*، یک زن و یک شیر را نشان می‌دهد.

فهم علت این جابجایی تا پیش از وقایع *مارس و آوریل* ۱۹۰٤ – که با جزئیات در «اعتدالین خدایان» برشمرده شده‌اند – کاملاً غیرممکن بود. در اینجا تنها ارایه‌ی یک نقل قول کافی است: «تمامی حروف قدیمی *کتاب* من درست هستند؛ اما צ[3] [صادی]، ستاره نیست.» (*ال*، اول، ٥٧). این عمق تاریکی را بیشتر می‌کرد. روشن بود که تناسب «ستاره» به حرف צ [صادی] نامناسب بوده است؛ و این سوال مطرح شد که چطور کارت دیگری پیدا شود که جای آن را بگیرد. کاری باورنکردنی بر این موضوع انجام شد؛ بی-نتیجه. تقریباً پس از بیست سال راه حل ظاهر شد.

ستاره، *نوئیت* را نشان می‌دهد، عرش ستاره‌گون. «من وسعت نامحدود هستم و ستاره‌های نامحدود آن.» (*ال*، اول، ۲۲) وی با دو کوزه نشان داده شده است؛ یکی آب‌ریزنده، نماد *نور*، بر خودش؛ دیگری بر زمین. این نشانه‌ی نگاه *اقتصادی گیتی* می‌باشد. انرژی را پیوسته جاری می‌دارد و پیوسته آن را بازجذب می‌کند. تحقق حرکت *مدام* می‌باشد که هرگز در هیچ قسمت صحیح نمی‌باشد. اما لزوماً به صورت یک کل صحیح است. چرا که اگر چنین نمی‌بود، چیزی می‌بایست در هیچ ناپدید می‌شد که از نظر

---

1 اشاره به حلقه‌ای می‌باشد که در اثر جابجایی کارت‌های منتسب به اسد و *میزان* حول *سنبله* در یک سوی «طناب» دایره‌البروج پدید می‌آید. (ن. ک. «نمودار ۱-۳-حلقه مضاعف در دایره‌البروج») این «پیچش» بعداً با پیچشی متقارن که از جابجایی کارت‌های منتسب به *حمل* و *دلو* حول حوت پدید می‌آید متعادل و متقارن می‌شود. هرچند مباحثات بر سر این تناسب اخیر همچنان در جریان می‌باشد. [م.]

2 عناوین قدیمی این کارت‌ها به ترتیب «قدرت» و «عدالت» بودند: آن‌ها ناقص و گمراه‌کننده هستند.

3 هرچند تعبیر کراولی از این حرف צ بوده است، نقش موجود در دست‌نوشته‌ی کتاب ال، [illegible] می‌باشد. به نظر می‌رسد در پتانسیل تبدیل این بحث به یک مباحثه‌ی تاریخی حدی متصور نباشد! [م.]

ریاضی بی‌معنی است. اصل *کارنوت*[1] (قانون دوم ترمودینامیک) تنها در معادلات *کران‌دار* صحیح می‌باشد.

کارتی که می‌بایست با «ستاره» معاوضه شود، «شاهنشاه» است که عدد IV را دارد و بر *قدرت*، *اقتدار* و *قانون* دلالت دارد و به برج *حمل* منسوب می‌باشد. این بسیار راضی‌کننده می‌نمایاند. اما زمانی که مشخص شد این جابجایی راز دیگری را در مورد *قدرت* و *عدالت* حل می‌کند، بی‌نهایت راضی‌کننده‌تر گردید. چرا که *اسد* و *میزان*، با این معاوضه، حول *سنبله*، برج ششم *دایره‌البروج*، گردان نشان داده می‌شوند که گردش *حمل* و *دلو* را حول حوت، برج دوازدهم متعادل می‌نمایند. این ارجاعی به یک سرّ غریب باستانیان می‌باشد که توسط *گادفریِ هیگینز*[2] و دیگر افراد مکتب وی بسیار عمیق مطالعه شده است. بی‌فایده است اگر اینجا بسیار در موضوع وارد شویم. اما وضعیت با بهره‌گیری از نمودار ضمیمه به کفایت روشن می‌گردد. اکنون در یک نظر دیده می‌شود که برای اولین بار، در *تاروت* تقارنی کامل برقرار شده است.

صحت معاوضه زمانی روشن می‌شود که *ریشه‌شناسی* لحاظ گردد. طبیعی است که *مادر کبیر* می‌بایست به ה [هِ] منتسب باشد که حرف وی در *تتراگراماتون* است در حالی که حرف צ [صادی]، حرف طبیعی *شاهنشاه* در سیستم آواشناختی اصلی می‌باشد. آنچنانکه در کلمات تزار، سزار، کایزر، قیصر، سینیور، seigueur، selfor، مسیو و سِر نشان داده شده است.

تاروت و جادو

جادو، علم و هنر ایجاد نمودن تغییر در توافق با *اراده* می‌باشد. به بیان دیگر، *علم* است، *محض* و *کاربردی*. این تز به تفصیل توسط *دکتر سِر جی. جی. فریزِر*[3] به انجام رسیده است. اما در سخن معمول، کلمه magic به معنای نوعی از علم به کار گرفته شده است که عامه‌ی مردم نمی‌فهمند. تا حدی در این معنی محصور است که در اکثر موارد این کلمه به معنی ناقص آن به کار خواهد رفت[4].

کار *علم*، کاوش *طبیعت* است. اولین سوالات آن چنین می‌باشد: این چیست؟ چگونه وجود یافت؟ روابط آن با دیگر چیزها چیست؟ دانش کسب شده می‌تواند در *علم کاربردی* به کار رود که می‌پرسد: چگونه می‌توانیم چنین و چنان چیز یا مفهوم را به بهترین شکل به مقصودی به کار بریم که برای ما مناسب باشد؟ یک مثال می‌تواند این را روشن کند.

---

[1] Carnot

[2] Godfrey Higgins

[3] Dr. Sir J. G. Frazer

[4] کراولی کلمه magick را برای قایل شدن همین تمایز وضع نمود که مِیجیک تلفظ می‌شود. اما در متن کتاب – جز برخی اسامی خاص – تنها در دو مورد دیگر کلمه magic مورد استفاده قرار گرفته است که قابل صرفنظر می‌باشد. بدین ترتیب در ترجمه، هر دو شکل کلمه، «جادو» ترجمه شده است که در ازای magick قرار داده شده است. [م.]

یونانیان قدیم آگاه بودند که با مالش کهربا (که ایشان ἤλεκτρον [الکترون] می‌نامیدند) بر ابریشم، کهربا قدرت جذب اشیاء سبک همانند قطعات کوچک کاغذ را به خود می‌یابد. اما در آنجا متوقف شدند. علم ایشان به وسیله‌ی تئوری‌های الهیات و فلسفیِ از نوعِ *ماتقدم* اغفال شده بود. البته این بیش از ۲۰۰۰ سال پیش از آن بود که این پدیده به پدیده‌ی الکتریکی مرتبط گردد. مفهوم *اندازه‌گیری*، جز برای ریاضیدانانی چون *ارشمیدس*[1] و منجمین، به ندرت برای کسی شناخته شده بود. شالوده‌ی *علم* – آنچنانکه امروز دانسته می‌شود – به زحمت در طول ۲۰۰ سال گذشته وضع گردید. دانشی گسترده موجود بود اما تقریباً تمامی آن کیفی بود. طبقه‌بندی پدیده‌ها عمدتاً بر قیاس‌های شاعرانه وابسته بود. افراس‌های «ارتباطات» و «علائم» بر پایه تشابهات خیالی قرار داشت. *کورنلیوس اَگریپا*[2] از «بیزاری» بین *دلفین* و یک *آبگیر* می‌نوشت. اگر یک فاحشه رسمی[3] زیر یک درخت زیتون می‌نشست، درخت دیگر میوه نمی‌داد. اگر چیزی شبیه چیزی دیگر بود، به طرزی اسرارآمیز در کیفیات آن شریک می‌شد.

این چیزها امروزه به گوش برای بسیاری مردم، غفلت خرافی محض و بی‌معنی می‌آید؛ اما به تمامی چنین نیست. سیستم قدیمی طبقه‌بندی تا بدینجا گاه خوب و گاه بد بوده است. اما در هیچ موردی آنچنان پیش نرفت. مهارت ذاتی فیلسوفان طبیعی ایشان تا میزان زیادی ضعف نظریه‌ی آن‌ها را جبران کرد؛ و در نهایت ایشان را (خصوصاً از طریق *کیمیا*، که به خاطر طبیعت کار مجبور شده بودند عینی را به مشاهدات مثالی خود اضافه نمایند) به معرفی مفهوم *اندازه‌گیری* رهنمون داشت. *علم* مدرن، سرخوش از آن موفقیت کاربردی که این نوآوری را همراهی می‌کرد، به سادگی درب را به روی هر چیز که قابل اندازه‌گیری نبود بست. *نگاهبان قدیم* از بحث در این مورد اجتناب می‌ورزد. اما ضرر گزاف است. محاسبات مربوطه بسیار دقیق هستند؛ اما هرگز *سنجش‌ناپذیر* و *تفکرناپذیر* را از نظر دور نداشتند.

نظریه *جان‌گرایی*[4] همواره در اذهان مرشدین قرون وسطی حاضر بوده است. هر چیز طبیعی نه تنها خصوصیات مادی خود را در تصرف می‌داشت بلکه تجلی مفهوم تا حدی ملموسی بود که به آن وابسته بود. *آبگیر*، یک آبگیر بود، صحیح؛ اما همچنین یک حوری وجود داشت که منزلش آن بود. وی به نوبه‌ی خود به نوع برتری از حوری وابسته بود که به میزان بسیار کمتری به یک آبگیر مفروض تعلق داشت؛ بلکه به آبگیرها به صورت عام؛ و به همین ترتیب تا *بانوی* عالیه‌ی *آب* که بر تمامی قلمرو خودش نظارتی عام اعمال می‌نمود. وی البته مطیع حکمران *کلی* تمامی *چهار عنصر* بود. این موضوع دقیقاً همان مفهومی است که در مورد افسر پلیس وجود دارد که سرگروهبان، بازرس، سرپرست و مامور عالیه‌ی خود را دارد و همواره تا زمانی که به *نخست وزیرِ* پشت پرده برسید مخفی‌تر و دور از دسترس‌تر می‌گردد که خود وی نیز خادمِ شبحِ ناملموس و بی‌حسابی است که *اراده مردم* نامیده می‌شود.

ممکن است شک کنیم تشخص این نهاده‌ها چقدر توسط باستانیان، به صورت واقعی ادراک می‌شده است؛ اما نظریه این بوده است که در حالی که هر فرد با یک جفت چشم می‌تواند یک آبگیر را ببیند، نمی-تواند حوری را جز بر حَسَب اتفاق رویت کند. اما ایشان فکر می‌کردند یک فرد از نوعِ برتر، به ضربِ

---

[1] Archimedes
[2] Cornelius Agrippa
[3] meretrix، فواحش رسمی در قرون وسطی [م.]
[4] Animism

جستجو، مطالعه و تجربه ممکن است این قدرت عمومی را کسب کند. یک فرد با دانشی باز هم پیشرفته‌تر در این علم می‌تواند با ماورا ارتباطی حقیقی برقرار کند. در عین حال احتمالاً می‌توانست باعث شود ایشان خودشان را در شکل مادی به وی نشان دهند.

حجم بالایی از این موضوعات بر ایدئولوژی *افلاطونی* استوار می‌باشد که مدعی بود هر شئ مادی، کپی ناخالص و ناکامل یک کمال ایده‌آل می‌باشد. بنابراین انسان‌هایی که می‌خواستند در علم و فلسفه روحانی پیشرفت کنند، همواره تلاش می‌نمودند برای خویشتن، ایده‌آل ناب را ضابطه‌بندی نمایند. ایشان سعی می‌کردند از *خاص* به *عام* برسند؛ و این اصل بزرگ‌ترین خدمت به علم متداول بوده است. ریاضیاتِ ۱۱=۵+٦ و ۱۵=۳+۱۲ همواره با جزئیات نوشته می‌شد. پیشرفت تنها زمانی پدید آمد که ایشان معادلات خود را با عبارات عمومی نوشتند. $x^2 - y^2 = (x+y)(x-y)$ تمامی موارد ممکن در تفریق مجذور یک عدد را از مجذور دیگری پوشش می‌دهد. بنابراین *بی‌معنی* و *مجرد*، زمانی که فهمیده شود، نسبت به *مُدرَک* و *محسوس* معنای بسیار بیشتری دارد.

این ملاحظات در مورد کارت‌هایی که از *تاروت* برگرفته می‌شوند صدق می‌کند. معنای *پنج چوبدست* چیست؟ این کارت، زیرمجموعه *ربّ آتش* است چرا که یک *چوبدست* می‌باشد و به *سفیرای گبورا* مرتبط است چون یک *پنج* است. همچنین تابع برج *اسد* است و سیاره‌ی *کیوان*؛ چرا که این سیاره و برج، ماهیت کارت را معین می‌دارند.

همانند آن است که گفته شود یک *درای مارتینی*[۱] مقداری پیرو[۲] در خود دارد و مقداری الکل؛ و مقداری شراب سفید و گیاه و اندکی خلال لیمو و مقداری یخ. این ترکیبی هماهنگ از عناصر مختلف است که زمانی که مخلوط شوند، ماده مرکبی می‌سازند که بسیار مشکل خواهد بود بتوان عوامل سازنده آن را جدا کرد؛ در عین حال هر عنصر برای ترکیب ضروری است.

بدین ترتیب *پنج چوبدست* یک شخصیت است؛ طبیعت آن در *تاروت* با «ضرب[۳]» نامیده‌شدن خلاصه شده است.

این بدان معنی است که اگر منفعلانه در پیشگویی استفاده شود می‌توان گفت زمانی که رو می‌شود، «جنگی در شُرُف است» اگر فعال استفاده شود بدان معنی است که جریان صحیح هدایت، ستیزه کردن می‌باشد. اما نکته‌ای دیگر در رابطه با این کارت وجود دارد. از دنیای فرشتگان با دو *وجود* پوشش داده شده است.؛ یکی در طول ساعات *روشنایی* و دیگری در طول ساعات *تاریکی*. بدین ترتیب برای استفاده از خواص این کارت، یک راه این است که با *فراست*[٤] مربوطه ارتباط برقرار نمود و وی را ترغیب کرد عمل خود را انجام دهد. بنابراین هفتاد و دو «فرشته» وجود دارند که بر سی و شش کارت صغیر نهاده شده‌اند؛ این‌ها از «نام اعظم خداوند» هفتاد و دو حرف مشتق شده‌اند که *شِماهَمفُراش*[٥] نامیده می‌شود.

---

[1] Dry Martini، مارکی از شراب شیرین [م.]

[2] juniper

[3] در متن اصلی: نزاع [م.]

[4] فراست (Intelligence) می‌تواند روح حاکم بر هر نهاده، همانند یک کارت، سیاره، برج و غیره در نظر گرفته شود. [م.]

[5] Shemahmphorasch

شِماهَمفُراش و تاروت

این کلمه به معنای *نام مقسوم* می‌باشد. «نام»، *تتراگراماتون* می‌باشد. יהוה که یِهُوَه خوانده می‌شود. وی *ربّ اعلیِ چهار عنصری* است که اساس کل گیتی را تشکیل می‌دهند.

سه آیه در خروج (چهاردهم، ۱۹، ۲۰، ۲۱) وجود دارد که هر یک شامل هفتاد و دو حرف می‌باشد. با نوشتنِ اولینِ این‌ها، و زیر آن، آیه بعدی از انتها و سپس زیر آن، آخرین آیه از ابتدا، هفتاد و دو ستونِ سه حرفی به دست می‌آید. این‌ها از بالا به پایین خوانده می‌شوند و אל [ال] یا אה [اه] بسته به مذکر یا مونث بودن آن‌ها در انتها اضافه می‌شود. همچنین تناسبی از این *فراست‌ها* به هر یک از این پنج‌حرفی‌ها یا بخش‌های پنج‌درجه‌ایِ *دایره‌البروج* وجود دارد؛ اما همچنین تعداد بی‌شماری از دیگر فرشتگان، دیوها، تصاویر جادویی، رب‌های سه‌گانگی‌ها، فرشتگان نایب صغیر و غیره برای منتسب نمودن وجود دارد. مطالعه تمامی این تناسبات کاملاً بی‌فایده است. تنها می‌توانند زمانی خواسته شوند که برای مقصودی خاص نیاز به ارتباطی حقیقی با یکی از آن‌ها وجود داشته باشد.

این مسایل در اینجا به قصد جامعیت متن ذکر گردید؛ اما *تاروت* سرزندگی‌اش را برای کسی که به خود اجازه می‌دهد با فضل‌فروشی آن منحرف گردد، از دست می‌دهد.

تاروت و جادوی آیینی

بدین ترتیب *تاروت* در ارتباطی نزدیک، با *هنرهای* خالص‌جادوییِ *احضار* و *احاله* گره خورده است. منظور از *احضار*، اشتیاق به اعلی‌ترین و ناب‌ترین شکلِ بخشی از خودِ فرد است که می‌خواهد آن را به کار بیاندازد.

احاله، بسیار عینی‌تر می‌باشد. بر همدلی کامل دلالت ندارد. رفتار یک شخص با *موجودی* که احاله می‌نماید ممکن است، حداقل در ظاهر، متخاصمانه باشد. البته هر چه تشرف پیشرفت نماید، مفهوم تخاصم کمتر وارد ذهن می‌شود. «دانایی کامل، بخشایش کامل است[1]» بنابراین برای فهم هر کارت مفروض، می‌بایست خویشتن را در لحظه کاملاً با آن یکسان پنداشت؛ و یک راه انجام این، وادار کردن یا مجبور نمودن *فراستِ* حاکم بر کارت برای متجلی‌شدن به حواس می‌باشد. چرا که همانطور که در بالا توضیح داده شد، در نظریات باستانی *گیتی* این موضوع وارد شده است که تمامی اشیاء موجود در *طبیعت*، دارای یک ولی روحانی می‌باشند. قطع نظر از جزئیات، این قضیه آنچنان در مورد اشیاء مصنوع صدق نمی‌کند؛ هرچند در مورد این، استثناهایی وجود دارد؛ همانند موارد *خدایان اجاق*، *سردر خانه* و موارد مشابه؛ یا فرشتگان یا ارواحی که به شمشیر یا نیزه یک شخص علاقه‌مند دانسته می‌شوند. محتمل بوده است یک سلاحِ به طور خاص قدرتمند مشهور شود که با دستان بشری ساخته نشده است بلکه در آتشفشان‌ها یا سرزمین پریان ریخته شده و بدین ترتیب با قدرت‌های مافوق طبیعی آغشته شده است. برخی شمشیرهای مشهور نام‌هایی داشتند و موجوداتی زندگی در نظر گرفته می‌شدند؛ امکان داشت اگر

---

[1] Tout comprendre, c’est tout pardonner

صاحب آن به جای انسان‌هایی که باید می‌کُشت بیش از حد با آن بازی می‌کرد، از پنجره به بیرون پرواز کند.

تاروت و جان‌گرایی

بدین ترتیب طبیعی است در زمانی که نمایش‌های تصویری یا نوشتاریِ مفاهیم، جز برای اندکی از افراد قابل درک نباشد– در زمانی که خود *نوشتن*، جادویی و چاپ (چنانکه هست) ابداعی از *دیو* باشد، انسان-ها می‌بایست هیروگلیف‌ها را (چه نوشتاری و چه تصویری) به عنوان چیزهای زنده‌ای در نظر بگیرند که فی‌نفسه دارای قدرت می‌باشند. شاید به همین دلیل است که حتی امروزه در تاریک‌ترین محله‌های *شرُپ-شایر*[1] خانه‌هایی وجود دارد که اگر کسی کتابی روی یک *انجیل خانوادگی* بگذارد به او گفته می‌شود که دیگر هرگز آنجا را ملوث نکند. اعمال خودبخودی در همه جا به اشیاء بی‌جان نسبت داده می‌شود؛ مثلاً نعل اسبِ روی درب‌ها. از این خرافات‌ها مجموعه‌ای کامل موجود می‌باشد. این مساله که چگونه هر خرافه‌ی مفروض به وجود آمده است همواره به طور رضایت‌بخش حل نشده است. می‌توان (از روی نادانی) یاوه‌ی «نشستن سیزده نفر بر سر میز» را به افسانه‌ی *شام آخر* مرتبط دانست. (اتفاقاً این اولین واقعه‌ای نبوده است که در آن سیزده نفر بر سر میز نشسته‌اند.)

اما خرافه‌های واقعاً بدوی نمی‌توانند به سادگی توضیح داده شوند. بسیار محتمل‌تر به نظر می‌رسد که آن‌ها از عادات غیرعلمیِ تعمیم از حقایق بسیار اندک (که در میان عالمان بسیار معمول بوده است) برخاسته باشند. ممکن است بر حسب اتفاق در نیمی از یک دوجین وقایع در یک دوره زمانی کوتاه، یک شکارچی که در *ماه کامل* رهسپار می‌شود، کشته شود. مغلطه‌ی *چون اینطور پس آنطور* وارد می‌شود و کل روستا می‌گویند « بیرون رفتن برای شکار در ماه کامل بدیمن است.» این موضوع با تکرار در طول نسل‌ها، به وسیله‌ی خاصیت آسان‌طلبی ذهن، نیرو جمع‌آوری می‌کند و مخدوش نمی‌شود چرا که *تابو*، تکرار واقعه‌ی اصلی را غیرمحتمل می‌گرداند. هرچند اگر واقعه‌ای مشابه در *ماه نو* وقوع یابد، امکان دارد خرافه‌ای جدید پدید آید و در حال حاضر در مورد *ماه* یک پیوند کامل *تابویی* وجود خواهد داشت.

یک مورد اخیر. مرحوم *آقای اس. ال. ممَترِز* در ۹–۱۸۹۸ ترجمه‌ای از دست‌نوشته‌ای به نام *جادوی قدسی آبراملِینِ جادوگر*[2] در یک ویرایش خصوصی کوچک منتشر نمود. چند صد نفر آن را خریدند. همگی یا تقریباً همگیِ افرادِ یک گروه خاص از خریداران که تحت نظر شخصی وی بودند دچار بدبیاری شدند. در عرض یک سال مردم می‌گفتند داشتن این کتاب در کتاب‌خانه، بسیار خطرناک است. آیا این نظریه با آزمایشات آماری در تضاد بوده است؟ که می‌داند؟ اما در ۱۹۳۸ به طرزی عجیب یک نسخه‌ی فراموش‌شده از جای مخفی خود در یک قفسه پنهان بیرون آورده شد. بلافاصله اکثریت افراد درگیر و افرادی که با ایشان روابط نزدیک داشتند، دچار مصیبت شدند. *چون اینطور پس آنطور*. اما چه کسی مطمئن است؟

---

1 Shropshire
2 The Sacred Magic of Abramelin the Mage, Translation: Samuel MacGregor Mathers, Cosimo Classics, 2007, 978-1602066816

کارت‌های تاروت به عنوان موجودات زنده

علوم دوره *ویکتوریا* که با پیروزی خود بر *ماوراالطبیعه‌گرایی* فوران نمود کاملاً حق داشت که «خارج از محدوده»ی *سنجش‌ناپذیر* را تعریف نماید. حق داشت آنچنان فنی عمل نماید و این برای تهاجمش یک ضرورت استراتژیک بود؛ اما خود را با محدودنمودن دامنه‌اش مختل نمود. خود را در معرض مهلک‌ترین حملات *فلسفه* قرار دارد. آنگاه خصوصاً از نقطه نظر *ریاضیاتِ فیزیک*، متداول‌ترین مفاهیم خود آن به جزمیتش خیانت کردند. امروزه ماهیت *علم* از مبهم‌ترین گمانه‌زنی‌های *لایبنیتز*، *اسپینوزا* یا *هگِل*[1] بسیار اسرارآمیزتر می‌باشد؛ تعریف مدرن *ماده* به طرزی غیرقابل‌تحمل، تعاریف *روحِ* عارفانی همچون *رویزبروک*، *بوهِم* و *مولینوس*[2] را به خاطر می‌آورد. مفهوم گیتی در ذهن یک ریاضیدان مدرن به طور استثنایی یادآور شوریدگی‌های *ویلیام بلِیک*[3] است.

اما عارفان آن زمان که پارسا بودند، همگی در اشتباه بودند که اسرارشان را بسیار مقدس‌تر از آن می‌دانستند که تحلیل شود. ایشان می‌بایست مفهوم *سنجش* را وارد می‌کردند. این دقیقاً کاری است که توسط جادوگران و *کابالیست‌ها* انجام شد. مشکل این بوده است که خود واحدهای اندازه‌گیری تاحدی کشسان بوده‌اند؛ آن‌ها حتی به نظری‌بودن متمایل می‌باشند. تعاریف آن‌ها به همان اندازه گِرد، اما نه گریزان‌تر از تعاریف فیزیکدان‌های امروزی بودند. روش‌های ایشان تجربی بود اگرچه می‌کوشیدند آن‌ها را دقیق گردانند و در عین حال از مقیاس‌های دقیق و ابزارهای استانداردهای مجاز بی‌بهره بودند چرا که هنوز هیچ نظریه‌ی علمی صحیحی را ضابطه‌بندی نکرده بودند. اما موفقیت‌های ایشان متعدد بود. و تمامی آن بر مهارت فردی وابستگی داشت. مردم ترجیح می‌دادند در مورد بیماری‌ها به یک فرد طبیب‌زاد اعتماد کنند تا متخصصین آزمایشگاهی *بَتِل کریک*[4].

یکی از بزرگ‌ترین تفاوت‌های *شیمی* قدیم و مدرن، این مفهوم در نزد *کیمیاگران* می‌باشد که ماده در وضعیت طبیعی خود، به نحوی از انحا یک موجود زنده است. گرایش مدرن چنین است که تاکید بر اندازه‌پذیر باشد. می‌توان به موزه رفت و ردیف‌هایی از گوی‌ها و بطری‌های شیشه‌ای را دید که حاوی ماده‌های شیمیایی می‌باشند که جسم انسان را تشکیل داده‌اند؛ اما مجموعه بسیار از یک انسان به دور است. حتی تفاوت بین *لرد تامنُدی* و *بیل سایکیز*[5] را نیز توضیح نمی‌دهد. شیمیدان‌های قرن نوزدهمی در تجزیه‌ی تریاک و جدا کردن شبه‌قلیاهای آن بسیار دچار مشکل بودند؛ همانند بچه‌ای که قطعات یک ساعت را جدا می‌کند تا ببیند از چه تشکیل شده است.

آن‌ها موفق شدند؛ اما نتایج روی هم رفته مفید نبود. مرفین تاثیر خواب‌آوریِ بسیار بیشتری از تریاک دارد؛ سریع‌تر و شدیدتر عمل می‌کند؛ اما همچنین داروی بسیار خطرناکی است و تاثیراتش اغلب فاجعه-

---

1 Leibnitz, Spinoza or Hegel
2 Ruysbroek, Boehme and Molinos
3 William Blake
4 Battle Creek
5 Lord Tomnoddy and Bill Sykes، شخصیت‌های داستانی مخلوقِ به ترتیب *رابرت بارناباس براو* و *چارلز دیکنز* [م.]

آمیز. عمل مرفین به طور محسوس با بیست شبه‌قلیای منفردِ دیگر که در تریاک وجود دارند تغییر می‌یابد. تاثیر سرخوشانه‌ی الکل بسته به اینکه *رایشِبورگ* ۱۹۲۹[1] آشامیده شود یا جین دست‌ساز تفاوت می‌کند. حتی مثالی متحیرکننده‌تر در *ونزوئلا* هست که چاپارهای دونده برگ‌های کاکائو می‌جوند که برای صدها مایلِ ایشان در روز جوابگو است و پس از آن تا تجدید قوای دوباره می‌خوابند. آن‌ها هیچ عکس‌العمل بدی ندارند و معتاد نمی‌شوند. کوکائین داستان دیگری است. اساتید *تاروت* بسیار ساده می‌گویند «ما زنده‌ایم و گیاه زنده است؛ پس می‌توانیم دوست شویم. اگر اول تو گیاه را بکُشی، تو هستی که دنبال دردسر می‌گردی.»

تمامی این‌ها در اینجا در دفاع از سیستم سازندگان و استفاده‌کنندگان *تاروت* و روش‌های ایشان در مواجهه با *طبیعت* و خلق تجربه بدون توجه ناروا به خواسته‌ای که می‌خواهد چیزها سریع به انجام رسند، نوشته شده است. ایشان یک مخلوط را برای هفته‌ها یا ماه‌ها در معرض انوار خورشید یا ماه قرار می‌دهند و فکر می‌کنند اگر آن را به یکباره بجوشانند همه چیز تباه می‌شود. فرایندهای *طبیعت* (ایشان می‌گویند) آهسته و ملایم است؛ بگذارید از آن‌ها تقلید کنیم!

ممکن است برای این دیدگاه‌ها پیش‌زمینه‌های خوبی موجود باشد. تجربه به نتیجه‌گیری منجر می‌گردد.

این *مقدمه‌ای* پرت بر رساله‌ای است که برای فهم *تاروت* بسیار ضروری می‌باشد. هر کارت از یک جهت، یک موجود زنده است؛ و روابط آن با همسایگانش چنان است که می‌توان آن را دیپلماتیک نامید. وظیفه‌ی دانش‌آموز است که این سنگ‌های زنده را در حیات خود وارد نماید.

[1] Richebourg '29

فصل دوم

برگه‌ها (کلیدها یا کارت‌های کبیر)



۰. ابله[1]

این کارت به حرف א [الف] نسبت داده می‌شود که به معنای گاو نر است، ولی شکل حرف عبری آن (آن-سان که گفته می‌شود) نشان‌دهنده‌ی گاوآهن است؛ بدین ترتیب معنی، ابتدائاً *فالیک*[2] می‌باشد. اولین حرفِ سه حرف امّی است؛ א، מ و ש [الف، مِم و شین] که به اشکال درهم‌تنیده‌ی مختلفی به تمام سه‌گانه‌هایی که در این کارت‌ها به صور *آتش*، *آب*، *باد*؛ *پدر*، *مادر*، *پسر*؛ *گوگرد*، نمک، جیوه؛ *راجاس*، *ساتواس*، *تاماس* بروز می‌کند مرتبط است.

خصیصه‌ی واقعاً مهم این کارت آن است که عدد آن باید صفر باشد. بدین ترتیب *منفی* بالای *درخت حیات*، منشا همه چیز را نمایش می‌دهد. *صفر کابالایی* است. معادله‌ی *عالم* است، تعادل ابتدایی و انتهایی تضادها؛ باد، بدین ترتیب در این کارت ماهیتاً به معنی خلاء است. عنوان این کارت در در دست قرون وسطایی، Le Mat است، که از Matto ایتالیایی، دیوانه یا ابله وام گرفته شده است؛ ویژگی این عنوان بعداً ملاحظه خواهد شد. اما یک نظریه‌ی دیگر، یا شاید، یک نظریه‌ی مکمل نیز وجود دارد. اگر فرض شود که تاروت منشا مصری دارد می‌توان تصور کرد که Mat (این کارت، کارتِ کلیدی کل دست می‌باشد) تلخیصی از Maut، الهه‌ی کرکس-سر است که بیشتر تغییر شکلی بسیار قدیمی‌تر و والاتر از مفهوم *نوئیت*[3] است تا *ایزیس*[4].

در ارتباط با کرکس دو افسانه موجود است. کرکس با گردنی مارپیچ تصور می‌شود؛ که این ممکن است ارجاعی به این نظریه (که اخیراً توسط *انیشتین* احیا شد، ولی در *الهامات زرتشت* ذکر شده است) باشد که شکل *جهان*، شکلی از آن انرژی که *جهان* نامیده می‌شود، مارپیچی می‌باشد.

---

[1] توجه کنید که fool (ابله) از follis [لا.]، کیسه‌ی هوا مشتق شده است. حتی ریشه‌شناسی به هوا اشاره دارد. همچنین باد کردن گونه‌ها و بیرون دادن هوا از آن وضعی است که در زبان نمادین نپال، دلالت بر آمادگی خلقت دارد. حتی بدتر از آن برخی حافظین دموکراسی انگلیسی، حماقت را به وسیله‌ی اصطلاح Razzberry به دیگران نسبت می‌دهند. [Razzberry (Slang): تلفظ این لغت که با بادکردن گونه‌ها و بیرون انداختن زبان همراه است برای تمسخر دیگران استفاده می‌شود. [م.]]

[2] Phallic [منسوب به Phallus، φαλλός] [م.]

[3] Nuit

[4] Isis

افسانه‌ی دیگر این است که تصور می‌شود کرکس، گونه‌ی خود را با میانجی‌گری باد از نو تولید می‌کند؛ به بیان دیگر عنصر باد به عنوان پدر تمام هستیِ متجلی در نظر گرفته می‌شود. در این رابطه مشابهتی نیز در مکتب *آناخیمِنِز*[1] وجود دارد.

بدین ترتیب این کارت همزمان پدر و مادر، در مجّردترین شکل این مفاهیم می‌باشد. این یک اغتشاش نیست، بلکه یک شناسایی تعمدی از مذکر و مونث است که توسط زیست‌شناسی تصدیق شده است. رحِم بارور، از نظر جنسی خنثی است. تنها یک عامل تعیین‌کننده‌ی ناشناخته در سیر تکامل است که در مورد مساله تصمیم می‌گیرد.

لازم است فرد ابتدائاً خود را با این مفهومِ در نگاه اول غریب، خو بدهد. به محض این که فرد تصمیم گیرد جنبه‌ی مونث چیزها را در نظر آورد، عنصر مذکر می‌بایست در همان گذر فکر به سرعت ظاهر شود تا آن را متعادل سازد. این فی نفسه کامل است. از بعد فلسفی، تنها پس از این است که یک فرد باید سوال نتیجه‌ی ضابطه‌بندی صفر را به صورت «یک بعلاوه‌ی منفی یک» در نظر بگیرد. نتیجه چنین کاری، ضابطه‌بندی مفهوم *تتراگراماتون* است.

ضابطه‌ی تتراگراماتون

در این رساله بیان شده که کل *تاروت* بر پایه *درخت حیات* می‌باشد و *درخت حیات* همواره با *تتراگراماتون* سازگار می‌باشد. شاید بتوان کل این افراس را چنین خلاصه کرد: *یگانگی پدر* و *مادر*، *دوقلو* تولید می‌کند. پسر به دنبال دختر می‌رود، دختر انرژی را به پدر باز می‌گرداند. تعادل و ابدیت جهان با این چرخه‌ی تغییر، تضمین می‌شود.

برای فهم *تاروت* لازم است در تاریخ به *عصر مادرسالارانه* (و برون‌همسری) رجعت کنیم؛ به زمانی که جانشینی، نه از طریق اولین پسر متولدشده‌ی *شاه*، بلکه از طریق دخترش بود. بدین ترتیب شاه، نه شاهِ معین‌گردیده توسط وراثت، بلکه به وسیله‌ی حق فتح بود. شاه جدید، در بادوام‌ترین سلسله‌ها همواره یک غریبه بود، یک بیگانه؛ علاوه بر این، او می‌بایست شاه قبلی را بکشد و با دختر شاه ازدواج کند. این سیستم ضامن مردانگی و ظرفیت هر شاه بود. غریبه می‌بایست عروسش را در یک رقابت آشکار برنده می‌شد. این درون‌مایه به صورت پیوسته در قدیمی‌ترین افسانه‌های جنّان و پریان تکرار شده است. غریبه‌ی جاه‌طلب اغلب یک نوازنده دوره‌گرد است و تقریباً همواره پشت نقابی دافع، پوشیده شده است. *دیو و دلبر* قصه‌ای مرسوم است. در مورد *سیندرلا* و *شاهدخت مسحور* نیز اغلب در مورد دختر شاه، استتاری مشابه موجود است. قصه‌ی *علاءالدین* تمامی این روایت را در شکلی بسیار دقیق ارایه می‌دهد که با قصه‌های فنی جادو همراه شده است. پس از این در اینجا اساس افسانه‌ی *شاهزاده سرگردان* مطرح است و توجه کنید که او همواره «ابله خانواده» می‌باشد. ارتباط بین بلاهت و قداست یک سنت است. اینکه بهتر است کله‌خشک خانواده به کلیسا برود اصلا مایه ریشخند نیست. در شرق اعتقاد بر این است که دیوانه، «متصرف» یک قدیس یا پیغامبر است. این هویت آنچنان عمیق است که در واقع در زبان

---

[1] Anaximenes

نیز درج شده است. Silly به معنای خالی، خلاء هوا، صفر[1] می‌باشد و این کلمه از ریشه آلمانی selig به معنی مقدس و خوشبخت است. این معصومیت *ابله* است که بیش از هر چیز او را متمایز می‌کند. مشاهده خواهد شد که این خصیصه‌ی داستان چقدر مهم می‌باشد.

بدین ترتیب برای تضمین جانشینی چنین تدبیر شده بود: ابتدا اینکه خون سلطنتی می‌بایست واقعاً خون سلطنتی باشد؛ یعنی این نژاد می‌بایست با معرفی یک بیگانه پیروز مستحکم گردد و نه اینکه با زایش‌های متوالی رقیق گردد.

در برخی موارد این نظریه بسیار به درازا کشیده شده بود؛ احتمالا مغلطه‌ی زیادی در مورد این شاهزاده نقاب‌پوش وجود داشت. شاید بهتر می‌بود که شاه، پدر وی، کلمات معارفه بسیار سرّی با او همراه می‌نمود؛ و به طور خلاصه این که بازی سیاسی قدیمی حتی به قدمت دوران‌های باستانی بوده است.
این سنت به نحوی بسیار تحسین‌برانگیز به وسیله‌ی *فریزر* در *شاخه زرّین* تحقیق شده است. (این *شاخه* بدون شک نماد خود *دختر شاه*). «دختر شاه، از درون درخشان است؛ جامه‌ی وی از طلا ریخته شده.» یک چنین تکاملی چگونه رخ داده است؟

ممکن است در مقابل اعمال سیاسی واکنشهایی وجود داشته است؛ ممکن است در وهله‌ی اول برای یک «سارق متشخص» احترام وجود داشته است و در نهایت شاید – علی رغم آنچه در زمان خود در واکنش به *ویکتوریانیسم* مشاهده می‌کنیم – صرفاً رابطه‌ی گانگستر-رئیس وجود داشته است. «شاهزاده‌ی سرگردان» در رابطه با سابقه‌اش به دقت بررسی می‌شد؛ اگر او یک مجرم فراری نمی‌بود، شایستگی رقابت را نداشت و همچنین نمی‌توانست در یک رقابت آزاد برنده‌ی دختر شاه شود، تا زمان مرگ شاه در رخت اشرافی بزید و در آرامش جانشین وی گردد؛ او مجبور بود شاه پیشین را با دستان خود بکشد.

در نگاه اول به نظر می‌رسد این ضابطه، یگانگی بی‌نهایتِ مذکر، دیو گنده‌ی سفید، با بی‌نهایتِ مونث، شاهدختی که اگر یک نخود زیر رختخواب پر وی باشد نمی‌تواند بخوابد، می‌باشد. ولی تمامی این نمادپردازی ناقض خود است؛ نرم، سخت می‌شود و زبر، لطیف. هر آنچه فرد در ضابطه بیشتر عمیق می‌گردد، *تضادها* نزدیک‌تر تشخیص داده می‌شوند. *کبوتر*، پرنده *ونوس* است ولی کبوتر نماد *روح‌القدس* نیز هست؛ یعنی در رابطه با *فالوس* در رفیع‌ترین شکل خود. بدین ترتیب در مشاهده‌ی همانندیِ پدر با جای مادر، دلیلی برای تعجب وجود ندارد.

طبیعتاً زمانی که مفاهیم بسیار والا، عوامانه می‌گردند، دیگر نماد را روان به نمایش نمی‌گذارند. موبد کبیر زمانی که با یک نماد از همه نظر مبهم مواجه می‌گردد، تنها به دلیل وظیفه‌اش به عنوان یک موبد، تحت فشار قرار می‌گیرد. او در واقع کسی است که سرّ را به هدف «تقلیل پیغام در حد فهم یک سگ» افشا می‌کند. وی می‌بایست این کار را با به نمایش گذاردن یک نماد درجه‌ی دوم، نمادی که مناسب درک *متشرفین* درجه‌ی دوم باشد انجام دهد. این نماد در عوض جامعیت و بدین ترتیب ورای بیان معمول،

---

[1] یا the silly buckets on the deck [م.]

می‌بایست مطابق با ظرفیت ادراکی مجموعه‌ی معینی از افراد باشد که متشرف‌نمودن ایشان وظیفه موبد می‌باشد. چنین حقیقتی در نظر عوام، به تناسب روایت، حکایت، افسانه و حتی کیش می‌رسد. در حیطه‌ی دانش حقیقی در مورد نماد جامع *ابله* چندین سنت متفاوت، بسیار روشن و از نظر تاریخی بسیار مهم وجود دارد.

برای فهم افراس واحدی که تمامی اینها از آن برخاسته‌اند، این موارد باید جداگانه بررسی شوند.

«مرد سبز پوش» فستیوال بهار. «ابله آوریل». روح القدس

این سنت، مفهوم اصلی را در حد فهم یک دهقان متوسط به نمایش می‌گذارد. *مرد سبزپوش*، تجسم تاثیر رازآلودی است که پدیده بهار را به وجود می‌آورد. مشکل است بتوانیم بگوییم چرا چنین است، ولی چنین است: بین مفاهیم بی‌مسئولیتی، لاقیدی، آرمان‌گرایی، عشقبازی و رویای ستاره‌گون ارتباطی وجود دارد.

ابله در بازگشت بهار در همه‌ی ما به حرکت درمی‌آید و به دلیل اینکه اندکی سردرگم و کمی برآشفته می‌شویم، رسمی مفید در نظر گرفته شده است تا تکانه‌ی ناخودآگاهی از طرق یک آیین نمود بیرونی یابد. روشی برای تسهیل اعتراف بوده است. شاید بدون درون‌نگری بتوان گفت تمامی این فستیوال‌ها نمایشی از یک پدیده‌ی طبیعی تمام عیار هستند. به طور مشخص رسم *تخم‌مرغهای رنگی* و *ابله آوریل*[1] فرانسویان می‌بایست مورد توجه قرار گیرند. (*ماهی منجی* در جای دیگری از این رساله بحث شده است. توالی *اعتدالین*، شروع *بهار* را با ورود *خورشید* در *حمل*، *قوچ* به جای حوت، *دوماهی* تعیین کرده است که در قدیمی‌ترین ادوار ثبت‌شده مطرح بوده است.)

«ابله بزرگ» سِلتیها (دالُوا[2])

این موضوع برای پدیده‌های خالص طبیعی که در بالا بحث شد پیشرفت قابل توجهی به حساب می‌آید چرا که *ابله بزرگ* افراس دقیقی است. این جهان همواره در جستجوی یک منجی است، و اصول مورد بحث از نظر فلسفی چیزی بیش از اصول می‌باشند؛ واقعیتی صریح هستند. رستگاری، هر معنایی که داشته باشد بر پایه‌ی هیچ واژه *مستدلی* به دست نمی‌آید. دلیل، کوچه‌ای بن بست است، دلیل، لعن است؛ تنها، دیوانگی، دیوانگی الهی راه‌حلی بیان می‌دارد. قانون *رئیس قوه قضاییه* به کار نمی‌آید؛ قانونگذار ممکن است یک شترسوار صرعی مانند محمد باشد، یک خودبزرگ‌بین دهاتی نوکیسه مثل ناپلئون یا حتی یک تبعیدی سه‌چهارم با سواد، یک‌چهارم دیوانه و یک زیرشیروانی‌نشین *سوهویی* **و** مانند *کارل مارکس*. تنها یک چیز بین این افراد مشترک است؛ همگی دیوانه هستند؛ یعنی ملهَم. تقریباً تمامی انسانهای اولیه این سنت را حداقل در شکلی رقیق‌تر در اختیار دارند. آن‌ها به مجنون سرگردان احترام می‌گذارند چرا که ممکن است پیغام‌رسان *اعلی* باشد. «این غریبه خل؟ بگذارید با او مهربان باشیم. شاید ندانسته از یک فرشته پذیرایی می‌کنیم.»

---

[1] Poisson d'avril
[2] Dulua

مساله‌ی اصالت، جزء تفکیک‌ناپذیر این مفهوم است. یک ناجی مورد نیاز است. در مورد صلاحیت‌های وی چه چیز مشخص است؟ این که او نمی‌بایست یک مرد معمولی باشد. (در *انجیل* مردم در مورد این ادعا که عیسی، مسیح بوده است خرده می‌گیرند چرا که او اهل *نازاره*[۱]، یک شهر کاملا معروف بوده است و ایشان مادر و خانواده‌اش را می‌شناخته‌اند؛ به طور خلاصه ایشان بر سر اینکه وی صلاحیت نامزدی *ناجی* را ندارد مشاجره می‌کردند.) ناجی می‌بایست یک فرد خاصاً مقدس باشد؛ اینکه اصلاً می‌بایست انسان باشد به سختی معتبر است. حداقل مادرش باید یک باکره باشد، و برای این که با این شگفتی سازگار باشد، پدرش نمی‌تواند یک مرد معمولی باشد؛ بدین ترتیب پدرش باید خدا باشد. ولی به عنوان یک خدای مهره‌دارِ لطیف باید تا حدی تجسم یک خدا نیز باشد. بسیار خوب! فرض کنید او خدای *بهرام* است در شکل یک گرگ؛ یا برجیس است به صورت یک گاو نر، یا افشره‌ای از طلا یا یک قو؛ یا *یِهُوَه* در شکل یک کبوتر؛ یا مخلوق خیالی دیگری که ترجیحاً در یک شکل حیوانی مستور باشد. تعداد اَشکال این سنت قابل شمارش نیست ولی همگی آن‌ها روی یک نکته توافق دارند: ناجی تنها می‌تواند به عنوان نتیجه‌ی یک واقعه معمولی خارجی – و کاملا در تضاد با هر چیز معمولی – ظاهر شود. کوچکترین پیشنهاد برای هر چیز معقول در این مورد، کل بحث را از بین می‌برد. اما از آنجا که یک فرد باید تصویری محسوس بدست آورد، راه‌حل کلی نمایش ناجی به صورت *ابله می‌باشد*. (تلاش‌هایی برای حصول این وضعیت در *کتاب مقدس* ظاهر می‌گردد. به «نیم‌تنه چند رنگ» جوزف[۲] و *عیسی* توجه کنید؛ او مردی با لباس رنگارنگ است که مردمش را از بندگی نجات می‌دهد.)[۳]

در ادامه مشاهده خواهد شد که این مفهوم چگونه با رمز پدرانگی و زنگاری بودن جیوه کیمیاگری در یکی از مراحل *تکلیف بزرگ* مرتبط می‌شود.

«ماهیگیر ثروتمند»: پارسیفال[۴]

افسانه *پارسیفال*، به عنوان بخشی از رمز *ناجی ماهی-خدا، سنگرال*[۵] یا *جام مقدس* دارای منشائی مخدوش است. مطمئناً پیش از هر چیز در *بریتانی*[۶]، عاشق‌ترین سرزمین به جادو، سرزمین *مرلین*[۷]، *دروئیدها*[۸]، جنگل *بروسلیند*[۹] ظاهر می‌شود. برخی محققان تصور می‌کنند که شکل *ولزی* این سنت که

---

[1] Nazareth

[2] Joseph

[3] وی را *هالِکوئین* [Harlequin] بنامید، و یک *تتراگراماتون* که به وضوح اولاد خانواده مقدس را به هجو می‌کشاند در نظر می‌آید: *پانتالون* [Pantaloon]، «دشمن آنتیک» سالخورده»؛ دلقک و هالِکوئین، دو جنبه‌ی ابله؛ و *کلمباین* [Columbine] باکره. اما سنت با هجوآمیزبودنش پیچیده می‌گردد و معنیِ عمیق گم می‌شود؛ همانطور که نمایش‌های رمزآلود قرون وسطایی *پونتیوس* [Pontis} و *یهودا* با تغییرات فرصت‌طلبانه‌ای در عناونی، «پانچ و جودی» [Punch and Judy] به لودگی بدل گشت.

[4] Percivale

[5] Sangraal

[6] Brittany

[7] Merlin

[8] Druids

[9] Broceliande

بیشترین اهمیت و زیبایش را از *دوران شاه آرتور*[1] وام می‌گیرد حتی قدیمی‌تر باشد. هرچند اینجا مکان مناسبی برای اشاره به این مطلب نیست ولی مهم است که درک شود این افسانه، همانند افسانه‌ی *ابله*، دارای منشا پاگانی است و از طریق تجدیدچاپ‌های لاتین-مسیحی به دست ما می‌رسد: هیچ ردپایی از این مسایل در افسانه‌شناسی‌های *اروپای شمالی* وجود ندارد. (*پارسیفال* و *گالاهد*[2]، «معصوم» بودند: این شرط کشتی محافظ *جام گرال* است.) همچنین توجه کنید که *مونسالوات*[3]، کوه *رستگاری*، منزل *جام گرال*، قلعه *شوالیه‌های نگهبان*، در پیرنیز[4] می‌باشد.

شاید بهتر باشد در اینجا تمثال *پارسیفال* معرفی شود، چرا که شکل غربی سنت *ابله* را به نمایش می‌گذارد و افسانه‌ی وی به وسیله‌ی متشرفین محقق با دقت تنظیم شده است. (تنظیمات دراماتیک *پارسیفال واگنر*[5] توسط رئیس متاخر O.T.O تنظیم شده است.)

پارسیفال در اولین فاز خود Der reine Thor، *ابله پاک* است. اولین عمل او تیراندازی به قوی مقدس است. این لاقیدیِ معصومیت است. در عمل دوم، همان کیفیت است که وی را قادر می‌سازد ریشخندهای بانوان باغ *کاندری*[6] را تحمل کند. *کلینگسور*[7]، جادوگر شرّ، که با قطع عضو کردن خود روزگار می‌گذرانید، امپراطوری خود را در معرض خطر می‌بیند و نیزه مقدس را (که از کوه *رستگاری* دزدیده بود) به طرف *پارسیفال* می‌افکند، ولی در نزدیک سر وی معلق می‌ماند. پارسیفال آن را تصرف می‌کند و به بیان دیگر به بلوغ می‌رسد. (این استحاله در دیگر حکایات نمادگرایانه‌ی پیش رو دیده خواهد شد.)

معصومیت *پارسیفال* در عمل سوم به تطهیر رشد یافته است؛ او کاهنی متشرف است که وظیفه‌اش ساختن است. جمعه‌ی قبل از عید پاک[8] است، روز تاریکی و مرگ. رستگاری‌اش را کجا باید بجوید؟ *مونسالوات*، کوه رستگاری کجاست که زمانی بس طولانی بیهوده به دنبال آن بوده است؟ او نیزه را ستایش می‌کند: بلافاصله راهی که مدت طولانی بر وی بسته بود، باز می‌شود؛ صحنه به سرعت تغییر می‌کند، وی نیازی به حرکت‌کردن ندارد. او به معبد *جام گرال* رسیده است. تمامی مذاهبِ آیینی صحیح می‌بایست ذاتاً خورشیدی و فالیک باشند. این زخم *آمفورتاس*[9] است که فضیلت را از معبد به در برده است. (*آمفورتاس* نماد *خدای میرا* است.) به تناسب، برای رهایی کل وضعیت، نابودی مرگ، برای تقدیس دوباره معبد، او تنها می‌بایست نیزه را در جام مقدس غوطه ور کند. او نه تنها *کاندری*، بلکه خویش را نیز نجات می‌دهد. (این افراسی است که تنها توسط *اعضای* حرم *شهریاری دانش روحانی* درجه‌ی نهم O.T.O به تمامی قابل درک می‌باشد.)

---

[1] King Arthur
[2] Percivale and Galahad
[3] Monsalvat
[4] Pyreness
[5] Wagner
[6] Kundry
[7] Klingsor
[8] Good Friday
[9] Amfortas

کروکدیل (*ماکو*[۱]، *پسر سِت*[۲]، *یا سِبِک*[۳])

این افراسِ غایتِ معصومیتِ رشدیافته به سوی باروری، دقیقاً در مصر باستان، در نمادپردازی تمساح-خدا، *سِبِک* یافت می‌شود. سنت این است که تمساح امکان حفظ گونه‌ی خود را ندارد (آنچه گفته شد را با کرکس Maut مقایسه کنید). نه تنها به رغمِ، بلکه به علتِ این موضوع، او نماد غایت انرژی خلاق بود. (*فروید*[۴]، آنچنانکه بعداً دیده خواهد شد، این آنتی‌تز آشکار را توضیح می‌دهد.)

یکبار دیگر، فرمانروایی حیوانی برای برآورده نمودن قابلیت پدری ناجی فراخوانده شده است. انسانها در سواحل رودخانه *فرات*[۵]، *اوانیس*[۶]، یا *داگون*[۷]، ماهی-خدا را می‌پرستیده‌اند. ماهی به عنوان نماد پدری، مادری و دوام حیات به صورت عام، پیوسته تکرار می‌شد. حرف נ [نون] (حرف נ در عبری به معنای ماهی می‌باشد[۸]) یکی از هیروگلیف‌های اصلی نشان‌دهنده‌ی این مفهوم است و علت آن به روشنی واکنشهای ذهنی برانگیخته‌شده در ذهن به وسیله‌ی تکرار پیوسته‌ی این حرف می‌باشد. بدین ترتیب تعدادی خدا، الهه و قهرمانان قومی وجود دارند که افسانه‌های ایشان قابلیت‌های حرف נ [نون] است. (کارت XIII را در رابطه با این حرف ببینید.) مرتبط با *شمال* است و بدین ترتیب با *افلاک* ستاره‌گون حول *ستاره قطبی*[۹]؛ همچنین با باد شمالی؛ و ارجاع به بروج *آبی*[۱۰] مربوط می‌باشد. بنابراین حرف נ [نون]، در افسانه‌های مربوط به سیل و ماهی-خدایان تکرار می‌شود. در افسانه‌شناسی *عبری*، قهرمان موردنظر *نوح* است. همچنین توجه کنید که نماد *ماهی* برای نمایش ناجی یا فالوس، خدایی که انسان از طریق او از میان آبهای مرگ می‌گذرد، انتخاب شده است. نام معمول این خدا در جنوب ایتالیای امروز و جاهای دیگر، Il pesce[۱۱] می‌باشد. بنابراین، همتای مونث وی نیز به وسیله‌ی Vesica Piscis، آبدان

---

1 Mako
2 Set
3 Sebek
4 Freud, Sigmond
5 Euphrates

6 Oannes، موجود افسانه‌ای با بدن ماهی ولی اساساً انسان که در خلیج فارس می‌زید و روزها از آب بیرون می‌آید و به نوع بشر نوشتن، هنر و علم می‌آموزد. این نام توسط *بِروسوس* بابلی در قرن ۳ ق.م. برگزیده شده است. این موجود بر پایه *اوآن* (Uan یا Adapa)ی سومری، اولین از هفت خردمند پیش از طوفان نوحی (antediluvian) یا *اَبگالو* (اب=آب، گال=بزرگ، لو=انسان [سومری]) است که به وسیله‌ی *ایا* (Ea) برای آموزش هنر به نوع بشر فرستاده شد. [م.]

7 Dagon ، خدای سامی غلات و کشاورزی که به وسیله‌ی *آموراتی‌ها* (Amorites)، مردم Ebla و Ugrait، پرستیده می‌شده است و شاید خدای اصلی فلسطینیان انجیل بوده است که به وسیله‌ی اسرائیلیان باستان به خدای شر تبدیل شده است. *داگون* در افسانه‌های Cthulhu Mythos احیا شده توسط H.P. Lovecraft (۱۸۹۰-۱۹۳۷) نیز موجود است و می‌توان از Esoteric Order of Dagon به عنوان یکی از فرقه‌های امروزی پرستنده‌ی این خدا نام برد. [م.]

8 در واقع *کلمه‌ی نون* در نزد فنیقیان - که مبدع الفبا شناخته می‌شوند - به شکل هیروگلیفی ماهی مصریان نسبت داده شده است. [م.]

9 ستاره جدی، Pole Star، Polaris

10 Watery signs

11 مذکر-ماهی

ماهی، نمایش داده می‌شود و این شکل به کرات در بسیاری پنجره‌های کلیساها و انگشتر اسقفی نمایش داده شده است[۱].

در افسانه‌شناسی *یوکاتایی*[۲]، «دیرین‌کهنانِ[۳] پوشیده به پر که از دریا بیرون آمدند» وجود داشته است. برخی در این سنت، ارجاعی به این امر که انسان یک حیوان دریایی است مشاهده کرده‌اند؛ اسباب تنفس ما هنوز آبشش‌های تحلیل‌رفته را در اختیار دارد.

هور-پا-کرات[۴]

با حصول به نسب‌شناسیِ[۵] بسیار پیچیده‌ی خدایان، نماد بسیار واضح و محکم این افراس ظاهر می-گردد. *هارپوکرات*، خدای سکوت است و این سکوت معنای بسیار خاصی دارد. (ن. ک. رساله‌ی ضمیمه در پیوست فصل دوم.) اول، *کِتِر*، *وجود* خالصی است که به عنوان جنبه‌ای از *هیچ* خالص ابداع شده است. وی در تجلی خود، یک نیست، بلکه *دو* می‌باشد؛ او تنها یک است چرا که صفر (۰) می‌باشد. او وجود دارد؛ אהיה [اِهیِّه] – نام الوهی وی که بر «من هستم» یا «خواهم بود» دلالت دارد – صرفا روش دیگری از گفتن «او *نیست*» است چرا که یک به ناکجا می‌رسد، که جایی است که از آنجا آمده. بنابراین تنها تجلی در *دو* می‌باشد و آن تجلی باید در سکوت باشد، چرا که عدد ۳، عدد *بینا*-*بیان* هنوز ضابطه-بندی نشده است. به بیان دیگر، *مادری* وجود ندارد. همه‌ی آنچه وجود دارد، تکانه‌ی این تجلی است؛ و آن باید در سکوت رخ دهد. یعنی هنوز چیزی بیش از تکانه وجود ندارد، که ضابطه نیافته است. فقط زمانی می‌تواند که تفسیر شود، *کلمه* شده باشد، λόγος [لوگوس] (ن. ک. کارت I).

حال تمثال سنتی *هارپوکرات* را ببینید. او یک نوزاد است، یعنی، معصوم، و هنوز به بلوغ نرسیده است؛ شکل ساده‌تری از *پارسیفال*، او به وسیله‌ی رز صورتی نشان داده می‌شود. سحر است – جزئی از نور که می‌آید، ولی نه به هیچ صورتی آن نور؛ او یک طره گیسوی سیاه دارد که دور گوشش پیچیده است، و آن تاثیر *اعلی* است که بر *چاکرای براهماراندرا*[۶] نزول می‌کند. گوش، محملِ आकाश [آکاشا[۷]]، *روح* است. این تنها نماد برجسته می‌باشد؛ تنها اشاره است که وی صرفاً، نوزاد طاس نیست، چراکه این تنها رنگ در حباب رز صورتی می‌باشد. ولی از سوی دیگر، شست او در مقابل لب پایین یا در دهانش است. کدامیک؛ کسی نمی‌تواند بگوید. در اینجا بین دو مکتب فکری اختلاف است؛ اگر لب پایینش را فشار می‌دهد، بر سکوت به عنوان سکوت تاکید دارد؛ اگر شستش در دهانش است، بر افراس אהיה [اهیِّه] تاکید می‌کند: «خواهم بود». هرچند این دو افراس در نهایت یکسان هستند.

---

[1] «ιχθύσ، که به معنای ماهی است و بسیار خام، نماد مسیح را به نمایش می‌گذارد.» (The Ring and the Book) این کلمه همچنین *نوتاریکونِ* ιησούσ χριστόσ θεού υιόσ σωτήρ (عیسی مسیح، پسر خدا، ناجی) می‌باشد.

[2] Yucatan mythology

[3] Old Ones

[4] Hoor-Pa-Kraat: *ابله*، به وضوح، جنبه‌ای از *پان* است؛ ولی این مفهوم در کامل‌ترین تجلی خود در خال XV، که حرف آن، حرف نیم‌صوتی ע [عَین]، همجنس با א [الف] است نمایش داده شده است.

[5] theognoy

[6] Brahmarandra، پنجمین چاکرای سر [م.]

[7] Akasha

این نوزاد در تخم مرغی آبی رنگ قرار دارد، که به وضح نماد *مادر* است. این فرزند، به نوعی، هنوز متولد نشده است؛ آبی، آبی فضا است. تخم مرغ بر روی یک نیلوفر آبی قرار دارد، و این نیلوفر روی *نیل* می‌روید. اکنون، نیلوفر آبی نماد دیگری از *مادر* است و *نیل* نیز نمادی از *پدر*، مصر بارورکننده، *یانی*[1] است. (ولی *نیل* همچنین منزل *سِبِک* تمساح است که *هارپوکرات* را تهدید می‌کند.) همچنین *هارپوکرات* همواره بدین ترتیب نشان داده نمی‌شود. در برخی مکاتب فکری وی ایستاده نمایش داده می‌شود؛ او روی تمساح‌های *نیل* ایستاده است. (به *کروکدیل* در بالا مراجعه کنید، نماد دو چیز دقیقاً متضاد). در اینجا تشابهی وجود دارد. *هرکول*[2] – *هرکول* نوزاد – به یاد می‌آید که در *منزل زن* بی‌ثمر بود و *هرکول*، که مردی قوی بود، معصوم بود و در نهایت دیوانه که همسر و فرزندانش را از بین برد. این نماد متجانسی است. هارپوکرات (از یک لحاظ) نماد *طلوع* بر *نیل*، و پدیده‌ای فیزیولوژیکی است که عمل بیدارشدن را همراهی می‌کند. در هجای دیگر تفکر می‌توان ارتباط این نماد را با جانشینی قدرت سلطنتی که در بالا شرح داده شد مشاهده کرد. خودِ نمادِ *هارپوکرات* به فلسفی‌بودنِ صرف متمایل می‌باشد. او همچنین جذب عرفانی[3] کار خلقت است؛ ה [هِ آخر] *تتراگراماتون*. *هارپوکرات* در واقع جنبه‌ی منفعل جفت خویش، *هوروس*[4] است. در عین حال وی خود نماد کاملاً پَردار این مفهوم است، که وزش باشد، *باد*، آبستنی *الهه‌ی مادر*. او از هر گزندی در امان است چرا که معصوم است؛ چرا که در این معصومیت، سکوتِ کامل است که ماهیت مردانگی باشد.

تخم مرغ، تنها *آکاشا* نیست، بلکه تخم اصلی در ماهیت بیولوژیک می‌باشد[5]. این تخم، از نیلوفر آبی نشات می‌گیرد که نماد *یانی* است.

یک نماد آسیایی متجانس با *هارپوکرات* وجود دارد و اگر چه مستقیماً در این کارت نمی‌آید باید در ارتباط با آن لحاظ گردد. آن نماد، बुद्धरूप [بودا-روپا[6]] است. او به کرّات نشسته بر یک نیلوفر آبی نمایش داده می‌شود و اغلب در پشت او کلاه *مار* پهن شده است؛ شکل کلاه او همچنان *یانی* است. (به تزئینات این کلاه توجه کنید؛ *فالیک* و بارور گون.)

تمساح *نیل*، *سِبِک* یا *ماکو*، *بلعنده* نامیده می‌شود. مفهوم در آیین‌های رسمی معمولاً همان ماهیگیر است که می‌خواهد از هجوم توتم حیوانی خود در امان باشد.

هرچند بین خالق و نابودگر، یکسانی وجود دارد. در افسانه‌شناسی هندی، *شیوا*[7] هر دو عمل را انجام می‌دهد. در افسانه‌شناسی یونانی، به پان-خدا با «Pangenetor ،Pamphage»، *همه-بلعنده*، *الوالد* اشاره می‌گردد. (توجه کنید که ارزش عددی کلمه *پان*، ۱۳۱ است، همانند סמאל [سامائِل]، فرشته‌ی نابودگر عبری.)

---

[1] Yoni

[2] Hercules

[3] اتحاد، absorption [م.]

[4] Horus

[5] تخم مرغ سیاه عنصر *روح* در مکاتب فکری هندو. از آن دیگر عناصر *هوا*، *آب*، *خاک*، *آتش* (در این ترتیب) ناشی می‌شوند.

[6] Buddha-Rupa

[7] Shiva

همچنین در نمادپردازی متشرفین، عمل بلعیدن مساوی با تشرف است؛ همانطور که عارف می‌گوید: «روحم در خدای فرو شد.» (با نمادپردازی *نوح* و *کشتی نوح*، *یونس* و *قیطس* مقایسه کنید.)[1]

باید همواره دو والانسی بودن هر نماد را به خاطر داشت. پافشاری بر هر یک از مشخصه‌های متناقض ذاتی یک نماد در حقیقت نشانه‌ی عدم ظرفیت روحانی است؛ و این پیوسته به علت پیش داوری رخ می‌دهد. این ساده‌ترین آزمایش تشرف است که هر نماد از روی غریزه دربرگیرنده این معنای متناقض در خود می‌باشد. به این متن از *مشاهده و صوت*[2]، ص ۱۳٦ به دقت توجه کنید:

> «بر من روشن گردید که این قلب، قلبی است در جذبه؛ و مار، مار *دِعات* است، چرا که در اینجا تمامی نمادها قابل جایگزینی هستند، چراکه هر یک در خود متضاد خود را دارند و این *راز* بزرگ *علویون*[3] است که ورای *مغاک‌*اند. چراکه زیر *مغاک*، تناقض، تقسیم است ولی بالای مغاک، تناقض یگانگی است و هیچ چیز نمی‌تواند صحیح باشد مگر بر اساس تناقضی که در خود دارد.»

این خاصیت تمامی بصیرت‌های روحانی اعلی است که ضابطه‌بندی هر مفهوم، سریعاً نابودشده، با برخاستن متناقض حذف می‌گردد. *هگِل* و *نیچه* بارقه‌هایی از این مفهوم را دریافت کرده بودند، اما این مفهوم در *کتاب معرفت یا بلاهت*[4] به کمال و سادگی توضیح داده شده است. (نقل قول مربوطه را در «پیوست فصل دوم» ببینید.)

این نکته در مورد تمساح بسیار مهم است چرا که بسیاری اشکال سنتی «ابله» تاروت به طور مشخص *تمساح* را نشان می‌دهند. *مفسرین* در تفسیر مبتذل این کارت، می‌گویند تصویر، جوانی سرکیف و بی‌قید، با ساکی پر از حماقت‌ها و اوهام را نشان می‌دهد که در لبه یک پرتگاه می‌رقصد. این دیدگاه *کلیسای* حقیر است. اما این *تمساح* کمک می‌کند معنای روحانی این کارت به صورت بازگشت به صفر *کابالایی* اصلی تعیین شود؛ این فرایندِ ה [هِ آخر] در ضابطه‌ی جادویی *تتراگراماتون* می‌باشد. او با یک اشاره‌ی دست می‌تواند برای ظهور دوباره به صورت י [یُد] اصلی مستحیل گردد و کل فرایند را از ابتدا تکرار کند.

ضابطه‌ی معصومیت-مردانگی دلالت دارد چرا که آن نیز یکی از خرافه‌های بیولوژیکی بوده است که ایشان نسب‌شناسی خدایان خویش را بر آن بنیان نهاده بودند؛ که تمساح، نیز کرکس روشی رازآلود برای تولیدمثل داشته است.

زئوس آرهِنوتِلِئوس[5]

در مواجهه با *زئوس*، آشفتگی مذکر و مونث سریعاً عیان می‌گردد. در سنت‌های یونانی و لاتینی نیز همین واقعه رخ می‌دهد. *دایانوس* و *دایانا*[6]، دوقلو و عاشق یکدیگر هستند؛ هرآنگاه مونث به زبان زانده

---

1 به معنای *نون* در *یونس* و معنای کلمه توجه کنید: کبوتر.

2 The Vision and the Voice

3 Supernal

4 Crowley, Aleister; The Book of Wisdom or Folly

5 Zeus Arrhenothelus

6 Dianus & Diana

شود، مذکر به یاد می‌آید و بالعکس؛ همانطور که در مورد مشاهده‌ی وقایع بیولوژیکی طبیعت باید باشد. تنها در *زئوس آرهِنوتِلِئوس* است که ماهیت خودزایی صحیح نماد در شکلی یکپارچه دریافت می‌شود. این واقعیتی بسیار مهم بخصوص در رابطه با هدف حاضر می‌باشد، چرا که تصاویر این خدا مکرراً در کیمیاگری ظاهر می‌شوند. توضیح روان این موضوع تقریباً غیرممکن است چرا که این مفهوم به قوه‌ای از ذهن مربوط است که «ورای مغاک» می‌باشد؛ اما تمامی عقاب‌های دوسر که نمادهایی حول ایشان جمع شده است، بیانگر همین مفهوم هستند. به نظر می‌رسد ادراک غایی این باشد که خدای اصلی هم مذکر و هم مونث می‌باشد که البته افراس ضروری *کابالا* می‌باشد و سخت‌ترین چیز در فهم سنت *عهد عتیقِ* متاخراً تنزل‌یافته این است که *تتراگراماتون* را علی‌رغم دو جزء مونث، مذکر نشان می‌دهد[1]. زئوس بیش از حد مقبول عامه شد و متعاقباً افسانه‌های بسیار زیادی حول وی جمع آوری شد؛ ولی واقعیت مهم هدف حاضر این است که *زئوس* به طرز غریبی *ربّ باد* بود[2]. مردانی که در روزهای نخستین اصل *طبیعت* را مشاهده کردند سعی نمودند این منشا را در یکی از *عناصر* بیابند. (تاریخ فلسفه به مجادله‌ای بین *آناگزیماندر* و *زنوکریتس*[3] و سپس *امپدوکلس*[4] اشاره دارد.) شاید مولفین اصلی *تاروت* سعی می‌کرده‌اند این افراس را ترویج بخشند که منشا همه چیز *باد* بوده است. حتی اگر چنین نیز بوده باشد، *تاروت* به شکلی که ما می‌شناسیم به هم می‌ریزد چرا که ترتیب منشاها، آتش را اولین پدر می‌گرداند. این بادی به صورت *صفر* می‌باشد که تناقض را برطرف می‌کند. صحیح است که *دیانوس* و *دایانا* نمادهای باد بوده‌اند و *وداس*[5] *سانسکریت* می‌گوید که خدایان طوفان، خدایان آغازین بوده‌اند. در عین حال اگر خدایان طوفان واقعاً در تشکیل *هستی* به شکلی که ما می‌شناسیم دست داشته‌اند، آن طوفان‌ها مسلماً از آتش بوده‌اند و ستاره‌شناسان با این مساله موافق هستند. اما این تئوری مسلماً بر تشخیص باد و آتش دلالت دارد و به نظر می‌رسد شاید آن‌ها چیزی پیش از *نور* در نظر گرفته می‌شده‌اند، یعنی *خورشید*؛ پیش از انرژی خلاق، یعنی فالوس؛ و این مفهوم پیوسته خود را نمایان می‌کند که در اینجا افراسی مغایر با افراس مستدل ما وجود دارد: افراسی که در آن اغتشاش عناصر وجود دارد و תהו ובהו [توها و بوها[6]] می‌بایست به جای توده‌ای پلاستیکی که نظم می‌بایست خود را بر آن تحمیل کند به عنوان علت نظم مطرح گردد. هیچ سیستمِ حقیقتاً *کابالایی* باد را در معنای متعارف خود به عنوان عنصر آغازین مطرح نمی‌کند و *آکاشا*، تخم‌مرغ روح، تخم‌مرغ آبی یا سیاه است. این به *هارپوکرات* اشاره دارد. در این مورد منظور از «باد»، عنصر «روح» است. هرچند ممکن است علی رغم این، نماد اصلی کاملاً واضح باشد و می‌بایست در جای مناسب خود به کار رود.

---

[1] داشتن یک دمیورگ (Demiurge) ساده و غیرمتمدن برای خدا، ضرورت قومی آوارگان وحشی بوده است؛ پیچیدگی‌ها و پالایش‌های ملل مقیم برای ایشان ضعف صرف بوده است. توجه کنید لحظه‌ای که ایشان در زمان سلیمان، یک سرزمین موعود و یک معبد دریافت کردند، او به دنبال یک «فاحشگی زنان بیگانه» و خدایان رفت. این پیغامبران جان‌سخت خشمگین در عرض چند سال به عهد مابین عیسی و اسرائیل رهنمون شدند و بدین ترتیب به تسلسلی از ناگواری‌ها دست یافتند.

[2] قدیمی‌ترین اسناد، توزیع سه عنصر فعال را به *دیس* (پلوتو) به آتش، *زئوس* (برجیس) به هوا و *پوسیدون* (نپتون) به آب مرتبط می‌کنند.

[3] Anaximander and Zenocrates

[4] Empedocles

[5] Vedas

[6] Tohu-Bohu به معنی «بی‌شکل و تهی»؛ کلمه‌ای از آیه دوم فصل اول تورات [م.]

دیونیسوس زاگروس، باکوس دیفوس[1]

مناسب است این دو خدا را یکی تلقی کنیم. *زاگروس* برای هدف حاضر تنها بدین علت اهمیت دارد که شاخ در اختیار دارد و (در *رازهای الیوسیسی*) گفته شده است که به وسیله‌ی *تیتان‌ها*[2] تکه تکه شده است. اما *آتنا*[3] قلب وی را نجات داد و آن را به پدرش *زئوس* رسانید. مادر وی *دمتر*[4] بود، بنابراین وی ثمره‌ی ازدواج بهشت و زمین است. این وی را با ו [واو] *تتراگراماتون* مشخص می‌کند، اما افسانه‌های «مرگِ» وی به تشرف اشاره دارند که با افراس *بلعنده* سازگار است.

هرچند شکل سنتی در این کارت با وضوح بسیار بیشتری بیانگر *باکوس دیفوس* می‌باشد که شکل سطحی‌تری از پرستش را به نمایش می‌گذارد و خصوصیت خلسه‌وار خدا بیشتر جادویی است تا عرفانی. دومی نیازمند نام *یاکوس*[5] می‌باشد در حالی که مادر *باکوس*، *سیمِل*[6] است که *زئوس* با وی در شکل بارقه‌ی نوری که وی را نابود کرد ملاقات نمود. ولی *سیمل* در همان زمان او را حامله بود و *زئوس* فرزند را نجات داد. او تا زمان بلوغ در «ران» (یعنی فالوس) زئوس مخفی بود. *هرا*[7]، در انتقام از بدعهدی شوهرش با *سیمل*، پسر را دیوانه کرد. این ارتباط مستقیم با کارت است.

افسانه‌ی *باکوس* در وهله‌ی اول همانند *دیفوس*، دارای ذات دوگانه است و این بیشتر به معنای دوجنسی است تا خودزایی. دیوانگی او همچنین حالتی از سرخوشی او است چرا که او خدای بلندمرتبه‌ی تاک می‌باشد. او در حالی که با همراهان متعددی که همگی از اشتیاق دیوانه‌اند احاطه شده، رقصان به آسیا می‌رود؛ ایشان چوبدست‌هایی حمل می‌کنند که سر آن میوه کاج است و با پیچک تابیده شده است؛ سنج می‌زنند و در برخی افسانه‌ها به شمشیر مجهز می‌باشند یا مارهایی حول ایشان پیچیده شده است. تمامی نیم‌خدایان جنگل، همراهان مذکرِ زنانِ *مِناد*[8] هستند. رخسار مست او در تصاویرش و *لینگامی* سست، به افسانه‌ای که هم‌اکنون در رابطه با تمساح مطرح شد ارتباط پیدا می‌کند. ملازم دایم وی ببر می‌باشد و در تمامی بهترین نمونه‌های موجود از این کارت، ببر یا پلنگ در حالی که از پشتِ سر، روی وی می‌پرد و تمساح در حالی که در روبرو آماده است وی را ببلعد نمایش داده شده است. در افسانه‌ی سفر وی در آسیا، گفته می‌شود او بر یک الاغ سواری می‌کرده که وی را به *پریاپوس*[9] مرتبط می‌کند که گفته می‌شود پسر *آفرودیت*[10] بوده است. همچنین ورود پیروزمندانه به *اورشلیم* را در *یک‌شنبه نخل* تداعی می‌کند. همچنین جالب است که در داستان تولید *عیسی*، *مادر باکره* بین گاونر و یک الاغ بوده است، که حرف א [الف] به معنای *گاونر* را به یاد می‌آورد. در پرستش *باکوس*، یک نفر نماینده‌ی خدا بوده است و او بر اساس کیفیت جوانی و مردانگی، اما از میان مردانِ زن‌صفت انتخاب می‌شده است. در

---

1 Dionysus Zagreus, Bacchus Diphus
2 Titans
3 Athena
4 Demeter
5 Iacchus
6 Semele
7 Hera
8 Maenad
9 Priapus
10 Aphrodite

طول [این] قرون، پرستش به طور طبیعی تنزل یافت؛ دیگر مفاهیم خود را به شکل اصلی مرتبط کردند؛ و مفهوم *ابله* تا حدودی به خاطر خصیصه‌ی می‌خوارگی آیین، شکل معینی گرفت. بنابراین، وی با کلاه *ابله*، به وضوح *فالیک*، و ملبس به لباس رنگارنگ نشان داده شد که باز هم کت رنگارنگی که توسط *عیسی* و *جوزف* پوشیده شده بود را به یاد می‌آورد. این نمادپردازی تنها *عطاردی* نیست، بلکه *بروجی* نیز هست؛ جوزف و عیسی با دوازده برادر و دوازده مرید، عیناً خورشید را در میان دوازده برج به نمایش می‌گذارند. زمان بسیاری گذشت تا بدین مورد اهمیت کیمیاگری داده شود و این زمانی بود که محققین *رنسانسی* به طور تقریبی به نکته‌ی یافته‌ای مهم و جدی در نمادهایی که در واقعیت کاملاً سبکسرانه بودند اشاره کردند.

بافومت[۱]

شکی نیست که این پیکر رازآلود، تصویر جادوی همین ایده است که در بسیاری نمادها ظاهر شده است. ارتباط تصویری آن به سادگی در تصاویر *زئوس آرهنوتلِئوس* و *بَبَلون*[۲] و در تصاویر به شدت وقیح *مادر باکره* که در بقایای شمایل‌شناسی *مسیحی* یافت می‌شود پیدا شده است. این موضوع توسط *پین نایت*[۳] به تفصیل بررسی شده است و ریشه‌ی نماد و معنای نام مورد بررسی قرار گرفته است. *وون هَمِر پرگستال*[۴] کاملاً حق داشت که *بافومت* را در شکل *گاو-خدا* و یا *گاو-خدای قاتل*، *میتراس*[۵] تصور کند. چراکه *بافومت* باید با یک «ر» در انتها تلفظ شود، بنابراین «پدر-میتراس» آشکارا معنایی انحرافی است. در اینجا نیز با الاغ که مورد پرستش *زائرین*[۶] قرار می‌گرفت، ارتباطی وجود دارد.

مسیحیان اولیه نیز متهم به پرستش الاغ یا خدای الاغ‌سر بوده‌اند و این نیز به الاغ وحشی صحرا، *سِت*[۷] خدا بوده است که با *برجیس* و *ساتان*[۸] شناخته می‌شود. (کارت XV را ببینید.) او جنوب است، همانطور که نوئیت شمال: مصریان در هر یک از این ربع‌ها یک صحرا و یک اقیانوس داشته‌اند.

خلاصه

مناسب به نظر رسید که هر یک از این اشکال اصلی مفهوم *ابله* جداگانه بررسی شوند اما هیچ تلاشی نشده است یا شاید نباید بشود که از هم‌پوشانی و امتزاج افسانه‌ها جلوگیری به عمل آید. تنوع در بیان، حتی زمانی که در ظاهر تناقض است، باید به دریافتی شهودی از نماد به وسیله‌ی والایش و تعالی عقلانی بیانجامد. تمامی نمادهای این کارت‌ها در نهایت در محدوده‌ای فرای دلیل و بالای آن قرار دارند. مهم‌ترین هدف در مطالعه‌ی این کارت‌ها، تربیت مغز برای تفکر شفاف و مرتبط با این روش تعالی‌یافته است.

---

1 Baphomet
2 Babalon
3 Payne Knight, Richard (1750-1824)
4 Van Hammer-Purgstall
5 Mithras
6 Templars [Knights of Templars]
7 Set
8 Satan

این موضوع همواره خصوصیت روش‌های تشرف مورد نظر موبدان بوده است.

در دوره جزمی و مغشوش مادی‌گرایی ویکتوریایی، برای علم لازم بود تمامی تلاش‌های تعالی‌دادن روش استدلال‌گرایانه‌ی مواجهه با واقعیت را بی‌اعتبار کند؛ همچنین این خودِ پیشرفت علم بود که این اشتقاقات را از نو یکپارچه کرد. از ابتدای قرن حاضر، علم کاربردی مکانیک و مهندسی بیش از پیش به سوی یافتن توجیهات نظری در فیزیکِ ریاضیات هدایت شده است.

ریاضیات همواره شدیدترین، مجردترین و منطقی‌ترینِ علوم بوده است. حتی در ریاضیاتِ حدود دوران ابتدایی مدرسه، شناخت می‌بایست از مفاهیم غیرواقعی و غیرمنطقی سلب گردد. اعداد گنگ و سری‌های نامحدود اشکال بسیار ریشه‌ای تفکر ریاضیات پیشرفته هستند. ستایش اغراق‌آمیز فیزیکِ ریاضیات، اکنون گردن نهادن به شکست در یافتن واقعیت در یک مفهومِ عقلانیِ منفرد می‌باشد. پاسخ مدرن به پرسش «یک چیز چیست؟» این است که آن چیز در ارتباط با زنجیره‌ای از ده مفهوم است که هر یک از آن‌ها تنها می‌توانند از طریق بقیه تفسیر شوند. گنوسی‌ها بدون شک این را «زنجیره‌ی ده عصر» نامیده-اند. این ده مفهوم نباید به هیچ طریق به عنوان جنبه‌های واقعیتی در پس زمینه در نظر گرفته شوند. از آنجایی که مشخص گردیده است خط راست فرضی که چارچوب محاسبات بوده است، منحنی می‌باشد، نقطه‌ای که همواره به عنوان نوع هستی در نظر گرفته می‌شده است، نیز حلقه می‌شود.

شک‌کردن در رابطه با اینکه در اینجا در نظر خرد مقدس *متشرف* از علم کفرآمیزِ جهانِ بیرونی تخمینی دقیق‌تر وجود دارد غیر ممکن است.

***

طراحی کارت حاضر مفاهیم اصلی انشائات فوق را تلخیص می‌کند. *ابله*، طلای باد است. او شاخ‌های *دیونیسوس زاگروس* را دارد و بین آن یک مخروط فالیک از نور سفید نشان دهنده تاثیر چتر[1] بر وی است. او در مقابل پس‌زمینه‌ی هوا و طلوع‌کننده از فضا نشان داده شده است؛ و منش کسی را دارد که ناگهان به صورت انفجاری بر جهان عیان می‌شود.

مطابق با سنت *بهار*، سبز پوش است؛ ولی کفش‌های او از طلای فالیک خورشید هستند.

در دست راستش یک چوبدست دارد که نوک آن هرم سفید *پدر مطلق* قرار دارد. در دست چپ خود یک میوه‌ی کاج شعله‌ور، با اهمیت یکسان دارد که البته مشخصاً بیشتر بر رشد نباتی تاکید دارد. و از شانه-ی چپ وی خوشه‌ای انگور بنفش آویزان است. انگور نشان‌دهنده‌ی باروری، شیرینی و اساس خلسه است. این خلسه با خوشه‌ای انگور که به رنگین‌کمان – مارپیچ‌های رنگی رشد می‌یابد نشان داده شده است. *شکل دنیا*. وی با دخالت خود در تقسیم نور، نشان دهنده تجلی *حجاب سه‌گانه منفی* است. روی این حلقه‌ی مارپیچ دیگر علایم مشخصه‌ی *جوهر الوهیت*[2] وجود دارند؛ کرکس Maut، کبوتر *ونوس* (*ایزیس* یا مریم[3])، و پیچک مقدس مریدان او. همچنین پروانه‌ی چندرنگ باد و گوی بالدار با جفت

---

[1] כתר [کِتِر]: محل مسیر א [اِلِف] را در *درخت حیات* ببینید.

[2] Godhead

[3] Mary

مارهایش، نمادی که به وسیله‌ی دو نوزاد هم‌آغوش در وسط مارپیچ منعکس شده و مستحکم گردیده است وجود دارد. در بالای آن‌ها، برکتِ سه گل در یک آویزان است. ببر بر وی اظهار دوستی می‌کند و تمساح در زیر پای وی، در *نیل* با شاخه‌های نیلوفرش، خمیده است. در مرکز شکل، تمرکز *عالم صغیر* به عنوان تلخیص‌گر تمامی اشکال متعدد و تصاویر چندرنگ وی، خورشید درخشان قرار دارد. کل شکل نشان نور خلاق است.



I– مغ

این کارت به حرف ב [بِت] اشاره دارد که به معنی یک خانه است و به سیاره‌ی *عطارد* نسبت داده شده است. مفاهیمی که به این نماد مرتبط هستند آنچنان پیچیده و متعدد می‌باشند که به نظر می‌رسد بهتر باشد به این توضیح کلی، نوشتارهای معینی الصاق گردد که بر جنبه‌های متفاوت این کارت اثرگذار می‌باشند. پس از آن، پایه‌ی کافی برای تفسیر کامل کارت از طریق مطالعه، مراقبه و استفاده پدید می‌آید.

عنوان فرانسوی این کارت در دست قرون وسطایی، Le Bateleue، حامل چوبدست است[۱].

مرکوری پیش از هر چیز، حامل چوبدست است: انرژی رهاشده. بدین ترتیب این کارت، معرفت، اراده، کلمه، *لوگوس* را به نمایش می‌گذارد که دنیاها به وسیله‌ی آن‌ها ساخته شده‌اند. (انجیل منسوب به *یوحنای مقدس*؛ فصل ۱ را ببینید.) اراده را نمایش می‌دهد. به طور خلاصه، او *پسر* است، تجلی مفهوم *پدر* در عمل. وی همتای مذکرِ *راهبه‌ی اعظم* است. اجازه ندهید در اینجا در رابطه با افراسهای بنیادین *خورشید* و *ماه* به عنوان *هارمونیک‌های* ثانوی *لینگام* و *یانی* اشتباهی صورت بگیرد؛ چرا که همانطور که در نَقلی از *کارهای پاریس*، (ضمیمه را ببینید) دیده خواهد شد، سرشت *عطاردِ* خالق از خورشید می‌باشد. اما *عطارد* مسیری است که از *کِتِر* به *بینا*، *بیان* می‌رسد و بدین ترتیب چاوش خدایان است، و دقیقا *لینگام* را به نمایش می‌گذارد؛ کلمه‌ی خلقت که گفتارش سکوت است.

هرچند *عطارد*، عمل را در همه‌ی اشکال و فازها به نمایش می‌گذارد. او اساس سیال تمامی انتقال‌های فعالیت می‌باشد؛ و بر اساس نظریه‌ی پویای جهان، او خودش، ماده‌ی مربوطه می‌باشد. او در زبان فیزیک مدرن، بار الکتریکی‌ای است که آنچنانکه در پیش شرح داده شد، اولین تجلی حلقه‌ی ده مفهوم غیرقابل‌تعریف می‌باشد. او بدین ترتیب، خلقت مدام است.

همچنین از بعد منطقی، کلمه است، او قانون دلیل است یا لزوماً یا اتفاقاً معنای سرّی کلمه می‌باشد، که ماهیت آن است و شرط اظهارش. وجودش بدین صورت و خصوصاً به دلیل دوگانه بودنش، حقیقت و کذب، معرفت و بلاهت را همزمان نشان می‌دهد. با غیرمنتظره‌بودن خود ، هر مفهوم برپا شده را بر هم

---

[1] (۱). صورت دیگر: Le Pagad. منشا ناشناخته. پیشنهادات: פחד [پخد]، وحشت (خصوصاً ترس بیمناک)، عنوانی از *گبورا*. همچنین یک ران: آلت مردانه. در مشابه عبری، פאחד [پاخد] ، عامل وحشت: ارزش: ۹۳!! (۲) Pagoda، یادبودی فالیک: مشابه و به تساوی مستعد.

می‌زند، و بدین ترتیب نیرنگ‌باز است. او هیچ «آگاهی» ندارد، و خلاق است. اگر نتواند از طرق منصفانه به اهدافش برسد، با پلیدی آن را انجام می‌دهد. بدین ترتیب افسانه‌های *مرکوری* جوان افسانه‌های حیله-گری می‌باشند. کسی متوجه او نمی‌شود چرا که اراده‌ی ناخودآگاه است. موقعیت او در *درخت حیات*، *سفیرای* سوم، *بینا*، *بیان* است که هنوز ضابطه‌مند می‌باشد؛ و تا حدی کمتر *سفیرای* بدلی، *دِعات*، *معرفت*.

این کارت از بالا ، تجلی دوم از چتر به نظر می‌رسد و بدین ترتیب، به بیانی، شکل بالغ تجلیِ دوم، *ابله*، که حرفش א [الف]، یگانگی است. این مفاهیم در این سطوح متعالی فکر آنچنان ظریف و رقیق هستند که تعریف غیرممکن می‌باشد. حتی مطلوب نیست چرا که ماهیت این مفاهیم بدین ترتیب است که از یکی به دیگری جریان یابند. چاره‌ای جز این نیست که گفته شود هر هیروگلیف ارایه شده، تاکیدی اندک بر یک شکل معین از یک مفهوم همه‌شکلی می‌باشد. در این کارت، تاکید بر شخصیت خالق و دوگانه‌ی مسیر ב [بِت] قرار دارد.

در کارت سنتی، پوشش، *تردست* است.

این نمایش از *تردست* در دست قرون وسطایی یکی از خام‌ترین و نارضایتبخش‌ترینِ آن‌ها می‌باشد. او معمولاً با سرپوشی به شکل علامت نامتناهی در ریاضیات نشان داده می‌شود (که به طور دقیق در *دوی قرص* نشان داده شده است). او چوبدستی با یک قبه در هر طرف در دست دارد که احتمالاً به قطبیت دوگانه‌ی الکتریسیته مربوط بوده است؛ اما همچنین چوبدست توخالی *پرومتیوس*[1] است که آتش را از بهشت پایین می‌آورد. روی یک میز یا محراب – در مقابل جایی که ایستاده است – سه ابزار عنصری دیگر وجود دارند.

«با چوبدست می‌سازد او.
با جام حفظ می‌نماید او.
با خنجر نابود می‌کند او.
با قرص رها می‌کند او.»

کتاب مجوسان[2]*، آیات ۷-۱۰*

کارت حاضر در اصل بر اساس سنت *یونانی-مصری* طراحی شده است. چرا که مطمئناً فهم این مفهوم در زمانی که این فلسفه‌ها یکدیگر را تغییر دادند، از هر مکان و زمان دیگر پیشرفته‌تر بوده است.

تصور *هندویی مرکوری*، *هانومن*[3]، میمون‌خدا، به زشتی تنزل یافته است. هیچ‌یک از جنبه‌های اعلیِ این نماد در این فرهنگ یافت نمی‌شود. به نظر می‌رسد هدف اساتید آن در اصل، تولید تناسخی موقت از خدا با فرستادن هر ساله‌ی زنان قبیله به جنگل بوده است. همچنین هیچ افسانه‌ای با عمق یا روحانیت یافت نمی‌شود. *هانومن* مطمئناً تنها اندکی بیش از *بوزینه‌ی تحوت* می‌باشد.

مشخصه‌ی اصلی *تاحوتی* یا تحوت، *مرکوری مصری*، در وهله‌ی اول آن است که وی سر لک‌لک دارد. لک‌لک نماد تمرکز است چرا که تصور می‌شد این پرنده به طور مداوم روی یک پا بی‌حرکت می‌ایستد.

---

1 Prometheus
2 Liber Magi
3 Hanuman

این به وضوح نمادی از روح مراقبه‌گر می‌باشد. همچنین ممکن است اشاره‌ای به رمز محوری عصر *اوزیریس* باشد؛ سرّی آنچنان محفوظ از کافرین که بر طبق آن دخالت مذکر است که برای تولید فرزندان لازم می‌باشد. در این شکل از تحوت، او با چوبدستی ققنوسی مشاهده می‌شود که نشان دهنده‌ی *احیا* از طریق فرایند تولیدمثل می‌باشد. در دست چپ او *انخ*[1] قرار دارد که بند سندل را به نمایش می‌گذارد؛ یعنی، وسیله‌ی پیشروی در دنیاها که علامت متمایز کننده جوهر الوهیت است. اما این *انخ* (crux ansata) با شکلش در واقع شکل دیگری از *گل‌سرخ و صلیب* است و این واقعیت شاید به اندازه *مصرشناسان* مدرن اتفاقی نباشد که با انکار مکتب *فالیک باستان‌شناسی* ما را وادار به مدنظر قرار دادن آن نموده اند.

شکل دیگر *تحوت* او را اصولاً به شکل *خرد* و *کلمه* نشان می‌دهد. در دست راستش *قلم* و در دست چپش *پاپیروس* دارد. او چاووش‌پوی خدایان است؛ او اراده‌ی ایشان را به وسیله‌ی هیروگلیفهای قابل‌درک به متشرف می‌رساند و اعمال ایشان را ثبت می‌کند؛ اما از زمانهای بسیار ابتدایی مشاهده شده بود که استفاده از سخن یا نوشتن، در بهترین حالت به معنای ورود ابهام و در بدترین حالت، کذب بوده است، بدین ترتیب ایشان *تحوت* را به نحوی نمایش دادند که به وسیله‌ی یک بوزینه، *سینوسفالوس*[2] تعقیب می‌شود که وظیفه‌اش تخریب *کلمه‌ی* خدا، تمسخر، تقلید و فریب بوده است. به زبان فلسفی می‌توان گفت: تجلی بر وهم دلالت دارد. این افراس در فلسفه‌ی *هندو* یافت می‌شود که در آن جنبه‌ای از *تحوتی* که از آن صحبت می‌کنیم माया [مایان] نامیده می‌شود. این افراس همچنین در تصویر بنیادین و معمول مکتب महायान [ماهایانا] در *بودیسم* نیز یافت می‌شود (که واقعاً با افراس *شیوا* و *شاکتی*[3] یکسان است). مشاهده‌ای از این تصویر در نوشته‌ای به نام «ربّ وهم» یافت می‌شود (ن. ک. ضمیمه‌ی فصل دوم.)

کارت حاضر سعی دارد تمامی مفاهیم فوق را نشان دهد. اما یک تصویر حقیقی ممکن نیست؛ چرا که اولاً تمامی تصاویر این چنین لزوماً غلط می‌باشند و ثانیاً حرکت، ابدی بوده، آن با محدودیتِ *c*، سرعت *نور*، مطرح می‌باشد و هر سکونی با مفهوم این کارت تناقض دارد: بنابراین این تصویر به زحمت چیزی بیش از یک خط‌خطی یادمانی[4] می‌باشد. بسیاری مفاهیم که در طراحی بیان گشته‌اند به خوبی در بخشهایی از *کارهای پاریس* تفسیر شده‌اند.

---

[1] Ankh
[2] Cynocephalus
[3] Shakti
[4] mnemonic

II– راهبه‌ی اعظم



این کارت به حرف ג [جیمِل] ارجاع داده شده است که به معنای *شتر* می‌باشد. (نمادشناسی *شتر* در ادامه توضیح داده شده است.)

کارت به *ماه* اشاره دارد. *ماه* (به عنوان نماد عمومی مونث، نماد مرتبه‌ی دوم مرتبط با *خورشید*، همانند *یانی* در مقابل *لینگام*)، جهانی است و از اعلی به سفلی می‌رود. نمادی است که به کرّات در این هیروگلیف‌ها تکرار می‌گردد. اما در کارت‌های پیشین مساله در مورد *طبیعت* بالای مغاک بوده است؛ *کاهنه‌ی اعظم* اولین کارتی است که *سه‌گانه‌ی علوی*[1] را با شش‌گانه متصل می‌نماید و مسیر وی – به ترتیبی که در نمودار نشان داده شده است – ارتباطی مستقیم بین پدر در والاترین جنبه‌ی خود و پسر در کامل‌ترین تجلی خود برقرار می‌کند. این مسیر دقیقاً با *رکن میانه* در تعادل می‌باشد. بنابراین در اینجا خالص‌ترین و متعال‌ترین فهم از *ماه* وجود دارد. (در دیگر انتهای این درجه بندی کارت XVIII قرار دارد.)

این کارت روحانی‌ترین شکل *ایزیس*، *باکره‌ی ازلی*، *آرتمیس*[2] *یونانی‌ها* را به نمایش می‌گذارد. وی تنها در یک حجاب نورانی از نور پوشیده شده است. برای متشرفین درجات بالا مهم است *نور* را نه به عنوان تجلی کامل روح جاویدان بلکه به عنوان حجابی که *روح* را مخفی می‌دارد در نظر بگیرند. این کار به دلیل درخشش خیره‌کننده‌ی غیرقابل‌قیاسِ آن به طرز بسیار موثری انجام می‌گیرد[3]. بنابراین او نور است و پیکر نور. او حقیقت پشت حجاب نور است. او جان نور است. بر زانوانش کمان *آرتمیس* قرار دارد که همچنین یک آلت موسیقی می‌باشد. چرا که او شکارچی است و با افسون شکار می‌کند.

حال این مفهوم را از پشت *حجاب نور* در نظر بگیرید، سومین *حجاب* از *هیچ* اصلی. این نور، محلّ تجلی است، الهه‌ی *نوئیت*، *امکان‌پذیری هیات*. اولین و روحانی‌ترین تجلی مونث، با ضابطه‌یافتن هر نقطه‌ی هندسی از هر امکان قابل‌تعمق در خود، نظیری مذکر اختیار می‌کند. آنگاه این الهه‌ی باکره، بالقوه الهه باروری می‌باشد. وی مفهوم پشت تمامی اشکال است. زمانی که تاثیر سه‌گانه به زیر *مغاک* نزول کند، تکمیل مفهوم عینی صورت می‌گیرد. فصل پی‌آیند از *کتاب کذبیات (به غلط نامیده شده)* می‌تواند به ضرب مراقبه، دانش‌آموز را در فهم این افراس یاری نماید:

---

[1] Supernal Triad

[2] Artemis

[3] سنت برترین مکاتب عرفان *هندویی* با این موضوع تطابقی دقیق دارد. مانع نهایی در اشراق کامل، دقیقاً مشاهده‌ی این *تابش بی‌شکل* است.

«شیاطین غبار

در وزش ذهن تلاطمی است به نام من.
می‌شکند؛ رگباری ز افکار بی‌ثمر.
تمامی زندگی مسدود است.
این صحرا، *مغاکی* است که جهان در آن است.
ستارگان تنها خارهایی در آن اتلافند.
اما این صحرا، تنها نقطه‌ای ملعون در جهان برکت است.
اکنون و همواره *رهروان* از صحرا می‌گذرند. ایشان از *دریای* کبیر می‌آیند و به *دریای* کبیر می‌روند.
و آنچنان که می‌روند، آب می‌ریزند؛ یک روز ایشان صحرا را آبیاری خواهند کرد، تا گل برویاند.
بنگر! پنج رد پای *شتر* را! V.V.V.V.V.»[1]

(دانش‌آموز برای شرح کلاسیک *مغاک* می‌بایست به *کتاب ۴۱۸* مراجعه نماید، *مشاهده و صوت*، به خصوص *ایثیر دهم*، *اعتدالین، جلد ۱، شماره ۵، ضمیمه*)

در پایین کارت به تناسب هیات‌های نوظهور نشان داده شده‌اند، مارپیچ‌ها، کریستال‌ها، دانه‌ها، غلاف‌ها که آغاز حیات را به نمایش می‌گذارند. در میان آن‌ها *شتری* قرار دارد که در بالا بدان اشاره شد. در این کارت پیوندی مابین دنیای *مثالی* و *تشکیلی* وجود دارد.

تاکنون این مسیر به عنوان جریانی به پایین از چتر در نظر گرفته شد؛ اما از نظر طالب، یعنی استادی که هم اکنون در *تیفارت* است – فردی که به معرفت و مکالمه با فرشته‌ی نگهبان مقدس نایل شده است – این مسیر به سمت بالا رهنمون است و این کارت در یک سیستم که *راهبه‌ی ستاره‌ی نقره‌ای* نامگذاری شده است، نماد فکر (یا در عوض تابش قابل ادراکِ) آن *فرشته* می‌باشد. و به طور خلاصه نماد اعلیِ تشرف می‌باشد. حال، این وضعیتی از تشرف است که کلیدهای آن می‌بایست از طریق افرادی که آن‌ها را در اختیار دارند به تمامی طالبین حقیقی مرتبط شود. این کارت بنابراین به طرز غریبی نگاره‌ای از کار A.'.A.'. می‌باشد. ایده‌ی دیگری از این ضابطه در فصل دیگری از *کتاب کذبیات* ارایه شده است:

«صدف

برادران A.'.A.'. با *مادر فرزند* یکی هستند.
چند ستودنی است بر یک همانطور که یک بر چند.
این عشق اینان است؛ خلقت–زایمان، *سعادت* یک است؛ جماع–انحلال، *سعادتِ* چند است.
همه، بدین سان درهم‌تنیده از اینان، *سعادت* است.
هیچ فرای *سعادت* است.
مرد در یگانگی با *زن* مشعوف می‌گردد؛ *زن* در جدا شدن از *فرزند*.
برادران A.'.A.'. *زنان* هستند، *طالبین* A.'.A.'.، *مردان*.»[2]

انعکاس این مطلب اهمیت دارد که این کارت کاملا مونث است، تماماً باکره. چرا که تاثیر و اسباب‌های تجلی (یا از پایین، نایل‌شدن) را در خود به نمایش می‌گذارد. قابلیت مرحله‌ی دوم خود را بدون هر شروع یا آغازی به نمایش می‌گذارد.

---

[1] کتاب کذبیات، فصل ΚΕΦΑΛΗ ΜΒ
[2] کتاب کذبیات، فصل ΚΕΦΑΛΗ Γ

به طور خاص قابل توجه است که حروف پی در پی ג، ד و ה [جیمِل، دالِت و هِ] (کارتهای II، III، XVII) *نماد* مونث (陰 [یین]) را در سه شکل نمایش می‌دهند که *الهه‌ای سه‌گانه* می‌سازد. دقیقاً به دنبال این سه-گانگی، سه پدر مرتبط و مکمل ו، צ و י [واو، صادی و یُد] (کارتهای IV، V، IX) می‌آیند. کارتهای 0 و I دوجنسی هستند. چهارده *کارت* دیگر *جوهر آغازین وجود* را در اقتران، عمل یا تجلی نشان می‌دهند.



III– شهبانو

این کارت به حرف ד [دالِت] نسبت داده شده است که به معنی در می‌باشد و به سیاره *ونوس* اشاره دارد. این کارت در ظاهر، مکمل کارت *شاهنشاه* است اما خواص آن بسیار عمومی‌تر می‌باشد.

ד [دالِت]، روی *درخت حیات* مسیر *حُکمَه* به *بینا* است که *پدر* و *مادر* را یگانه می‌کند. ד [دالِت] یکی از سه مسیری است که کاملا بالای مغاک هستند. علاوه بر این نماد کیمیاگری *زهره* تنها نماد سیاره‌ای است که شکل تمامی *سفیراهای درخت حیات* را در بر می‌گیرد. افراس ذکرشده ضابطه بنیادینِ عشقِ جهانی است[۱].

ممکن نیست بتوان معانی نماد *زن* را، بدین دلیل خاص، خلاصه کرد چرا که وی پیوسته در اشکال بی‌نهایت متغیر تکرار می‌شود. «بسیار–سریر، بسیار–ذهن، بسیار–مَکر، دختر *زئوس*».

او در این کارت در کلی‌ترین تجلی خود نمایش داده شده است. وی بالاترین کیفیات روحانی را با پایین-ترین کیفیات مادی ترکیب می‌کند. به همین دلیل است که وی برای نمایش *نمک*، یکی از سه شکل کیمیاگری، مناسب بوده است. *نمک*، اصل عدم فعالیت *طبیعت* است؛ *نمک* ماده‌ای است که باید به وسیله‌ی *گوگرد* بدان انرژی داده شود تا تعادل چرخشی گیتی حفظ شود. بازوها و نیم‌تنه‌ی تمثال متعاقباً، به شکل نماد کیمیاگری *نمک* اشاره دارد. زنی را به نمایش می‌گذارد با تاج و جامه‌ای امپراطوری، نشسته بر یک سریر که تیرک‌هایی که در اطرافش قائم ایستاده‌اند، بر شعله‌های تاب‌خورده‌ی آبی‌رنگی اشاره دارد که نماد تولد وی از آب می‌باشد؛ مونث، عنصر سیال. در دست راستش نیلوفر *ایزیس* را گرفته است؛ نیلوفر، مونث را به نمایش در می‌آورد، یا قدرت منفعل. ریشه‌های آن در زمین است، زیر آب یا در خود آب؛ اما گلبرگ‌هایش را به سوی خورشید باز می‌کند که تصویرش گودی جام می‌باشد. بنابراین صورتی زنده از *گرال مقدس* است که با خون خورشید تقدیس شده است. جای‌گرفته بر تیرک‌های شعله‌مانند سریر وی، مقدس‌ترین دو پرنده وی قرار دارند؛ گنجشک و کبوتر. و جوهر این نمادپردازی باید در اشعار *کاتولوس و مارتیال*[۲] دیده شود. بر جامه‌اش زنبورها نقش بسته‌اند و *دومینوها*[۳]، محصور در خطوط مارپیچ پیوسته؛ منزلت در همه جا یکسان است.

---

[1] دایره با *سفیراهای* ۱، ۲، ٤، ٦، ٥، ۳ برخورد دارد. صلیب به وسیله‌ی ٦، ۹، ۱۰ و ۷، ۸ تشکیل می‌شود.

[2] Catulus and Martial

[3] dominos

دور او، *دایرةالبروج* به عنوان کمربند قرار دارد.

زیر سریر، قالیچه‌ای منقوش قرار دارد آراسته با *فلئور-دِ-لیس*[۱] و ماهی. به نظر می‌رسد در حال ستایش *گل‌سرخ سری* می‌باشند که در پایین سریر نشان داده شده است. اهمیت این نمادها پیش از این توضیح داده شده است. در این کارت تمامی نمادها به علت سادگی و خلوص نشان، متوافق هستند. در اینجا هیچ تناقضی نیست؛ چنین تقابلی آنچنانکه به نظر می‌رسد، صرفاً تقابلی است که مورد نیاز تعادل می‌باشد. و این با ماه‌های گردان نشان داده شده است.

نشان خانوادگی *شهبانو* دوگانه است. در یک طرف، *پلیکان* سنتی جوجه‌هایش را از خونِ قلب خویش تغذیه می‌کند و در طرف دیگر، *عقاب سفید کیمیاگر* دیده می‌شود.

در رابطه با *پلیکان* باید گفت، نمادپردازی کامل آن تنها برای *متشرفین درجه‌ی* پنجم O.T.O موجود است. به بیان کلی، معنی می‌تواند به وسیله‌ی مرتبط دانستن خود *پلیکان* با مادر کبیر و اعقابش، با *دختر* در ضابطه‌ی *تتراگراماتون* اظهار گردد. این بدان علت است که دختر، دختر مادرش *می‌باشد* که می‌تواند با سریر وی صعود کند. به بیان دیگر، پیوستاری حیات وجود دارد، یک توارث خونی که تمامی اشکال *طبیعت* را به یکدیگر پیوند می‌دهد. بین روشنایی و تاریکی شکافی نیست. *طبیعت جهش ندارد*[۲]. اگر این ملاحظات به درستی فهمیده می‌شدند آشتی دادن نظریه‌ی کوانتوم با معادلات *الکترومغناطیسی* ممکن می‌گشت.

عقاب سفید در این کارت به *عقاب قرمز* در کارت همسر، *شاهنشاه* مربوط است. در اینجا لازم است که وارونه عمل شود. چرا که در این کارت‌های بلندمرتبه، نمادها در کمالند؛ هم کمال ابتدایی *طبیعت* و هم کمال نهایی *هنر*؛ نه تنها *ایزیس*، بلکه *نفتیس*[۳]. جزئیات کار متعاقباً در کارت‌های پی‌آیند دوام می‌یابد، خصوصاً برگه‌های VI و XIV.

در پشت کارت، *طاق* یا *درب* قرار دارد که تقسیر حرف ד [دالِت] می‌باشد. این کارت به طور خلاصه می‌تواند درگاه *عرش* نامیده شود. اما به علت زیبایی نماد و نمایش همه‌شکلیش، دانش‌آموزی که با هر تجلی ارایه‌شده مسحور می‌شود ممکن است به بیراهه رود. در هیچ کارتِ دیگر اینچنین لزوم نادیده-گرفتن اجزا برای تمرکز بر کل اهمیت ندارد.

---

[1] fleur-de-lys
[2] Natura non facit saltum.
[3] Nephtis

IV. شاهنشاه



این کارت به حرف צ [صادی[1]] نسبت داده شده است و به برج *حمل* در *دایره‌البروج* اشاره دارد. این برج به وسیله‌ی *بهرام* حکمرانی می‌شود و *خورشید* در شرف است. بدین ترتیب برج ترکیبی از انرژی در مادی‌ترین شکل خود با مفهوم اقتدار است. علامت TZ یا TS در شکل اصیل و آوانگارانه‌ی زبان بدین اشاره دارد. از ریشه‌های سانسکریت به معنی *سَر* یا *سِن* مشتق شده و امروزه در کلماتی همانند *سزار*، *تزار*، *سردار*، *سنا*، *سنیور*، signor، sefior و *سنیور* دیده می‌شود.

کارت شمایل مذکر تاج‌داری را با جامه‌ها و نشان‌های سلطنتی به نمایش می‌گذارد. بر تختی نشسته است که سرستون‌هایش، سر قوچ وحشی هیمالیایی می‌باشد؛ چرا که *حمل* به معنای قوچ می‌باشد. در پایش *برّه و بیرق* لمیده است تا این مشخصه را در سطح پایین‌تر تایید نماید؛ چرا که قوچ ذاتاً حیوانی وحشی و باجرات است؛ تنها در مکانهای متروک. زمانی که رام می‌شود و وادار می‌گردد در چمنزارهای سبز دراز بکشد چیزی از او باقی نمی‌ماند جز حیوانی[2] رام، بزدل، گله‌ای و لذیذ. این نظریه‌ی حکومت است.

شاهنشاه همچنین یکی از مهمترین کارت‌های کیمیاگری است؛ به همراه برگه‌های I و III سه‌گانه‌ای می-سازد: *گوگرد*، *جیوه* و *نمک*. بازوان و سرش مثلثی رو به بالا می‌سازند و در پایین پاهای صلیب‌وارش، صلیب را به نمایش می‌گذارند. این شکل نماد کیمیاگری *گوگرد* است (برگه‌یX را ببینید.) گوگرد انرژی مذکر آتشین *گیتی* است؛ *راجاس* در فلسفه *هندویی*. این انرژیِ خلاقِ چابک است، آغازگر تمامی *وجود*. قدرت *شاهنشاه*، تعمیم قدرت پدرانه است؛ همچنین نمادهایی همانند *زنبور* و فلئور–دِ–لیس که در این کارت نشان داده شده‌اند. با توجه به کیفیت این قدرت، باید توجه شود که این فعالیت ناگهانی، جابرانه اما ناپایدار را به نمایش می‌کذارد. اگر مدت زیادی دوام داشته باشد می‌سوزاند و نابود می‌کند. آن را از *انرژی خلاق* א [الف] و ב [بِت] متمایز کنید: این کارت زیر *مغاک* است.

شاهنشاه، عصایی حمل می‌کند (بالای آن سر یک قوچ به دلایلی که گفته شد قرار دارد) و گویی که بالای آن صلیب *مالتی* قرار دارد که بر این موضوع دلالت دارد که انرژی وی به وضعیت موفقی نایل شده است و حکمرانی وی برقرار گشته. یک نماد مهم دیگر وجود دارد. سپر وی عقاب دوسرِ تاجدار با قرص

---

[1] Tzaddi
[2] beast

قرمز لاکی را نمایش می‌دهد. این تنتور قرمز کیمیاگر را نشان می‌دهد، ذات طلا. همانطور که عقاب سفید در برگه‌ی III همسر وی را نشان می‌دهد، *شهبانو* و وابسته به *قمر* است و نقره[۱].

در نهایت باید اشاره شود که نور سفیدی که بر وی می‌تابد بر موقعیت این کارت در *درخت حیات* اشاره دارد. اقتدار وی از *خُکمَه*، *خِرد* خلاق، *کلمه*، مشتق شده و بر *تیفارِت* افکنده می‌شود، انسانِ سامان‌یافته.

[1] در انکسارش قانون رخ می‌نمایاند و شریعت. مذهب از آن متولد می‌شود و حکمرانی. جوامع را مجتمع می‌کند و گردهمایی‌های انسانی را هدایت می‌نماید. پس قدرت در حس عامه است. [م.]

V- موبد



این کارت به حرف ו [واو] اشاره دارد که به معنای *ناخن* است؛ نُه عدد از این ابزار در بالای کارت ظاهر می‌شود؛ آن‌ها برای ثابت نگاه داشتن پنجره‌ی پشتِ شمایلِ اصلیِ تصویر به کار می‌روند.

این کارت به برج *ثور* اشاره دارد؛ بدین ترتیب *سریر موبد* با فیل احاطه شده که طبیعت *ثور* می‌باشد. او در واقع روی یک گاو نر نشسته است. در اطراف وی چهار دَد یا کروب قرار دارند؛ هر یک در یک گوشه از کارت. چرا که اینان محافظین زیارتگاه وی هستند. اما ارجاع اصلی به سرّ معینی است که کار اصلی و ذات تمامی کارهای جادویی می‌باشد؛ یگانگی عالم صغیر با عالم کبیر. متناسباً، پنجره‌ی بالکنی، روشن است؛ در مقابل تجلی‌بخش *راز*، هگزاگرامی قرار دارد که نمایانگر عالم کبیر است. در وسط یک پنتاگرام است که کودک مذکر رقصانی را نشان می‌دهد. این قانونِ عصرِ جدیدِ *فرزند شاخ‌ها* را نشان می‌دهد که جایگزین عصر «خدای میرا» شده است که دنیا را برای دو هزار سال پوشش داده بود. در مقابل وی زنی است تجهیزشده با یک شمشیر؛ وی در وراثت عصر جدید، زن مخملی را نمایش می‌دهد. این نمادپردازی در پنجره‌ی بالکنی پی گرفته شده است که در آن، پشت کلاه-پوش فالیک، گل‌سرخ پنج‌پر شکفته است.

نمادپردازی مار و کبوتر به این جمله از *کتاب شریعت* اشاره دارد. فصل اول، ۵۷: «چرا که آنجا عشق است و عشق. آنجا کبوتر است؛ و آنجا مار است».

این نماد در برگه‌ی شماره‌ی XVI تکرار می‌شود.

پس‌زمینه‌ی کل کارت، رنگ آبی تیره‌ی شب ستاره‌گون *نوئیت*[1] است که از زهدانش تمامی پدیده‌ها متولد می‌شوند.

ثور، برج *دایره‌البروجِ* نمایش‌داده‌شده با این کارت، خود، کرّوبِ گاو نر می‌باشد؛ که *خاک* در قوی‌ترین و متعادل‌ترین شکل خود می‌باشد.

حکمران این برج، *زهره* است. وی به وسیله‌ی زنی که در مقابل *موبد* ایستاده است نشان داده شده است.

---

[1] Nuit

فصل سوم *کتاب شریعت*، ۱۱ می‌گوید: «بگذار زن با یک شمشیر در پیشگاه من آماده باشد.» این زن، *زهره* را در حالی که اکنون در این عصر جدید می‌باشد نشان می‌دهد که دیگر محمل همتای مذکر خویش نیست. بلکه مسلح و جنگجو.

در این برج، *ماه* در «شرف» است؛ تاثیر وی نه تنها توسط زن، بلکه توسط نُه ناخن نیز نشان داده شده است.

در حال حاضر غیرممکن است که این کارت را بتوان کامل توضیح داد چرا که تنها روند وقایع می‌تواند چگونگی از کار درآمدن جریان جدید تشرف را نشان دهند.

این عصر *هوروس* است، عصر فرزند. اگرچه صورت *موبد*، مهربان و متبسم به ظاهر می‌شود و خودِ کودک به نظر شادان و به همراه معصومیتی افراطی به نظر می‌رسد، سخت است بتوان انکار کرد که در نمود متشرف‌کننده، چیزی رازآلود وجود دارد، حتی شوم. به نظر می‌رسد او از مزاحی سرّی به ضرر کسی لذت می‌برد. یک جنبه مشخصاً سادیستی در این کارت وجود دارد؛ که از آنجا که از *افسانه‌ی پاسیفائی*[1]، نمونه‌ی اولیه‌ی تمامی افسانه‌های گاونرخدایان، نشات می‌گیرد غیر طبیعی نیست. این همچنین در برخی ادیان همانند *شیوائیسم*[2] ادامه می‌یابد و (پس از چندین تنزل مرتبه) نیز در خود *مسیحیت*. نمادپردازی *چوبدست*، غریب است؛ سه حلقه‌ی متداخل که بر سر آن نهاده شده می‌تواند به عنوان نمایانگر سه عصر *ایزیس*، *ازیریس* و *هوروس* به همراه ضابطه‌ی جادویی درهم‌تنیده‌ی آن‌ها در نظر گرفته شود. حلقه‌ی بالایی با قرمز لاکیِ *هوروس* و دو حلقه پایینی با سبزِ *ایزیس* و زرد کمرنگِ *اوزیریس* علامت‌گذاری شده است. تمامی اینها بر پایه نیلی تیره، رنگ *کیوان*، *ربّ زمان* می‌باشد. چرا که ریتم *موبد* به نحوی است که تنها در بازه‌های زمانی ۲۰۰۰ ساله حرکت می‌کند.

---

[1] Pasiphae
[2] Shivaism

VI– عشاق [یا: برادران]



این کارت و جفتش، XIV، هنر، مبهم‌ترین و مشکل‌ترین کارت‌ها هستند. هر یک از این نمادها در خود، دوگانه-اند تا که معناها یک سری واگرا تشکیل دهند و یکپارچگی کارت تنها می‌تواند به وسیله‌ی ازدواج‌های مکرر، همانندسازی‌ها و شکلی از *همافرودیتیسم* بازیابی شود.

در عین حال، تناسب، ذاتِ سادگی است. کارت VI به *جوزا* اشاره دارد که توسط *عطارد* حکمرانی می‌شود. به معنی *دوقلو* است. حرف عبری مرتبط، ז [زِین] است که به معنای یک *شمشیر* است و بدین ترتیب چارچوب کارت، طاقی از شمشیرها است که زیر آن *ازدواج سلطنتی* رخ می‌دهد.

شمشیر، اسباب اولیه‌ی تقسیم است و در دنیای عُقلایی – که دنیای خال *شمشیر* می‌باشد – نمایش‌دهنده‌ی تحلیل می‌باشد. این کارت و کارت XIV به همراه یکدیگر قاعده‌ی جامع کیمیاگری را تشکیل می‌دهند: *افتراق و انعقاد*[1]. متعاقباً این کارت یکی از بنیادی‌ترین کارت‌های *تاروت* می‌باشد. اولین کارتی است که در آن بیش از یک شکل ظاهرمی‌گردد[2]. این کارت در شکل اصلی خود، داستان *خلقت* بوده است. در اینجا به دلیل مصلحت تاریخی، شرح این کارت در شکل اولیه‌اش از *کتاب ۴۱۸* آمده است.

یک «افسانه‌ی *آشوری* از یک زن با ماهی وجود دارد و همچنین افسانه‌ای از *حوا* و *مار*، چرا که *قابیل* فرزند *حوا* و *مار* بود و نه *حوا* و *آدم*؛ و بدین ترتیب زمانی که وی برادرش را به قتل رسانید، که اولین قاتل بود، با قربانی کردن چیزهای زنده برای دیو[3] خود، نشان را بر پیشانی‌اش داشته بود، که نشان *ددی* است که از آن در کتاب *مکاشفات* نام برده شده است و نشان *تشرف* می‌باشد.»

«ریختن خون لازم است، چرا که خداوند تا زمانی که وی خون نریخته بود، صدای فرزندان حوا را نشنید. و آن مذهب بیرونی است؛ اما *قابیل* با *خدا* سخن نگفت و نشان تشرف را نیز بر پیشانی‌اش نداشت. پس از تمامی مردم دوری گزید تا خون ریخت. و این خون، خون برادرش بود. این راز ششمین کلید *تاروت* است که نمی‌بایست *عشاق*، بلکه *برادران* نامیده شود.»

---

[1] Solve et coagula

[2] *بوزینه‌ی تحوتی* در برگه‌ی I تنها یک سایه است.

[3] demon

«در وسط کارت، *قابیل* ایستاده است، در دست راستش چکش *تور*[1] قرار دارد که برادرش را با آن به قتل رسانید و تمامی آن آغشته به خون وی بود. و دست چپش را به عنوان نشان معصومیت باز نگاه داشته است. در سمت راستش مادرش *حوا* قرار دارد که *مار* دور وی پیچیده شده و کفچه‌ی آن پشت سر او کشیده شده است؛ و در سمت چپش شمایلی حدوداً شبیه به *کالی*[2] *هندو* وجود دارد اما بسیار اغواگرتر. در عین حال من وی را *لیلیث*[3] می‌دانم. و بالای سر او *سیگیل عظیم پیکان*، به سمت پایین قرار دارد که به سمت قلب کودک زده شده است. این کودک *قابیل* نیز هست. و معنای این بخش از کارت مبهم است، اما آن ترسیم صحیح کارت *تاروت* است و حکایت جادویی صحیحی است که کاتبین عبرانی، که متشرفین کاملی نبودند، افسانه خودشان را از هبوط و وقایع متعاقب آن دزدیدند.»

بسیار جالب توجه است که به نظر می‌آید تقریباً تمامی جملات این عبارات معنای عبارات پیشین را نقض می‌کند. این بدان علت است که واکنش همواره مساوی و معکوس کنش است. این معادله در جهان عقلانی هم‌زمان است یا می‌بایست باشد؛ جایی که در آن تاخیر زمانی زیادی وجود ندارد؛ ضابطه‌بندی هر مفهوم تقریباً در همان لحظه تناقض خود را می‌سازد. تناقض هر موضوع به صورت ضمنی در خودش می‌باشد. این برای حفظ تعادل *گیتی* لازم است. این تئوری در رساله‌ای بر برگه‌ی I، *مغ*، توضیح داده شده اما اکنون می‌بایست برای تفسیر این کارت دوباره مورد تاکید قرار گیرد.

کلید این است که *کارت، خلقت دنیا* را نشان می‌دهد. اسقفان این راز را به عنوان قدری متعالی حفظ نمودند. متعاقباً متشرفینی که تاروت را رواج دادند برای استفاده در طول عصر *اوزیریس*، کارت اصلی را که در بالا در «مشاهده و صوت» شرح داده شد کنار گذاشتند. ایشان قصد داشتند *گیتی* جدید خود را بسازند؛ آن‌ها پدران *علم* بودند. روش‌های کارشان تحت عنوان واژه‌ی عمومی *کیمیاگری* دسته‌بندی شد و هرگز در دسترس همگان قرار نگرفت. نکته جالب این است که پیشرفت‌های علم مدرن در پنجاه سال گذشته به نحوی به مردم آگاهی و تعلیمات ارایه داده است که اشاره کند کلِ گرایشِ علم، بازگشت به مقاصد کیمیاگری و روش‌های *قلب و بدل*[4] بوده است. رازداری مورد نظر کیمیاگران به وسیله‌ی قدرت *کلیساهای* شکنجه‌گر اجتناب ناپذیر گشت. تلخ است که متعصبین، با نبرد در بین خود، همگی قصد داشتند دست به دست یکدیگر *علم* نوپا را نابود کنند که همانطور که به صورت غریزی متوجه بودند، به غفلت و ایمانی که قدرت و ثروتشان بدان وابسته بود پایان می‌داد.

موضوع این کارت *تحلیل* و متعاقب آن *سنتز* است. اولین سوال مورد پرسش علم این است: «چیزها از چه تشکیل شده اند؟»[5] زمانی که این پاسخ داده شد، سوال بعدی این است: «چگونه آن‌ها را برای مزیتی عظیم‌تر از نو ترکیب کنیم؟» این است رهگیری کل سیاست *تاروت*.

---

[1] Thor

[2] Kali

[3] לילית ، Lilith

[4] mutatis mutandis

[5] کیمیاگران با وضع «علم» جریانی تاریخی تولید کرده‌اند که مفهوم «افتراق» را تولید کند که متعاقب آن «انعقاد» پدید آید. بدین ترتیب ایشان این اصل «خلقت» را در طول تاریخ تصویر کرده اند. این کارت درگاهی به این توانایی است. [م.]

شمایل باشلق‌دار که مرکز *کارت* را اشغال کرده است شکلی دیگری از پیر است که در برگه‌ی IX بیشتر توضیح داده شده است. او خود، شکلی از *مرکوری*-خدا است که در برگه‌ی I توضیح داده شده. او به دقت پوشیده می‌باشد؛ انگار که بخواهد اشاره کند دلیل نهایی چیزها در قلمرویی فرای تجلی و عقل نهاده شده است. (همانگونه که در جایی دیگر توضیح داده شده است، در نهایت تنها دو عملیات ممکن هستند: تحلیل و سنتز) او در نشان *دخول‌گر*[1] ایستاده؛ آنچنانکه انگار نیروهای رازآلود خلقت را تصویر می‌کند. حول بازوانش طوماری است؛ دالّ بر *کلمه*‌ای که همانند ذاتش و پیغامش می‌باشد. اما نشان دخول‌گر همچنین نشان *برکت*[2] است و *تقدیس*[3]؛ پس عمل وی در این کارت تجلیل *ازدواج هرمسی* است. پشت وی شمایل‌های *حوا*، *لیلیث* و *کوپید*[4] قرار دارد. نمادپردازی بدین منظور به کار گرفته شده است که تا حدی شکل اصلی کارت را حفظ کند و اشتقاق و وراثت آن را نشان دهد؛ پیوستگی آن را با گذشته. بر تیردان کوپید کلمه‌ی θέλημα [تِلِما] حک شده است که *کلمه‌ی قانون* است. (ن. ک. کتاب *ال*، اول، ۳۹) خدنگ‌های وی *کوانتای*[5] اراده است. بدین ترتیب نشان داده شده است که این ضابطه‌ی بنیادینِ کار جادویی، *تحلیل* و *سنتز*، در طول *اعصار* دوام می‌یابد.

حال می‌توان خود *ازدواج هرمسی* را مد نظر قرار داد.

این بخش *کارت*، تلخیصی از «ازدواج شیمیایی رُزِنکروسی[6] مسیحی» می‌باشد؛ شاهکاری که در اینجا برای نقل قول مفید بیش از حد طولانی و پراکنده است. اما ماهیت تحلیل، دیدن پیوسته است؛ دیدن مفاهیم متضاد. نشانی از دوگانگی است. اشخاص *سلطنتی* مورد نظر، یک *پادشاه سیاه* یا *آفریقایی* با تاجی طلایی و یک *ملکه‌ی سفید* با تاجی نقره‌ای می‌باشد. پادشاه با *شیری قرمز* همراهی شده است و ملکه با *عقابی سفید*. این‌ها نمادهای مذکر و مونث اصل‌ها در طبیعت هستند؛ بدین ترتیب آنها، متساویاً، در مراحل مختلف تجلی، *خورشید* و *ماه*، *آتش* و *آب*، *باد* و *خاک* هستند. در شیمی آن‌ها به صورت اسید و باز یا (عمیق‌تر) فلز و نافلز نمایان می‌شوند. این کلمات در گسترده‌ترین مفهوم فلسفی به کار می‌روند تا از یک سو هیدروژن و در سوی دیگر اکسیژن را شامل شوند. در این جنبه، شمایل باشلق‌دار، عنصر متغیر کربن، بذر حیات زیستی را نمایش می‌دهد.

نمادپردازی مذکر و مونث با سلاح‌های *شاه* و *ملکه* دنبال می‌شود. شاه *نیزه‌ی مقدس* را در دست دارد و ملکه، *گرال مقدس*. دستان دیگر آن‌ها - آنچنانکه در رضایت به *ازدواج* باشد- به هم پیوسته است. سلاح‌های آن‌ها توسط فرزندان دوقلو نگاه داشته می‌شود که موقعیت آن‌ها جابه‌جا شده است. چرا که کودک سفید نه تنها *جام* را نگاه می‌دارد بلکه گل‌های سرخ را نیز حمل می‌کند؛ در حالی که کودک سیاه با در دست گرفتن *نیزه‌ی* پدرش، چماق، نمادی هم ارز، در دست دارد. در پایین کل تصویر نتیجه‌ی ازدواج

---

[1] Sign of Enterer
[2] Sign of Benediction
[3] Sign of Consecration
[4] Cupid
[5] quanta
[6] Rosenkreutz

در شکلی ابتدایی و همه‌شکلی قرار دارد؛ که *تخم‌مرغ اورفی*[1] بال‌دار می‌باشد. این تخم‌مرغ ماهیت تمامی حیاتی را که تحت ضابطه‌ی مذکر و مونث قرار می‌گیرد نمایش می‌دهد. این، نمادپردازی *مارهایی* که جامه‌ی *شاه* را تزئین کرده‌اند و *زنبورهایی* که ردای ملکه را آراسته‌اند را دنبال می‌کند. تخم‌مرغ، خاکستری است؛ آمیخته‌ی سفید و سیاه؛ بدین ترتیب بر همکاری سه *علوی درخت حیات* دلالت دارد. رنگ مار، بنفش است؛ *مرکوری* در طیف رنگیِ ملکه. این تاثیری از آن *خدا* است که در *طبیعت* متجلی شده؛ در حالی که بال‌ها با قرمزِ لاکی سایه خورده‌اند؛ رنگِ (در طیف رنگی *شاه*) *بینا*، *مادرِ کبیر*. بدین سان در این نمادپردازی نشان کامل تعادلِ مورد نیاز آغاز *کار عظیم* وجود دارد. اما در مورد راز آخر که لاینحل باقی گذارده شده. طرح تولید زندگی کامل است اما ماهیت این زندگی پوشیده است. قادر است هر شکل ممکن را اتخاذ کند؛ اما چه شکلی؟ این به تاثیرات مربوط به آبستنی وابسته می‌باشد.

شمایل موجود در باد، ایرادی مطرح می‌کند. تفسیر سنتی شمایل این است که *کوپید* باشد؛ و در ابتدا واضح نیست *کوپید* چه ارتباطی با *جوزا* دارد. با در نظر گرفتن مکان مسیر بر *درخت حیات* نیز این نکته روشن نمی‌شود، چرا که *جوزا* از *بینا* به *تیفارت* می‌رسد. بدین ترتیب سوال *کوپید* در اینجا مطرح می‌شود. خدایان *رومی* معمولاً جنبه مادی‌تری از خدایان *یونانی* که از آن‌ها اشتقاق یافته‌اند را به نمایش در می‌آورند؛ در این مورد، *اروس*[2]. *اروس* پسر *آفرودیت* است، سنت در مورد اینکه پدرش *آیریز*[3]، *زئوس* یا *هرمس*[4] بوده است متفاوت است — یعنی *مارس*، *ژوپیتر* یا *مرکوری*. ظهور وی در این کارت پیشنهاد می‌دهد هرمس پدر واقعی باشد؛ و این دیدگاه با این واقعیت که در مجموع تشخیص وی از *مرکوریِ* کودک ساده نیست تایید می‌شود. چرا که لاقیدی، بی‌مسئولیتی و علاقه‌ای مشترک به سوار کردن حقه دارند. اما در این تصویر خصوصیات غریبی وجود دارد. او یک کمان حمل می‌کند و در تیردان طلاییش پیکان. (او گاه با یک مشعل نمایش داده می‌شود.) او بالهای طلایی دارد و چشمانش بسته است. از این موضوع چنین می‌تواند برآید که او اراده‌ی هوشمندِ (و در عین حال ناخودآگاه) روح را برای یگانگی خود با همه و چیزهای متفاوت به نمایش می‌گذارد. چنین چیزی نیز در ضابطه‌ی کلی با توجه به رنج هجران شرح داده شده است.

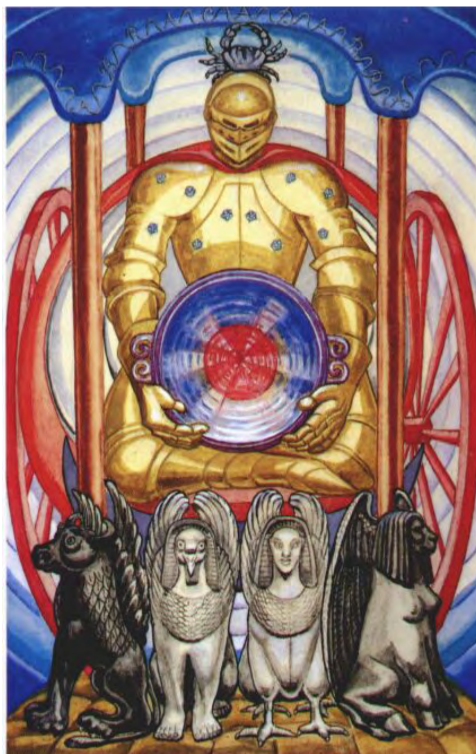
در تمثال‌های کیمیاگری به کوپید اهمیت خاصی نسبت داده نشده است. در عین حال از یک لحاظ او منشا تمامی اعمال است؛ لیبیدویِ[5] ابراز *صفر* به عنوان *دو*. از دیدگاهی دیگر، او می‌تواند به عنوان جنبه‌ی عقلانی تاثیر *بینا* بر *تیفارت* در نظر گرفته شود؛ چرا که (در یک سنت) عنوان کارت «فرزندان صوت، سروش خدایان قادر» می‌باشد. از این دیدگاه وی نماد اشراق است که بر تمثال باشلق‌دار فرود می‌آید که در این مثال پیغامبری است که اقتران *شاه* و *ملکه* را به انجام می‌رساند. پیکان وی هوش روحانی مورد نیاز اعمال کیمیاگری را — در عوض صرفِ اشتیاق به انجام آن – به نمایش می‌گذارد. از سوی دیگر پیکان به طرز غریبی نماد جهت است و بدین ترتیب مناسب است که کلمه «تِلِما» با حروف یونانی بر

---

[1] Orphic Egg
[2] Eros
[3] Aires
[4] Hermes
[5] libido

تیردان قرار داده شود. همچنین باید توجه شود که کارت مقابل، قوس به معنای *حمل‌کننده‌ی پیکان* یا *کمان‌دار* می‌باشد؛ تمثالی که در برگه‌ی XIV در هیچ شکلی ظاهر نمی‌شود. این دو کارت آنچنان مکمل می‌باشند که نمی‌توانند به هدف یک تفسیر کامل جداگانه مطالعه شوند.

VII. ارابه



برگه‌ی VII به برج *سرطان* اشاره دارد؛ برجی که *خورشید* در آن به *انقلاب تابستانی* وارد می‌شود[1].

سرطان، برج *کاردینال* عنصر *آب* است[2]، و اولین یورش شدید عنصر را نشان می‌دهد. سرطان همچنین مسیری را که از *مادر کبیر*، *بینا* به *گبورا* می‌رسد نشان می‌دهد و بدین ترتیب تاثیر *علویون* است که از طریق حجاب آب (که خون باشد) بر انرژی انسان نزول می‌کند و بدین ترتیب بدان الهام می‌کند. بدین ترتیب به *موبد* مرتبط است که در سمت دیگر *درخت حیات*، آتش خکمه را پایین می‌آورد.

طراحی کارت حاضر بیشترین تاثیر را از *کارت کبیرِ* رسم‌شده توسط *الیفاز لِوی* پذیرفته است.

طاق *ارابه*، آبیِ آسمانیِ شبّ *بینا* است. ستون‌ها چهار ستون جهان هستند؛ حکمرانی *تتراگراماتون*. چرخهای قرمز لاکی، انرژی اصلی *گبورا* را که حرکت چرخشی را سبب می‌شوند نمایش می‌دهند.

ارابه به وسیله‌ی چهار *ابوالهول* تشکیل‌شده از چهار *کروب*، *گاو نر*، *شیر*، *عقاب* و *انسان* کشیده می‌شود. این عناصر در هر *ابوالهول* جابجا شده اند؛ بنابراین کل تصویر، ١٦ زیرعنصر می‌باشد.

ارابه‌ران در زرهی به رنگ کهربا متناسب با برج پوشیده شده است. وی در عوضِ راندن ارابه بر آن جلوس کرده است چرا که کل سیستم، حرکت به کمال متعادل است. تنها عمل وی حمل *گرال* مقدس است. بر این زره دَه ستاره‌ی *آسیاه*، میراث کبوتر سماوی از مادرش قرار دارد.

وی خرچنگِ متناسب با برج را بر بالای سرش حمل می‌کند. نقاب کلاه‌خود او پایین آمده است؛ چرا که هیچ انسانی نمی‌تواند به صورت وی نگاه کند و زنده بماند. به همین دلیل هیچ بخشی از بدن وی آشکار نیست.

---

[1] توجه کنید که חית [خیت] – ח ٨، י ١٠، ת ٤٠٠ عدد ٤١٨ دارد. این یکی از مهم ترین اعداد کلیدی *کتاب ال* می‌باشد. این عددِ کلمه‌ی عصر، ABRAHADABRA [آبراهادابرا]، می‌باشد؛ .رمز *کار عظیم*. (ن. ک. *اعتدالین خدایان*، ص. ١٣٨. همچنین معبد *سلیمانِ شاه*) بر این کلمه به تنهایی مجلدی کامل می‌تواند و باید نوشته شود.

[2] از این رو روز تعمید *یوحنای مقدس*، و مراسم‌های متعددِ مرتبط با آب.

سرطان منزل *ماه* است؛ همچنین شباهت‌های معینی بین این کارت و *راهبه‌ی اعظم* وجود دارد. اما همچنین *برجیس* در *سرطان* در شرف است و در اینجا کارت *سرنوشت* (برگه‌ی X) به یاد می‌آید که به *برجیس* نسبت داده شده است.

خصیصه‌ی اصلی و مهم‌ترینِ این کارت مرکز آن است؛ جام مقدس. از جنس آمتیست خالص، رنگ *برجیس* می‌باشد اما شکلش به ماه کامل و *دریای کبیر بینا* اشاره دارد. در مرکز، خون مشعشع است؛ حیات روحانی استنباط می‌شود؛ نور در تاریکی. به علاوه این شعاع‌ها می‌چرخند و در نماد بر عنصر *ژوپیتری* تاکید دارند.



VIII. میزان

این کارت در دست قدیمی عدالت نامیده شده بود. در این کلمه صرفاً حسی انسانی و از این رو نسبی وجود دارد؛ بنابراین به عنوان یکی از واقعیت‌های طبیعت در نظر گرفته نمی‌شود. طبیعت بر پایه‌ی هیچ یک از مفاهیم علوم الهی یا اخلاقی عادل نیست؛ اما طبیعت دقیق است.

این کارت برج *میزان* را نشان می‌دهد که توسط *زهره* حکمرانی می‌شود و *کیوان* در آن در شرف است. تعادل همه‌ی چیزها در اینجا نمادپردازی شده است. این میزان نهایی ضابطه‌ی *تتراگراماتون* است؛ زمانی که دختر به موجب ازدواجش با پسر رهایی یافت و بر سریر مادر نشست، در نهایت «کهولت پدر مطلق را بیدار می‌کند».

هرچند این کارت در مهم‌ترین نمادپردازی، نمادپردازی فرای تمامی ملاحظات سیاره‌ای و دایره‌البروجی، مکمل مونث *ابله* است؛ چرا که حروف אל [الف لامِد] کلید سری *کتاب شریعت* را تشکیل می‌دهند و این اساس یک سیستم *کابالایی* کامل با عمق و رفعتی عظیم‌تر نسبت به دیگر سیستم‌ها می‌باشد. جزئیات این سیستم هنوز آشکار نشده است. هرچند با این وجود صحیح به نظر می‌رسد که با یکسانی طرح‌های این دو کارت به وجود آن اشاره شود. بدین ترتیب نه فقط بدین خاطر که *میزان*، برجی از *زهره* است؛ بلکه بدین علت که وی [مونث] شریک *ابله* می‌باشد وی به صورتِ الهه‌ای رقصان نمایش داده شده و تلویح‌گر *هارلکوئین* می‌باشد. تمثال، زنی جوان و نازک‌اندام است که دقیقاً تعادل را بر نوک پاهایش حفظ کرده است. تاجی از پرهای شترمرغِ *مئات*[1]، الهه‌ی مصری عدالت، بر سر دارد و بر پیشانی‌اش مار *یورائیوس*[2]، ربّ حیات و مرگ قرار دارد. نقاب‌پوش است و ظاهرش، نشان از خرسندی درونی سرّی‌اش در تسلط وی بر تمامی عناصر غیرمتعادل در جهان دارد. این وضعیت به وسیله‌ی شمشیر جادویی که وی در دو دستش گرفته است و ترازوها و گوی‌هایی که به وسیله‌ی آن‌ها جهان را می‌سنجد نمادپردازی شده است. *آلفایِ* آغاز دقیقاً در برابر *امگایِ* انجام متعادل شده است. این‌ها *جوداکس* و *تستیس*[3] در داوری نهایی هستند؛ تستیس در واقع نمادپردازیِ سیر رمزی قضاوتی است که در آن به وسیله‌ی خاصیت عمل شمشیر، تمامی تجارب جذب شده، استحاله یافته و در نهایت به یک تجلی فراتر فرستاده

---

1 Maat
2 uraeus
3 Judax and Testes

می‌شود. تمامی این‌ها درون الماسی رخ می‌دهد که به وسیله‌ی شکل *وسیکا پایسیزِ*[1] پنهان می‌باشد تشکیل می‌دهد که از طریق آن، این تجربه‌ی متعارف و آراسته به تجلی بعدی خود فرستاده می‌شود.

او خود را در مقابل سریری استوار نگاه داشته است که از کره‌ها و هرم‌ها (چهار عدد که بیانگر قانون و محدودیت است) تشکیل شده است که خود آن‌ها همان توازنی را که وی به نمایش در می‌آورد برقرار می‌کنند؛ هر چند بر سطحی کاملاً غیر انسانی؛ در چارچوبی که تمامی اعمال رخ می‌دهند. دوباره در خارج از این، در گوشه کارت، به کره‌های متعادل نور و تاریکی اشاره شده است و انوار پیوسته در توازن این کره‌ها یک پرده تشکیل می‌دهند؛ تاثیر متقابل تمامی این نیروها که وی گردآوری نموده و مقرر می‌دارد.

می‌توان در فلسفه عمیق‌تر شد؛ کارت، زنی ارضاشده را نمایش می‌دهد. تعادل از هر پیش‌داوری فردی قرار منفک است. بدین جهت عنوان در فرانسوی می‌بایست Justesse باشد. بدین ترتیب، *طبیعت* به افراط عادل است. غیر ممکن است سوزنی بدون برانگیخته شدن واکنش مرتبطی در هر ستاره انداخته شود. عمل، تعادل *جهان* را مغشوش کرده است.

زن–الهه، *هارلکوئین* است. او شریک و مکمل *ابله* می‌باشد. او وهم غایی است که تجلی باشد. وی رقص، تلون و نیرنگ بسیارِ خود حیات است. با چرخش مدام، تمامی امکان‌ها، تحت لوای نمایش شبح‌وار *فضا و مکان* محظوظ است: همه چیز حقیقی است؛ روح، سطح است؛ دقیقاً بدین خاطر که آن‌ها هر لحظه با این *میزان* تنظیم می‌شوند. همه چیز هم‌آوایی و زیبایی است؛ همه چیز *حقیقت* است: چرا که یکدیگر را خنثی می‌کنند.

او الهه *مئات* است. بر روی سرپوش وی، پرهای شترمرغ *حقیقتِ دوگانه* قرار دارد.

از این *تاج*، که آنچنان ظریف است که ضعیف‌ترین دَمِش فکر می‌باید آن را به جنبش آورد، به وسیله‌ی زنجیرهای *علت*، *کفه‌های آلفا*، اولین، در تعادل کامل با امگا، آخرین قرار گرفته و به موازنه ثابت شده است. کفه‌های ترازو، *دو شاهدی* هستند که هر کلمه می‌بایست در ایشان بنا گردد. بدین ترتیب وی می‌-بایست خاصیت هر عمل را تعیین کند و رضایت دقیق و کامل طلب نماید. او علاوه بر این ضابطه‌ی کامل *دیاد*[2] می‌باشد؛ کلمه‌ی *ال*، عنوان *کتاب شریعت* است که عددش ۳۱ می‌باشد. سری‌ترینِ کلیدهای عددی این *کتاب*. او تجلی را به نمایش می‌گذارد که همواره می‌بایست به وسیله‌ی تعادل تضادها خنثی گردد.

او در ردایی از راز پوشیده شده؛ بل رازآلودتر به دلیل شفافیت بسیار؛ بی پنهان‌کاری، او *ابوالهولِ* است چرا که مساله‌ی او به تمامی مساله‌ی محاسبه است. او در فلسفه‌ی شرقی *کارما* است.

تناسبات وی این نظریه را توسعه می‌دهد. *زهره*، برج *تعادل* را حکمرانی می‌کند و این برای نشان دادنِ ضابطه‌ی «عشق، قانون؛ عشق تحت اراده» می‌باشد. اما *کیوان*، ورای همه، عنصر *زمان* را نشان می‌دهد که بدون آن میزان رخ نمی‌دهد چرا که تمامی اعمال و عکس‌العمل‌ها در زمان رخ می‌دهند و بدین ترتیب خود زمان صرفاً عارضه‌ای از پدیده می‌گردد. تمامی پدیده‌ها نادرست هستند چرا که خنثی نشده‌اند.

---

[1] Vesica Piscis
[2] Dyad

زن ارضاشده. از ردای بی‌قید زنده‌ی بال‌های رقصانش دستانش بیرون آمده‌اند؛ آن‌ها قبضه‌ی شمشیر *فالیک* جادوگر را در دست گرفته‌اند. او تیغه را بین ران‌هایش نگاه می‌دارد.

این دوباره هیروگلیفی از «عشق قانون، عشق تحت اراده» می‌باشد. هر شکل انرژی می‌بایست به سمت ارضای کامل تقدیر خود هدایت شده و در این راستا به تمامیت اعمال گردد.



IX. پیر

این کارت به حرف י [یُد] نسبت داده شده که به معنای *دست* می‌باشد. از این رو، دست که بهترینِ ابزارها می‌باشد، در مرکز تصویر قرار دارد. حرف י [یُد] بنیاد تمامی دیگر حروف الفبای عبری است که صرفاً ترکیب‌هایی از آن در صور مختلف می‌باشند.

حرف י [یُد] اولین حرف *تتراگراماتون* است، و این، *پدر* را نمادپردازی می‌کند که *خرد* است؛ او بالاترین شکل *مرکوری* است و *لوگوس*، *آفریننده* تمامی جهان-ها. متناسباً نماینده‌ی وی در حیات فیزیکی، اسپرماتوزوئید است. بدین دلیل است که این کارت پیر نامیده شده است.

تمثالِ خود پیر، شکل حرف י [یُد] را به ذهن می‌آورد و رنگ ردای وی، رنگ *بینا* است که آن را آبستن می-باشد. وی در دستش چراغی دارد که مرکزش *شمس* است، و به مشابهت *سیگیل پادشاه کبیر آتش* (י [یُد]، *آتش* سری است) تصویر شده است. به نظر می‌رسد وی در تعمق – و به دریافتی، ستایشِ – تخم مرغ *ارفی* است. (در رنگ، متمایل به سبز) چرا که بر *جهان* مجاور است؛ د حالی که ماری که حول آن است چندرنگ است تا قوس و قزح‌گونی *مرکوری* را نمایش دهد. چرا که وی تنها خلاق نیست، بلکه ذات سیال *نور* نیز می‌باشد که حیات در جهان است.

بدین ترتیب والاترین نمادپردازی این کارت، *باروری* در رفیع‌ترین مفهوم آن است و این در اختصاص این کارت به برج *سنبله* می‌باشد که جنبه‌ی دیگر کیفیتی مشابه می‌باشد. *سنبله* یک برج خاکی است و به صورت خاص به *غله* ارجاع داده می‌شود؛ از این رو پس‌زمینه‌ی کارت کشتزار گندم است.

سنبله، پایین‌ترین، پذیرنده‌ترین و مونث‌ترین شکل زمین را نشان می‌دهد و پوسته‌ی روی *هادس*[1] را تشکیل می‌دهد. در عین حال *سنبله* با *عطارد* حکمرانی می‌شود؛ همچنین *عطارد* در آن در شرف است. آن را با *ده قرص و همچنین* این افراس کلی مقایسه کنید که نقطه اوج *تنزل* در *ماده*، نشان نوپیوستگی با روح می‌باشد. این ضابطه‌ی *شاهدخت* است؛ وضعیت اتمام *کار عظیم*.

این کارت افسانه‌ی *پرسفونه*[2] را به خاطر می‌آورد و در اینجا افراسی وجود دارد. پنهان در *مرکوری*، نوری است که متساویاً به تمامی بخش‌های جهان نفوذ می‌کند؛ یکی از عناوین وی، *سایکوپومپوس*[3]

---

[1] Hades
[2] Persephone
[3] Psychopompos

است؛ راهنمای روح در مسیر نواحی اسفل. این نمادها به وسیله‌ی چوب‌دست *مارشکلِ* وی بیان شده‌اند که در واقع از *مغاک* سر بر می‌آورد و اسپرماتوزوئیدی است که به صورت یک زهر نمود یافته و جنین را به نمایش می‌گذارد. به دنبال وی *سربروس*[1] است، تازی سه‌سر دوزخ که او رام نموده است. در این کارت، تمامی رمز حیات در سری‌ترین کارکردهایش نمایش داده شده است. ۲ [یُد] *فالوس*، *اسپرماتوزوئید*، *دست*، *لوگوس*، *باکره*. *شباهت* کامل وجود دارد، نه صرفاً *یکسانی*، بلکه *نهایت‌ها*، *تجلی* و *روش*.

---

[1] Cerberus

X. سرنوشت



این کارت به سیاره‌ی *برجیس*، «تقدیر اعظم» در طالع‌بینی نسبت داده شده است. به حرف כ [کاف] مربوط است که به معنای کف دست می‌باشد که در خطوط آن، بنا بر سنتی دیگر، سرنوشت صاحبش قابل خواندن است[1]. کوته‌بینی است اگر فکر کنیم برجیس تقدیر خوب است؛ وی نماینده‌ی عنصر شانس می‌باشد. فاکتور غیر قابل محاسبه.

این کارت بدین ترتیب گیتی را در جنبه‌ی وضعیت تغییر پیوسته‌اش نشان می‌دهد. بالای آن سپهر ستارگان قرار دارد. شکل آن‌ها مغشوش به نظر می‌رسد؛ اگر چه متعادل‌اند، برخی درخشان و برخی تاریک می‌باشند. رعد و برق در پهنه‌ی سپهر از آن‌ها نشات می‌گیرد؛ آن‌ها آن را به توده‌ای از بخار آبی و بنفش به هم می‌زنند. در میان همه این‌ها چرخِ ده پره‌ی معلق، در ارتباط با ده *سفیرا* و همچنین *ملکوت* قرار دارد که بیانگر غلبه امور فیزیکی می‌باشد. بر روی این چرخ سه تمثال قرار دارد. *ابوالهولِ شمشیر به دست*، *هرمانوبیس*[2] و *تایفون*[3]؛ آن‌ها سه شکل انرژی را که بر حرکت پدیده‌ها ناظر هستند نمادپردازی می‌نمایند. طبیعت این کیفیات نیازمند شرحی دقیق است. در سیستم *هندویی*، سه *گونا* وجود دارد: *راجاس*، *ساتواس*، *تاماس*. کلمه «گونا» غیرقابل‌ترجمه می‌باشد. این مفهوم کاملاً به معنای عنصر، کیفیت یا شکلی از انرژی، یک فاز یا یک بالقوگی نیست؛ تمامی این مفاهیم در آن وارد می‌شوند. تمامی کیفیاتی که در مورد هر چیز انتظار می‌رود می‌توانند به تعداد یک یا چند *گونا* منسوب گردند: *تاماس*، تاریکی است، اینرسی، سستی، غفلت، مرگ و مشابه آن؛ *راجاس* انرژی است، برانگیختگی، آتش، درخشش، ناآرامی؛ و *ساتواس* خونسردی، ذکاوت، شفافیت و تعادل. آن‌ها به سه اصل طبقاتی *هندویی* مرتبط می‌باشند.

یکی از مهم‌ترین جملات قصار فلسفه هندو این است: «گوناها می‌چرخند.» این بدان معنی است که بنا بر افراس تغییر مدام، هیچ چیز در یکی از فازهایی که یکی از *گونا*ها غالب می‌باشد باقی نمی‌ماند؛ هر چقدر هم آن چیز چگال و بیهوده باشد، زمانی خواهد رسید که شروع به چرخش خواهد نمود. پایان و پاداش تلاش، وضعیتِ سکون شفاف است هر چند که این وضعیت در نهایت تمایل دارد در اینرسی اصلی فرو رود.

---

[1] כ ۲۰، פ ۸۰ = ۱۰۰، ק، حوت. حروف آغازینِ כ [کاف] و פ [فِ] با κτεις و φαλλος مرتبط هستند.

[2] Hermanubis

[3] Typhon

گوناها در فلسفه‌ی *اروپایی* به وسیله‌ی سه کیفیت گوگرد، جیوه و نمک نشان داده می‌شوند که پیش از این در برگه‌های I، III و IV تصویر شده‌اند. اما انتساب در این کارت تا حدی متفاوت است. *ابوالهول* از چهار *کرّوب* تشکیل شده است که در برگه‌ی V نشان داده شده‌اند؛ گاو نر، شیر، عقاب و انسان. این‌ها علاوه بر این به چهار خصلت جادوییِ *دانستن*، *اراده‌کردن*، *شهامت‌داشتن* و *مسکوت‌داشتن* مرتبط می‌باشند[1]. این ابوالهول، عنصر گوگرد را نمایش می‌دهد و موقتاً بر بالای چرخ افراشته شده. او[2] به یک شمشیری با طرح رومی مجهز است که بین پنجه‌های شیر به سمت بالا نگاه داشته شده است.

آنکه از سمت چپ چرخ بالا می‌رود *هرمانوبیس* است که جیوه‌ی کیمیاگری را نشان می‌دهد. او یک خدای مرکب است اما عنصر میمون در وی غالب است.

در سمت راست، آنکه خود را به سمت پایین معلق نگاه داشته، تایفون است که عنصر نمک را نمایش می‌دهد. در عین حال در این اشکال میزان معینی پیچیدگی وجود دارد چرا که *تایفون*، هیولای دنیای نخستین است و تشخص قدرت مخرب و غضب آتشفشان‌ها و تندبادها می‌باشد. در افسانه او سعی کرد به منتهیِ تسلط بر انسان‌ها و خدایان برسد؛ اما *زئوس* وی را با یک آذرخش سوزانید. گفته می‌شود وی پدر بادهای طوفانی، گرم و سمی و همچنین *هارپی‌ها*[3] می‌باشد. اما این کارت همانند برگه‌ی XVI ممکن است به عنوان *یگانگیِ* حصول نهایی و شعف تعبیر شود. آذرخش‌هایی که نابود می‌کنند همچنین می‌زایند و چرخ می‌تواند *چشم شیوا*[4] در نظر گرفته شود که باز شدنش جهان را نابود می‌کند. یا چرخ روی *ارابه‌ی جاگانا*[5] که مریدانش زمانی به کمال می‌رسند که آن نابودشان کند. تفسیری از این کارت، به ترتیبی که با معانی درونی معینی در *مشاهده و صوت* آمده، در ضمیمه ارایه شده است.

---

[1] این‌ها چهار عنصر هستند که در عنصر پنجم، *روح*، جمع گشته‌اند تا *پنتاگرام* را تشکیل دهند و *خصلت جادوییِ* مرتبط Ire [(لاتین)] می‌باشد، رفتن. «رفتن» نشان *جوهر الوهیت* است؛ آنچنانکه در ارجاع به بند صندل یا *انخ*، *کروکس آنساتا* (Crux Ansata) شرح داده شده است که خود آن مشابه نماد طالع‌بینی *زهره* است که از ۱۰ *سفیرا* تشکیل شده است. (ن. ک. نمودار آخر کتاب)

[2] ضمیر مونث [م.]

[3] Harpy

[4] Shiva

[5] Car of Jaganath



XI. شهوت

این کارت پیش از این *قدرت* نامیده می‌شد. اما به معنایی بسیار گسترده‌تر از قدرت در معنای عادی کلمه اشاره دارد. تحلیل فنی نشان می‌دهد *مسیر* مرتبط با این کارت، *قدرت گبورا* نیست، بلکه تاثیر *خِسِدِ* بر *گبورا* می‌باشد. (ن. ک. نمودار آخر کتاب) بدین دلیل به نظر می‌رسد بهتر باشد عنوان سنتی تغییر یابد. شهوت تنها بر قدرت دلالت ندارد بلکه بر خوشی قدرت اعمال شده. این نیرومندی است و جذبه-ی نیرومندی.

۱۲. پیش آیید، ای *فرزندان*، زیر ستارگان و لبریز عشق را بر گیرید.

۱۳. من فراتر از شمایم و درون شما. حظ من در از برای شماست. (فصل اول)

۲۲. من *ماری* هستم که *دانش* و *شعف* و شکوه درخشان می‌دهد، و قلوب مردمان را با مستی به جنب و جوش در می‌آورد. برای پرستش من شراب و داروهای غریب را از جایی برگیر که به پیغامبرم خواهم گفت و بدان‌سو مست باش! این یک دروغ است، این نابخردی در برابر نفس. افشای معصومیت یک دروغ است. قوی باش، ای مرد! شهوت، از همه چیز حس و جذبه لذت ببر؛ نترس که خدایی این را بر تو انکار کند.

۲٤. آگاه باش! اینها رموزی خطیر باشند؛ چرا که دوستان من نیز هستند که زاهد باشند. حال فکر نکن آن‌ها را در جنگل یا روی کوه پیدا کنی؛ بل در تخت‌های ارغوانی، هم‌آغوش با زنان شکوهمند دیو با بازوان بزرگ، و آتش و نور در چشمانشان، و انبوهی از موی شعله‌ور در اطرافشان؛ آنجا پیدایشان خواهی کرد. آنان را در حکمرانی خواهی دید، در ارتش‌های پیروزمند، در لذت تمام؛ و در آنان لذتی یک میلیون بار بیش از این باشد. مبادا از هر نیروی دیگر بر حذر باشی، *شاه* در مقابل *شاه*! با قلوبی سوزان به یکدیگر عشق ورزید؛ بر مردم دونِ پایمال در شهوتِ درنده‌ی غرورِ شما، در روز غضب خود.

٦١. نوری در برابر چشمانت هست، ای پیغامبر، نوری ناخواسته، خواستنی‌ترین.

٦٢. متعال‌ام در قلب تو؛ و باران بوسه‌های ستارگان بر بدنت شدید فرو می‌ریزند.

٦٣. تو در غنای الهام شهوتران از پای در آمده ای؛ انقضاء، شیرین‌تر از مرگ، سریع‌تر و تبسم‌بخش‌تر از دلجوییِ جهنمِ خودخوریِ فرد می‌باشد[1]. (فصل دوم)

این کارت به برج *اسد* در *دایرةالبروج* نسبت داده شده است. این، *کرّوبِ آتش* است و به وسیله‌ی *خورشید* حکمرانی می‌شود. این قوی‌ترینِ کارت‌های دوازده‌گانه‌ی *دایرةالبروج*است و خطیرین اعمال

---

[1] کتاب شریعت

جادو و کیمیاگری را به نمایش می‌گذارد. این، عملِ ازدواجِ اصلی را آنچنانکه در طبیعت رخ می‌دهد در مقابل شکل صوری‌تر که در برگه‌ی VI تصویر شده است نمایش می‌دهد؛ در این کارت هیچ تلاشی برای جهت‌دهیِ جریانِ عملیات وجود ندارد.

موضوع اصلی کارت به باستانی‌ترین مجموعه‌ی افسانه‌ها یا حکایات اشاره دارد. در اینجا لازم است که اندکی به افراس جادویی توالی *اعصار* وارد شویم که با حرکتِ جریانِ *دایره‌البروج* مرتبط می‌باشد. بنابراین، آخرین عصر، که *اوزیریس* است به *حمل* و *میزان* ارجاع می‌شود؛ همانطور که در عصر پیشین، یعنی *ایزیس*، به صورت خاص به بروج حوت و *سنبله* مربوط بوده است؛ در حالی که در عصر حاضر، یعنی *هوروس* به *دلو* و *اسد* مربوط است. رمز محوری عصر گذشته، تناسخ بوده است. تمامی افسانه-های انسان–خدایی بر پایه برخی داستان‌های نمادگرایانه‌ی از این نوع بنا نهاده شده بودند. لازمه‌ی تمامی این چنین داستان‌ها، نفی پدرانگی انسان بر قهرمان یا انسان–خدا بودن بوده است. در اکثر موارد، پدر چنان اظهار شده است که خدایی در شکل حیوانی باشد؛ که حیوان در ارتباط با کیفیاتی بوده است که موسسین مکاتب می‌خواسته‌اند در بچه، نوزاییده بیابند.

بدین ترتیب، *رومیولوس*[1] و *رِموس*[2] دوقلویی بودند که توسط یک باکره به وسیله‌ی خدا–*مارس* زاییده شده بودند و توسط یک گرگ شیر داده شده بودند. بر این اساس کل ضابطه‌ی جادویی شهر *روم* بنا نهاده شده بود.

پیش از این در این رساله به افسانه‌های *هرمس* و *دیانیسوس* ارجاع داده شده است.

گفته می‌شده است که پدر *گواتاما بودا*[3]، فیلی با شش عاج بوده است که در یک رویا بر مادرش ظاهر شده بوده است.

همچنین افسانه‌ای از *روح‌القدس* به شکل یک کبوتر وجود دارد که *مریم باکره* را باردار کرده بوده است. در اینجا نیز ارجاعی به کبوتر *کشتی نوح* وجود دارد که امواج مسرورِ رستگاری را از آب‌ها به جهان آورده است. (ساکنین *کشتی* جنین هستند و آب‌ها، مایع رحمی.)

حکایات مشابهی نیز در هر مذهب عصر *اوزیریس* یافت می‌شود: این ضابطه‌ی معمول *خدای میرا* است.

بدین ترتیب در این کارت، افسانه‌ی زن و شیر ظاهر می‌شود یا شیر–مار. (این کارت به حرف ט [طِت] مرتبط است که به معنای مار است.)

غیبگویان دوران ابتدایی *عصر اوزیریس*، *تجلی* عصر پیش‌رو را که ما اکنون در آن زندگی می‌کنیم پیش-بینی کردند و آن را به همراه ترس و وحشت شدید در نظر گرفتند و با در نظر نگرفتن توالی *اعصار*، هر تغییر را یک مصیبت در نظر گرفتند. این تفسیرِ صحیح و دلیلِ انتقادات علیه *بَد* و زن مخملیِ فصول XIII، XVII و XVIIIاُمِ *کتاب مکاشفات* می‌باشد. اما بر *درخت حیات*، مسیر ג [جیمِل]، *ماه*، از اعلی نزول کرده، مسیر ט [طِت]، *اسد*، *منزل خورشید* را قطع می‌کند تا *زن* این کارت بتواند به عنوان شکلی از

[1] Romulus
[2] Remus
[3] Gautama Buddha

ماه در نظر گرفته شود که بسیار کامل به وسیله‌ی *خورشید* نورانی شده و خردمندانه در ارتباط نزدیک با او [خورشید] یگانه گردیده تا نماینده یا نمایندگان *ربّ* عصر را در شکل انسانی تولید کرده، متناسخ نماید.

او با پاهای گشوده بر *دد* سواری می‌کند؛ در دست چپش، افسارها را در دست گرفته که نشان‌دهنده شور وی بر یگانه کردن آن‌ها است. در دست راستش جام، *جام مقدسِ* مشتعل از عشق و مرگ را بالا گرفته است. در این جام عناصر آیین عصر ممزوج شده است. در *کتاب کذبیات* یک فصل به این نماد اختصاص یافته است.

واراتاه[1]، شکوفه

هفت است حجاب‌های دختر رقصنده در حرمسرای *این*.
هفت است اسامی و هفت است چراغ‌های کتار تخت *او*.
هفت خواجه با شمشیرهای آخته از *او* حفاظت می‌کنند؛ مبادا مردی به *او* نزدیک شود.
در جام شراب *او*، هفت جویِ خونِ *هفت روح خداوند* قرار دارد.
هفت است سرهای *ددی* که *او* بر آن سواری می‌کند.
سر یک *فرشته*: سر یک *قدیس*: سر یک *شاعر*:
سر *زنی زناکار*: سر *مردی دلیر*:
سر یک *ساتیر*: و سر یک *شیر-مار*.

هفت حرف قدسی‌ترین نام وی را دارند؛ که این است:



این مُهر بر *حلقه‌ای* است که بر انگشت سبابه‌ی *این* باشد:

و این *مُهری* است که بر مقبره‌های آنانی است که *او* مقتول ساخته.

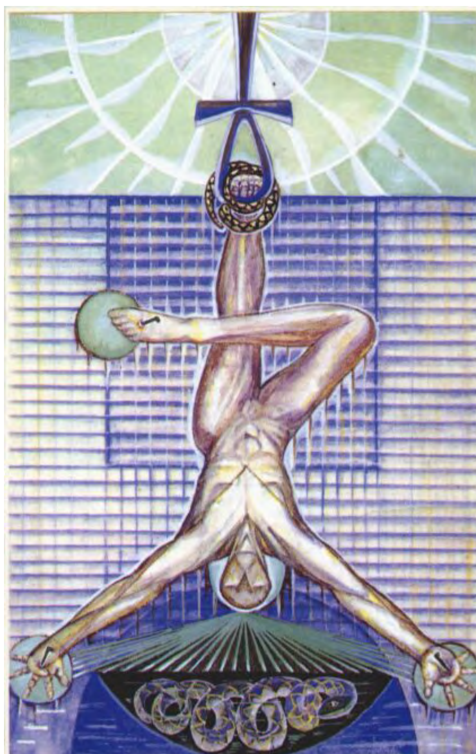
در اینجا *خرد* وجود دارد. باشد آنکه *فهم* دارد، *عدد بانوی ما* بشمارد؛ چرا که آن، *عدد* یک *زن* است؛
و *عدد وی*، *یکصد و پنجاه و شش* است.

توضیحات بیشتر در *مشاهده و صوت* آمده است. (ن. ک. ضمیمه)

---

[1] Waratah، نام یک گل [م.]

XII. مرد آویخته



این کارت که به حرف מ [مِم] نسبت داده شده است، عنصر *آب* را نمایش می‌دهد. شاید بهتر باشد بگوییم عملکرد روحانی آب را در سیر تشرف نمایش می‌دهد؛ این غسل تعمیدی است که در عین حال مرگ می‌باشد. در عصر *اوزیریس*، این کارت، ضابطه‌ی اعلیِ استادی را نمایش می‌داد؛ چرا که شکل مرد آویخته یا غرق-شده، معنای خاص خود را دارد. پاها به نحوی بر روی هم گذاشته شده‌اند که پای راست با پای چپ، زاویه قائمه تشکیل می‌دهد. و بازوان به زاویه ۶۰ درجه باز شده‌اند تا مثلثی متساوی‌الاضلاع تشکیل دهند. این نمادِ *مثلثی* بر بالای *صلیب* را نشان می‌دهد که نشان‌دهنده نزول نور در تاریکی برای رهایی دادن به آن است. بدین علت، لوح‌های سبز در انتهای اندام‌ها و سر وجود دارند؛ سبز، رنگ *ونوس*، رحمت را نشان می‌دهد. هوای بالای سطح آب نیز سبز است که انوار نور سفید *کِتِر* در آن تراوش کرده است. کل شکل از *انخ* آویزان است؛ روش دیگری از نشان دادن ضابطه‌ی *گل‌سرخ و صلیب*؛ در حالی که دور پای چپ، *مار*، خالق و نابودگر قرار دارد، که تمامی تغییرات را به انجام رساند. (این در کارت بعدی دیده خواهد شد.)

قابل توجه است به تناسبی که عنصر رهایی‌بخش خود را تجلی می‌دهد، تاریکی و جامدیت افزایش آشکاری می‌یابد؛ اما رنگ سبز، رنگ *ونوس* است؛ رنگ امیدی که در عشق وجود دارد. این به ضابطه-بندی *گل‌سرخ و صلیب* بستگی دارد، فنای نفس در *معشوق*، شرط پیشروی. در این تاریکیِ اسفلِ مرگ، مار حیات نو جنبش آغاز می‌کند.

در عصر پیشین، یعنی *اوزیریس*، عنصر *باد* که طبیعت عصر می‌باشد، با *آب* یا *آتش* نامتوافق نیست؛ مصالحه، نشانه‌ی آن دوران بوده است. اما اکنون در [سلطه‌ی] رب *آتشین* عصر، عنصر آبی تا زمانی که زیر *مغاک* باشد، قطعاً متخاصم است، مگر اینکه تقابل، تقابل صحیحی باشد که در ازدواج ایجاب می-شود. اما در این کارت تنها سوال، «باز-رهایی» عنصر مستغرق است و بدین ترتیب همه چیز معکوس شده‌است. این مفهوم از قربانی در تحلیل نهایی، مفهومی اشتباه است.

> «من در زمین لذات غیر قابل تصوری می‌دهم: قطعیت، نه ایمان، در زندگی، در مرگ؛ صلح به زبان نیاوردنی، سکون، خلسه؛ چیزی به عنوان قربانی طلب نمی‌کنم.» (*ال*، اول، ۵۸)
>
> «هر مرد و زن یک ستاره است.»

کل مفهوم قربانی‌کردن سوءتعبیری از طبیعت است و این نوشته‌ها در *کتاب شریعت* پاسخی بر آن هستند.

اما آب عنصر *وهم* است؛ می‌توان این نماد را میراث شرّ عصر قدیم در نظر گرفت؛ به عنوان تمثیلی کالبدشناسانه، آپاندیس کرمی‌شکل روحانی آن.

آب و *مقیمان آب* بودند که *اوزیریس* را به قتل رسانیدند؛ تمساح‌ها هستند که *هور-پا-کرات* را تهدید می‌کنند.

این کارت به گونه‌ای غریب، دیرین و مرگسان، زیبا است. این کارت *خدای میرا* است؛ اهمیت آن در دست حاضر صرفاً به دلیل کارکرد *یادبودی*[1] آن می‌باشد. می‌گوید: «اگر چیزها دوباره مثل آن بد شوند، در دوران سیاهِ جدید که به نظر می‌رسد تهدیدآمیز باشد، این روش سامان‌دادن به چیزها است.» اما اگر قرار است به چیزها سامان داده شود، نشان‌دهنده این است که آن‌ها خیلی نادرست هستند. خلاص کردن نوع‌بشر از اهانت ازخودگذشتگی و بلای تقوا، می‌بایست اصلی‌ترین هدف خردمند باشد؛ ایمان می‌بایست با قطعیت مقتول گردند؛ و تقوا با خلسه.

> در *کتاب شریعت* آمده است: «افسوس افتاده را مخور! هرگز آن‌ها را نمی‌شناسم. من برای آن‌ها نیستم. تسلی نمی‌دهم: از متسلی و متسلا بیزارم.» (دوم، ٤٨)

باز-رهایی کلمه بدی است؛ بر شک دلالت دارد. چرا که هر ستاره ثروت بی‌حدی در اختیار دارد؛ تنها راه صحیح مواجهه با غفلت، مهیا کردن دانش میراث ستاره‌گون ایشان برای آن‌ها است. برای انجام این کار، لازم است به ترتیبی که برای به توافق رسیدن با حیوانات و کودکان به انجام می‌رسد رفتار کنیم: تا با آن‌ها با احترام مطلق رفتار کنیم؛ حتی به معنایی با پرستش.

***

به پیشروی *اعصار* توجه کنید. «مرد آویخته» ابداع *اساتید* ضابطه‌ی I.A.O – I.N.R.I می‌باشد. در عصر پیش از *اوزیریس*، یعنی *ایزیس (آب)*، او «مرد غرق‌شده» است. دو چوبه‌ی دارِ سربالا که در دست‌های قرون وسطایی نشان داده می‌شدند در نظام بکرزاییِ[2] توصیف‌گر و موجود در *طبیعت*، کف *دریا* و کیلِ ناوِ *کشتی* بوده است. در این عصر تمامی تولدها یک صدور، بدون دخالت جنس مذکر، از مادر یا *الهه-ستاره؛ نوئیت* در نظر گرفته می‌شدند و تمامی مرگ‌ها بازگشتی به او. این انتساب اصلی، برگه را به *آب* و صدای مِ، بازگشت به *سکوت جاویدان*، آنچنانکه در کلمه *اوم*[3] نشان داده شده است را توضیح می‌دهد. بدین ترتیب این کارت به صورت خاص برای *عرفا* مقدس است و منش تمثال، وضعی آیینی در *عملی* است که «خواب شیلوئَم[4]» نامیده می‌شود.

***

اهمیت کیمیاگری این کارت آنقدر با تمامی اشارات جزمی بیگانه است که به نظر رسید بهتر باشد کاملاً جداگانه بررسی شود. کیفیات فنی آن با تمامی افراس‌های موجود متفاوت است و در اینجا مساله در

---

[1] Cenotaph
[2] parthenogenetic
[3] AUM
[4] Shiloam یا Salem که شهر باستانی پیش از کنعان می‌باشد و در اینجا اشاره به پادشاه آن شهر است که هم‌عصر ابراهیم پیامبر بوده است.[م.]

رابطه با نگرش‌های مشخصاً علمی مطرح می‌باشد. عاقلانه است دانش‌آموز در ارتباط با این توضیحات، فصل XII از *جادو* را مطالعه نماید. *برگه*، قربانی‌کردن «بچه‌ای مذکر کاملاً معصوم و باهوش[۱]» را نمایش می‌دهد: این کلمات با نهایت دقت انتخاب شده‌اند. معنای این نگرش پیش از این شرح داده شده است و در ارتباط با این حقیقت می‌باشد که وی از یک *انخ* آویزان شده است که معادل *صلیب گل‌سرخی* می‌باشد؛ در برخی دست‌های اولیه، چوبه‌های دار به صورت *پایلون* یا شاخه‌ای از یک *درخت* با شکلی که بر حرف ד، *ونوس*، *عشق* اشاره دارد نشان داده شده است.

در پس‌زمینه وی شبکه‌ای از تعداد بی‌شماری مربع‌های کوچک قرار دارد. این‌ها *لوح‌های عنصری*[۲] هستند که اسامی و سیگیل‌های تمامی انرژی‌های طبیعت را نشان می‌دهند. از طریق کار وی یک بچه متولد می‌شود, آنچنانکه توسط مار که در *تاریکی مغاک* پایین وی در پیچ و تاب است نشان داده شده است.

در عین حال این کارت ذاتاً نشانی از *آب* است؛ מ [مِم] یکی از سه *حرف امی* کبیر است و ارزشش ۴۰ می‌باشد. قدرت *تتراگرامانونی* که توسط *ملکوت*، نمادِ *گیتیِ* زیرِ *دمیورگوس*[۳] به کمال رسیده است. علاوه بر این، *حرف امی* بودن *آب* عجیب است چرا که ש [شین] و א [الف] (دو حرف امی دیگر) مفاهیم مذکر را به نمایش می‌گذارند و در طبیعت، نوع بشر، پستانداری دریایی است و وجود رَحِمی ما از *مایع رحمی* گذرانده می‌شود. افسانه‌ی *نوح*، *کشتی* و *سیل*، نمایشی کاهنانه از حقایق حیات است. *اساتید* همواره برای مداومت[۴] (به یک سیاق)، تطویل و شاید تجدید حیات به آب‌ها می‌نگریسته‌اند.

افسانه‌ی انجیل – که با *اسرار اکبرِ نیزه و جام* (در رابطه با خدای *ایاکوس ایائو*[۵]) سر و کار دارد که ورای *اسرار اصغر* (در رابطه با خدای *ایون*[۶]=نوح و دیگر خدایان که با حرف نون شروع می‌شوند به صورت کلی) می‌باشد و در آن *شمشیر*، خدایی را که می‌کشد که سرش می‌تواند بر روی یک سینی یا صفحه [لوح] پیشکش شود – می‌گوید: «و سربازی با یک نیزه پهلویش را شکافت و بدان سو خون و آب بیرون آمد.» این *شراب*، که توسط *مریدان معشوق* و *مادر باکره* جمع‌آوری می‌شود زیر *صلیب* یا *درختی* به همان منظور در یک *جام* یا *پیاله* منتظر است؛ که *جام مقدس* یا *سانگرالِ*[۷] *مونسالوات*[۸]، *کوه رستگاری* باشد[۹]. این *آیین* در *سمت‌الراسِ سرطان* شرف می‌یابد؛ *برگه‌ی* VII را ببینید. برای دانش‌آموز بسیار ضروری است که حول این چرخ نمادپردازی را بپوید و بپیماید تا تمثال‌ها در رقصی سرخوشانه

---

[1] این «فرزند مذکر» در کتاب *جادو* بر منی دلالت دارد. این سبک واژه‌گزینی به هدف رازداری اتخاذ شده بوده است. [م.]

[2] مشابه لوح‌های عنصری سیستم جادوی خنوخی [م.]

[3] Demiourgos

[4] continuation

[5] Iacchus Iao

[6] Ion

[7] Sangreal (Sangraal)

[8] Monsalvat

[9] جام (grail یا gréal) در واقع به معنی بشقاب است: graal، greal، grasal احتمالاً از gradale لاتین قدیمی تحریف شده است که خود، تحریفی از باطیه یا قدح می‌باشد.

از خلسه، به طور محسوس از یکی به دیگری در هم درآمیزند؛ پیش از اینکه بدان نایل شود نمی‌تواند در *آیین* شرکت کند و آن را برای خودش و تمامی انسان‌ها به انجام رساند —*کار عظیم*.

اما باشد که همچنین سرّ عملی پوشیده در تمامی این دالان‌هایِ موسیقیِ باد-روبیده را به خاطر بسپارد؛ تجهیز حقیقی حجر*الفلاسفه*، *داروی فلزات و اکسیر حیات*!

VIII. مرگ



این کارت به حرف נ [نون] نسبت داده شده است که به معنای یک ماهی می‌باشد؛ نماد حیات زیر آب‌ها؛ حیات سفرکننده درون آب‌ها. به برج *دایرةالبروجی* عقرب اشاره دارد که توسط *بهرام*، سیاره‌ی انرژی آتشین در پایین‌ترین شکل خود حکمرانی می‌شود که بدین سبب برای فراهم آوردن محرک ضروری است. این کارت در کیمیاگری مفهوم فساد را توضیح می‌دهد؛ نامی فنّی که توسط اساتید آن به زنجیره‌ی تغییرات شیمیایی نسبت داده شده است که شکل نهایی حیات را از دانه‌ی پنهان اصلی در تخم‌مرغ *اورفی* تولید می‌کند.

این برج یکی از قدرتمندترین برج‌ها در *دایرةالبروج* است؛ اما سادگی و شدت *اسد* را ندارد. عموماً به سه بخش تقسیم می‌شود؛ پایین‌ترین با عقرب نمادپردازی شده که نظاره‌گران بدویِ *طبیعت* تصور می‌کردند زمانی که خود را در حلقه آتش یا دیگر وضعیتی بی‌امید بیابد خودکشی می‌کند. این فساد را در پایین‌ترین شکل خود نشان می‌دهد. فشار محیط، تحمل‌ناپذیر شده و عنصر مورد حمله خودخواسته بر تغییرِ خود گردن می‌نهد؛ به همین ترتیب پتاسیمِ افکنده‌شده در آب محترق می‌شود و بنیان هیدروکسیدی را می‌پذیرد.

تفسیر میانی این برج به وسیله‌ی مار ارایه می‌شود که در عین حال موضوع اصلی برج می‌باشد[1]. مار، مقدس است؛ *ربّ حیات و مرگ* و روش توالی‌اش بر تموج موزون آن دو فازِ دوگانه‌ی حیات که ما آن‌ها را به ترتیب زندگی و مرگ می‌نامیم دلالت دارد. مار همچنین – همانطور که پیش از این توضیح داده شد – نماد اصلی انرژی مذکر است. از این موضوع دریافته می‌شود که این کارت موکداً، مکمل کارتِ *شهوت* نامیده‌شده می‌باشد. *برگه‌ی* XI و *برگه‌ی* XII حل یا انحلالی را نمایش می‌دهد که آن‌ها را مرتبط می‌کند.

والاترین جنبه‌ی کارت، *عقاب* است که تعالی ورای ماده‌ی جامد را نشان می‌دهد. این توسط شیمیدان‌های بدوی در آزمایشاتی معین، خالص‌ترین (یعنی رقیق‌ترین) عنصر موجود شناخته می‌شد که به صورت گاز یا بخار متصاعد می‌شدند. بدین ترتیب در این کارت سه نوع ماهوی فساد نشان داده شده است.

---

[1] کابالیست‌ها این افراس نوزایی را در کتاب تورات، فصول اول و دوم تصویر کردند. נחש [ناخاش]، مار *عدن*، ارزش عددی ۳۵۸ دارد. משיח [مَشیخ]، مسیح نیز همینطور. او به تناسب، در افراس رمزی، *ناجی*است. نظریه‌ای که می‌تواند به تفصیل بسط یابد. افراس پس از آن در افسانه، در نمادپردازی متفاوتی به شکل داستان *سیل* دوباره ظاهر می‌شود که در جای دیگری در رساله شرح داده شده است. البته *ماهی*، ماهیتاً با *مار* یکسان است؛ چرا که ماهی=נון [نون]=عقرب=مار. همچنین ט [طِت]، حرف *اسد* به معنای مار است. اما *ماهی* همچنین *وسیکا* یا رحم است و *مسیح* – والخ. این نماد *تمامی افراس رمزی* را اتصال می‌دهد.

خود کارت، رقص مرگ را نشان می‌دهد؛ شکل، اسکلتی است که یک داس حمل می‌کند و مهم است که اسکلت و داس، هر دو، نمادهای *کیوانی* می‌باشند. این عجیب به نظر می‌رسد چرا که *کیوان* هیچ رابطه آشکاری با عقرب ندارد؛ اما *کیوان* ساختار ذاتی چیزهای موجود را نشان می‌دهد. او آن طبیعت عنصری چیزها است که با تغییرات معمولی که در اعمال طبیعت رخ می‌دهند نابود نمی‌شود. به علاوه، او [ساتِرن] تاج *اوزیریس* را بر سر دارد؛ او *اوزیریس* را در آب‌های *آمِنتی*[1] نشان می‌دهد. مضافاً این که او *خداوند* آفریدگار مذکر سرّین اصلی می‌باشد: *برگه‌ی* XV را ببینید. «بازگشت حکمرانی *ساترن*[2]». این صرفاً تباهی *سنت* بوده است. اغتشاش با *سِت*[3]، و *کیشِ خدای میرا*، توسط *سرای سیاه*[4] سوء‌تعبیر شده، تغییر شکل یافت و مغشوش گردید که آن را در عوض به نمادی فرتوت و دیوسان بدل کرد. او با حرکت دادن داسش حباب‌هایی می‌سازد که شروع به شکل دادن به اشکالی جدید می‌کنند که وی با رقصش پدید می‌آورد؛ و این اشکال نیز می‌رقصند. در این کارت ماهی حاکم است؛ ماهی (Il pesce، آنچنانکه وی را در *ناپل* و دیگر مکان‌ها می‌نامند) و مار، دو موضوع مورد پرستش در کیش‌هایی می‌باشند که افراس‌های نو–احیایی و تناسخ را می‌آموزند. بدین سان *اوئانیس*[5] و *داگون*[6]، خدا ماهی‌ها، را در آسیای غربی داریم؛ در بسیاری بخش‌های دنیا کیش‌های مشابهی وجود دارد. حتی در مسیحیت، *مسیح* به صورت یک ماهی نشان داده می‌شد. کلمه یونانی ιχθὺσ ، آنچنانکه *براونینگ*[7] یادآور می‌شود «به معنای ماهی است و بسیار خام مسیح را نمادپردازی می‌کند»، یک *نوتاریکون* است، حروف آغازین کلمات جمله « ιησοὺσ χριστόσ θεοὺ υιόσ σωτήρ» [عیسی مسیح، پسر خدا، ناجی]. همچنین اتفاقی نیست که *پترس مقدس*[8] ماهیگیر بوده است. انجیل نیز پر از معجزاتی به همراه ماهی است و ماهی برای *مرکوری* مقدس می‌باشد؛ به علت خون‌سردی، چالاکی و درخشِشَش. نمادپردازی جنسی نیز هست. این نیز وظیفه *مرکوری* را به عنوان راهنمای مردگان و عنصر پیوسته–کشسان در طبیعت به یاد می‌آورد.

بدین ترتیب باید به این کارت اهمیت و قدر بیشتری از آنچه از انتساب *دایره‌البروجی* انتظار می‌رود داد. این همچنین اختصاری از انرژی جهانی در سرّی‌ترین شکل خود می‌باشد.

---

[1] Amennti
[2] Redeunt Saturnia regna
[3] Set
[4] Black Lodge
[5] Oannes، ن. ک. پانویس متناظر در فصل «ابله».[م.]
[6] Dagon
[7] Browning
[8] St. Peter



XIV. هنر

این کارت مکمل و تکمیل *برگه‌ی* VI است. به *قوس* متعلق می‌باشد، مقابلِ *جوزا* در *دایره‌البروج* و بدین سان «به سیاقی دیگر» با آن یکی. *قوس* به معنای *کماندار*است؛ و کارت (در ساده‌ترین و ابتدایی‌ترین شکل خود) تصویری از *دیانای*[1] *شکارچی* است. *دیانا* در اصل یک الهه‌ی قمری است؛ اگرچه *رومی‌ها* تا حدودی وی را از «آرتمیس[2] باکره» – که *مادر مطلقه‌ی باروری*، *دیانای افسسی‌ها*[3]، بسیارپستان است – تنزل دادند (شکلی از *ایزیس* – برگه‌های II و III را ببینید.) ارتباط بین *ماه* و شکارچی با شکل کمان نشان داده شده است و اهمیت *قوس* در علوم باطنی، پیکانی است که رنگین‌کمان را می‌شکافد؛ سه مسیر آخر درخت حیات، کلمه קשת [قِشِت]، رنگین‌کمان را می‌سازد و *قوس*، پیکانی که رنگین‌کمان را می‌شکافد حمل می‌کند؛ چرا که مسیرش از *ماهِ یسود* به *خورشید تیفارت* می‌رسد. (این توضیح بسیار فنی است؛ اما لازم است چرا که کارت ضابطه‌ی علمی مهمی را نشان می‌دهد که نمی‌تواند با زبان مناسب ادراک عامه بیان گردد.)

این کارت *مجامعت ازدواج سلطنتی* را نشان می‌دهد که در *برگه‌ی* VI رخ می‌دهد. نقش‌آفرینان سیاه و سفید اکنون در یک شکل دوجنسی یگانه شده‌اند. حتی *زنبورها* و *ماران* روی جامه‌های ایشان نیز آشتی یافته‌اند. *شیر قرمز*، سفید شده، اندازه و اهمیتش بیشتر گردیده، در حالیکه *عقاب سفید* نیز متشابهاً بزرگ شده و قرمز گردیده است. او [شیر؛ مذکر] خون قرمزش را با گلوتن[4] سفید وی [عقاب؛ مونث] مبادله کرده است. (توضیح این واژگان جز برای دانش‌آموختگان پیشرفته‌ی کیمیاگری ممکن نیست.)

تعادل و تغییر متقابل در این شکل به کمال به انجام رسیده است. زن سفید اکنون منجوق‌های سیاه دارد؛ و شاه سیاه، سفید. زن، تاج طلایی با بند نقره‌ای بر سر دارد؛ اما مرد، تاج نقره‌ای با سربند طلایی؛ اما سر سفید در سمت راست، درعمل با بازوی سفید به سمت چپ آمده که جامِ گلوتن سفید را در دست دارد؛ در حالی که سر سیاه در سمت چپ، بازوی سیاه در سمت راست دارد که نیزه را نگاه می‌دارد که مشعل شده و خون جوشانش را بیرون می‌ریزد. آتش، آب را داغ می‌کند؛ آب، آتش را خاموش می‌کند.

---

[1] Diana
[2] Artemis
[3] Diana of the Ephesians
[4] gluten

جامه‌ی تمثال، سبز است که رشد گیاهی را نمادپردازی می‌کند؛ این تمثیلی کیمیاگرانه است. در نمادپردازی پدران علم، تمامی اشیاءِ «واقعی»، مرده در نظر گرفته می‌شدند؛ دشواری استحاله دادن فلزات این بود که فلزات – به شکلی که در طبیعت وجود دارند – ماهیتاً پس‌مانده بودند؛ چرا که رشد نکرده بودند. اولین مشکل کیمیاگری رشد دادن ماده‌ی معدنی به حیات نباتی بوده است؛ اساتید فکر می-کردند راه صحیح این کار تقلید فرایندهای طبیعت بوده است. به عنوان مثال، تقطیر عملیاتی نبوده است که با گرما دادن به چیزی در انبیق به وسیله‌ی شعله انجام پذیرد؛ بلکه می‌بایست طبیعی واقع شود، حتی اگر ماه‌ها برای به انجام رسیدن *کار* مورد نیاز بوده است. (در آن دوره از تمدن، ماه‌ها، برای ذهن‌های جستجوگر در دسترس بوده است.)

بخش وسیعی از آنچه مردم امروزه غفلت می‌نامند – که در واقع خودشان از آنچه انسان‌های زمان قدیم می‌دانستند غافل هستند – از سوءتفاهم ناشی می‌شود. به عنوان نمونه، در پایین این کارت *آتش و آب* دیده می‌شود که به طور موزون ممزوج شده‌اند. اما این تنها نمادی خام از مفهومی روحانی است که ارضای میلِ عنصر ناکامل یک نوع برای ارضا کردن ضابطه‌ی خود با یکسان‌پنداری متساوی و متضاد خود می‌باشد.

بدین سان وضعیت *کار عظیم* از امتزاج عناصر متضاد در یک انبیق تشکیل شده است. این در اینجا به صورت طلایی یا خورشیدی نشان داده شده است چرا که *خورشید*، *پدر* تمامی *حیات* می‌باشد، و (به طور خاص) بر تقطیر نظارت دارد. باروری *زمین* به وسیله‌ی باران و خورشید خفظ می‌شود؛ باران با فرایندی آهسته و ملایم انجام می‌پذیرد و با همکاری باد به طور موثر صورت می‌گیرد که خود، از نقطه نظر کیمیاگری نتیجه‌ی *ازدواج آتش و آب*است. پس همچنین ضابطه‌ی پیوسته حیات، مرگ است یا فساد. این در اینجا با *هادی مماتِ*[1] روی دیگ نشان داده شده است، غرابی که روی یک اسکلت نشسته است. به بیان زراعت، این شخم زمین است.

تفسیری معین از این کارت وجود دارد که تنها توسط *متشرفین درجه نهم* .O.T.O فهمیده می‌شود؛ چرا که یک ضابطه جادویی عملی با آنچنان اهمیتی در بر دارد که اعلام آن را غیر ممکن می‌دارد.

از دیگ، بخاری از نور، به عنوان نتیجه‌ی عمل انجام شده بر می‌خیزد که به دو رنگین‌کمان بدل می‌شود؛ آن‌ها شنل تمثال دوجنسی را تشکیل می‌دهند. در مرکز، پیکانی به سمت بالا شلیک شده است. این به نمادگرایی کلی که پیش از این توضیح داده شد ارتباط دارد. جنبه‌ی روحانی دادن به نتیجه‌ی *کار عظیم*.

رنگین‌کمان علاوه بر این نماد مرحله‌ی دیگری از فرایند کیمیاگری می‌باشد. در دوره‌ای خاص پدیده‌ای از نورهای متلون، به عنوان نتیجه‌ی فساد، مشاهده می‌شود («نیم‌تنه‌ی چندرنگ» که در افسانه‌های باستانی گفته می‌شود توسط *جوزف* و *عیسی* پوشیده می‌شده است به این اشاره دارد. همچنین *برگه‌ی* 0 را ببینید، *لباس چهل‌تکه مرد سبزپوش، رویابین-ناجی*).

---

[1] caput mortuum

در مجموع کل این کارت، محتوای پنهان *تخم‌مرغِ* شرح داده شده در *برگه‌ی* VI را نشان می‌دهد. این همان ضابطه است اما در مرتبه‌ای پیشرفته‌تر. دوگانگیِ اصلی کاملاً خنثی شده است اما پس از تولد، رشد می‌آید؛ پس از رشد بلوغ؛ و پس از بلوغ فساد.

بدین ترتیب در این کارت از مرحله‌ی نهایی *کار عظیم* آگاهی داده شده است. پشت تمثال، که کناره‌هایش با رنگین‌کمان سایه زده شده است – که اکنون از رنگین‌کمان‌های دوقلویی که شنل تمثال را تشکیل داده می‌باشد – درخششی است که نوشته

VISITA INTERIORA TERRA RECTIFICANO INVENIES OCCULTUM LAPIDEM

بر آن قرار دارد. «از بخش‌های درونی زمین بازدید کن: با والایش، سنگ نهان را خواهی یافت.» حروف اول آن کلمه .V.I.T.R.I.O.L را می‌سازد، *حلال جهانی* که بعداً درباره آن سخن خواهد رفت. (ارزش عددی آن ۲۲×۳۳=۱۱۲×٦=۷۲٦ است.)

این «سنگ نهان» همچنین *داروی جهانی* نامیده شده است. این گاه به عنوان یک سنگ، گاه یک پودر و گاه تنتور توضیح داده می‌شود. دوباره به دو شکل شکسته می‌شود؛ طلا و نقره، قرمز و سفید؛ اما ماهیت آن همیشه یکسان است و طبیعت آن مگر به وسیله‌ی تجربه دانسته نمی‌شود. این بدان علت است که کیمیاگران با موادی در مرز «ماده» سر و کار داشته‌اند که فهم آن‌ها بسیار مشکل است. موضوع یا قضیه‌ی شیمی و فیزیک در دوران مدرن چیزی است که ایشان مطالعه‌ی چیزهای مرده نامیده‌اند؛ چرا که تفاوت واقعی بین چیزهای زنده و مرده در وهله اول، رفتار ایشان است.

حروف آغازینِ اندرزِ کیمیاگری که در بالا ارایه شد کلمه *ویتریول (زاج)* است. این، آنچنانکه در کاربرد مدرن در نظر گرفته می‌شود، ارتباطی به سولفات هیدروژن، آهن یا مس ندارد. این، ترکیبی متعادل از سه اصل کیمیاگریِ گوگرد، جیوه و نمک را نشان می‌دهد. این اسامی ارتباطی با موادی که در زبان عامه نامگذاری شده‌اند ندارند؛ آن‌ها در *برگه‌های* I، III و IV نیز شرح داده شده‌اند.

اندرز «از بخش‌های درونی زمین بازدید کن» تکرار ضابطه‌ی ابتداییِ *کار* (در سطحی بالاتر) است که اشاره‌ی پیوسته‌ی این انشائات می‌باشد. کلمه‌ی مهم در حُکم، کلمه‌ی مرکزی RECTIFICANDO [والایش] است؛ که بر هدایت ماده‌ی زنده جدید در مسیر *اراده‌ی حقیقی* دلالت دارد. حجر*الفلاسفه*، *داروی جهانی*، می‌بایست طلسم استفاده در هر واقعه باشد؛ محمل کاملاً کششان و کاملاً صلب *اراده‌ی* حقیقی کیمیاگران. قصد آن بارور نمودن و به حیاتِ متجلی درآوردنِ *تخم‌مرغ اورفی* می‌باشد. پیکان، هم در این کارت و هم *برگه‌ی* VI، اهمیت بسیاری دارد. *پیکان* در واقع ساده‌ترین و خالص‌ترین نشانه‌ی *مرکوری* است که نماد *اراده‌ی* هدایت شده می‌باشد. به جا است با نقل قولی از *اثیر پنجم*، LIT، در *مشاهده و صوت* بر این واقعیت تاکید شود. (ضمیمه را ببینید.)



XV. دیو

این کارت به حرف ע [عَین] نسبت داده شده است که به معنای چشم است و در *دایره‌البروج* به جدی نسبت داده شده است. در عصر *تاریک مسیحیت*، این کارت کاملاً بد فهمیده شده بود. *الیفاز لِوی*[1] آن را به علت ارتباطش با جادوی آیینی، موضوع مورد علاقه‌اش، بسیار عمیق مطالعه کرد؛ آن را از نو ترسیم نمود و آن را با *بافومت*[2]، بت الاغ‌سرِ *شوالیه‌های معبد*[3] یکی دانست[4]. اما در این زمان که تحقیقات باستان‌شناسی آنچنان پیشرفت نکرده بود، طبیعتِ *بافومت* کاملاً فهمیده نشد. (*برگه‌ی* 0 را در بالا ببینید.) وی حداقل موفق شد بز تصویر شده در کارت را با *پان* همسان تشخیص دهد.

برگه‌های XIII و XV روی *درخت حیات* به صورت متقارن قرار داده شده‌اند. آن‌ها از *تیفارت*، خودآگاهی بشری، به *سفیرا*هایی می‌رسند که *فکر* (از یک سو) و *سعادت* (از سوی دیگر) در آن‌ها تشکیل یافته‌اند. بین آن‌ها، *برگه‌ی* XIV، متشابهاً به *سفیرایی* می‌رسد که *وجود* را ضابطه‌بندی می‌کند. (توضیحات *برگه‌ی* X و طرح را ببینید.)

بدین ترتیب این سه کارت می‌توانند به عنوان یک هیروگلیف از فرایندهایی که مفهوم بدان وسیله به صورت شکل متجلی می‌شود خلاصه گردد.

این کارت انرژی خلاق را در مادی‌ترین شکل خود نشان می‌دهد؛ *جدی* در *دایره‌الروج*، در *سمت‌الرس* قرار دارد. این در بین برج‌ها بیشترین *شرف* را دارد؛ بزی است که شهوتناکانه بر قله‌های زمین می‌جهد. برج به وسیله‌ی *کیوان* حکمرانی می‌شود، که بر فردیت و دوام پیش می‌رود. در این برج، *بهرام* در شرف است؛ و در بهترین شکل خود انرژی آتشین و مادی خلقت را نشان می‌دهد. این کارت *پانِ الوالد*[5] را نشان می‌دهد. این *درخت حیات* است که در پس‌زمینه‌ای از اشکال جنون بسیار رقیق، پیچیده و غریب دیده شود؛ جنون الوهی بهار، که پیش از این در جنون مراقبه‌وار زمستان پیش‌بینی شده است؛ چرا که *خورشید* در ورود به این برج مسیر خود را به سوی شمال می‌چرخاند. ریشه‌های *درخت* شفاف

---

[1] Eliphaz Levi
[2] Baphomet
[3] Knights of the Temple
[4] *مسیحیان اولیه* همچنین متهم به پرستش یک *الاغ* یا خدای الاغ‌سر بوده‌اند. کتاب *حلقه و کتاب (پاپ)*، نوشته *براونینگ* را ببینید. [Browning, The Ring and The Book (The Pope)]
[5] Pan Pangenetor

گردیده‌اند تا حرکات شیره گیاه را نشان دهند؛ در برابر آن بز *هیمالیایی*، با چشمی در میان پیشانی‌اش ایستاده است که خدای *پان* را بر بالاترین و سرّی‌ترین کوه‌های زمین نشان می‌دهد. انرژی خلاق او در نماد چوب‌دست *استاد پیشوا* مستور گردیده که گوی بالدار و مارهای دوقلوی *هوروس* و *اوزیریس* بر سر آن قرار دارد.

«بشنو، ربّ ستارگان،
چرا که تو را همواره ستوده‌ام
با ننگ‌ها و غم‌ها و زخم‌ها،
با تابی شاد، شاد.
به من گوش سپار، این بز سوسن سفید
مجعد چون بیشه‌زار، خارهای تو،
با طوقه‌ای از طلا برای گلویت،
کمانی قرمز لاکی برای شاخ‌هایت.»

برج *جدی*، درشت، خشن، تاریک و حتی کور است؛ تکانه‌ی خلقت، هیچ دلیل، عرف یا دوراندیشی را به حساب نمی‌آورد. ملوکانه بی‌پروا است و به رفعت، بی‌توجه به نتیجه.

«تو هیچ حق نداری جز انجام اراده‌ات. آن کن، و هیچ دیگری نه نخواهد گفت. برای اراده‌ات، بی‌تخفیف مقصود، آزاد از شهوت نتیجه، همه ره کمال است.» (*ال*، اول، ۴۲–۴۴)

علاوه بر این باید اشاره شود که تنه‌ی *درخت*، افلاک را می‌خلد؛ در حول آن حلقه‌ای از بدن *نوئیت* نمایان است. چوبه‌ی *چوبدست* به طور نامعلوم به مرکز زمین به زیر می‌رود.

«اگر سرم را بلند کنم، من و *نوئیتم* یکی هستیم. اگر سرم را پایین افکنم، و زهرم را پرتاب کنم، جذبه‌ی زمین است، و من و زمین یکی هستیم.» (*ال*، دوم، ۲۶)

ضابطه‌ی این کارت، تقدیر از تمامی چیزهای موجود است. او از زمخت و سترون کمتر از نرم و بارور لذت نمی‌برد. همه‌ی چیزها به طور مساوی باعث رفعت او می‌شوند. او یافتِ خلسه را در تمامی پدیده‌ها – هر چقدر هم زننده باشند – به نمایش می‌گذارد. او از تمامی محدوده‌ها درمی‌گذرد؛ او *پان* است؛ او *همه* است. این مهم است که به دیگر تناظرات نیز توجه شود. سه حرف صامت الفبای عبری، א، י و ע [الف، یُد و عِین] می‌باشند. این سه حرف، نام مقدس *خداوند*، I A O را تشکیل می‌دهند. این سه *برگه*، IX، 0 و XV، توضیحی سه‌گانه از انرژی مذکر خلاق را مطرح می‌کنند؛ اما این کارت به طور خاص انرژی مذکر را در مذکرترین حالت به نمایش می‌گذارد. *کیوان/ساترن*، حکمران، *سِت* است، خدای الاغ‌سرِ صحراهای مصر؛ او خدای جنوب است. نام، به تمامی خدایانی که شامل این حروف صامت می‌شوند، همانند *شیطان*[1] یا *ساتان*[2] ارجاع دارد. (ن. ک. *جادو*، صص. ۳۳۶–۳۳۷). ملزومات نمادپردازی، محیط مجاور است – مکان‌های سترون، خصوصاً مکان‌های مرتفع. کیش کوهستان، نظیر دقیقی است. *عهد عتیق* پر از حملات به شاهانی است که پرستش را در «مکان‌های مرتفع» گرامی می‌داشتند؛ در این رابطه حتی *صهیون* نیز خود یک کوه است! این احساس، حتی تا دوران *سبت ساحرین* دوام یافت که در

---

[1] Shaytan
[2] Satan

صورت امکان در ارتفاعات متروک برگزار می‌شد؛ اما (اگر هیچکدام موجود نبود)، حداقل در نقاط وحشی که با حیله‌گری انسان آلوده نشده بود.

توجه کنید که *شَبَتای*[1]، «فلک کیوان»، *سبت* است. از نظر تاریخی، نیات علیه ساحران به ترس *یهودیان* مربوط است؛ که آیین‌های ایشان که توسط اشکال *جادوی مسیحیت* از ریشه برکنیده شد، رازآلود و دهشت‌بار گردیده بود. اضطراب[2] القا می‌کرد بچه‌های *مسیحیان* دزدیده، قربانی و خورده می‌شدند. این باور تا به امروز دوام یافته است.

در هر نماد این کارت کنایه‌ای به عالی‌ترین و دور از دسترس‌ترین چیزها است. حتی شاخ‌های بز، مارپیچ هستند تا حرکت انرژی *النافذ* را نشان دهد. زرتشت، خداوند را «دارای نیرویی پیچشی» تعریف می‌کند. این را با نوشته‌های انیشتین، هرچند کم ژرفاتر، مقایسه کنید[3].

---

[1] Shabbathai

[2] Panic

[3] این را با *ساترن*، از یک سو با *هفت قدیس سرگشته* [Seven Sacred Wanderers]، و از سوی دیگر با *ماه* مقایسه کنید: مرد سالخورده و دختر جوان. ن. ک. «ضابطه‌ی *تتراگراماتون*». آن‌ها به نحوی به هم مرتبط هستند که مابین دیگر سیاره‌ها چنین نیست؛ از آنجا که ۹=۳۲، و هر یک در خود، غایت مفاهیم خود را در بر دارد. (ن. ک. ضمیمه: *برگه‌ی* XXI)



XVI. بارو [یا: جنگ]

این کارت به حرف פ [پِه] نسبت داده شده است که به معنای یک دهان است؛ به سیاره‌ی *بهرام* ارجاع دارد. در ساده‌ترین تفسیر خود به تجلی انرژی کیهانی در زمخت‌ترین شکل آن اشاره دارد. تصویر، ویرانی ماده‌ی موجود را به وسیله‌ی آتش نشان می‌دهد. می‌تواند به عنوان مقدمه‌ای بر *برگه‌ی* XX، *داوری موعود*، یعنی *آمدن عصر جدید*، برداشت شود. بدین ترتیب به نظر می‌رسد به کیفیت جوهری *ربّ عصر* دلالت داشته باشد[۱].

بدین ترتیب بخش پایینی کارت، ویرانی عصرِ پیش‌تاسیس را به وسیله‌ی رعد، زبانه‌ی آتش و ماشین‌های جنگ نشان می‌دهد. در گوشه‌ی سمت راست آرواره‌های *دیس*[۲] قرار دارد که شعله را در بنای سازه بیرون می‌دمد. از بارو، تمثال‌های تکه‌تکه‌شده‌ی پاسبانان پایین می‌افتند. قابل توجه است که آن‌ها شکل انسانی خود را از دست داده‌اند.

آن‌ها به جلوه‌های هندسی بدل شده‌اند.

این تفسیر دیگری از کارت (و کاملاً متفاوت) ارایه می‌دهد. برای فهم آن لازم است به افراس‌های *یوگا*، خصوصاً آن‌ها که بیشتر در جنوب *هند* رواج دارد، اشاره شود که کیش *شیوا*، *ویرانگر*، در آن شایع است. *شیوا* به صورت رقصان بر بدن‌های مریدانش نشان داده شده است. فهم این برای اکثریت اذهان غربی ساده نیست. به طور خلاصه افراس چنین است که واقعیت غایی (که *کمال* است) *هیچی* است. از این رو تمامی تجلیات، هر قدر هم مجلل و دلپذیر باشند، آلودگی‌اند. برای تحصیل کمال، تمامی چیزها باید فنا شوند. بدین ترتیب، ویرانی پاسبانان می‌تواند به معنای عتق ایشان از زندانِ حیاتِ سامان‌یافته باشد، که ایشان را محبوس کرده بوده است. تمسک به آن نابخردی ایشان بوده است.

مطالب فوق می‌بایست روشن کند که نمادهای جادوی می‌بایست همواره در دریافتی مضاعف فهمیده شوند، که هر کدام متضاد دیگری است. این مفاهیم ماهیتاً با مدلولات رفیع‌تر و عمیق‌تر کارت آمیخته شده‌اند.

در *کتاب شریعت*، اشاره‌ای مستقیم به این کارت وجود دارد. در *فصل اول*، ۵۷، الهه *نوئیت* می‌گوید:

---

[1] ن. ک. ال، سوم، ۹-۳؛ دوم، ۱۳، ۱۸-۱۷، ۲۹-۲۳، ٤٦، ٦٠-٤٩، ۷۲-۷۰

[2] Dis

«مرا زیر ستاره‌هایم طلب کن! عشق، شریعت، عشق، خواهش بُود. مگذار ابلهان عشق را اشتباه کنند؛ چرا که آنجا عشق است و عشق. آنجا کبوتر است؛ و آنجا مار است. شماها به خوبی انتخاب کنید! او، پیغامبر من، انتخاب کرده است؛ قانون دژ و رمز بزرگ *خانه‌ی خدا* را می‌داند.»[۱]

خصیصه‌ی غالب این کارت، چشم *هوروس* است. این همچنین چشم *شیوا* است که با باز شدن آن، بنا بر افسانه این کیش، گیتی ویران می‌گردد.

علاوه بر این، معنای جادویی فنی خاصی وجود دارد که تنها برای متشرفین درجه *یازدهم* .O.T.O شرح داده می‌شود؛ درجه‌ای که حتی در مستندات رسمی نیامده است. این حتی با مطالعه‌ی چشم در برگه‌ی XV نیز فهمیده نمی‌شود. شاید مجاز باشد ذکر شود که حکیمان عرب و شاعران *ایرانی* در باب این موضوع، نه همواره با محافظه‌کاری، نوشته‌اند.

کبوتر که شاخه‌ی زیتونی حمل می‌کند و *مار*، در شکوه چشم استحمام می‌کنند[۲] (که اکنون حتی برداشت سومی را در نظر می‌گیرد که در برگه‌ی XV اشاره شده است): همانطور که در بالا نقل شد. *مار* به شکل *خنوبیس*[۳] یا *آبراکساس*[٤] *شیر-مار* نشان داده شده است. این‌ها دو شکل میل را نشان می‌دهند؛ آنچه *شوپنهاور*[٥] *اراده به زندگی* و *اراده به مرگ* نامیده است. آن‌ها تکانه‌های مونث و مذکر را نشان می‌دهند؛ رفعت دومی احتمالاً بر تشخیص بیهودگی اولی بنا یافته است. این شاید دلیل آن است که چرا کناره‌گیری از عشق به تمامیت معنی معمول کلمه، بدان میزان پیوسته به عنوان اولین گام به سوی تشرف اعلام می‌شود. این دیدگاه صلبی غیرضروری است. این *کارت* کبیر، تنها کارت *دست* نیست؛ همچنین «اراده به زندگی» و «اراده به مرگ» نیز ناسازگار نیستند. این موضوع زمانی که حیات و ممات به عنوان فازهای تجلی یک انرژی واحد دانسته شوند روشن می‌گردد.

---

[1] عنوان قدیمی بدین دلیل که امروزه آنچنان قابل درک نیست بازیابی شده است. در غیر این صورت می‌توانست جنگ نامیده شود.

[2] حَمام (بدون تشدید) به معنای کبوتر و حِمام به معنای مرگ است. [م.]

[3] Xnoubis

[4] Abraxas

[5] Schopenhauer

XVII. اختر



این کارت، آنچنانکه در جایی دیگر شرح داده شد، به حرف ה [هِ] نسبت داده شده است. به برج *دایره-البروجی دلو*، حامل آب، اشاره دارد. تصویر، *بانوی ستارگان* ما را نشان می‌دهد. برای معنای کامل این جمله لازم است فصل اول *کتاب شریعت* فهمیده شود.

تمثال الهه در تجلی نشان داده شده، یعنی نه به صورت محاط در فضای *افلاک*، که در *برگه‌ی* XX نشان داده شده است؛ جایی که وی مفهومی فلسفی است، پیوستار و چندشکلی. او در این کارت مشخصاً در شکلی انسان‌وار تشخص داده شده است؛ او به صورت حامل دو جام نشان داده شده که یکی طلایی است و در بالای سرش نگاه داشته شده که وی از آن آب می‌ریزد. (این جام‌ها به دو پستان می‌مانند؛ آنچنانکه نوشته شده است: «شیر ستارگان از ممه‌هایش؛ آری، شیر ستارگان از ممه‌هایش»[1]).

گیتی در اینجا به عناصر بنیادی‌اش تفکیک شده است. (در اینجا این وسوسه ایجاد می‌شود که از *مشاهده برکه‌ی پاسکوانی*[2] نقل قول گردد: «هیچی با چشمک... اما چه چشمکی!»[3]) پشت تمثال الهه، کُره سماوی قرار دارد. والاترینِ خصیصه‌هایش، *ستاره‌ی ونوس* هفت‌پر است، آنچنانکه خصوصیات اصلی طبیعتش را اظهار می‌دارد که عشق باشد. (همچنین شرح موجود در فصل اول از *کتاب شریعت* را ببینید.) او از جام طلایی، آب اثیری را – که همچنین شیر و روغن و خون می‌باشد – بر سر خود می‌ریزد که بر تجدید جاویدان طبقات دلالت دارد؛ امکان‌های فرسایش‌ناپذیر وجود.

دست چپ که پایین آورده شده، جام نقره‌ای را نگاه می‌دارد که او از آن نیز شراب نامیرای حیاتش را می‌ریزد. (این شراب، *آمریتای*[4] فلاسفه‌ی *هندی*، *نِپِنته*[5] و *امبروزیا*[6]ی [مائده‌ی بهشتی] *یونانیان*، *آلکاهست*[7] و *داروی جهانی کیمیاگران*، *خون گرال*؛ یا نکتاری که مادر آن خون است می‌باشد. او آن را بر پیوندگاه ارض و آب می‌ریزد. این آب، آب *دریای کبیر بینا* است. او در تجلی *نوئیت* در سطحی پایین-تر، *مادر* کبیراست. چرا که *دریای* کبیر بر ساحل زمین بارور قرار دارد؛ آنچنانکه با گل‌های سرخ در

---

[1] برگرفته از *لیبر* LXV [م.]

[2] Pasquaney

[3] برگرفته از *لیبر* *LXXIII*، *اُم* [م.]

[4] Armita

[5] Nepenthe

[6] Ambrosia

[7] Alkahest

گوشه‌ی راست تصویر نشان داده شده است. اما بین دریا و ارض، «مغاک» قرار دارد و این به وسیله‌ی ابرهایی که در پیمایش گیسوانش به چرخش آمده‌اند پوشانیده شده است: «موهایم درختان *جاودانگی*» (*ال*، اول، ۵۹).

در گوشه‌ی سمت چپ تصویر، ستاره‌ی *ببلون* قرار دارد؛ *سیگیل اخوت* .A.′.A.′. چرا که *ببلون* در عین حال تجسد مفهوم اصلی *نوئیت* می‌باشد؛ او *زن مخملی* است، *فاحشه‌ی* مقدسی که بانوی *برگه‌ی* XI می-باشد. از این ستاره، پشت خودِ کُره‌ی سماوی، انوار پیچشی نور روحانی متصاعد می‌شود. خود فردوس چیزی بیش از صورت الهه‌ی نامیرا نیست. مشاهده خواهد شد که هر شکل انرژی در این تصویر، پیچشی است. زرتشت می‌گوید: «خداوند اوست که سرِ شاهین[1] دارد؛ دارای نیروی پیچشی». جالب است که توجه شود که به نظر می‌رسد این سروش عصر حاضر، آن *رب* شاهین‌سر را پیشگویی کرده است و همچنین مفهوم ریاضی شکل گیتی به نحوی می‌باشد که *انیشتین* و پیروانش محاسبه کرده‌اند. تنها در جام پایینی است که اشکال انرژی متصاعدشونده، خصوصیات مستقیم‌الخط بروز می-دهند. در این موضوع افراسی یافت می‌شود که کوری بشریت بر زیبایی و شگفتی گیتی ناشی از وهم مستقیم‌بودن را اقامه می‌دارد. معنادار است که به نظر می‌رسد *ریمان، بولایی* و *لوباچوسکی*[2]، پیغامبران ریاضیات *مکاشفه‌ی نو* می‌باشند. بدان علت که هندسه‌ی *اقلیدسی* بر مفهوم خطوط مستقیم استوار است و تنها بدان خاطر که *اصل مسلم توازی* برای اثبات آن ناتوان گردیده بود که ریاضیدانان، تفکر در این مفهوم که خط مستقیم ارتباطی حقیقی با واقعیت ندارد را آغاز نمودند[3].

در فصل اول *کتاب شریعت*، فرجام دارای اهمیت کاربردی می‌باشد. این فصل ضابطه‌ی روشن حصول به حقیقت را ارایه می‌کند.

> ۵۸. من در زمین لذات غیرقابل‌تصوری می‌دهم: قطعیت، نه ایمان، در زندگی، در مرگ؛ صلح به‌زبان‌نیاوردنی، سکون، خلسه؛ چیزی به عنوان قربانی طلب نمی‌کنم.
>
> ۵۹. عطرِ بُخور من چوب صمغی و صمغ است؛ و خونی در آنان نیست: به علت موی من درختان *ابدیت*.
>
> ٦۰. عدد من ۱۱ است، همانند عدد همه‌ی آنانی که از ما هستند. ستاره‌ی پنج پر، با دایره‌ای در میان، و دایره قرمز است. رنگ من در نظر کوران سیاه است، ولی آبی و طلایی توسط بینایان دیده می‌شود. همچنین من برای آنانی که به من عشق می‌ورزند جلالی سرّی دارم.
>
> ٦۱. ولی به من عشق‌ورزیدن از همه چیز بهتر است: اگر تو هم‌اکنون زیر ستارگان شب در صحرا عطر بخور مرا در پیشگاهم بسوزانی، با قلبی خالص و بارقه *مار* در آن، اندکی به خوابیدن در آغوش من خواهی آمد. تو برای یک بوسه آرزو داری همه چیز را بدهی؛ ولی او که یک ذره غبار می‌دهد در آن‌وقت همه چیز را از دست می‌دهد. شماها بایست اسباب و ذخایر زنان و ادویه‌ها را جمع‌آوری کنید؛ شماها بایست جواهرات فاخر بپوشید؛ شماها بایست در جلال و غرور از ملل زمین پیشی بگیرید؛ ولی همیشه در عشق به من و بدین سو به لذت من خواهید رسید. از تو مشتاقانه می‌خواهم در یک قبای واحد به پیشگاه

---

[1] hawk

[2] Reimann, Bolayi and Lobatchewsky

[3] خط مستقیم چیزی بیش از حد هر منحنی نیست. برای نمونه، یک بیضی است که کانون‌هایش در فاصله «بی‌نهایت» از یکدیگر قرار دارند. در واقع چنین استفاده‌ای از *حساب دیفرانسیل*، یک راه قطعی از حصول اطمینانِ «مستقیم‌بودن» می‌باشد.

من بیایی، گه با سرپوشی فاخر پوشیده شده باشد. دوستت دارم! مشتاقت هستم! کم‌نور یا ارغوانی، محجَّب یا شهوتران، منی که همه خواهش، ارغوانی و مستِ درونی‌ترین احساس هستم، مشتاق توام. بال‌ها را برپوش و جلال پیچیده‌ی درونت بیدار کن: بر من آی!

٦٢. در تمام ملاقاتهایم با تو شاه‌بانو خواهد گفت – و چشمانش همچنانکه با اشتیاق برهنه ایستاده و سرخوش معبد سرّی من است – به من! به من! بارقه‌ی قلوب همه‌ی آنانکه در مناجات عشقش هستند را بروز می‌دهد.

٦٣. آهنگ عاشقانه‌ی شورانگیز را بر من خوان! عطرهایی برایم بسوزان! برایم جواهرات بپوش! به من بنوش، چراکه دوستت دارم! دوستت دارم!

٦٤. من دختر آبی‌چشمِ غروبِ خورشیدم؛ من درخشندگی عریان آسمان شب شهوانی هستم.

٦٥. به من! به من!

٦٦. ظهور نوت به پایان می‌رسد.

XVIII. مهتاب



کارت کبیر هجدهم به حرف ק [قُف] نسبت داده شده است، که حوت را در *دایره‌البروج* نشان می‌دهد. این کارت، *ماه* نامیده شده است.

حوت، آخرین برج است؛ مرحله آخر زمستان را نشان می‌دهد. می‌تواند *دروازه رستاخیز* نامیده شود (حرف ק [قُف] به معنای پشت سر است، و به توانایی‌های مخچه مرتبط می‌باشد.) رستاخیزِ *خورشید* در سیستم عصر قدیم، تنها از زمستان نبود بلکه از شب نیز صورت می‌گرفت؛ و این کارت نیمه‌شب را نشان می‌دهد. *کیتس*[1] می‌نویسد: «در نیمه‌شب است جوانه‌ای از فردا». بدین علت در پایین کارت – زیر آبی که با ترسیمات شناعت سایه خورده است – *سرگین‌غلطان* مقدس، *خِفرای*[2] *مصری*‌پدیدار می‌شود که *قرص خورشیدی* را در آرواره‌هایش حمل می‌کند. این *سرگین‌غلطان* است که *خورشید* را در *سکوتش* از درون تاریکی *شب* و تلخی *زمستان* عبور می‌دهد.

بالای سطح آب، چشم‌اندازی بدیمن و ممنوع قرار دارد. مسیر یا جریانی از خونابه‌ی ممزوج با خون می-بینیم که از شکاف بین دو کوه لم‌یزرع جاری می‌شود؛ نُه قطره خون ناپاک، قطراتی شبیه י [یُد]ها، از *ماه* بر آن می‌افتند.

ماه که از آنچه از اعلی و اسفل به انجام می‌رساند بهره می‌برد و تمامی فضای مابین را پر می‌نماید، جهانی‌ترینِ *سیارات* است. در جنبه‌ی والایَش[3]، مکان *پیوند* بین بشر و الوهیت را اشغال می‌کند، آنچنانکه در *برگه‌ی* II نشان داده شد. در این *کارت کبیر*، آواتار[4] اسفل او [ماه]، *سفیرای* زمینیِ *نصاخ* را به *ملکوت*، حد اعلی موجود در ماده‌ی تمامی اشکال برتر، متصل می‌کند. او تاریکی زهرآلودی است که شرط نوزایی نور می‌باشد.

این مسیر به وسیله‌ی *تابو*[5] محافظت می‌شود. او[6] ناپاکی و افسونگری است. بر تپه‌ها، باروهای سیاه رازِ بی‌نامِ وحشت و ترس قرار دارند. تمامی پیش‌داوری‌ها، خرافات و سنن مرده – و بیزاری نیاکی، همگی

---

1 Keats
2 Khephra
3 ضمیر مونث [م.]
4 avatar
5 Tabu
6 ضمیر مونث [م.]

ترکیب می‌گردند تا رخ وی را در برابر چشمان انسان تیره نمایند. آغازِ قدم‌نهادن در این راه، شهامتی مغلوب‌نشدنی نیاز دارد. در اینجا حیات غریب و اغواگر وجود دارد. از حس آتشین روگردانی می‌شود. ماه، هوایی ندارد. شوالیه‌ای که بر جستارش است می‌بایست بر سه حس اسفل تکیه کند: لامسه، چشایی و بویایی[۱]. نوری همانند آنچه آنجا است می‌تواند مهلک‌تر از تاریکی باشد؛ و سکوت با زوزه‌ی دَدان وحشی زخم می‌بیند.

برای کمک به کدامین خدا باید توسل کنیم؟ این *آنوبیس*[۲] است، نظاره‌گر گرگ و میش؛ خدایی که بر آستانه ایستاده است؛ خداشغالِ *خِم*[۳] که در شکلی مضاعف بین راه‌ها می‌ایستد. در برابر پاهایش، خودِ شغال‌ها گوش‌به‌زنگ انتظار می‌کشند تا لاشه‌های آنانی را که *او* را ندیده‌اند، یا کسانی را که *نام* او را ندانسته‌اند ببلعند. این آستانه‌ی حیات است؛ این آستانه مرگ است. همه چیز مشکوک است؛ همه چیز رازآلود؛ همه چیز سرخوشانه. نه سرخوشی مهربان و خورشیدی *دایانیسوس*[۴]، بلکه جنون وحشتناک داروهای مهلک؛ این مستی حواس می‌باشد پس از اینکه ذهن، زهر *ماه* را خنثی کرده است. این چیزی است که از *ابراهیم* در *کتاب آغاز*[۵] نوشته شده است: «ترسی از تاریکی عظیم بر وی فرود آمد.» پژواک ذهنی، دریافت ناخودآگاه را از آن استفسار عالیه‌ای که عارفان پیوسته در شرحشان از *شب تاریک روح* گرامی داشته‌اند به یاد می‌آورد. اما بهترینِ مردمان، مردمان حقیقی، مساله را اصلاً بدین صورت در نظر نمی‌گیرند. در هر ترسی که ممکن است جان را رنجور کند؛ هر شناعتی که ممکن است انزجار قلب را برانگیزاند؛ هر وحشتی که ممکن است به ذهن هجوم آرد پاسخ، در هر مرحله، یکسان است: «چقدر *ماجرا* باشکوه است!»

---

[1] ن. ک. *کتاب کذبیات*، فصل πβ Bortsch.

[2] Anubis

[3] Khem

[4] Dionysus

[5] The Book of the Beginning

XIX. آفتاب



این کارت در زبان علائم تشریفاتی، «خورشید، عهده‌دار یک گل سرخ، بر یک مانت سبز» را به نمایش می‌گذارد[1]. این یکی از ساده‌ترین کارت‌ها است؛ *هرو-را-ها*[2]، *ربّ عصر جدید* را به عنوان *خورشید* روحانی، اخلاقی و فیزیکی، در تجلی‌اش بر نژاد انسان به نمایش می‌گذارد. او *ربّ نور، حیات، آزادی و عشق* است. این عصر برای مقصود خود، عتق کامل نژاد انسانی را در بر دارد.

گل سرخ، شکوفه‌دادنِ تاثیر خورشیدی را نشان می‌دهد. در اطراف کل تصویر، برج‌های *دایره‌البروجی* را در موقعیت طبیعی خود می‌بینیم؛ *حمل* در *شرق* طلوع می‌کند والخ. آزادی، سلامتی می‌آورد. *دایره‌البروج* نوعی نمایش بچه‌گانه‌ی جسم *نوئیت* می‌باشد؛ یک اشتقاق و دسته‌بندی، کمربندی برگزیده، کمربندی از *بانوی* فضای لایتناهی ما. تعارف توضیح، اسباب را توجیه می‌کند.

تپه‌ی سبز، زمین بارور را نشان می‌دهد؛ شکل آن گویی به *افلاک* اشتیاق دارد. اما حول نوک تپه، دیواری است که بر این اشاره دارد که آرزومندی *عصر نو* به معنای عدم وجود کنترل نیست. در عین حال خارج از این دیوار دو بچه هستند که (به نوعی) در کل این نمادپردازی به کرات تکرار شده‌اند. آن‌ها مذکر و مونث، جاوید جوان، بدون شرم و معصوم هستند. آن‌ها در نور می‌رقصند و در عین حال بر زمین منزل دارند. آن‌ها مرحله‌ی بعدی را که می‌بایست توسط نوع بشر تحصیل گردد نشان می‌دهند که آزادی کامل در آن با علت و نتیجه‌ی دسترسی جدید به انرژی خورشیدیِ روی زمین همسو می‌باشد. محدودیت مفاهیمی چون گناه و مرگ به معنای قدیمی‌شان منسوخ گشته است. در مقابل پاهایِ ایشان، مقدس‌ترین علائم عصر قدیم قرار دارد؛ ترکیب *گل سرخ و صلیب* که آن‌ها از آن برخاسته‌اند که در عین حال، حایل ایشان را شکل می‌دهد.

خود کارت، انتشار مفهوم *گل‌سرخ و صلیب* را نمادپردازی می‌نماید. اکنون *صلیب* در *خورشید* توسع یافته؛ که البته در اصل نیز از آن اشتقاق یافته است. انوار آن دوازده‌تا هستند – نه فقط تعداد بروج *دایره‌البروج*، بلکه قدسی‌ترین عنوان *القدیم القدوس*، که *هُوَ*[3] می‌باشد. (کلمه הוא [هُوَ]، «او»، ارزش عددی ۱۲ دارد.) محدودیت قانون زمینی که همواره به عدد *چهار* نسبت داده می‌شود ناپدید گشته است. چهار

---

[1] مقایسه کنید با *نشان خانوادگی* خانواده‌ی *نویسنده‌ی* این کتاب.

[2] Heru-ra-ha

[3] Hua

بازوی *صلیبیِ* محدود توسط قانون از بین رفته است؛ انرژی خلاق *صلیب* آزادانه گسترده می‌شود؛ انوارش در تمامی جهات به بدن *بانوی ستارگان ما* نفوذ می‌کند.

در رابطه با دیوار باید توجه شود که کاملاً نوک تپه را در بر می‌گیرد؛ این برای تاکید بر این نکته است که ضابطه‌ی *گل‌سرخ و صلیب* هنوز در رابطه با مسایل زمینی معتبر می‌باشد. اما اکنون، آنچه در گذشته موضوع بحث نبوده است، با کیهان اتحادی نزدیک و روشن دارد.

همچنین بسیار مهم است که ضابطه‌ی *گل‌سرخ و صلیب* (که به وسیله‌ی تیغه‌ی دیوار تپه اشاره شده است)، آتش را کامل کرده است و به «چیزی غنی و غریب» بدل شده است؛ چرا که تپه سبز است؛ که انتظار می‌رود قرمز باشد و دیوار قرمز است که می‌توان انتظار داشت سبز یا آبی باشد. دلالت این نمادپردازی این است که باید یکی از عظیم‌ترین پیشرفت‌ها در تطبیق عصر جدید برای تدبیر ساده و بدون پیش‌داوریِ مشکلات سهمگینی باشد که با رشد تمدن سر بر آورده‌اند.

انسان نسبت به نظام اجتماعی انسان غارنشین (هر چند آن زمان نظام نبوده است)، و مفهوم نخستین مالکیت در جسمانیت انسانی پیشرفت بسیاری کرده است. انسان نسبت به طبقه‌بندی کالبدشناسانه‌ی خام روح همه‌ی انواع بشری پیشرفت بسیاری کرده است؛ و نتیجتاً در وحشتناک‌ترین منجلاب‌های آسیب‌شناسی روانی و روانکاوی فرود آمده است. پیش‌داوری‌های افرادی که از نظر اخلاقی به تقریباً ۲۵۰۰۰ ق. م. متعلق هستند بسیار ملال‌آور و دشوار است.

آن افراد که بیشتر وام‌دار ناسازگاری خود هستند، در قانون روحانی متفاوتی تولد یافته‌اند؛ نه تنها خود را جفادیده از نیاکان خود می‌یابند، بلکه به خاطر عدم قطعیت جای پای خود حیران‌اند. تصحیح این، می-بایست وظیفه‌ی پیشگامان عصر نو باشد.

XX. عصر



در این کارت لازم بوده است از سنت کارت‌ها کاملاً فاصله گرفته شود تا آن سنت بتواند پی گرفته شود.

کارت قدیمی، *فرشته* نامیده شده بود: یا *داوریِ موعود*. آن کارت، *فرشته* یا *پیغام‌رسانی* را نشان می‌داد که در یک شیپور می‌دمد که به آن یک پرچم متصل شده است و نماد عصر *اوزیریس* بر آن است. در زیر وی قبرها گشوده شده بود و مردگان برخاسته. سه‌تا از آن‌ها در آنجا نشان داده می‌شد. فرد میانی دستانش را به زاویه قائمه‌ی بین آرنج و شانه بلند کرده بود تا حرف ש [شین] شکل یابد که به *آتش* ارجاع دارد. بدین ترتیب کارت، نابودی جهان را با *آتش* نشان می‌داد. این در سال عامه‌ی ۱۹۰٤ – زمانی که خدای آتشین *هوروس*، جای خدای بادی *اوزیریس* را به عنوان *موبد* (*برگه‌ی* V را ببینید) در شرق گرفت – محقق شد. آنگاه در آغازِ این عصر، مناسب است پیغام فرشته‌ای که خبر عصر نو را به زمین آورد اعلام شود. از این رو کارت جدید، انطباقی با *لوح افشا* می‌باشد.

بدن *نوئیت*، الهه‌ی ستاره‌گون، در اطراف بالای کارت قرار دارد که رسته‌ی امکان نامحدود است؛ جفت وی، *هَدیت*است؛ دیدگاهِ همه‌جاحاضر؛ تنها مفهوم *واقعیتِ* از حیث فلسفی قابل دفاع. او با گوی آتش نشان داده شده است که نشان‌دهنده‌ی انرژی جاوید باشد و بالدار، تا قدرت *رفتن* وی نشان داده شود. در نتیجه ازدواج این دو، *هوروسِ* فرزند متولد می‌شود. هرچند او به نام خاصش، *هِرو-را-ها* شناخته می‌شود. خدایی مضاعف؛ شکل برون‌گرای وی، *را-هور-خوئیت*[1] است و شکل منفعل یا درون‌گرایش، *هور-پا-کرات*[2] (*ضابطه‌ی تتراگراماتون* را در *برگه‌ی* 0 ببینید.) او همچنین خصیصتاً خورشیدی است و بدین‌سان پیش‌آینده در نور طلایی نشان داده می‌شود.

کل این نمادپردازی، تماماً در *کتاب شریعت* شرح داده شده است. اما در هر صورت باید توجه شود که نام Heru با Hru، که *فرشته* کبیر مقرر بر *تاروت* است – یکسان می‌باشد. این *تاروتِ* نو می‌تواند مجموعه‌ای از نگارگری‌ها بر *کتاب شریعت* در نظر گرفته شود؛ افراس آن *کتاب* در همه جا تلویحاً آمده است.

---

[1] Ra-Hoor-Khuit
[2] Hoor-Pa-Kraat

در پایین کارت، خود حرف ש [شین] را در شکلی دالّ بر یک گل می‌بینیم؛ در سه י [یُد]، سه شکل انسانی قرار دارد که برای مشارکت در *ذات عصر* نو برخواسته‌اند. پشت این حرف، یک نماد نشان‌دهنده‌ی *برج میزان* قرار دارد؛ این سایه‌گستری *عصری* است که در پی عصر حاضر خواهد آمد، احتمالاً حدود ۲۰۰۰ سال بعد. «هبوط *اعتدالین عظیم*؛ زمانی که *هروماخیس*[1] برخواهد خواست و درنده‌ی چوب‌دست-مضاعف، سریر و مکانم برخواهد گرفت.» عصر حاضر برای ارایه‌ی ترسیمی واضح‌تر از این واقعه‌ی آتی بیش از حد جوان است. اما در این رابطه، توجه می‌بایست به تمثال *را-هور-خوئیت* منعطف گردد: «من *ربّ* چوب‌دست *دوگانه‌ی قدرتم*؛ چوب‌دست *نیروی ِکُف نیا*[2] – ولی دست چپ من خالی است، چرا که من یک گیتی را خُرد کرده‌ام و هیچ باقی مانده است.» جزئیات بسیارِ دیگری در رابطه با *ربّ* عصر وجود دارد که می‌بایست در *کتاب شریعت* مطالعه گردد.

همچنین مهم است برای درک وقایع روحانی، اخلاقی و مادی که گذر فاجعه‌آمیز از عصر *اوزیریس* را نشان‌گذاری کرده است، این کتاب کاملاً مطالعه شده و بر آن مراقبه صورت گیرد. به نظر می‌رسد زمانِ تولد یک عصر، با تمرکزی عظیم در قدرت سیاسی به همراه پیشرفت‌هایی در طرق مسافرتی و ارتباطی، به همراه پیشرفتی عظیم در فلسفه و علم، به همراه نیازمندی عمومی ادغام چندین مکتب فکری نشان داده شود. بسیار آموزنده است که وقایع پانصد سال پیش‌آیند و پس‌آیندِ بحران حدوداً ۲۰۰۰ سال پیش با وقایع دوران‌های مشابه به مرکزیت سال ۱۹۰٤ عهد قدیم، مقایسه گردند. این برای نسل حاضر فکری بسیار دور از آرامش می‌باشد که ۵۰۰ سال *اعصار سیاه* ممکن است فراروی ما باشد. اما اگر تشابه برقرار باشد، مساله همین است. خوشبختانه، ما امروزه مشعل‌های پرنورتر و مشعل‌داران بیشتری داریم.

---

[1] Hrumachis
[2] Coph Nia

XXI. گیتی



اولین و واضح‌ترین خصیصه‌ی این کارت، این است که در انتهای همه می‌آید و بدین ترتیب مکمل *ابله*است. به حرف ת [تاو] نسبت داده شده است. از این قرار، دو کارت به همراه هم کلمه את [اَت] را تشکیل می‌دهند که به معنای *ماهیت* است. متعاقباً کل واقعیت از دنباله‌های چیزهایی تشکیل شده‌اند که این دو حرف آغاز و انجام آن را تشکیل می‌دهند. این آغاز، *هیچ* بود؛ بدین ترتیب، پایان نیز می‌بایست *هیچ* باشد؛ اما *هیچ* در وسع کامل خود؛ آنچنان که پیش از این شرح داده شد. عدد ٤، در عوض عدد ٢، به عنوان اساس این توسعه انتخاب شده بود؛ بخشی از آن بدون شک برای تعارف، برای تفصیل‌دادن به «جهان سخن»؛ و بخشی برای تاکید بر مفهوم محدودیت.

حرف ת [تاو] به معنای *علامت صلیب* است؛ یعنی توسعه. و این توسعه، به دلیل تعارفِ ساختِ نمادِ گردانِ *تتراگراماتون*، به صورت یک چهارگانه نمادپردازی شده است. در مورد عدد ٢، تنها مساله، بازگشت به یگانگی یا به منفی است. هیچ فرایند پیوسته‌ای نمی‌تواند به تعارف نمادپردازی شود؛ اما عدد ٤ خود را نه تنها به این توسعه صلب، حقایق صعب طبیعت، بلکه به درگذری از زمان و مکان با تغییری خودتصحیح‌گر عاریه می‌دهد.

حرف ת [تاو] به *کیوان* نسبت داده شده است؛ بیرونی‌ترین و کُندترینِ هفت سیاره‌ی مقدس؛ به دلیل این کیفیات کُند و سنگین، عنصر *خاک* بر نماد تحمیل شد. سه عنصر اصلی، *آتش، باد و آب* برای فکر اولیه کفایت می‌کردند؛ *خاک* و *روح*، فزایشی متاخر را نشان می‌دهند. هیچ‌کدام از آن‌ها در بیست و دو *مسیر* اصلی *سِفِر یِصیرا* یافت نمی‌شوند. جهان *آسیاه*، جهان مادی جز در شکل آویزی بر *درخت حیات* ظاهر نمی‌گردد.

عنصر *روح* نیز به همین ترتیب، به عنوان زینتی اضافی به حرف ש [شین] نسبت داده شده است؛ تا حدی به همان صورت که گفته می‌شود کِتِر به وسیله‌ی بالاترین نقطه‌ی حرف י [یُد] *تتراگراماتون* نمادپردازی شده است. همواره لازم است میان نمادهای نظریات فلسفی و آن نمادهای دقیق که بر پایه‌ی آن‌ها قرار دارند و برای کار عملی ضروری می‌باشند تمایز در نظر گرفته شود.

کیوان و *خاک*، کیفیات مشترک معینی دارند – سنگینی، سردی، خشکی، بی‌حرکتی، کُندی و همانند آن. *ساترن* در *بینا* در ارتباط با سیاهی مقیاس *ملکه* – که مقیاس *طبیعت مشاهده‌شده* می‌باشد – ظاهر می‌گردد؛ اما همواره به محض آن که پایان فرایند فرا می‌رسد، به صورت خودکار به آغاز باز می‌گردد.

در *شیمی*، سنگین‌ترین عناصر می‌باشند که در شرایط زمینی از تحمل کشش و کرنش ساختار درونی خود ناتوان می‌باشند؛ و متعاقباً ذراتی با رقیق‌ترین خصیصه‌ها و بالاترین فعالیت تابش می‌دهند. در رساله‌ای که در *کِفالو، سیسیل*[1] بر قانون دوم *ترمودینامیک* نوشته شد، پیشنهاد شده بود که در صفر مطلقِ دماسنج هوایی، ممکن است عنصری سنگین‌تر از اورانیوم، با ماهیتی وجود داشته باشد که می‌توانست کل سِری عناصر را از نو بازسازی کند. آن، تفسیر شیمیایی معادله‌ی ۲=۰ بود.

بر اساس شباهت، بحث بر سر این موضوع توجیه‌پذیر می‌گردد که از آنجا که انجام می‌بایست آغاز را بزاید، نمادپردازی[های اینچنینی] در پی می‌آید؛ از این جهت، سیاهی بر طبق سنت مشخصی طولانی و مخفی، به خورشید نیز نسبت داده شده است. یکی غافلگیری برای آموزندگان «رموز» افشای «*اوزیریس* یک خدای *سیاه* می‌باشد» *بود*.

بدین ترتیب *ساترن*، مذکر است؛ او خدایی *پیر* است، خدای باروری؛ خورشید در جنوب؛ اما به یک اندازه، *دریای کبیر*، *مادر* مطلقه؛ و حرف ת [تاو] نیز بر *درخت حیات* به عنوان یک تجلی از ماهِ *یِسود*، اساس درخت و نماینده‌ی فرایند مولّدِ تعادل بین تغییر و ثبات، یا شناسایی آن‌ها ظاهر می‌گردد. تاثیر مسیر بر زمین، *ملکوت*، دختر، نزول می‌کند. در اینجا نیز دوباره افراسِ «نشاندن دختر بر سریر *مادر*» ظاهر می‌شود. متعاقباً در خود کارت، نشانی از تکمیل *کار عظیم* در والاترینِ مفهوم خود وجود دارد؛ دقیقاً همانطور که *برگه‌ی ابله*، آغاز آن را نمادپردازی می‌نماید. *ابله*، منفیِ منتشر در تجلی است؛ گیتی، آن تجلی می‌باشد؛ مقصودِ آن به انجام رسیده؛ آماده برای بازگشت. بیست کارتی که بین این دو قرار دارند، *کار عظیم* و عاملین آن را در مراتب مختلف نشان می‌دهند. نتیجتاً تصویر گیتی به این مفهوم، یک دوشیزه است؛ حرف آخر *تتراگراماتون*.

وی در کارت حاضر به شکل تمثالی رقصان نشان داده شده است. در دستانش، نیروی پیچشی تابناک، فعال و منفعل را اداره می‌کند که هر یک قطبیت دوگانه‌ی آن را در اختیار دارد. شریک رقصان وی به صورت *هِرو-را-ها* در *برگه‌ی* XIX نشان داده شده است. «*خورشید، قدرت و بینایی، نور*؛ این‌ها خادمین *ستاره و مار* هستند.» این شکل نهایی تصویر *ضابطه‌ی جادویی خدا*، بسیاری نمادها را ترکیب و مستحیل می‌نماید که شرحشان مشکل و بی‌فایده می‌باشد. روش صحیح مطالعه این کارت – علی‌رغم همه و به صورت خاص برای این – مراقبه‌ی طولانی و پیوسته می‌باشد. گیتی، اظهار می‌دارد که موضوع، *نکوداشت* به انجام رسیدن *کار عظیم* می‌باشد. در گوشه‌های کارت چهار کروب قرار دارند که گیتی مستقر را نشان می‌دهند؛ و در اطراف وی یک شکل تخم‌مرغی است که به قرار تقسیمات پنج‌تاییِ *دایره‌البروج*، *شِمهامفُراش*[2]، از هفتاد و دو دایره تشکیل شده است.

---

1 Cefalù, Sicily
2 Shemhamphorasch

در مرکز بخش پایینی کارت، استخوان‌بندی طرح ساختمان منزلِ *ماده* نشان داده شده است. نود و نُه عنصر شیمیایی را که مطابق با طبقه‌ی خود در سلسله مراتب مرتب شده‌اند نشان می‌دهد. (طراحی، مدیون نبوغ مرحوم *ج. و. ن. سولیوان*[1] می‌باشد: ن. ک. *پایگاه‌های علم مدرن*[2])

در مرکز، چرخی از نور، طرح ابتدایی شکل *درخت حیات* را ترسیم می‌کند که ده جرم از اجرام اصلی نظام خورشیدی را نشان می‌دهد. اما این *درخت* جز برای افرادی با خلوص قلب کامل هویدا نمی‌باشد.

۱. متحرک اولی، نمایش‌داده‌شده با *پلوتو* (مقایسه کنید با افراس ذرات آلفای رادیوم)

۲. *سفیرای دایره‌البروج* یا ستارگان ثابت، نمایش‌داده‌شده با *نپتون*

۳. کیوان

مغاک. این با *هِرشِل*[3] نمایش داده شده؛ سیاره‌ی تجزیه و انفجار

٤. برجیس

٥. بهرام

٦. خورشید

۷. زهره

۸. عطارد

۹. ماه

۱۰. زمین (*عناصر اربعه*)

تمامی این نمادها در فضایی پیچیده اما پیوستار از حلقه‌ها و مارپیچ‌ها، شناور و رقصان هستند. رنگ کلی کارت سنتی، تاریک است؛ اغتشاش و تاریکی جهان مادی را نشان می‌دهد. اما *عصر نو*، تمامیت *نور* را به *جهان سفلی*[4] آورده است و *زمین* دیگر سیاه یا ترکیب رنگ‌ها نیست، بلکه سبزِ درخشانِ ناب می‌باشد. به طور مشابه، نیلیِ *کیوان* از آبی مخملیِ آسمان نیمه‌شب مشتق شده و دوشیزه‌ی رقص، صدور را از آن، اما در عین حال از طریق آن، به *جاویدان* نشان می‌دهد. این کارت امروز، به درخشندگی و تابناکی هر یک از کارت‌ها در *دست* می‌باشد.

---

[1] J. W. N. Sulivan

[2] The Bases of Modern Science

[3] Herschel، نام کاشف *اورانوس* [م.]

[4] Minutum Mundum

ضمیمه‌ی فصل دوم



برگه‌ی ابله

سکوت[1]

از تمامی فضایل جادویی و عرفانی، از همه‌ی رحمات *جان*، از تمامی وصولات *روح*، هیچ چیز این چنین دچار سوء برداشت نشده است، همانند *سکوت*؛ حتی زمانی که کاملاً ادراک شده باشد.

ممکن نیست بتوان خطاهای معمول را برشمرد؛ نه! شاید بتوان گفت اصلاً فکر کردن به آن، خود خطایی است؛ چرا که طبیعت آن *وجود خالص* است؛ یعنی *هیچ*، بطوریکه ورای هر تعقل یا شهود می‌باشد. بنابراین، بدین سان، منتهای انشاء ما تنها می‌تواند نظارتی خاص باشد، آنچنانکه *ماموریتِ*[۲] *سرسرای* باشد که راز سکوت می‌بایست در آن به انجام رسد.

بر این سلوک مقام سنتی استواری موجود است؛ *هارپوکرات*، *خدای سکوت* که «ربّ دفاع و حفاظت» نامیده می‌شود.

اما طبیعت *او* به هیچ ترتیب آن سکوت منفی و منفعل که کلمه عرفاً ایجاب می‌کند نیست؛ چرا که *او*، *جان سرگشته‌ی مطلق* است، *عیّار-شوالیه کامل و خالص* که به تمامی معماها جواب می‌دهد و *باب* مسدود دختر شاه را می‌گشاید. اما *سکوت* در مفهوم عامی، پاسخ *معمای ابوالهول* نیست. آن است که با آن پاسخ ساخته می‌شود. چرا که *سکوت*، *تعادل کمال* است؛ بطوریکه *هارپوکرات* صورت مطلق است، *کلید* جامع به تمامی *رازها*، همه‌گون. *ابوالهول*، «*پازل* یا *باکره*[۳]» است، مفهوم مونثی که تنها یک مکمل بر آن وجود دارد، همواره در شکل، متکثر است و همیشه در ماهیت یکسان. این دلالتِ *تصویر خدا* است؛ در بالغ‌ترین شکل خود در *ابله تاروت* و *باکوس دیفوس*[۴]، و بدون ابهام زمانی که به صورت *بافومت*[۵] نمایان می‌شود نشان داده شده است.

زمانی که با دقت بیشتری در نمادپردازی *او* تحقیق می‌کنیم، اولین کیفیتی که توجه ما را جلب می‌کند بدون شک معصومیت *او* است. فارغ از خردی عمیق نبوده است که *او*، *جفتی‌شاخ* نامیده شده است: و این عصر *هوروس* است: *او* است که *آیواز*[۶]، پیشکار خود را برای اعلام ورودش فرستاده. *چهارمین نیروی ابوالهول*، *سکوت* است. بدین ترتیب در ما، کسی که به این نیرو مشتاق است: به عنوان تاج *کار عظیم*، حصول به این معصومیت در کامل‌ترین وجه خویش، بالاترین ارزش را خواهد داشت. می‌بایست پیش از هر چیز بفهمیم که ریشه‌ی *مسئولیت اخلاقی* که انسان از روی نادانی و به عنوان برتری خود بر حیوانات بدان افتخار می‌کند، *محدودیت* است؛ که *کلمه‌ی گناه* باشد. بدون شک، در حکایت عبرانی که

---

1 برگرفته از *انشائات کوتاه به سوی حقیقت*

2 Tyling (؟) [م.]

3 Puzzle or Pucelle (fr.)

4 Bacchus Diphus

5 Baphomet

6 Aiwass

دانش نیک و بدِ مرگ را به ارمغان می‌آورد، حقیقتی هست. دست‌یابی مجدد به معصومیت، دست‌یابی مجدد به *عدن* است. باید بیاموزیم که بدون این خودآگاهی کشنده که هر نَفَسی که درمی‌کشیم بر بادبان-هایی می‌دمد که رگ‌های شکننده‌ی ما را به درگاه قبر هدایت می‌کند. باید *ترس* خود را با عشق اخراج کنیم؛ مشاهده کنیم که هر *عمل*، یک شور شهوانی است، و نتیجه‌ی کلی آن‌ها چیزی جز *تولد* نمی‌تواند باشد. همچنین، *عشق شریعت بُوَد*: بنابراین همه اعمال باید *عدالت* و حقیقت باشد. با مراقبه‌های خاص، ممکن است فهمیده و برقرار شود؛ و این کار می‌بایست آنچنان به کمال انجام گیرد که ما از *تطهیر* خود آگاه نشویم، چرا که تنها بدین ترتیب معصومیت تکمیل می‌گردد. این وضعیت که در واقع شرط لازم هر تعمق مناسب بر چیزی که عادت نموده‌ایم به عنوان اولین وظیفه‌ی *سالک* در نظر بگیریم می‌باشد، راه حل سوال است. «*اراده حقیقی من چیست؟*» چرا که تا زمانی که معصوم شویم، مطمئن هستیم که باید سعی نماییم *اراده‌ی* خود را از بیرون، جایی که *اراده‌ی* حقیقی می‌بایست سربرآورد قضاوت نماییم؛ فواره‌ای از *نور*، از درون، و بی‌منع جاری شویم، با عشق به سوی *اقیانوس زندگی* بجوشیم. این مفهوم صحیح *سکوت* است؛ این اراده‌ی ما است که صادر می‌گردد؛ کاملاً کشسان، رفیعاً *پروتئوس‌وار*[1]، تا تمامی درزهای *جهان تجلی* را که در جریان خود با آن مواجه می‌شود پر کند. هیچ خلیجی برای قدرت غیرقابل‌سنجش آن قدر بزرگ نیست، هیچ تنگه‌ای برای موشکافی تزلزل‌ناپذیر آن صعب‌العبور نیست. با دقتی کامل خود را به هر نیاز منطبق می‌کند؛ روانیِ آن متضمن صحت آن است. شکل آن همواره توسط نقصان معینی که با آن مواجه می‌شود تغییر می‌کند: ماهیت آن در هر واقعه یکسان است. تاثیر عمل آن همواره *کمال* است، آن *سکوت* است؛ و این *کمال* همواره یکسان است و کامل؛ اما همیشه متفاوت؛ چرا که هر مورد کیفیت و کمیت غریب خود را ارایه می‌دارد.

برای خود الهام نیز غیرممکن است صدای سرود *سکوت* را بنوازد؛ چرا که هر جنبه‌ی نوی *هارپوکرات* به موسیقی *جهان* در طول *ابدیت* می‌ارزد. من به سادگی توسط عشق صادق خود به *نژاد* غریبی که خود را در میانشان متناسخ یافتم به افشای این تهلیل ضعیف از حماسه بی‌حد *هارپوکرات* هدایت شدم که صورت کوچکی از درخشش پرثمر وی باشد که ضروری‌ترین نور را بر *ورود* تیره‌ی خودِ من به زیارتگاه غرّان جوهر *الوهیت* ناگفتنی منکسر کرده است. جذبه‌ی معصومیت مجلل، خلسه‌ی مردانه‌ی[2] *آخر* را می‌ستایم. *فرزند تاجدار و پیروزمندی* را می‌ستایم که نامش *قدرت* است و *آتش*؛ که نافذیت و قدرتش آرامش را تضمین می‌کند؛ که انرژی و تابش *حصول باکره‌ی مطلق* را به انجام می‌رساند؛ که آنچنانکه متجلی گردد *نوازنده‌ی* نای هفت‌گانه، *پان خدای بزرگ* است و آنگاه که به *کمالی* که اراده کرده است درکشیده شود، *سکوت* است.

ب. درباره خرد و سفاهت[3]

پسرم، در این انتهای رساله‌ام، *عنوان* و *یادداشت* مربوطه را به یاد می‌آورم که *کتاب معرفت یا بلاهت* باشد. رحمت و پرستش را بر *نوئیت*، بانویمان و سَروَرش، *هدیت* اعلام می‌دارم برای *معجزه‌ی آناتومی*

---

[1] Protean

[2] و pantomorphous

[3] De Sapientia et Stultitia (از *کتاب الف: کتاب معرفت یا بلاهت*)

را-هور-خوئیتِ[1] *فرزند*، آنچنانکه در طرح *نشان جهان*[2]، *درخت حیات* نمایش یافته. چرا که اگرچه *معرفت*، تجلی ثانوی ماهیت اوست، مسیری برای فصل و ربط آن‌ها وجود دارد؛ ارجاع مذمور א [الف] باشد که بی‌شک یک است اما همچنین صد است و یازده در املاء صحیح خود؛ تا دلالت کند بر *تثلیث اقدس*. و با قلب حروف، سیاهیِ انبوه است و مرگِ ناگهان. این همچنین عدد AUM است که AMOUN باشد و صوت ریشه OMNE یا در یونانی PAN و این، یک عدد *خورشید* است. همچنین کارت تحوت است که در آنجا با صفرنشان مرتبط باشد و نامش MAT، که در ابتدا از آن سخن گفتم و تصویرش *ابله*. پسرم، تمامی این *اعضاء* را در یک بدن جمع کن و با جانت در آن بدم، باشد که جان گیرد؛ آنگاه با شهوت رجولیت در آغوش بگیرش و بر آن شو و بشناسش؛ باشد که *جسم واحد* باشی. حال در نهایت، در مدد و خلسه‌ی این منتها می‌بایست دریابی که توسط کدامین الهام نامت را در *گنوسیس*[3] انتخاب کردی؛ منظورم پارسیفال است، «تسلیم شو Thor»، شوالیه‌ی حقیقی که شهریاری را در مونسالوات ربود و زخم آمفوراس را شفا بخشید، و *کاندری*[4] را به خدمت صحیح رهنمون کرد و نیزه را بازستاند و معجزه‌ی *سانگرال* احیا نمود؛ بله، حتی بر خویش نیز اوی، کلمه را در نهایت به انجام رسانید:

Höchsten Heiles Wunder! Erlösung dem Erlöser![5]

این آخرین کلمه از آوازی است که *ریچارد واگنر*[6] در ستایش این راز تصنیف کرد. پسرم آنگاه که در این رساله ترکت می‌کنم این را بفهم که غایت معرفت گشودن راهی است که به چتر و *ذات* همه‌گان می‌رسد؛ روح فرزند *هوروس*، ربّ عصر. این مسیرِ *ابلهِ* ناب است.

غایت سروش[7]

و کیست این *ابله ناب*؟ آنَک، در *حماسه‌های عهد عتیق*، *افسانه‌ی اسکالد*، *بارد* و *دروئید*[8] آیا وی همانند *بهار*، سبزپوش به پیش نمی‌آید؟ ای *ابله بزرگ*، تو *آبی* هستی که *باد* است که هر پیچیده در آن حل می‌شود! آری، تو پوشیده در *جامه‌ی* ژنده، با *چوبدستی* از *پریاپوس*[9] و *مَشک شراب*! تو، ایستاده بر *تمساح*، همانند *هور-پا-کرات*؛ که *گربه‌ی عظیم* بر تو می‌جهد! آری، دانستم که کیستی، *باکوس دیفوس*، هیچ و دو، در نام تو IAO! حال در *پایان* به *وجود* تو می‌رسم، ورای پیش‌آمدن، و فریاد می‌زنم *کلمه*‌ام را و همانطور که سروش *بطری* BACBUC توسط عمویت *آلکوفریباس ناسیرِ*[10]، به *انسان* داده شد و *کلمه*، TRINC است.

---

[1] Ra-Hoor-Khuit
[2] Mintum Mundum
[3] Gnosis
[4] Kundry

[5] تمام‌ترین معجزه! رستگاری از جانب ناجی!

[6] Richard Wagner
[7] De Oraculo Summo
[8] Scald, Bard and Druid
[9] Priapus
[10] Alcofribas Nasier

ج. *حکمت عربیکا*[1]

به یاد آر پسرم، *حکایت عبرانیان* را که ایشان از *شهر بابل* به ارمغان آوردند؛ که چگونه *شاه بزرگ نِبوخَدنِزار*[2]، در *جانش* رنجور گشت، به مدت *هفت سال* از میان *مردمان* جدا شد، و *علف* خورد آنچنان که *گاونر* می‌خورد. حال این *گاونر*، א [الف] است و آن *کارت تحوت* است که شماره‌اش *صفر*، و نامش Maat، حقیقت؛ یا Maut، *کرکس*، *مادر مطلقه*، که *تصویری* از بانویمان *نوئیت* باشد؛ اما همچنین *ابله* نامیده می‌شود که *پارسیفال* باشد؛ «تسلیم شو Thor»، و همچنین آنکه در *راه* 道 [تائو] قدم گذاشت بدان اشاره می‌کند. همچنین او *هارپوکرات* است؛ *هوروس* فرزندِ قدم‌گذارده (همانگونه که *داوود*[3]، آن *بدوی* که شاه شد در *زبورخوانی* خود می‌گوید) بر *شیر* و *اژدها*؛ یعنی که او یگانگی با *سرّ طبیعت* خود می‌باشد آنچنانکه در سخنم در رابطه با *ابوالهول* به تو نشان دادم. ای *پسرم*، عید پیشین، *جان* بر من وارد شد که من نیز بایست *علف عربی* بخورم؛ و با *خاصیت* ساحری مرتبط مشاهده کنم آنچه را که گمارده می‌شود بر *اشراق چشمانم*. حال باشد که از این سخن نگویم، از آنجا که *راز زمان متعالی را حاوی است*، من در یک ساعت مقیاس زمینی، یک عصر *درو* کردم و *ده جان* نیز برای بیان آن کفایت نمی‌کند.

اسرار یقین؛ هرآنچه عیان[4]

آنچنانکه ممکن است یک *انسان* یک یادبود یا نماد را برای فراخوانی ده‌هزاران ده‌هزار برپا نماید، باشد که بکوشم *فهم* شما را به مدد هیروگلیف آگاه کنم. و در اینجا تجربه‌ی خودِ شما به ما کمک خواهد کرد، چرا که برای کسی که با یک *مساله* آشنا است یک نشانه‌ی تذکار کفایت می‌کند و بر اوی که آن را نمی‌داند معلوم نمی‌گردد؛ نه... حتی یا یک سال آموزش. بدین سبب در اینجا یکی از عجایب بی‌شمارِ آن مشاهده برشمرده می‌شود: بر وسعتی تیره‌تر و غنی‌تر از *مخمل*، خورشیدِ تمامیِ وجود آنجا بود؛ تنها. آنگاه در بر *او*، صلیب‌های کوچک بود؛ یونانی، در سرتاسر *بهشت*. اینان هنسی‌وار تغییر یافتند از هیاتی به هیاتی، شگفتی شگفتی را بلعید، هزاران بار هزار در پیمایش و توالی‌شان، تا که با حرکت*شان*، *جهان* بر هم خورد، به جوهر *نور*. *زمانی* دیگر همه چیز را به مانند *غلیان* مشاهده کردم، قزح‌وار و تابناک، خود درخشان در همه رنگ و همه ترکیب از رنگ‌ها، بی‌شمار به دنبال بی‌شمار، تا که به وسیله‌ی زیبایی ابدی ایشان، خصلت ذهن من از دریافت آنان ناتوان گشت و غرقه شد، چنانکه به ناچار خود را از سنگینی آن درخشش عقب کشیدم. اما، ای پسرم، مجموع تمامی این‌ها به میزان *ارزش* یک *کورسوی سحر مشاهده‌ی حقیقی قدسی ما* نبود.

---

[1] De Sapientia et Arabica؛ Sapientia همچنین به معنای «علف مقدس» می‌باشد. [م.]

[2] Nebunchadnezzar

[3] Daood

[4] De Quibusdam Mysteriis, Quae Vidi

مراقبه‌ی هرآنچه-اگر-آنگاه[1]

اکنون *سُرور* آنچه بر من ارزانی شد؛ و آن دریافت آن *تغییرات* یا *استحاله‌های* اراده‌شده‌ی *ذهن* بود که به حقیقت انجامید، به مانند *نردبان‌هایی* به *فردوس*، یا آنچه من در آن زمان نامیدم؛ بر جستار عبارتی برای وعظ *لوحی* که به دنبال *کلمات* من آمد؛ به هدف کاشت یک *صراحی* بر لوح کاری خود؛ اما *پسرم*، کوشش من بر ثبت دقیق *واقعه* بیهوده است چرا که کیفیت *علف* برای تسریع فعالیت فکر ممکن است هزارلایه باشد؛ و همچنین ترسیم هر قدم در تصاویرِ *پیچیده* و *مُستألی* در زیبایی؛ آنچنانکه کسی *زمان* تعمق در آن‌ها را ندارد؛ حتی کمتر برای ذکر *کلمه‌ای* برای *نام* هر یک از آن‌ها؛ همچنین *تعدد* و *همسانی* این *نردبان‌ها* چنان بود که حافظه، هیچ یک از آن‌ها را نگاه نمی‌دارد و تنها *دریافت روش* را حفظ می‌کند که از *رفعش*، بی‌کلام است *استدلال*. بدین سان حال باید با اراده‌ام *تمرکزی* بسازم قدرتمند و هولناک از *فکرم*؛ باشد که این *راز* را در *بیان* آرم. از آنجا که این روش *فضیلت* است و مزیت؛ به کمک آن به سهولت و شعف به کمال حقیقت می‌رسی. مغایرتی با آن فکری که اولین پرش خود را در مراقبه‌ات به مددش می‌سازی ندارد؛ آنچنانکه باشد بدانی چگونه تمام *راه*ها به *مونسالوات* و *معبد سانگرال* ختم می‌شود.

حصول به این چیز[2]

به طور کلی من بر *پایه‌ی تئوری* و *عمل* – چیزی که بسیار اندک دارم – بر این عقیده‌ام که یک انسان باید در ابتدا پیش از که از این روش استفاده کند، متشرف باشد و در *شریعت ما* تربیت شده باشد. چرا که در آن اشاره‌ای به اشراق سرّی ما در رابطه با جهان و اینکه طبیعت چگونه کمال غایی است وجود دارد. اکنون هر فکر، یک افتراق است و داروی آن – آنچنانکه پیشتر در بسیاری نوشته‌ها نشان داده‌ام – مزدوج کردن هر یک با تضادش می‌باشد. تو بایست به وسیله‌ی حرارت *روح* یکی را بر دیگری بزنی، به نرمی خود نور تا خلسه فوری باشد. بدین سان مقتضی است که تو اکنون در این مسیر آنتی‌تز حرکت کرده باشی و به کمال پاسخ هر *مساله*[3] را بدانی و ذهنت آماده باشد. چرا که با خصیصه‌ی این علف، تمامی، با سرعتی غیرقابل محاسبه هوش می‌گذرد و آنگاه که شک محدودت کند نردبانت را می‌شکند و ذهنت را به دریافت تاثیر از محیط، به عقب می‌راند؛ همانند شروع آغازینت. در این هنگام، طبیعت این روش، راه حل است و نابودی هر پیچیدگی با انفجار خلسه؛ چرا که هر عنصر مرتبط با نظیر خود اغنا گشته و درآن اوج شهوانی که در *بستر ذهنت* به کمال می‌رسد فنا گردیده است (چرا که موجودیت متجزی را از دست می‌دهد).

---

[1] De Quodam Modo Meditationis

[2] Sequitur De Hac Re

[3] یا Griph

حصول به این چیز [1]

پسرم، به درستی فهمیدی که فکری که از تضادش جداست، چگونه در دو بعد ناکامل می‌باشد و همچنین در حوزه خود محدود؛ چرا که با آن تضاد ما (معمولاً) جهان را مگر در سخن‌وری از آن کامل نمی‌کنیم. بنابراین اگر ما سلامتی را با بیماری در تقابل قرار دهیم، در دایره‌ی یگانگی ایشان چیزی بیش از یک کیفیت را که ممکن است در همه چیز پیش بینی شود قرار نمی‌دهیم. علاوه بر این در اکثر موارد پیدا کردن یا ضابطه‌بندی تضاد صحیح هر فکر به عنوان یک مفهوم مثبت ساده نیست و [اکثراً] تنها به شکل یک انکار مرسوم در بیانی مبهم در می‌آید و پاسخ حاضر چیزی جز *آنتی‌تز* نیست. بنابراین هیچ‌کس در مقابل «سفید»، عبارت «هر چیزی که سفید نیست» را قرار نمی‌دهد چرا که تهی است و بی‌شکل و در تصور، واضح، ساده و مثبت نیست. پاسخ «سیاه» داده می‌شود چرا که تصویری دارد که در نظر وی با اهمیت است. بدین ترتیب پیوستاریِ آنتی‌تزی، تنها بخشی از آن‌ها را نابود می‌کند و فرد ناگهان از پس-مانده‌ای آگاه می‌شود که ارضا کننده و متعادل نیست و شبح[2] آن در ذهنت با شکوه و لذتی وصف ناپذیر بیرون می‌جهد. مگذار این فریبت دهد چرا که موجودیت آن ناکاملیش را اثبات می‌کند و تو می‌بایست جفتش را فرابخوانی و آن‌ها را، همانند اولی، با عشق نابود کنی. این روش پیوسته است و همواره از زمخت به *لطیف* و از متعیّن به *عام* پیش می‌رود و همه چیز را در یک *ماده* از نور حل می‌کند.

استنتاجِ اگر این مقدس باشد [3]

اکنون بیاموز که تاثیرات حس، متضادهایی دارند که بلافاصله در نظر آورده شده‌اند؛ همانند بلند به کوتاه، یا نور به تیرگی؛ در مورد احساسات و ادراکات نیز چنین است؛ همانند عشق به نفرت، یا غلط به درست؛ اما هرچه تخاصم شدیدتر باشد، بیشتر در خیال گرفتار است، و با نسبت معین می‌گردد. بنابراین کلمه‌ی «بلند» مگر اینکه به یک استاندارد ارجاع داده شود معنایی ندارد؛ اما عشق اینچنین مبهم نیست چرا که نفرت جفتش است و بدان وسیله از طبیعتی بسیار یکسان برخوردار می‌باشد. حال این را بشنو: این‌ها در مشاهداتم از *اثیرها*، زمانی که در بیابان *ساهارا* در کنار *تولگا* بر حاشیه ارگ بزرگ مشرق بودم بر من داده شد، که بالای مغاک، تناقض، یگانگی است و هیچ چیز مگر به وسیله‌ی خصیصه‌ی تناقضی که در خود دارد نمی‌تواند صحیح باشد. بنگر، بدین سان، بدین روش عنقریب به مفاهیمی از این مرتبه خواهی رسید که تناقض خود را در خود دارند و آنتی‌تزی ندارند. بدین ترتیب در اینجا اهرم تناقضش در دست تو شکسته می‌شود؛ و در حالی که همچنان در تعادل کامل است پرواز می‌نمایی، مشتاق و پرحرارت، از فردوس بر فردوس، با وسع مفهوم خود، و رفع آن، یا با تمرکزی که فهم می‌کنی، به مدد مطالعاتت در *کتاب شریعت*، که *کلمه‌ی* آن به بانوی ما *نوئیت* و *هدیت* که *هسته* هر *ستاره* مرتبط است. و با این آخری – اگر حقیقتاً متشرف باشی – بالارفتن از نردبان ساده است؛ چرا که تکانه‌ی نیروی متعالی آنتی‌تز به پیشرانی تو کمک می‌کند و تخلیص از موانع فکر که در آن *خوی هنر* فتح کرده ای، باعث می‌شود *گرداب* و *جاذبه‌ی حقیقتِ رقابت*، تو را به سمت خود بکشد.

---

[1] Sequitur De Hac؛ عنوان تکرار شده است(؟) [م.]

[2] Eidolon

[3] Conclusio De Hac Modo Sanctitatis

راه خورشید دون[1]

این سودمندی خلسه من از این گیاه مقدس، علف عرب‌ها است که این راز (و بسیاری دیگر) را نه به صورت پرتویی نو به من نشان داده است – چرا که آن را پیش از این داشتم – بلکه به وسیله‌ی هم‌نهادی و تجلی بخشی چابک خود در سلسله‌ای طولانی از وقایع در یک لحظه. ذکاوت آن را داشتم که این روش را تحلیل نمایم و قانون ذاتی آن را کشف نمایم که پیش از این از میزان لنز فهم من گریخته بود. آری، پسرم، مسیر حقیقی نور وجود ندارد، مگر آنی که من پیش از این آشکار کردم؛ با اینحال در هر مسیر، سودی هست؛ اگر در دریافت و به چنگ آوری‌اش زیرک باشی. چرا که ما در اغلب موارد حقیقت را به وسیله‌ی انعکاس فتح می‌کنیم، یا به وسیله‌ی ترکیب و انتخاب یک هنرمند در ارایه اش، که زمانی دیگر بدان کور بودیم و در سلوک نور وی قرار نداشتیم. همچنان آن هنر، سودمند نبود مگر اینکه ما پیش از آن ریشه‌ی آن حقیقت و غنچه‌ی آماده به شکفتن در زمان *فراخوانی* آن *خورشید* را در سرشت خود می‌داشتیم. در شهادت دادن، نه یک پسر و نه یک سنگ از مقاطع یک مخروط و خصوصیاتش مطلع نیستند ولی می‌توانی این‌ها را با ارایه‌ی صحیح، به این پسر بیاموزانی، چرا که آن قوانین ذهنی را که با ریاضیات هنری ما در هماهنگی هستند در سرشت خود دارد و تنها (شاید بتوانم بگویم) به آماده‌سازی برای پرواز نیاز دارد تا آن‌ها را آگاهانه – زمانی که به تمامی حقیقت باشد – در *کارش* به کار برد؛ یعنی او در روابط ضروری که بر خیال ما حکم می‌رانند در راه *دریافت* قدم می‌گذارد.

---

[1] De Via Sola Solis

برگه‌ی مغ

الف. مرکوری[1]

در اینجا شرحی بسیار کامل از سرشت مرکوری در چندین جنبه، خصوصاً رابطه‌اش با *برجیس* و *خورشید* مطرح می‌شود:

«در ابتدا کلمه بود، *لوگوس*، که *مرکوری* است، و بدین سان با *مسیح*[2] شناخته می‌شود. هر دو پیغام-رسان هستند؛ اسرار تولدشان یکسان است؛ مزاح‌های کودکیشان یکسان است. در *مشاهده‌ی مرکوری جهانی*، *هرمس* نزول‌کننده بر دریا دیده می‌شود که به *ماری*[3] اشاره دارد[4]. تصلیب، *کادیسیوس*[5] را نشان می‌دهد، دو دزد، دو مار؛ صخره در مشاهده‌ی مرکوری جهانی، *گولگوتا*[6] است؛ *ماریا*[7] حقیقتاً *مائیا*[8]، با ٦ [رِش] خورشیدی در زهدانش است. مجادله‌ی مربوط به *مسیح* مابین *انجیلهای موجز*[9] و *یوحنا* واقعاً ستیزه‌ای بین کاهنین *باکوس*، *سول* و *اوزیریس* و شاید *آدونیس* و *آتیس*[10] از یک سو و *هرمس* از سوی دیگر در دوره‌ای بوده است که متشرفین تمامی جهان به وامداری از گسترش امپراطوری روم و گشایش لوازم ارتباطی لازم تشخیص دادند که چندآیینیِ متناقض را با یک دین ساختگی جایگزین نمایند.»

«برای ادامه‌ی شناخت، نزول *مسیح* را به جهنم با وظیفه‌ی *هرمس* به عنوان راهنمای [دنیای] مردگان مقایسه کنید. همچنین هرمس راهنمای *اوریدوس*[11] و *مسیح* مربی دختر *جایروس*[12]. گفته می‌شود *مسیح* در روز سوم برخاسته است چرا که سه روز طول می‌کشد که *سیاره‌ی عطارد* پس از جدا شدن از مدار خورشید قابل مشاهده گردد. (اینجا می‌توان مشاهده کرد که *عطارد* و *زهره* سیاره‌های بین ما و خورشید هستند، همانگونه که *مادر* و *پسر*[13] میانجی‌های ما و *پدر* بوده‌اند.) به مسیح به عنوان شفادهنده و همچنین جمله‌اش توجه کنید: «پسر انسان به صورت دزدی در شب می‌آید.» همچنین این کتاب مقدس (*ماتئوس* xxiv، ٧-٢٤): «همانگونه که رعد از شرق بر می‌آید و حتی بر غرب می‌تابد، آمدن *پسر انسان* نیز چنین باشد.»

---

1 از *کارهای پاریس*

2 Christ
3 Mary

4 مسیر ב [بِت] در *درخت حیات* وی را نزول‌کننده از کِتِر، چتر، بر *بینا*، دریای کبیر نشان می‌دهد.

5 Caduceus
6 Golgotha
7 Maria
8 Maia
9 Synoptics
10 Adonis and Attis
11 Eurydice
12 Jairus

13 Son در مقابل Sun [م.]

همچنین به روابط *مسیح* با صرافها در تمثیل‌های مکرر وی، و این واقعیت که اولین حواری او یک مامور وصول مالیات بوده است توجه کنید.

همچنین به *مرکوری* به عنوان تحویل گیرنده‌ی *پرومتئوس*[1] توجه کنید.

همچنین نیمی از نماد ماهی مابین *مسیح* و *مرکوری* مشترک است؛ ماهی برای *مرکوری* مقدس است (که احتمالاً وامدار کیفیت حرکت و خونسرد بودنش است). بسیاری از حواریون *مسیح* ماهیگیر بوده‌اند و وی همواره معجزاتی در ارتباط با ماهی انجام می‌داده است.

همچنین به *مسیح* به عنوان میانجی توجه کنید: «هیچ انسانی بر پدر نایل نمی‌گردد مگر به وسیله‌ی من»، و *مرکوری* به عنوان *حُکمه* «که تنها از طریق آن می‌توان به *کِتِررسید*.»

«*کادیسیوس* نماد کاملی از *گنوسیس* را در بر دارد. خورشید بالدار یا فالوس، سُرور زندگی را در تمامی سطوح از پایین‌ترین تا بالاترین به نمایش می‌گذارد. مارها (در دو طرف *فعال* و *منفعل*، *هورنز*[2] و *اوزیریس* و تمامی دیگر اسنادهای معروف) به تناسب، کیفیات *عقاب* و *شیر* هستند که می‌دانیم ولی از آن صحبت نخواهیم کرد. این نمادی است که *دنیای صغیر* را با *دنیای کبیر* یگانه می‌کند، نماد عمل *جادویی* که این را به انجام می‌رساند. *کادیسیوس*، خودِ *حیات* است که کاربردی جهانی دارد. حلال جامع است.»

«حال آن را به تمامی می‌بینم؛ نیروی مردانه‌ی *مارس* بسیار مادون آن است. تمامی دیگر خدایان صرفاً جنبه‌هایی از *ژوپیتر* هستند که توسط *هرمس* ضابطه‌بندی شده اند. او اولینِ *اعصار* است.»

«بذله‌گویی این خدا بسیار قوی است. او در مورد وظیفه‌ی اصلی‌اش احساساتی نیست؛ او دنیا را به عنوان یک لطیفه‌ی عملی عالی در نظر می‌گیرد؛ در عین حال متوجه می‌شود که *ژوپیتر* جدی است، و جهان جدی است، اگرچه برای جدی‌بودنشان به آن‌ها می‌خندد. تنها وظیفه‌ی او این است که نیرو را از *ژوپیتر* منتقل کند و درگیر چیز دیگری نیست. پیغام، حیات است. اما در *ژوپیتر*، حیات، نهان می‌باشد.»

«با توجه به تناسخ، نظریه‌ی مرکزیت خورشید صحیح است. آن‌گونه که بر شرایط یک سیاره فائق می‌آییم، بر سیاره‌ی بعدی به سمت مرکز، تناسخ می‌یابیم؛ تا به *پدر مطلق* بازگردیم؛ زمانی که تجربیات ما با هم پیوند می‌خورد و محسوس می‌گردد و ستاره با ستاره سخن می‌گوید. *ترا*[3] آخرین سیاره‌ای است که جسم آن از زمین ساخته شده است، در *ونوس* مایع هستند، در *مرکوری* گاز و در *خورشید* به شکل آتش خالص درست شده اند[4].»

«حال ستاره‌ی هشت‌پر *مرکوری* را که به ناگه می‌درخشد مشاهده می‌کنم. از چهار فلور–دِ–لیس[5] با انواری همانند بَساک تشکیل شده است که در میان آن‌ها بوریا قرار دارد. هسته‌ی مرکزی رمزِ استاد بزرگ را دارد، اما نه آنکه تو می‌دانی. بر روی صلیب، کبوتر، باز، مار و شیر قرار دارند. تمامی این‌ها بر

---

[1] Prometheus
[2] Horns
[3] Terra
[4] «در خورشیدها به خاطر می‌آوریم و در سیارات فراموش می‌کنیم.» *الیفاس لِوی*
[5] fleur-de-lys

مقیاسی کیهانی هستند. تمامی فواصل، نجومی هستند. وقتی می‌گویم «شمشیر»، اشاره مشخصی به ابزاری با میلیون‌ها مایل طول دارد.

۲. ربّ وهم[1]

این شکل *مغ تارو* است؛ در دست راستش مشعلی از بارقه‌های شعله‌ور به سمت بالا قرار دارد. در دست چپش، جام زهر، آبشار بزرگی به جهنم. و بر سرش طلسمی شر، کفر و کفر و کفر، به شکل یک دایره. این بزرگترین کفر همگان است (یعنی، شکلی که دایره دارد باعث شده کفرآمیز باشد. دایره‌ی شرّ از سه حلقه‌ی هم مرکز تشکیل شده است.) در جلوی پایش او داس‌ها، شمشیرها و دهره‌ها، خنجرها، چاقوها و هر چیز تیز؛ میلیونها عدد؛ و همه در یکی دارد. این میز به چهل و دو ارزیابِ مرگ مربوط است، چراکه ایشان شاکیانند، که روحشان می‌بایست پریشان گردد؛ و با اسم چهل و دوگانه‌ی خدا؛ چرا که این رمز شرارت است، که اصلاً هرگز آغازی وجود داشته است. و این مغ با نیروی چهار اسلحه‌اش، حجاب پشت حجاب می‌افکند؛ هزاران رنگ درخشان می‌درد و پاره می‌کند ایثیر را؛ تا که همانند اره‌های دندانه‌ای باشد، یا صدای سایشی شکسته، دیوانه وار. این چرخ آسیابی است که ماده‌ی جهان، که اثیر باشد، در آن به ماده آسیاب می‌شود.

صدایی می‌گوید: «به درخشش ربّ بنگر که پاهایش بر کسی نهاده شده که سرپیچی را عفو می‌کند. ستاره‌ی شش پری را که زیر *طاق* می‌افروزد بنگر، مُهر نکاح شاه سفید بزرگ و برده سیاهش.»

پس در سنگ نگاه کردم[2] و ستاره‌ی شش پر را دیدم: تمامی ایثیر به شکل ابرهای اَسمَر، مانند شعله‌های یک کوره درآمد. و آنجا سپاهی قدرتمند از فرشتگان بود، آبی و طلایی که هجوم کرده بودند و فریاد می‌زدند: قدّوس، قدّوس، قدّوس تویی، که در زمین‌لرزه‌ها نمی‌لرزی و در رعدها! پایانِ همه بر سرمان آمد؛ روز با-ما-باش نزدیک است! چرا که اوست که جهان را آفرید و مُضمَحلش کُناد، تا که شاید به عیشش حصول کند.

و حال، در میان ایثیر، آن خدا را مشاهده کردم. او هزاران بازو دارد و در هر دست، سلاحی با قدرتی مهیب. صورتش از طوفان مهیب‌تر است و چشمانش از آذرخش‌هایی با درخششی تاب‌نیاوردنی برق می‌زند. از دهانش دریاهایی از خون جاری است. بر سرش تاجی است از هرچیز کشنده. بر پیشانیش ט [تِت] به سوی بالا و در هر طرف آن علایمی از کفر. و کنار او دختری جوان پیوسته است، همانند دختر شاه که در *ایثیر* نهم ظاهر گشت. اما اؤ[3] توسط علت نیروی او گلگون شده، و پاکی اؤ، سیاهی او را با آبی درآمیخته.

متلاطم هم‌آغوش‌اند، تا که اؤ از ترس خدا جدا می‌شود؛ اما اؤ آنچنان محکم او را چسبیده است که او خفه شده. اؤ سر وی را با فشار به عقب رانده است و گلوی او از فشار انگشتان اؤ کبود گردیده. فریادِ

---

[1] برگرفته از *کتاب ۴۱۸، مشاهده و صوت: سومین ایثیر* (ویرایش پرینستون، ص. ١٤٤)

[2] کراولی در زمان فراخوانی این ایثیر (که در سیستم جادوی خنوخی مطرح است) از یک سنگ به عنوان سنگ پیشگویی استفاده می‌کرده است. [م.]

[3] ضمیر اشاره مفرد مونث [م.]

متصلِ ایشان اندوهی تاب‌نیاوردنی است؛ اما این فریادِ جذبه‌شان است، چرا که هر درد و هر نفرین و هر داغداری و مرگِ هر چیز در تمامی جهان چیزی نیست جز تندبادی در آن جیغ هیجان خلسه[۱].

و فرشته‌ای سخن می‌گوید: «هان، این مشاهده مطلقاً فرای فهم توست. باشد که تاب آوری تا خود را با بستر مهیب زفاف یگانه سازی.»

پس من دو پاره‌ام، عصب به عصب، رگ به رگ و صمیمانه‌تر، سلول به سلول، ملکول به ملکول و اتم به اتم و در عین حال همگی برهم‌شکسته. (بنویس که دوپاره شدن، برهم‌شکستن است[۲].) تمامی پدیده‌های مضاعف تنها دو روش نگریستن به یک پدیده‌ی واحد هستند؛ و پدیده‌ی واحد *آرامش* است. حسی در کلمات یا افکارم نیست. «صورت‌های نیم‌شکل برخاستند.» این معنای عبارت است. ایشان تلاش‌هایی برای تفسیر *خائوس* هستند. اما *خائوس*، *آرامش* است؛ *کیهان*، جنگ *رز و صلیب*. آن «صورت نیم-*شکلی*» بود که آنگاه گفتم. تمامی *تصاویر* بی‌استفاده‌اند. آری همانند آنچه از درون آیینه است، در ذهنت هم – که آینه‌ی غلطِ دروغِ پشتِ آن است – هر نماد وارونه خوانده می‌شود. هان! به هرآنچه اعتماد کرده‌ای باید پریشانت کند و آنچه از آن فرار کرده‌ای، منجی‌ات. پس در *سَبَت سیاه*[۳] زمانی که کفل پشم-آلود بز را بوسیدی و فریاد زدی، زمانی که خدایِ زوزه‌کش دو پاره‌ات کرد، زمانی که آبشار یخی مرگ جاروبت کرد. فریاد بزن، آنگاه، بلندتر؛ غرش شیرِ شاخ‌خورده و ناله‌ی گاوِ دریده و فریاد مردی که با چنگال‌های عقابِ پاره پاره شده و جیغ عقابی را که در دستان انسان خفه شده ممزوج کن. تمامی اینها را در فریاد مرگ *ابوالهول* ممزوج کن، چرا که انسان کور به راز اؤ کفر ورزیده. این *اودیپ*، *تیرِسیاس*، *ایرینیز*[۴] کیست؟ این کیست که کور است و بینا، ابلهی ورای معرفت؟ او که تازیان فردوس در پی‌اش هستند و تمساحان جهنم منتظرش؟ א، ו، י، ע، ר، ת [الف، واو، یُد، عَین، رِش، تِت] نام اوست[۵].

زیر پایش *شهریاری* است و بر سرش چتر. او روح است و ماده؛ او آرامش است و قدرت؛ در اوست *خائوس* و شب و *پان*؛ و بر *بابالون*[۶]، متعه‌گی‌اش؛ که مستش نموده از خون قدیسینی که در جام طلاییش جمع کرده، باکره‌ای را تولید نموده که حال ازاله‌اش می‌کند. و این است آنچه نوشته شده: *ملکوت* باید افراشته شود و بر تخت *بینا* نهاده شود. و این حجرالفلاسفه‌ای است که به عنوان مُهری بر قبر *تتراگراماتون* نهاده شده، و اکسیر زندگی که از خون قدیسین تقطیر گشته، و پودر قرمزی که آسیاب-شده‌ی *استخوانهای کرونزون*[۷] است. این راز دهشت بار و شگرف است، ای *تیتانی*[۸] که بر تخت *جانو*[۹] رفته‌ای! به درستی در آنجا مقید شده‌ای و بر چرخ برشکسته‌ای؛ و در ضمن برهنگی یگانه‌ی قدسی را

---

[1] این تصویر به صورتِ نقاشی‌شده (معمولا روی ابریشم، و مکرر در اشکال متفاوت، اغلب با نمایش سیارات حول شکوه مرکزی) بر بیرق‌هایی که زیارتگاه‌های تبتی را زینت می‌دهند یافت می‌شود.

[2] اشاره کراولی به کاتب است که مشاهدات وی را می‌نوشته است [م.]

[3] Black Sabbath

[4] Oedipus, Tiresias, Erinyes

[5] اینها مسیرهایی هستند که جریان ۱-۲-۶-۸-۹-۱۰ را روی *درخت حیات* تشکیل می‌دهند.

[6] Babalon

[7] Choronzon

[8] Titan

[9] Juno

عیان کرده‌ای، و ملکه‌ی فردوس در درد زایمان فرزند است و نام او باید *ویر*، و *ویس* و *ویروس* و *ویردیس* باشد. در یک نام که تمامی اینها هستند و ورای تمامی این‌ها[1].

***

گزیده‌ی زیر از *لیبر الف*، *کتاب معرفت یا بلاهت*، می‌تواند برای روشن شدن معنای این کارت یارا باشد.

«*تاحوتی* یا *تحوت*[2]، کلمه *دایانیسوس*[3] را با ادامه آن تایید کرد؛ چرا که او نشان داد به وسیله‌ی *ذهن* هدایت *اعمال اراده* ممکن می‌باشد. انسان با *انتقاد* و *حافظه‌ی* ثبت‌شده و تکرار خطا از خطا اجتناب می‌کند اما کلمه‌ی صحیح *تاحوتی*، A M O U N بود، که به موجب *او* آن *انسان* را قادر ساخت سرّ *طبیعت* خود را بفهمد، یگانگی خود را با *نفوس* حقیقی خود؛ یا، آنچنانکه ایشان در عبارت آورده اند، با *خدا*. و او راه حصول و ارتباطش را با *ضابطه‌ی* INRI بر ایشان مکشوف نمود. همچنین با *راز عدد* خود، راه خَلَف خود را روشن ساخت تا طبیعت تمامی گیتی را در *هیات* و *ساختار*، آنچنانکه *تحلیلی* مرتبط بود، بشناساند؛ تا کاری را در قبال *ماده* بکند که *بودا* فرمان داد برای *ذهن* انجام شود.»

---

[1] Vi Veri Vniversum Vivis Vici [در حین حیاتم، بر گیتی پیروز گشته‌ام؛ به ضرب حقیقت]، حکمت *نَدِر مرشد* به عنوان یک ۸°=۳°.

[2] Tahuti or Thoth

[3] Diaonysus

برگه‌ی سرنوشت

R.O.T.A – چرخ[1]

طاووسی در یک سنگ می‌آید که کل *هوا*[2] پر می‌کند. این همانند مشاهده‌ای است که *طاووس جهانی* نامیده می‌شود؛ یا شاید همانند نمونه‌ای از [آن] مشاهده. و اکنون تعداد بی‌شمار ابرهایی از فرشتگان سفید هستند که آنچنانکه طاووس ناپدید می‌شود هوا را پر می‌کنند. «اکنون پشت فرشتگان، فرشتگان مقرب با شیپور هستند. به نظر می‌رسد این چیز در یک لحظه اتفاق می‌افتد بدین علت اختلاط شدیدی از تصاویر موجود است. و اکنون درمی‌یابم تمامی تصاویر چیزها تنها حجاب‌هایی از چرخ هستند چرا که تمامی آن‌ها در چرخی جمع می‌شوند که با سرعتی باورنکردنی می‌چرخد. رنگ‌های بسیار دارد اما تمامی آن با نوری سفید به لرزش درآمده است؛ چنانکه شفاف و درخشان به نظر می‌رسد. این یک چرخ، چهل و نه چرخ است که در زوایای متفاوت قرار داده شده؛ به طوری که کره‌ای را تشکیل می‌دهند؛ هر چرخ، چهل و نه پره دارد و چهل و نه دوره‌ی آن هم‌مرکز در فواصل مساوی از مرکز. و هر زمان که شعاع‌های دو چرخ متلاقی می‌شوند، تابشی درخشان و کورکننده پدید می‌آید. باید توجه شود که اگرچه در چرخ جزئیات بسیاری قابل مشاهده است در عین حال تاثیر، شیئی یگانه و ساده است. «به نظر می‌رسد چرخ به وسیله‌ی دست چرخانیده می‌شود. هرچند چرخ تمامی *هوا* را پر می‌کند، دست بسیار از چرخ بزرگ‌تر است. و اگرچه این مشاهده بسیار عظیم و پرشکوه است، اهمیت یا هیبتی در آن نیست. به نظر می‌رسد دستی که چرخ را می‌چرخاند صرفاً برای لذت است. بهتر است بگوییم تفریح. «صدایی می‌آید: پس که او خدایی فرحناک است و شنجرف و خنده‌ی او ارتعاش تمامی آنچه وجود دارد و زمین‌لرزه‌های روح می‌باشد.»

«بیننده از وزوز چرخی که می‌لرزد آگاه است؛ همانند تخلیه‌ی الکتریکی که از انسان رد می‌شود.»

«اکنون اشکال روی چرخ را می‌بینم که به عنوان *ابوالهول* شمشیردار، *هرمانوبیس* و *تایفون* تفسیر می‌شود. و آن اشتباه است. لبه‌ی چرخ ماری به رنگ یشمی تابناک می‌باشد. در مرکز چرخ، قلبی به رنگ قرمز لاکی است و نمی‌توان توضیح داد که قرمز لاکیِ قلب و سبزِ مار بسیار از سفیدی درخشان چرخ خیره‌کننده‌تر می‌باشند.»

«اشکال روی چرخ، تیره‌تر از خود چرخ هستند. آن‌ها در واقع لکه‌هایی بر خلوص چرخ می‌باشند و بدین دلیل و به علت چرخش چرخ نمی‌توانم آن‌ها را ببینم. اما در بالا، برّه و پرچم دیده می‌شود؛ آنچنانکه در مدال‌های مسیحی وجود دارد و یکی از چیزهای موجود در پایین یک گرگ است و دیگری غراب. نماد برّه و پرچم از دو نماد دیگر شفاف‌تر است و شفاف‌تر می‌شود تا اکنون که از خود چرخ نیز شفاف‌تر است و فضایی که آن اشغال می‌کرد را پر کرده است.»

---

[1] *مشاهده و صوت* (اثیر چهارم)

[2] Aire

«به سخن می‌آید: من بزرگ‌ترین اغواگرم؛ چرا که پاکی و معصومیت من، پاکی و معصومیت را خواهد فریفت؛ چه کسی جز من می‌بایست در مرکز چرخ بیاید. گرگ تنها حرص و خیانت را افشا کرد؛ غراب تنها مالیخولیا و دغل‌بازی را عیان نمود. اما منم آن که از وی چنین آمده: او که هر برگزیده را خواهد فریفت.»

«چرا که در آغاز *پدر مطلق*، ارواحِ تزویر را خواند تا که مخلوقان زمین را در سه غربال، بر اساس سه جان ناپاک، غربال کنند. و وی گرگ را برای شهوتِ جسم و غراب را برای شهوتِ ذهن برگزید اما مرا ورای تمامی آن‌ها نهاد تا جان پاک چالاک را تحریک کنم. آن‌ها که نخجیر گرگ و غراب گردیده‌اند من صدمه نزنم؛ اما آنان که من را طرد کنند، بر ایشان غضب غراب و گرگ داده‌ام. و آرواره‌های آن، ایشان را پاره کرده و منقار دیگری، جسد را بلعیده است. بدان سان پرچم من سفید است که هیچ چیز را بر زمین زنده نگذارده‌ام. در خون قدیسین سروری برپا کرده‌ام؛ اما گمان نمی‌رود دشمن انسان‌ها باشم چرا که پشمم سفید و گرم است و دندانم دندان کسی نیست که گوشت پاره کند و چشمانم آرام است و ایشان می‌دانند که من سرور ارواح تزویر نیستم که *پدر مطلق* در آغاز در برابر منظرشان فرستاد[1].»

«اکنون برّه دوباره کوچک می‌شود. دوباره چیزی جز چرخ نیست و دستی که آن را بچرخاند.»

«و من گفتم: «به نام کلمه‌ی قدرت، مضاعف در صوت *استاد*؛ به نام کلمه‌ای که هفت است، و یک در هفت؛ و به نام کلمه‌ی مهیب و عظیمِ ۲۱۰، از تو طلب می‌کنم ای *سرورم* تا که مشاهده‌ی *جلالت* به من اعطا کنی.» و تمامی انوار چرخ بر من جاری شدند و من ضربه خوردم و از نور کور شدم. من در چرخ گیر افتاده‌ام. من با چرخ یکی هستم. در میان انبوه آذرخش‌هایی که ایستاده‌ام، رُخَش مشاهده کنم. (من مرتب به شدت، به سوی عقب، روی زمین پرت می‌شوم؛ بنابراین نمی‌توانم کامل تمرکز کنم.)»

«تمامی آنچه کس دریابد، بارقه‌ی سیالی از طلای بی‌نور است. اما نیروی مشعشعش همچنان مرا به عقب پرتاب می‌کند.»

«و من می‌گویم: به نام کلمه و اراده، به نام طلب و نماز، بگذار رُخَت ببینم. (نمی‌توانم این را توضیح دهم. اختلاط شخصیت وجود دارد.) من که با تو سخن گویم، آنچه را می‌گویم می‌بینم؛ اما من که او را می‌بینم نمی‌توانم آن را به خود بفهمانم که با تو سخن می‌گوید.»

«اگر کسی می‌توانست ظهر بر خورشید خیره شود، آن می‌تواند نمونه‌ای از وی باشد. اما نور، بدون گرما است. این مشاهده‌ی *اوت*[2] در اوپانیشاد است. و از این مشاهده تمامی افسانه‌های *باکوس* و *کریشنا*[3] و *آدونیس* می‌آید. چرا که تاثیر، به مثابه جوانی رقصان و موسیقی نواز است. اما باید بفهمی که او آن کار را نمی‌کند چرا که بی‌حرکت است. حتی دستی که چرخ را می‌چرخاند دست وی نیست و تنها دستی است که توسط او بدان نیرو داده شده است.

---

[1] نسبت او نمک است؛ گرگ، جیوه و غراب، گوگرد.

[2] Ut

[3] Krishna

«و اکنون رقص *شیوا* می‌باشد. من زیر پاهایش دراز می‌کشم، قدیسش، قربانی‌اش. هیات من، ماهیتاً هیات خدا–*پتاء*[1] است اما در شکل، خدا *سِب*[2]. و این دلیل خلقت است؛ چرا که در این رقص که شعف است، باید خدا و استاد، هر دو باشند. همچنین خود زمین یک قدیس است؛ و خورشید و ماه بر وی می‌رقصند و وی را با شعف عذاب می‌دهند.»

---

1 Phtah
2 Seb

برگه‌ی شهوت

بَبَلون[۱،۲]

در برگه‌ی VII، ارابه‌ران، *جام گرال* را از [جانب] *مادر مطلقه* حمل می‌کند. مشاهده چنین است:

«ارابه‌ران با صدایی آهسته و محکم، هیبت‌آلود و شبیه زنگی بسیار بزرگ و بسیار دور سخن می‌گوید: بگذار بر جامی بنگرد که خونش در آن ممزوج است، چرا که شراب جام، خون قدیسین است. ستایش *زن مخملی* را، *بابیلون*[۳] و *مادر شناعت‌ها* که بر *دَد* سوار است؛ چرا که او خون ایشان را در هر گوشه‌ی زمین پراکنده است و هان! او آن را در جام فاحشگی‌اش ممزوج کرده است.»

«با نفس بوسه‌هایش او آن را عمل آورده و آن شراب *آیینی* گردیده؛ شراب *سَبَت*[۴]؛ و در *مجمع قدسی*، آن را برای پرستندگانش ریخته و بدین سان ایشان مست گردیده‌اند؛ چونانکه روی در روی *پدرم* را مشاهده کرده‌اند. از این رو لایق گردیده‌اند در *راز* این ظرف قدسی شریک باشند؛ چرا که خون، حیات است. پس او [آن زن] از عصر تا عصر می‌نشیند و نیکوکاران هرگز از بوسه‌هایش بیزار نشوند، و او با جنایات و زناهای خود، جهان اغوا کند. جلال *پدرم* در آن متجلی است، که حقیقت باشد.»

(این شراب چنان است که خاصیتش در جام می‌تابد و من در سکر آن تاب می‌خورم. و تمامی فکر با آن نابود گردد. تنها منزل گزیند و نامش *شفقت* است. من «شفقت» را، آیین محنت می‌شناسم که پرستندگان راستین *اعلی* در آن سهیم‌اند. و این خلسه‌ای است که در آن نشانی از درد نباشد. منفعل بودن آن (=شور) همانند وانهادن نفس است به معشوق.)

«صدا ادامه می‌دهد: این *راز بابیلون* است، *مادر شناعت‌ها*، و این راز زناکاری‌هایش[۵]. چرا که او خود را بر هر چیز زنده تسلیم کرده و شریک هر راز گردیده است. و بدان دلیل که وی خود را خادم هر یک گردانیده، او یار همگان شده است. همچنان نتوانی شکوهش ادراک نمایی.»

«تو زیبایی، ای بابیلون و خواستنی چرا که خود را در اختیار همه چیز زنده نهاده‌ای و ضعف تو نیرومندیِ همه ایشان مقهور ساخته. چرا که در آن یگانگی تو *فهمیدی*. بدین رو *فهم* نامیده شدی، ای *بابیلون، بانوی شب*!»

---

1 Babalon

2 برگرفته از *مشاهده و صوت*

3 Babylon

4 Sabbath

5 افراسی که در اینجا ارایه شده است مشابه *راز تکامل* است از طریق تجربه‌ی هر *نقصِ* ممکن فهمیده می‌شود؛ آنچنانکه در جای دیگری از این رساله شرح داده شده است.

«این، چیزی است که نوشته شده: «ای خداوند من، در آخرین جذبه بگذار به یگانگی با تکثر نایل شوم!» چرا که او *عشق* است و عشق او یکی است؛ و او یک عشق را به عشق‌های بی‌پایان تقسیم کرده؛ و هر عشق یکی است و مساوی با یک؛ و بدین سان او «از دستگاه[1] و قانون و اشراق به اغتشاشِ انفراد و تاریکی درگذرد. چرا که باید برای همیشه درخشندگی *خویش* مستور دارد.»»

«ای بابیلون، بابیلون، توای *مادر* قادر که بر ددِ تاجدار سواری، بگذار مست شراب زناکاری‌هایت باشم؛ بگذار بوسه‌هایت بر مرگ، سرکشم گرداند؛ باشد که حتی من، حامل جام، *بفهمم*.»

«حال از التهاب گلگون جام، می‌توانم بسیار والا و بی‌نهایت بزرگ، مشاهده *بابیلون*، را دریابم. و *ددی* که وی بر آن سوار است، *ربّ شهر اهرام* است که در *ایثیر* چهاردهم مشاهده کردم.»

«حال که در درخشش جام رفته است، *فرشته* می‌گوید:

هنوز رمز *دد* را نفهمیده‌ای؛ چرا که به رمز این *باد* [ایثیر] مربوط نیست و اندک کسانی که بر *فهم*، نو-زاده‌اند ظرفیت آن را دارند.»

«جام از همیشه تابناک‌تر و آتشین‌تر می‌درخشد. تمامی حواسم بی‌ثبات است و با خلسه درشکسته است.»

«و فرشته می‌گید: مبارک‌اند قدیسین که خونشان در جام آمیخته شده و هرگز نتوانند بیش این جدا افتاده باشند. چرا که *بابیلونِ زیبا*، مادر شناعت‌ها، به مهبل قدسی‌اش قسم یاد کرده — آنجا که هر نقطه دردی است — که او از زناکاری‌هایش باز نخواهد ایستاد تا که خون همه چیز زنده در آن جمع شده باشد و شراب مربوط به آن نهاده شده، عمل آمده و متبرک شده باشد و شایسته خرسند نمودن قلب *پدرم* گردیده باشد. چرا که *پدرم* از پریشانی پیری بیزار است و به تخت وی نیاید. اما این شرابِ تمام، اثیر باشد و اکسیر؛ و او با جرعه‌ای از آن می‌تواند جوانیش بازیابد و این جاویدان خواهد بود؛ آنگاه که جهان‌ها عصر به عصر محو گردند و تغییر یابند، گیتی، خود را به مانند *گل سرخی* عیان کند و خود را همانند *صلیبی* که در مکعب خمیده است، خاموش گرداند.»

«و این نمایشِ کمدیِ *پان* است؛ که شب‌هنگام در جنگل انبوه اجرا می‌شود. و این راز *دیانیسوس زاگروس* است که بر کوه مقدسِ *کیتاریون*[2] ستوده می‌شود. و این راز برادران *صلیب گل‌سرخ* است؛ و این کانونِ آیینی است که در *گنبد اساتید* اجرا می‌شود و حتی در *کوه غارها* و حتی *کوه آبیگونس*[3].»

«و این معنای *شام فصح*[4] است؛ ریختن خون *بره*، آیین *برادران سیاه* باشد؛ چرا که ایشان *پایلون*[5] را با خون مهر کرده‌اند؛ مبادا که *فرشته‌ی* مرگ داخل آید. پس ایشان درب بر انجمن قدیسین بستند. پس

---

[1] assembly
[2] Kitharion
[3] Abiegnus
[4] Supper of the Passover
[5] Pylon

ایشان خود را از شفقت و فهم محروم ساختند. ملعونند ایشان چرا که خونشان را در قلب محبوس کردند.»

«ایشان خود را از بوسه‌های *مادرم بابیلون* دور نگاه داشتند و در استحکامات متروکشان بر ماه غلط نماز گذارند. و خود را با سوگندی ملزم می‌کنند و نفرینی بزرگ. و از عنادشان، با یکدیگر توطئه می‌کنند و در دیگ‌هایی که شراب ناگوار اغفال را می‌جوشانند، و با زهر خودپسندی‌شان ممزوج است، قدرت دارند و می‌باشد.»

«پس ایشان بر *یگانه‌ی قدوس* ستیز می‌دارند، فریبشان را بر انسان‌ها و هر چیز زنده می‌فرستند. آنچنانکه شفقت غلطشان، شفقت؛ و فهم غلطشان، فهم نامیده شده و قدرتمندترین اورادشان بر این اساس است.»

«اما ایشان از زهر خویش هلاک شوند؛ در استحکامات متروکشان توسط *زمانی* که ایشان را بر خدمتگذاری خود فریب داده بلعیده خواهند شد و توسط دیوِ قادر *کرونزون*، استادشان که نامش مرگ *ثانی* است؛ چرا که خونی که بر *پایلون* خویش پاشیده‌اند — که سدی در برابر *فرشته* مرگ است، کلیدی است که وی بدان وسیله وارد می‌گردد.»

برگه‌ی هنر

پیکان[1]

اکنون، آنگاه، بنگر چگونه سر اژدها، جز دم *اثیر* نیست! بسیارند آنان که از عمارت به عمارتِ *منزلِ جاوِدان* جنگیده‌اند و بازگشت مرا در انتها مشاهده کرده‌اند که اعلام کنم، «ترسناک است صورت *یگانه‌ی القادر و المهَیمن*». خوشوقت‌اند ایشان که مرا به خاطر آنچه هستم شناخته‌اند. و جلال باد بر او که برای پیکان حقیقتش، سرسرایی از گلویم ساخته است و برای پاکی‌اش، ماه.

ماه به محاق رود. ماه به محاق رود. ماه به محاق رود. چرا که در آن پیکان، *نور حقیقتی* هست که به تابشش، بر نور خورشید برتری جوید. پیکان با پرهای زینت *مئات*[2] که پرهای *آمون*[3] است آراسته شده و خدنگِ[4] آن *فالوسِ آمون* است؛ *الباطن*. و نوک پیکانش ستاره‌ای است که تو در مکانی دیدی که *هیچ-خدا*[5] بود.

و از آنانی که از ستاره محافظت کردند یک لایق پیدا نشد که *پیکان* را به کار بَرَد. و از ایشان که آن را پرستیدند کسی یافت نشد که لایق نگریستن به *پیکان* باشد. اما ستاره‌ای که دیدی تنها نوک پیکان بود و هوش دریافتن خدنگ را، یا خلوص پرهای الوهی را نداری. حال مبارک است او که در برج *پیکان* زاده شد و مبارک است او که سیگیل سَرِ شیر تاجدار و بدن *مار و پیکان* متصل به آن را دارد. اما تو *پیکان-های* بالارونده و پایین‌رونده را تمییز می‌دهی، چرا که پیکان بالارونده در پروازش به زحمت افتاده و با دستی استوار شلیک شده، چرا که *بِسُد*، ۱ [یُدِ] *تتراگراماتون* است و ۲، دست؛ اما پیکانِ پایین‌رونده به وسیله‌ی بالاترین نقطه‌ی ۱ شلیک شده است و ۲، پیر است و این نکته ظریفی است که بسط داده نشود، چرا که به قلب *هدیت* نزدیک است.

و اکنون فرمان داده شده است که تو خود را از *مشاهده* واپس کشی و فردا در ساعت مقرر، بیشتر ارایه خواهد شد؛ تا به راه خود روی و بر این راز مراقبه کنی.

و تو می‌بایست *کاتب*[6] را فراخوانی، و آنچه می‌بایست نوشته گردد نوشته گردد. بدین سان خود را واپس کشم؛ چرا که به من فرمان داده شد.

صحرای بین بِنشرور و تُلگا[7]، ۱۲ *دسامبر* ۱۹۰۹، ۷-۸، ۱۲ *نیمه شب*

---

[1] برگرفته از *مشاهده و صوت*، *اثیر پنجم*

[2] Maat

[3] Amoun

[4] shaft

[5] No God

[6] ویکتور بنجامین نیوبرگ (Victor Benjamin Neuburg) دستیار کراولی که مشاهدات را ثبت می‌نمود. [م.]

[7] Benshrur and Tolga

اکنون تو به *رازی* همایونی راه برده‌ای؛ به درستی بر *اعجاز* باستانی آمده‌ای، نور بالدار، *فواره‌های آتش*، *راز تیغه*. اما من نیستم که بتوانم آن را آشکار نمایم، چرا که هرگز اجازه نیافته‌ام آن را نظاره کنم؛ که تنها، نظاره‌گر آستانه‌ی *ایثیر* هستم. پیغام من گفته شد و ماموریتم به انجام رسید. و خود را واپس کشم؛ صورتم را در برابر حضور *فرشته ایثیر* با بال‌هایم بپوشانم.

بدین سان *فرشته* با سری خمیده روانه شد و بالهایش را از میان خمید.

و بچه‌ی کوچکی در غباری از نور آبی رنگ هست؛ او موی طلایی دارد، انبوهی از جعد؛ و چشمان آبی تیره. آری، او به تمامی طلایی است با رنگی زنده و روشن. و در هر دستش یک مار دارد؛ در دست راستش یک مار قرمز و در دست چپش یک مار آبی. و او سندل‌های قرمز دارد، اما نه پوششی دیگر.

و می‌گوید: آیا حیات، تشرفی طولانی بر غم نیست؟ و آیا *ایزیس*، *بانوی غم* نیست؟ و او مادر من است. طبیعت نام اوست و او خواهر دوقلویی [به نام] *نِفتیس*[1] دارد، که نامش *کمال* است. و *ایزیس* می‌بایست توسط همه شناخته شود، اما چه اندک *نفتیس* شناخته‌شده است! چرا که او تاریک است، و بدین سان از وی ترسیده می‌شود.

اما تویی که او را بدون ترس می‌ستایی، که حیاتت را تشرفی بر *راز* وی گردانیده‌ای، تویی که نه مادر داری و نه پدر، نه خواهر و نه برادر، نه همسر و نه فرزند، که خودت را همانند زاهدی ترشروی گردانیده‌ای که در آب‌های *دریای کبیر* است؛ آگاه باش! زمانی که خواهرانت به رعشه درآیند، و شیپورها جلال *ایزیس* را جار زنند، در پایان آنگاه سکوت است و می‌بایست با *نِفتیس* به گفتگو درآیی.

و زمانی که اینان را شناختی، بال‌های *کرکس مئات* وجود دارد. باید که کمان اراده‌ی جادویی را به دوش اندازی؛ باید که خدنگ آزاد کنی و قلبش بِخَلی. من *اِروس*[2] هستم. آنگاه کمان و تیردانم از شانه‌هایم برگیر و مرا هلاک کن؛ چرا که تا مرا هلاک نکنی، پرده از *راز ایثیر* بر نخواهی داشت.

بدان سان آنچنانکه فرمان داد کردم؛ در تیردان، دو پیکان بود، یکی سفید و یکی سیاه. نمی‌توانم خود را مجبور کنم تیری در کمان بنهم.

و صدایی آمد: لزوماً می‌بایست باشد.

و من گفتم: هیچ انسانی نتواند چنین کند.

و صدا پاسخ داد، آنچنانکه پژواکی بود: کس نتوان چنین کردن[3].

آنگاه فهم بر من آمد، و *پیکان‌ها* برگرفتم. پیکان سفید نوک نداشت، اما نوک پیکان سیاه همانند یک قلاب ماهی‌گیری بود؛ با [فلز] برنج بسته شده بود و در زهری مهلک غلطانده شده بود. سپس پیکان سفید را

---

[1] Nephthys
[2] Eros
[3] Nemo hoc facero potesi

به زه کشیدم و آن را به قلب *اروس* شلیک کردم؛ و اگر چه با تمام توان شلیک کردم، بی‌صدمه در کنار او افتاد. اما در همان لحظه پیکان سیاه به قلب خودم اصابت کرد. با تقلایی ترسان آکنده‌ام.

و بچه لبخند می‌زند و می‌گوید: هرچند خدنگت من نخلید، اگرچه نوک پیکان زهرآگین در میانت اصابت نمود؛ اما منم مقتول، و تو زنده می‌مانی و فاتحی، چرا که من توام و تو من.

با این گفتار ناپدید گشت و *اپثیر* با غرش هزاران آذرخش دوباره می‌گردد. و بنگر، *کمان*! پرهای [کلاه] *مئات*، تاج وی‌اند، پراکنده در اطراف قرص. این تاج *آتف*ِ[1] *تحوتی* است؛ و خدنگ نور سوزان آنجاست و زیرش تیغه‌ی نقره.

می‌لرزم و به رعشه آیم از مشاهده، چرا که همه چیز در اطراف پیچ خورَد و جریان‌های آتش طوفانی. ستارگان فردوس در غبار بارقه پیچیده شده‌اند. و همه‌ی آن‌ها تاریک هستند. آنچه خورشیدی پرفروغ بود همانند لکه‌ای از غبار است. و *پیکان* در میانه مشتعل است! آنگاه تاج *پیکان* ببینم که *پدرِ منیر* است. و خدنگ *پیکان*، *پدر حیّ* است و نوک *پیکان*، *پدر حُبّ* است. چرا که آن تیغه، شبیه گل نیلوفر آبی است؛ و چشم درون *تاج آتِف*، فریاد آرد: می‌بینم. و خدنگ فریاد آرد: انجام می‌دهم. و *نوک پیکان* فریاد آرد: صبر می‌کنم. و صدای *اپثیر* طنین می‌افکند: می‌تابد. می‌سوزد. شکوفه دهد.

و اکنون فکری غریب می‌آید؛ این *پیکان* منبع همه حرکت است؛ حرکت نامتناهی است؛ اما حرکت نکند؛ پس حرکتی نیست و بدین سان ماده‌ای نیست. این *پیکان* نظری از چشم *شیوا* است. اما بدان علت که حرکت نمی‌کند، گیتی نابود نمی‌شود. گیتی در لرزش پرهای *مئات* نهاده شده و بلعیده؛ که پرهای *پیکان* باشد؛ اما آن پرها نلرزند.

و صدایی می‌آید: آنچه برین است همانند آن نیست که به زیر است.

و صدایی دیگر پاسخ می‌دهد: آنچه به زیر است همانند آن نیست که برین است. و صدای سومی پاسخ می‌دهد: چه برین است و چه به زیر؟ چرا که تقسیمی است که تقسیم نکند و تکثیری که تکثیر نکند. و یک، چند است. هان، این *راز* فرای فهم است؛ چرا که گوی بالدار، تاج است؛ و خدنگ، خِرد؛ و نوک پیکان، فهم. و *پیکان*، یکی است و تو در *راز* گم گشته‌ای که همانند نوزادی است که در زهدان مادرش حمل می‌شود؛ که هنوز برای نور آماده نیست.

و مشاهده بر من آید. حواسم سراسیمه است: بینابیم سوخته: شنواییم گرفته.

و صدایی می‌آید: تو گریز غم جستی؛ پس همه غم سهم تو است. این است آنچه نبشته:

«خداوند بر خودش شرارت همه‌ی ما نهاده.» چرا که آنگاه که در جام *ببلون* آمیخته شود، قلبت، قلبی جهانی است. اما با *مار سبز*، *مار شعف* احاطه شده.

---

[1] Ateph

بر من نشان داده شد که این قلب، قلبی است که لذت بَرَد و مار، مارِ *دِعات* است، چرا که در اینجا تمامی نمادها قابل معاوضه‌اند؛ چرا که هر یک در خودش متضادش را دارد. و این *راز* عظیم *علویونی* است که ورای *مغاک‌*اند. چرا که زیر *مغاک*، تضاد، تقسیم است اما ورای *مغاک*، تضاد *یگانگی* است. و آنجا چیزی نمی‌تواند صحیح باشد جز با فضیلت تضادی که در خودش نهاده شده.

تو نمی‌توانی باور کنی چقدر این مشاهده‌ی *پیکان* حیرت‌آور است. و هرگز نمی‌تواند مسدود گردد، مگر اینکه *مشاهده‌ی ربّان* آب‌های آبگیر، ذهن *بیننده* به زحمت دارند. اما ایشان بادی فرستند که ابری از *فرشتگان* باشد و آن‌ها با پاهایشان در آب زنند و امواج کوچک چلپ چلپ می‌کنند – آن‌ها حافظه‌اند. از آنجا که *بیننده*، سَری ندارد؛ دریایی وسیع و خاموش، پوشیده با ستارگان شب، بر گیتی گسترده است. اما در میان آنجا پیکان قرار دارد. تصاویر کوچک چیزها وجود داشتند، کف‌های روی امواج‌اند. و هماوردی بین *مشاهده* و خاطرات وجود دارد. بر *ربّان مشاهده* نماز گذاردم و گفتم: ای *ربّان* من، این شگفتی را از دیده‌ام برنگیرید.

و ایشان گفتند: می‌بایست اینچنین باشد. بدان سان اگر، حتی برای یک لحظه اجازه یافته‌ای به این *پیکان*، مهیب، همایون، بنگری، حظ بر. اما مشاهده به انجام رسید و ما بادی عظیم بر تو راندیم. چرا که نمی-توانی به اجبار، به کسی که امتناع کرده، رخنه کنی؛ نه با اعتبار؛ چرا که زیر پای پایمال کرده‌ای. تو از همه چیز جز فهم دریغ داشته شده‌ای؛ ای تو که جز توده‌ای خُرد از غبار نیستی!

و تصاویر در برابرم افراشته شدند و مرا به اجبار درآوردند، پس *اِیثیر* به رویم بسته شد. تنها چیزهای ذهن و جسم بر من گشوده‌اند. سنگِ نشاندان، تیره است، چرا که آنچه در آن می‌بینم تنها خاطره‌ای است.

برگه‌ی گیتی[1]

ما به کاخی رسیده‌ایم که در آن در سنگ، جواهری مجزا است، و با میلیون‌ها ماه مقرر گردیده است.

و این کاخ چیزی جز بدن یک زن نیست، سربلند و ظریف و ورای تصور زیبا. او همانند بچه‌ای دوازده-ساله است. او پلک‌های بسیار عمیق و مژه‌های بلند دارد. چشمانش بسته یا تقریباً بسته است. غیرممکن است بتوان چیزی درباره او گفت. او برهنه است؛ تمامی بدنش با موهای طلایی ظریف پوشیده شده که بارقه‌های الکتریکی هستند که نیزه‌های قدرتمند و گرانبار *فرشتگانی* هستند که چارسینه‌هایشان مقیاس پوست او می‌باشد. و موی سر او که تا پاهایش شُریده است، خود نور *خداوند* است. از تمامی شکوهی که *بیننده* تاکنون در *اثیرها* مشاهده کرده است، هیچ کدام شایستگی برابری با کوچک‌ترین ناخن انگشت وی را ندارند. چرا که اگرچه او [بیننده] ممکن است بدون ترتیبات آیینی، از *اثیر* بهره‌ای نبرد، حتی مشاهده این *اثیر* از دورادور، با بهره بردن از تمامی *اثیرهای* پیشین برابری می‌کند.

بیننده در حیرت گم گشته، که *آرامش* باشد.

و طوق افقِ بالای وی، انجمنی از *فرشتگان مقربی* با دستان به هم پیوسته است که ایستاده‌اند و می-سرایند: این دختر *ببلون زیبا* است، که خود را بر *پدر مطلق* مقبول داشته است. وی، او [آن زن] بر همگان فرستاده است.

این *دختر شاه* است. این *باکره‌ی ابدیت* است. این اوست که *القدوس* وی را از *زمان غول‌آسا* بیرون کشانیده؛ و غنیمت آنان که بر *مکان* فائق آمده‌اند. این او است که بر *سیر بیان* مقرر نهاده شده. *مقدس، مقدس، مقدس* است نام وی؛ که نمی‌بایست در میان مردمان از او سخن رود. چرا که وی را کُور[2] نامیده‌اند، و *مَلکوت* و *بتوله*[3] و *پرسِفونه*[4].

و شاعران، سرودها بر او جعل نموده‌اند و پیغامبران چیزهای عبث گفته‌اند و جوانان، رویاهای پوچ دیده‌اند: اما این است او، که معصوم است؛ آن نامِ نام‌ها که نمی‌بایست از آن سخن رود. تفکر نمی‌تواند به شکوهی که داعیه‌اش نگاه دارد بخلد؛ چرا که فکر در حضورش به ذلالت درشکند. حافظه خالی است و در باستانی‌ترین کتب *جادو* کلماتی برای افسون‌کردنش و ستایشی برای نیایشش وجود ندارد. اراده همانند یک نی در تندبادی که سرحدات قلمرویش جاروب کند، خم می‌شود؛ و تخیل نمی‌تواند حتی یک گلبرگ از سوسن‌هایی که وی در برکه‌ی بلوری، در دریایی از شیشه بر آن‌ها ایستاده است ترسیم نماید.

---

[1] برگرفته از *مشاهده و صوت*، *اثیر نهم*

[2] κόρη [Kore]، دختر، دوشیزه [م.]

[3] باکره [عبری] [م.]

[4] Persephone

این اوست که موهایش را به هفت ستاره زینت داده؛ هفت نفس خداوند که مرتبتش را به حرکت آورده و به هیجان آرد. و او موهایش را با هفت شانه زینت بخشیده، که بر آن‌ها هفت نام رمزی *خداوند* نوشته شده است که حتی *فرشتگان* یا *فرشتگان مقرب* یا پیشوایان لشگریان *ربّ* آن را ندانند.

مقدس، مقدس، مقدسی تو، و رحمت باد بر نامت در اعصار، بر کسانی که *اعصار*، تنها ضربان خونت باشند.

بخش سوم

کارت‌های درباری

توضیحات کلی

این کارت‌ها تحلیلی تصویری از نیروهای چهار حرف *نام* و چهار عنصر پدید می‌آورند. آن‌ها همچنین به *دایره‌البروج* ارجاع دارند؛ اما در عوضِ تخصیص سه عُشرِ هر برج به یک کارت، تاثیر از عُشرِ آخر یک برج شروع شده و تا عُشرِ دوم بعدی ادامه می‌یابد. دشواری بیشتری نیز وجود دارد. ممکن است انتظار رود تناسبات عنصری، تناسبات *دایره‌البروجی* را هم‌آوا کند؛ اما چنین نیست. برای نمونه، ممکن است این توقع وجود داشته باشد که بخش آتشین *آتش* به فعال‌ترینِ بروج آتشین ارجاع داشته باشد، یعنی *حمل*. در مقابل، آن آخرین عُشر، عقرب و اولین دو عُشر، *قوس* را نشان می‌دهد؛ که بخش آبیِ *آتش* در *دایره-البروج* می‌باشد و ملایم‌ترین در تاثیر.

دلیل این موضوع این است که در قلمرو *عناصر*، تمامی چیزها مخلوط و مغشوش هستند؛ یا آنچنانکه توجیه‌گر ممکن است بگوید، مضاعف‌امتحان‌شده و به تعادلِ متقابل. تعارفِ این ترتیبات این است که توصیفی بودن این کارت‌ها، به نحوی دشوار و تجربی، برای انواع متفاوت مردان و زنان مناسب می-باشد. می‌توان مجمل گفت که هر یک از این کارت‌ها تصویری از یک فرد است که *خورشید* یا *برج* طالعش در هنگان ولادتش، در انتساب *دایره‌البروجی* کارت قرار می‌گیرد. بنابراین فردی که در ۱۲ اکتبر به دنیا آمده است، بسیاری از کیفیات *ملکه‌-ی شمشیر* را در اختیار دارد؛ در حالی که اگر وی اندکی پیش از نیمه شب به دنیا آمده بود، بسیاری از خصوصیات *شاهزاده‌ی چوبدست* را نیز اضافه می‌کرد.

خصوصیات کلی چهار نجیب زاده[1]

شوالیه‌ها نیروهای حرف י [یُد] را در *نام*[2] نشان می‌دهند. آن‌ها رفیع‌ترین، اصلی‌ترین و فعال‌ترین بخش *انرژی* عنصر هستند؛ به این دلیل، آن‌ها بر پشت اسب و ملبس به زره کامل نشان داده شده‌اند. عمل ایشان، سریع و شدید و گذرا است. به عنوان نمونه *شوالیه* در عنصر *آتش* به *آذرخش* ناگهانی؛ در عنصر *آب* به *باران* یا *فواره‌ها*؛ در *باد* به *وزش باد* و در *خاک* به *کوه‌ها* مرتبط است. این مساله به عنوان یک تمرین ذهنی برای وضع این ارتباطات مابین *نماد* و *نیروهای طبیعی* – که بیان‌گر آن هستند – بسیار مهم است؛ و کسب این دانش برای کار *جادوییِ* عملی ضروری است.

ملکه‌ها حرف ה [هِ] *نام* را نشان می‌دهند. آن‌ها مکمل *شوالیه‌ها* هستند. ایشان *انرژی* اصلی *شوالیه‌ی* خود را دریافت کرده، عمل می‌آورند و ارسال می‌نمایند. در دریافت *انرژی* سریع بوده، برای تاب آوردن دوره‌ی عملیات خویش مناسب هستند؛ اما ایشان محصول نهایی نیستند. آن‌ها مرحله‌ی دوم فرایند خلقت

---

[1] کراولی در نامگذاری کارت‌های درباری از واژگان Knight, Queen, Prince, Princess استفاده می‌کند. لازم به ذکر است در دست تاروت Rider-Waite، این نام‌گذاری متفاوت بوده و به صورت King, Queen, Knight, Princess می‌باشد. نام‌گذاری‌های دیگری نیز وجود دارد که به علت رواج اندک، از ذکر آن‌ها صرفنظر می‌شود. [م.]

[2] تتراگراماتون [م.]

را نمایش می‌دهند که مرحله‌ی چهارم و آخر آن تحقق مادی است. ایشان نشسته بر تخت نشان داده می‌شوند. این بر این واقعیت تاکید دارد که آن‌ها برای اجرای عملیات‌های معین منصوب شده‌اند.

شاهزاده‌ها، *نیروهای* حرف ו [واو] را در *نام* نشان می‌دهند. *شاهزاده*، *پسر ملکه* (دختر *شاه* پیشین) و *شوالیه‌ای* است که وی [ملکه] را تصاحب کرده است؛ بدین ترتیب او در یک ارابه نشان داده شده است؛ که به پیش می‌رود تا *انرژی* ترکیبی والدینش را حمل کند. او صدور فعال یگانگی ایشان، و تجلی آن می-باشد. او تصویر عقلانی یگانگی ایشان است. عمل وی متعاقباً پایدارتر از اجدادش است. او بدون شک از یک لحاظ یک پایداری نسبی کسب می‌کند؛ چرا که او پرونده‌ی منتشرشده‌ی هر آن چیزی است که در خفا انجام شده است. او همچنین، «خدای میرا» است که *عروسش* را به وقتِ و با خصلتِ جنایتش رهایی می‌دهد.

شاهدخت‌ها، ה [هِ آخر] *نام* را نشان می‌دهند. ایشان صدور غایی *انرژی* اصلی را در کمال، تبلور و تجسدِ آن نشان می‌دهند. ایشان تعادل متقابل، بازجذب *انرژی* را نشان می‌دهند. آن‌ها *سکوتی* را نشان می‌دهند که تمامی چیزها بدان باز خواهند گشت. بدین ترتیب ایشان همزمان پایا و عدمی هستند. ممیز[1] معادله‌ی ۲=۰.

شاهدخت‌ها تناسبات *دایره‌البروجی* ندارند. در عین حال به وضوح چهار نوع از نوع بشر را نشان می-دهند. ایشان آن افراد «عنصری» متعددی هستند که ایشان را با کمبود حس مسئولیت می‌شناسیم که به نظر می‌رسد کیفیات اخلاقی‌شان اندکی «کم» دارد. آن‌ها مطابق با تفوق سیاره‌ای تقسیم می‌شوند. چنین انواعی به کَرّات در قصه‌ها تعریف شده‌اند. آنچنانکه *الیفاز لِوی* می‌نویسد: «عشق *مغ* برای چنین مخلوقاتی، بی‌عاطفگی است و ممکن است وی را نابود کند.»

ارتباطات میان این چه*ار* عنصر *نام* به غایت پیچیده است و بحث آن کاملاً ورای حدود هر گونه رساله‌ی عادی می‌باشد؛ آن‌ها در ارتباط با هر کاربری فکر به معنایشان تغییر می‌کنند.

برای نمونه، *شاهدخت*، تا پیش از این که *شاهزاده* او را در ازدواج تصاحب کرده باشد ظاهر نمی‌شود، و [سپس] بر سریر *مادرش* نهاده می‌شود. او بدین ترتیب، *کهولت* شاه پیر اصلی را بیدار می‌کند؛ که در نتیجه *شوالیه‌ی* جوانی گردیده، چرخه را کامل می‌کند. *شاهدخت*، تنها *دوشیزه‌ای* کامل نیست، بلکه به علت مرگ *شاهزاده*، *بیوه‌ای* وانهاده و سوگوار است. تمامی این‌ها در افسانه‌های مشخصه‌ی عصر *اوزیریس* رخ می‌دهد. باز کردن این پیچیدگی‌ها به ندرت به صورت مشخص امکان‌پذیر است؛ اما برای دانش‌آموز کافی است اگر هر بار به کار کردن با یک افسانه رضایت دهد.

طبیعی است که عصر *اوزیریس*، حکمفرمایی *باد*، نزاع و عقلانیت، اینچنین مغشوش باشد و نمادها و ضابطه‌هایش همپوشانی و با یکدیگر تناقض داشته باشند. هم‌آوا کردن حکایات یا تمثیلات بی‌شمار، غیرممکن است چرا که هر کدام برای تاکید بر برخی ضابطه‌ها وضع شده‌اند که برای برآوردن مقصودی محلی یا موقتی ضروری دانسته شده بوده‌اند.

---

[1] audit

شوالیه‌ی چوبدست



شوالیه‌ی چوبدست، بخش آتشین *آتش* را نمایش می‌دهد؛ وی بر درجه‌ی ۲۱ام عقرب تا درجه‌ی ۲۰ام *قوس* حکمرانی می‌کند. او جنگجویی در زره کامل است. بر کلاهخودش اسب سیاهی به عنوان کلاله دارد. در دستش، مشعلی زبانه‌کش حمل می‌کند. شعله‌ای هم در ردایش؛ و بر شعله‌ها می‌تازد. توسن‌اش اسب سیاهی خیزبرداشته است.

کیفیت اخلاقی متناسب با این تمثال، فعالیت، بخشندگی، سبعیت، تهور، غرور، تِکانش‌گری[1] و چابکی در اعمالِ پیش‌بینی‌نشده است. اگر به غلط انرژی داده شود، وی شراندیش، ظالم، متعصب و سبوع است. وی در هر دو حالت برای به انجام رساندن عملش نامناسب است؛ او روشی برای تغییر آن مطابق با شرایط ندارد. اگر در اولین تلاش شکست بخورد، ابتکار بیشتری ندارد.

در *یی چینگ*، بخش آتشین *آتش* به وسیله‌ی هگزاگرام ۵۱ام، *کان*[2]، 震، ䷲، نشان داده می‌شود. تاکید مطرح‌شده کاملاً در توافق با افراس *تاروت* می‌باشد، اما بر خصیصه‌ی رمیدگی، مخاطره‌آمیزی و انقلابیِ وقایعِ متجانس، تاکید زیادی نهاده شده است. به *جویا*[3] نصیحت می‌شود، بیمناک، خونسرد، مصمم و پرانرژی باشد: تا مراقب عمل نابهنگام باشد؛ اما در توانایی خویش با اعتماد به نفس محکم پیش رود.

تمامی این تناسبات *یی چینگ* می‌بایست در جلد XVI مجموعه *کتب مقدس شرق*[4] مطالعه شود و اینجا در جایی که عبارات برای نقل قولِ معمول بیش از حد طولانی هستند، ارجاع ارایه شده است.

---

1 impulsiveness [روانشناسی] [م.]

2 Kan

3 Querent، فردی که طالع‌بینی تاروت در موردش انجام می‌پذیرد. [م.]

4 S.B.E. (Sacred Books of the East), Oxford University Press

ملکه‌ی چوبدست



ملکه‌ی چوبدست بخش آبی *آتش*، سیالیت و رنگ آن است. وی همچنین در *دایره‌البروج* از درجه‌ی ۲۱ام حوت تا درجه‌ی ۲۰ام *قوچ* حکمرانی می‌کند. روی تاج وی گوی بالدار و انوار شعله‌ور قرار دارد. گیسوان بلند قرمز طلایی وی، به وسیله‌ی نیروی مادی‌اش در شکل نوری هندسی نظم یافته است. زیر سریر، شعله‌های خروشان، مداوم‌اند. او در دست چپش، چوبدستی حمل می‌کند؛ اما در سر آن کاجی قرار دارد که تلویحگر رازهای *باکوس* است. وی با پلنگی لمیده مشایعت می‌شود که وی دستش را بر سرش نهاده است. صورت او، خلسه‌ی کسی را بیان می‌دارد که کاملاً به رازهای تهِ دلش معطوف گردیده است.

خصوصیات *ملکه*، تطبیق‌پذیری، انرژی پایستار، اقتدار خونسرد است که می‌داند چگونه از آن برای بهبود جذابیتش استفاده کند. وی خوش‌خلق و بخشنده است اما در برابر ضدیت ناشکیبا. وی ظرفیتی بیکران برای دوستی و عشق دارد؛ اما همواره با ابتکار عمل خودش.

در این کارت به اندازه *شوالیه* غرور وجود دارد اما نجابت خودانگیخته‌ای که خطا را عذر بخواهد ندارد. این غرورِ حقیقی نیست، بلکه بادسریِ ازخودراضی و حتی خودستایی است.

سوی دیگر شخصیت وی این است که وی ممکن است به ماتم‌گرفتن و رسیدن به تصمیمی غلط بر آن گرایش داشته باشد و با بی‌رحمی تمام واکنش نشان دهد. او ممکن است به سادگی اغوا شود؛ آنگاه محتمل است خود را احمق، کله‌شق و ستمگر نشان دهد. ممکن است به سرعت به وی بر بخورد و بدون دلیلی مناسب به فکر انتقام بیافتد. ممکن است بدون بهانه‌ای روشن در مقابل بهترین دوستانش موضع بگیرد و تشر بزند. همچنین، زمانی که گزشش را از دست می‌دهد، آرواره‌های خودش را خرد می‌کند!

بخش آبی *آتش* در *یی چینگ* با هگزاگرام ۱۷ام، *سوئی*[1]، 隨، ䷐، نشان داده می‌شود. بر واکنشِ وابسته به محرک و جریان روان عملِ متعاقب دلالت دارد. ظرفیت عظیمی برای مفهوم‌سازی روان و پیگیری مداوم کار وجود دارد؛ اما این تنها در موقعیت آمرانه موجود دارد و تحت راهنمایی یک ذهن خلاق. تمایلی به دمدمی و حتی بی‌وفایی وجود دارد: مفاهیمی که وی از آن‌ها اطاعت می‌کند، اثری عمیق یا دائم ایجاد نمی‌کند. وی بدون فهمیدن اینکه چه می‌کند «از پسر کوچک خواهد گسیخت و مرد سرد و گرم

---

[1] Sui

چشیده را روانه می‌کند» یا بالعکس (خطوط ۲ و ۳[1]). احتمال حمله‌های مالیخولیایی وجود دارد که وی سعی می‌کند آن را با فوران‌های خلسه یا طغیان‌های وحشت‌زدگیِ غضبِ بیمارگون درمان بخشد.

[1] خطوط هگزاگرام‌های یی‌چینگ از پایین شمرده می‌شوند. [م.]

شاهزاده‌ی چوبدست



شاهزاده‌ی چوبدست، بخش بادی *آتش* را به همراه قوه‌ی بسیط و تبخیرشونده‌ی آن نشان می‌دهد. وی از درجه‌ی ۲۱ام *سرطان* تا درجه‌ی ۲۰ام *اسد* حکمرانی می‌کند. او جنگجویی با زره کامل از جوشن فلس‌دار[۱] می‌باشد. او تاجی مشعشع بر سر دارد که بر بالای آن سر بالدار یک شیر قرار دارد و از تاجش دیواره‌ای از شعله آویخته است. بر سینه‌اش، سیگیل ΤΟ ΜΕΓΑ ΘΗΡΙΟΝ قرار دارد. در دست چپش *چوبدست ققنوسِ استاد ثانیِ آیین* ۵°=۶° R.R. در A.C. [۲] را دارد؛ *چوبدست قدرت و انرژی*؛ در حالی که با بازوی دیگرش، بر شیر لجام زده که ارابه‌اش را می‌کشد؛ ارابه‌ای که با چرخی مستحکم گردیده که از آن شعله می‌تابد. او بر دریایی از شعله‌ها می‌راند که مواج و نمایان است.

کیفیات اخلاقی متناسب با این تمثال، چابکی و قدرت است. اما وی گاه به عمل با محرک خودبخودی متمایل است؛ گاه به سادگی به وسیله‌ی تاثیرات خارجی هدایت می‌شود؛ گاه، خصوصاً در چیزهای جزئی، دستخوش تردید می‌گردد. او خصوصاً در ابراز یک عقیده اغلب خشن است؛ اما وی لزوماً به عقیده‌ای که در رابطه‌اش آنچنان تاکید می‌ورزد باور ندارد. او موضوعی پرشور را فقط محض مطرح-کردنش بیان می‌کند. او در واقع در گواریدنِ کاملِ ذهنش در رابطه با هر موضوع بسیار کند است؛ اما همیشه هر دو جنبه‌ی یک مساله را می‌بیند. او ذاتاً عادل است، اما همیشه احساس می‌کند عدالت نمی‌تواند در جهان عُقلایی کسب گردد. شخصیت وی به شدت اصیل و بخشنده است. او ممکن است لاف‌زنی افراطی باشد در حالی که موذیانه به هر دوی موضوعات لاف‌زنی و خودش به خاطر ساختن آن می-خندد. او خصوصاً در موارد مربوط به تاریخ و سنت تا حد حماقت رمانتیک است و ممکن است «شیرین‌کاری» طراحی کند یا شوخی‌های عملی دقیق اجرا نماید. وی ممکن است «هیچ‌کس»ی بی‌آزار را انتخاب کند و (با هر ابزار استهزا) برای سال‌ها وی را تعقیب کند؛ آنچنانکه *سویفت*[۳]، کبک ناخشنود را آزار می‌داد و اگر قربانی‌اش محتاج باشد، بدون کوچکترین نیتی حاضر است پیراهن تنش را هم بدهد. حس شوخ‌طبعی وی همه‌چیزخوار است، و ممکن است از وی تصویری مرموز بسازد؛ و مردمی که

---

1 scale mail

2 R.R. و A.C.: مجموعه‌ای از آیین‌های خاص همانند آیین صلیب کابالایی، آیین رکن میانه و آیین‌های تقدیسِ ابزارهایِ جادوییِ استاد صغیر. [م.]

3 Swift, Jonathan (1667-1745)

اصلاً چیزی درباره او نمی‌دانند فقط با اسمش، به عنوان نماد *وحشت*، بدون دلیل به ترس بیافتند. این به علت تاثیر آخرین عُشر *سرطان* بر این کارت است. یکی از بزرگترین خطاهای وی غرور است؛ وی خست و تنگ‌نظری را از هر نوع بزرگترین توهین می‌داند. شجاعت وی بیش از اندازه است و تاب‌آوری‌اش خستگی‌ناپذیر. او همواره در برابر مغایرت‌ها می‌جنگد و همواره برنده می‌شود؛ در راهی طولانی – بس طولانی. این اصولاً به علت ظرفیت عظیم وی برای کار است که وی آن را به خاطر خود آن به انجام می-رساند؛ «بدون شهوت نتیجه»؛ شاید تحقیر متکبرانه‌ی وی برای جهان در سطحی گسترده – که هرچند در کنار احترام عمیق و خلسه‌وار برای «هر مرد و زن» به عنوان «یک ستاره» وجود دارد – دلیل آن می-باشد.

زمانی که این کارت بد تکریم شود، شخصیت تنزل می‌یابد. هر یک از کیفیات ذکر شده در بالا در آنتی‌تز آن یافت می‌شود. ظلم عظیمی در وی وجود دارد؛ تا حدی سادیستی و تا حدی بی‌عاطفگی که از بی-تفاوتی بر می‌آید و به معنایی تنبلی! پس وی می‌تواند، نابردبار، پیش‌داور و بی‌کاره باشد – اصولاً بدین خاطر که دردسر را کم می‌کند. از این گذشته او ممکن است خالی‌بند و بزدلی بزرگ باشد.

در *یی* چینگ، بخش بادی *آتش* به وسیله‌ی هگزاگرام ۴۲ام، *یی*[1]، 益، ䷩، نشان داده می‌شود که بر رشد و افزایش دلالت دارد. وی آکنده از فضیلت و دلگرمی بر کاری در حوزه‌ای حیرت‌انگیز تعمق می‌کند؛ اغلب با مفهوم بیان شده در خط ۵: «با قلبی صادق در سودرساندن به همه چیزِ مادون می‌جهد.» در این کار ممکن است موفقیتی عظیم کسب کند. اما این مسیر آکنده از خطرات است. «کسی را می‌بینیم که در رشدش کسی مشارکت نمی‌کند، در حالی که بسیاری می‌خواهند به وی حمله کنند. او در سامان‌بخشیدن به قلبش قانونی معین مد نظر قرار نمی‌دهد.» (خط ٦) با اجتناب از این مخاطره، «گروه‌هایی به مخزن موضوع آن، ده جفت لاکِ لاک‌پشت اضافه می‌کنند که پیشگویی ایشان قابل مقابله نیست – بگذار *شاه*، ایشان را در پیشکش‌هایشان به *خداوند* به کار گیرد...» (خط ۲).

---

[1] Yi

شاهدخت چوبدست



شاهدخت چوب*دست*، بخش خاکی *آتش* را نشان می‌دهد؛ می‌توان گفت وی سوخت *آتش* است. این بیان بر جاذبه‌ی شیمیایی غیرقابل‌مقاومت ماده‌ی سوختنی دلالت دارد. او بر *افلاکِ* یک‌چهارم بخش حول *قطب شمال* حکمرانی می‌کند.

بدین ترتیب *شاهدخت* با کلاه‌پوش قضاوتی همانند شعله-هایی از ابروانش نشان داده شده است؛ و وی برهنه است؛ که نشان می‌دهد عمل شیمیایی تنها زمانی رخ می‌دهد که عنصر کاملاً در ترکیب با جفتش آزاد باشد. او چوبدستی حمل می‌کند که در سر آن قرصی از خور*شید* قرار دارد؛ و وی در شعله‌ای خروشان می‌جهد که با شکلش حرف י [یُد] را به خاطر می‌آورد.

می‌توان گفت این کارت، رقص راهبه‌ی باکره‌ی *ربّان آتش* را نشان می‌دهد؛ (چرا که او در حضور محرابی طلایی می‌باشد که با سرهای قوچ تزئین شده است) و نمادپرداز آتش‌های *بهار* می‌باشد

شخصیت *شاهدخت*، به غایت مستقل است. او زیرک و باجرات است. او زیبایی خود را به وسیله‌ی شهامت و انرژی ذاتی‌اش می‌سازد. نیروی شخصیت او، تاثیر زیبایی را بر بیننده تحمیل می‌کند. در غضب یا عشق، او به طور ناگهانی، خشن و سنگدل است. او تمامی آنچه را به محدوده‌اش وارد شود، مصرف می‌نماید. وی جاه‌طلب و مشتاق است، آکنده از شوقی که اغلب غیرمنطقی است. او هرگز یک زخم را فراموش نمی‌کند و تنها کیفیت صبری که در وی یافت می‌شود، صبری است که او در کمین‌گاه به هدف انتقام‌جویی صرف می‌کند.

چنین زنی اگر بدتکریم گردد، نقصی از این کیفیات را نشان می‌دهد. او سطحی و نمایشی است، کاملاً کم-ژرفا و دروغین؛ در عین حال بدون اینکه ظنی بر آنچنان‌بودن خویش ببرد؛ چرا که وی کاملاً به خود باور دارد، حتی زمانی که برای معمولی‌ترین نظاره‌گر واضح است که وی صرفاً در تشنجی مزاجی می-باشد. او ظالم، غیرقابل‌اعتماد، بی‌ایمان و سلطه‌جو است.

در *یی چینگ*، بخش خاکی *آتش* با هگزاگرام ۲۷ام، *ای*[1]، 頤، ䷚ ، شرح داده می‌شود. این، در اشتیاقی از هر نوع، فردی همه‌چیزخوار، در طرق اکتساب خشنودی کاملاً بی‌پروا و اشباع‌ناپذیر را نشان می‌دهد. در توضیحاتِ *یی*، اخطارها و دلگرمی‌های متفاوتی به اختصار ارایه شده است.

---

[1] i



شوالیه‌ی جام

شوالیه‌ی جام، بخش آتشین *آب* را نشان می‌دهد. حمله‌ی شورانگیز باران و فواره‌ها؛ خودمانی‌تر، قدرت حلالیت *آب*. او از درجه‌ی ۲۱ام *دلو* تا درجه‌ی ۲۰ام *حوت* بر *افلاک* حکمرانی می‌کند. او در زره‌ای سیاه مجهز به بال‌های درخشانی آراسته شده است که به همراه وضع جهنده‌ی اسب جنگی سفیدش بیانگر این است که وی فعال‌ترین جنبه *آب* می‌باشد. وی در دست راستش جامی حمل می‌کند که یک خرچنگ، برج کاردینال *آب*، به معنای تهاجم، از آن بیرون آمده است. توتم وی یک طاووس است چرا که یکی از استغماهای آب در فعال‌ترین شکل آن، درخشندگی است. در اینجا همچنین ارجاعاتی به پدیده فلوئورسانس وجود دارد.

خصوصیات شخصی که با این کارت مشخص می‌شود در هر صورت، در تطابق با تناسبات *دایره-البروجی* اساساً منفعل است. او دلپذیر، تفننی و با کیفیات *زهره*، یا یک *برجیسِ* ضعیف است. او به طریقی منفعل دوست‌داشتنی است. او در پاسخ به جذابیت سریع است و تحت تاثیر چنین محرکی به سادگی مشتاق می‌گردد. اما خیلی بردبار نیست. او نسبت به تاثیرات خارجی به افراط حساس است، اما بدون هیچ عمق مادی در شخصیتش.

زمانی که این کارت بد تکریم می‌شود، او حساس، بی‌کاره و بی‌صداقت می‌گردد. اما با تمام این او دارای معصومیت و پاکی‌ای می‌باشد که ذات طبیعتش است. اما وی من‌حیث‌المجموع آنقدر سطحی است که مشکل بتوان به عمق آن رسید. «نام وی با آب نوشته شده است.»

در *یی چینگ*، بخش آتشین *آب* با هگزاگرام ٥٤ام، *کُوِی*[1]، 歸妹، ䷵، نشان داده شده است. توضیحات به تنهایی مبهم و تا حدی گمراه‌کننده است. در رابطه با دشواری‌های جفت‌کردن صحیح چنین متضادهایی همانند آتش و آب صحبت می‌کند (با *ملکه‌ی چوبدست* مقایسه کنید؛ اما در آن مورد، *آب* تاثیر آرامش-دهنده و تعدیل‌کننده است در حالی که اینجا *آتش* است که دردسر درست می‌کند.) چابکی و خشونت، مناسب خصوصیتی که ذاتاً آرام است نمی‌باشد؛ به ندرت می‌توان فردی را ملاقات کرد که موفق به هم-آوایی این عناصر متعارض شده باشد. او به سوءمدیریتِ تمامی امور متمایل است؛ و مگر با همراهی خوش‌اقبالی محض، کل راهش زندگی‌اش صورتی از شکست‌ها و مصائب مداوم خواهد بود. اغلب «جنگ داخلی» ذهنی‌اش در دیوانگی اسکیزوفرن و مالیخولیایی پایان می‌یابد. سوءمصرف محرک‌ها و مسکن‌ها ممکن است مصیبت را رسوب دهد.

---

[1] Kwei

ملکه‌ی جام



ملکه‌ی جام، بخش آبی *آب*، قدرت پذیرش و انعکاس آن را نشان می‌دهد. در *دایره‌البروج* از درجه‌ی ۲۱ام *جوزا* تا درجه‌ی ۲۰ام *سرطان* حکمرانی می‌کند. تصویر وی به غایت پاک و زیبا و بی‌نهایت لطیف می‌باشد. دیدن حقیقت وی به زحمت ممکن است چرا که وی ذات مشاهده‌کننده را در کمالی شگرف منعکس می‌کند.

او برتخت‌جلوس‌کرده بر آب راکد نشان داده شده است. در دستش جامی صدف‌مانند دارد که از آن یک خرچنگ خاردار[۱] بیرون آمده است. همچنین *نیلوفر آبی ایزیس*، *مادر مطلقه*، را در دست دارد. او در خمیدگی‌های بی‌پایان نور، پوشیده و مستور شده است؛ و دریایی که وی بر آن به تخت نشسته، تصاویر تقریباً مخدوش‌نشده‌ی تصویری را که نشان می‌دهد، در بر دارد.

خصوصیات مرتبط با این کارت، اصولاً رویا، وهم و آسودگی است. او عامل[۲] و پذیرای کامل است و می‌تواند هر چیز را بدون اینکه خودش بدان وسیله تحت تاثیر قرار بگیرد دریافت کرده و ارسال نماید.

اگر بد تکریم شود تمامی این کیفیات تنزل می‌یابند. هر چیزی که از طریق او بگذرد، منکسر و مخدوش می‌گردد. اما به صورت عام، خصوصیات وی عمدتاً بر تاثیراتی که وی را متاثر می‌کند بستگی دارد.

در *یی چینگ*، بخش آبی آب *با* هگزاگرام ۵۸ام، *توئی*[۳]، 兌، ䷹، نشان داده می‌شود. توضیحات همانند کارت، بی‌رنگ است؛ از نصایح ملایمی در باب لذت تشکیل شده است. واقعاً می‌توان گفت معمولاً افراد اینچنینی اصلاً از خود شخصیتی ندارند، مگر اینکه متمایل‌بودن به هر تاثیر یا اثر را بتوان یک شخصیت نامید.

هرچند اشاره‌ای (خط ٦) از لذت عمده افرادی از این نوع، رهبری و جذب دیگران است. چنین افرادی (در اکثر اوقات) بی‌نهایت محبوب هستند.

---

1 crayfish

2 عامل شیمیایی [م.]

3 Tui

شاهزاده‌ی جام



شاهزاده‌ی جام، بخش بادی *آب* را نشان می‌دهد. از یک سو، کشسانی، فرّاریت و تعادل هیدرواستاتیک و از سوی دیگر، قوه‌ی کاتالیزوری و انرژی بخار. او از درجه‌ی ۲۱ام *میزان* تا درجه‌ی ۲۰ام *عقرب* حکمرانی می‌کند.

او جنگجویی است که بخشی از وی در زره پوشیده شده است که هر چند تا حدودی یک چیز اضافی به نظر می‌رسد تا پوشش. در نوک کلاهخود وی، عقابی قرار دارد و ارابه‌ی وی نیز که به یک صدف شباهت دارد توسط یک عقاب کشیده می‌شود. بال‌های او رقیق و تقریباً از گاز می‌باشد. این ارجاعی به قدرت تبخیری است که به معنای روحانی ادراک شود.

او در دست راستش، یک گل نیلوفر آبی حمل می‌کند که برای عنصر *آب* مقدس است و در دست چپش جامی قرار دارد که ماری از آن بیرون آمده است.

توتم سوم، عقرب است که در تصویر نشان داده نشده؛ چرا که فسادی که بیانگر آن می‌باشد، فرایندی به شدت سرّی می‌باشد. زیر ارابه‌ی وی آبی ساکن و راکد از برکه‌ای قرار دارد که باران بر آن سنگین می‌بارد.

کل نمادپردازی این کارت به غایت پیچیده است؛ چرا که *عقرب*، رازآلودترینِ *بروج* است و بخش متجلی-شده‌ی آن که با عقاب نمادپردازی شده است، در واقع کم‌اهمیت‌ترین بخش ماهوی آن می‌باشد.

خصوصیات اخلاقی فرد تصویر شده در این کارت زیرکی، خشونت پنهان و مهارت است. او به شدت مرموز است، هنرمندی از همه نظر. او در سطح، خونسرد و تزلزل‌ناپذیر به نظر می‌رسد اما این نقابی بر شدیدترین حرارت است. او در سطح در معرض تاثیرات خارجی است؛ اما آن‌ها را تنها برای مستحیل-کردنشان به مزیتی بر طرح‌های پنهانش می‌پذیرد. او بدین ترتیب، به معنای متداول، کاملاً بی‌وجدان است و بدین ترتیب معمولاً اطرافیانش به او بی‌اعتماد هستند. ایشان احساس می‌کنند نمی‌توانند و هرگز نخواهند توانست او را درک کنند. بنابراین وی ترسی نامعقول القا می‌کند. او در واقع کاملاً بی‌رحم است. او به شدت به قدرت، خردمندی و اهداف خود اهمیت می‌دهد. او مسئولیتی نسبت به دیگران احساس نمی‌کند و اگر چه توانایی‌هایش بسیار ممتاز است، در صورتی که در بند باشد قابل اعتماد نیست.

در *یی چینگ*، بخش بادی *آب* با هگزاگرام ۶۱ام، *کونگ فو*[1]، 中孚، ䷼ ، نشان داده می‌شود. این یکی از مهم‌ترین اشکال در *یی* می‌باشد: «حتی خوک‌ها و ماهیان را به حرکت در می‌آورد و به تقدیری بسیار

---

[1] Kung Fu

خوب هدایت می‌کند.» تکریم‌ها و ارتباطات آن متعدد و عظیم‌اند؛ چرا که همچنین یک «火 [لی] بزرگ» می‌باشد؛ تریگرام[1] *شمس* که به وسیله‌ی خطوط مضاعف تشکیل می‌شود. در شکل خود، قایق را در نظر می‌آورد اما همچنین تمثال هندسی *سرطان*، *کیوان* در *جدی* می‌باشد.

متعاقباً این کارت قدرتی عظیم است؛ *میزان* که به عقرب می‌رود، دارای انرژی و وزن مهیب، فعال و بحرانی می‌باشد. برای چنین افرادی اراده، احترام و جفت‌گیری صحیح، لازمه موفقیت هستند؛ مخاطره‌ی ایشان جاه‌طلبی تکبرآمیز است.

---

[1] trigram

شاهدخت جام



شاهدخت جام بخش خاکی *آب* را نشان می‌دهد؛ در واقع تبلور. وی قدرت *آب* را در مادیت‌بخشی به مفهوم، حفظ حیات، و تشکیل اساس ترکیب شیمیایی به نمایش می‌گذارد.

او به شکل تمثالی رقصان، پوشیده در جامه‌ای سیال نمایش داده شده که در لبه‌هایش بلورها در حال تشکیل دیده می‌شوند. او به عنوان کلاله قویی با بال‌های گشوده بر سر دارد. نمادپردازی این قو، قوی فلسفه مشرقی را به یاد می‌آورد که کلمه AUM یا AUMGN است، که نماد کل فرایند خلقت می‌باشد[1].

وی جامی پوشیده‌شده حمل می‌کند که از آن یک سنگ‌پشت بیرون آمده است. بار دیگر این سنگ‌پشت است که در فلسفه‌ی *هندو*، فیلی را نگاه می‌دارد که *گیتی* بر پشت آن است. وی بر دریایی کف‌آلود می‌رقصد که در آن یک دلفین – ماهیِ سلطنتی که قدرت *خلقت* را نمادپردازی می‌نماید– در رقص است.

شخصیت *شاهدخت* بی‌نهایت رئوف است. از حیث شخصیت تماماً مطبوع، تماماً شهوانی، نجیب، مهربان و شفیق می‌باشد. او در دنیای *رمانتیک*، در رویای مدام جذبه زندگی می‌کند. در آزمونی سطحی ممکن است مغرور و کاهل به نظر آید، اما این گمانه‌ای کاملاً غلط است؛ وی خاموش و سهل به کار خود مشغول می‌باشد.

در *یی چینگ*، بخش خاکی *آب* با هگزاگرام ۴۱ام، *سان*[2]، 損، ䷨، نشان داده می‌شود. این به معنای تقلیل و انحلال تمامی جمود است. افرادی که با این کارت توضیح داده می‌شوند بسیار به دیگران وابسته هستند؛ اما در عین حال کمک‌حال ایشان می‌باشند. ایشان در بهترین حالت به ندرت دارای اهمیت فردی هستند. ایشان به عنوان هم‌یار بی‌همتا می‌باشند.

---

[1] برای تحلیل و شرح کامل این کلمه ن. ک. *جادو، ص. ٤٥*

[2] Sun



شوالیه‌ی شمشیر

شوالیه‌ی شمشیر بخش آتشین *باد* را نشان می‌دهد. وی باد است، طوفان. او نیروی بی‌امانِ حرکت اعمال‌شده را به عنصری به وضوح کنترل‌پذیر نشان می‌دهد. او جنگجویی زره‌پوش است و در کلاله‌اش بالی گردان دارد. بر توسنی مجنون، از عرش پایین می‌راند، *روح تندباد*. در یک دستش شمشیر است و در دیگری دشنه[1]. وی مفهوم حمله را نمایش می‌دهد.

کیفیت اخلاقی فردی که مورد اشاره است، فعالیت و مهارت، زیرکی و باهوشی می‌باشد. او سبوع، حساس و متهور است اما روی‌هم‌رفته طعمه‌ی مفهوم خودش می‌باشد که برای وی به صورت شهیقی بدون انعکاس درک می‌شود.

اگر بد تکریم شود، دلاوری در تمامی این کیفیات غایب می‌باشد؛ وی از تصمیم یا عزم ناتوان است. هر عملی که بدان اقدام ورزد، به سادگی با مقاومت به کناری زده می‌شود. خشونت ناکافی به عبثی می‌انجامد. «وزوزِ الکیِ لولو[2]»

در *یی چینگ*، بخش آتشین *باد* با هگزاگرام ۳۲ام، *هَنگ*[3]، 恆، ䷟، نشان داده می‌شود. این اولین بار است که در آن ارایه‌ی همانندی فنی دقیق، ساده بوده است و تفکر و تجربه‌ی *چینی* با *غرب* همسانی داشته است. معنی، شرحی دراز دارد: «پشتکار در نیکوکاری یا تظاهرِ پیوسته‌ی قانون وجود یک فرد»؛ این جمله را *لِگِه*[4] در یادداشتش بر هگزاگرام می‌نویسد و این با مفهوم *کابالایی* انرژی خشنی که به عناصر با پایداری حداقل اعمال می‌شود نامتوافق است. اما تریگرام *باد* همچنین بر چوب اشاره دارد؛ و هگزاگرام می‌تواند به جریان مقاومت‌ناپذیر شیره‌ی گیاهی و تاثیر آن بر مقاوم‌سازی درخت اشاره داشته باشد. این گمانه با اخطاری که در خط ٦ داده شده است تقویت می‌شود: «بالاترین خط، منفصل، نشان می‌دهد موضوع مربوطه‌ی خود را برای تداومی طولانی تشویق می‌کند. شرّ وجود خواهد داشت.» با مجاز شمردن آن، تصویر «شعله بسط‌یافته ذهن» - آنچنانکه *زرتشت* آن را می‌خواند - می‌تواند به خوبی به شرح پیشین افزوده گردد. این *اراده‌ی حقیقی* است که ذهن را بی‌اختیار منفجر می‌کند. تاثیر *ثورا* بر یکنواختی است در حالی که اولین عُشر *جوزا* بر الهام است. پس اجازه دهید وی را «حیات کامل خیر شر[5]» تصویر کنیم، استوانه‌ای از نورِ *آرمانی* که تمامی حیات را در شهیقی متمرکز جذب می‌کند، از

---

[1] poniard
[2] Chimaera bombinans in vacuo
[3] Hang
[4] James Legge
[5] integer vitae scelerisque purus

ثورای خاکی به *جوزای* شرف‌یافته می‌گذرد. در اینجا نیز (همانند یی) خطر فرد مورد بحث این نماد نشان داده شده است؛ چرا که عُشر اول، کارت «شرر[1]» یا در دست قدیم، «نیروی اخته» نامیده شده است.

---

[1] در متن اصلی: مداخله [م.]

ملکه‌ی شمشیر



ملکه‌ی شمشیر بخش آبی باد، *کشسانی عنصر* و قدرت انتقال آن را نشان می‌دهد. وی از درجه‌ی ۲۱ام *سنبله* تا درجه‌ی ۲۰ام *میزان* را حکمرانی می‌نماید. بخش بالایی بدن او برهنه است اما وی، کمربندی براق و یک سارونگ[1] پوشیده است. بر نوک کلاله‌ی وی سر یک بچه قرار دارد و از آن انوار نور نوک‌تیزی بیرون آمده است که امپراتوری ژاله‌ی کیهانی وی را منور می‌کند. در دست راست او، شمشیری قرار دارد و در دست چپش، سر مرد ریش‌داری که تازه بریده شده است. وی ادراک روشن و آگاهانه‌ی مفهومِ *آزادی‌بخشی ذهن* می‌باشد.

فرد نمادپردازی شده با این کارت می‌بایست به شدت حساس، مشاهده‌گری تیزبین، مفسری زیرک، فردگرایی شدید، در ثبت مشاهدات سریع و دقیق، در عمل بااطمینان و روحاً بخشنده و عادل باشد. حرکاتش دلپذیر و توانایی‌اش در رقص و تعادل استثنایی.

اگر بد تکریم شود، این کیفیات همگی به سوی مقاصد ناشایست تغییر خواهند کرد. او ظالم، موذی، اغواگر و غیرقابل‌اعتماد می‌گردد؛ و بدین ترتیب، بر پایه‌ی زیبایی صوری و جذابیت متمایزکننده وی، بسیار خطرناک.

در *یی چینگ*، بخش آبی *باد* با هگزاگرام ۲۸ام، *تا کِوو*[2]، 大過، ䷛، نشان داده می‌شود. شکل، بر پرتویی ضعیف اشاره دارد.

شخصیت، فی‌نفسه عالی، نمی‌تواند تداخل را تحمل کند. مال‌اندیشی و حُرم، توجه در مقدمات عمل، یک محافظ هستند (خط ۱). علاوه بر این، پیشرفت با تکیه بر کمک رفیقانِ به وضوح نامتناسب تحصیل می-شود (خطوط ۲ و ۵). تحمل غریب، اغلب مدافعه‌ی ضعف ذاتی را فراهم می‌آورد و حتی می‌تواند تفوق معینی بر محیط بسازد (خط ٤). در چنین واقعه‌ای، ممکن است وسوسه‌ی برعهده‌گرفتنِ ماجراجویی‌های عجولانه که از پیش بر شکست مقدر شده‌اند وجود بیاید. اما حتی در چنین صورتی نیز سرزنشی وارد نمی‌آید (خط ٦). با برآورده‌شدن شرایط، *اراده‌ی حقیقیِ* مساله با این احساس که عمل صحیح (هرچند نامساعد) انتخاب شده است جبران می‌گردد.

چنین افرادی عشق و هواخواهی شدیدی از بخش‌های نامتوقع دریافت می‌کنند.

---

[1] sarong
[2] Ta Kwo



شاهزاده‌ی شمشیر

این کارت بخش بادی *باد* را نشان می‌دهد. در تفسیر مشخص آن، عُقلایی است؛ تصویری از *ذهنی* آنچنان. وی از درجه‌ی ۲۱ام *جدی* تا درجه‌ی ۲۰ام *دلو* حکمرانی می‌نماید.

شکل این *شاهزاده* با زرهی با ظرافت درهم‌تنیده پوشیده شده که با ابزاری معین آراسته گردیده است و ارابه‌ای که وی را حمل می‌نماید نمایانگرِ (حتی با دقت بیشتر) مفاهیم هندسی است. ارابه با کودکان بالدار کشیده می‌شود که بی-مسئولانه در هر جهتی که میلشان بکشد می‌نگرند و می-جهند؛ آن‌ها مهارشده نیستند؛ بلکه کاملاً بوالهوس[1] می‌باشند. متعاقباً حرکت ارابه ساده است، اما از پیشروی در جهتی معین، جز به صورت اتفاقی عاجز می‌باشد. این تصویری کامل از *ذهن* است.

با این وجود بر سر *شاهزاده*، سر تابناک کودکی قرار دارد؛ چرا که در این کارت تاجی سرّی وجود دارد؛ و اگر بر آن تمرکز شود، دقیقاً *تیفارت* است.

عمل فرایندهای ذهنی وی *باد* را – که عنصر وی می‌باشد – به بسیاری الگوهای هندسی تقلیل داده است. اما در این‌ها طرحی حقیقی وجود ندارد؛ آن‌ها تظاهرات نیروی‌های *ذهنِ* بدون قصدی معین می‌باشند. در دست راست وی، شمشیری افراشته قرار دارد که با آن خلق می‌کند اما در دست چپش داسی است تا هر آنچه را خلق نمود بلافاصله نابود نماید.

فردی اینچنین نمادپردازی‌شده، به کلی عقلانی است. وی مملو از مفاهیم و طرح‌هایی است که برآشفته هستند. وی توده‌ای از ایده‌آل‌های نامرتبط با تلاشی عملی می‌باشد. او تمامی اسباب‌های تفکر را در بالاترین درجه در اختیار دارد؛ به شدت باهوش، به طرزی تحسین‌برانگیز منطقی می‌باشد اما ناپایدار در مقصود و در واقعیت بی‌تفاوت نسبت به ایده‌های خویش؛ چرا که می‌داند هر یک از آن‌ها دقیقاً به خوبی دیگری است. او همه چیز را با حذف ماده‌اش و مستحیل کردن آن به دنیای ایده‌آل از استدلال – که کاملاً رسمی و بی‌ارتباط با هر واقعیت است – به عدم واقعیت تقلیل می‌دهد؛ حتی آن‌هایی را که آن واقعیت بر آن‌ها بنا نهاده شده است.

در *یی چینگ*، بخش بادی *باد* با هگزاگرام ۵۷ام، *سان*[2]، 巽، ☴، نشان داده می‌شود. این به علت دمدمی-مزاجی یکی از مشکل‌ترین تمثال‌های کتاب است: این به معنای انعطاف و کیاستِ توامان است.

---

[1] capricious: هم‌ریشه با Capricornus (جدی) [م.]

[2] Sun

وی به علت آزادی کامل، از اصول مقرر بی‌اندازه قدرتمند بوده و ظرفیت نگاهداشت و مطرح‌کردن هر مباحثه‌ی قابل‌تصور را دارد. برای پشیمانی یا افسوس نامستعد است؛ ماهرانه و زیرکانه لاقید بر «نقل از *کتاب مقدس*» برای پشتیبانی از هر نظر برای همیشه، بی‌تفاوت بر سرانجام هر مباحثه‌ی متضاد که دو دقیقه پیش مطرح شده باشد؛ و غیرممکن بر شکست چرا که هر موقعیت به خوبی دیگری است؛ آماده برای ورود به هر آمیزش با نزدیک‌ترین عناصر موجود. این افرادِ فرّار و منعطف، تنها زمانی ارزش می-یابند که با اراده‌ای خلاق – که با هوشی ورای خودشان مستحکم شده باشد – کاملاً رام گردیده باشند. در عمل، این تقریباً ناممکن است: خریداری ندارند، نه حتی با تسلیم‌شدن به امیالشان. با این وجود اینان ممکن است آشوب‌ناک و غیرقابل‌کنترل باشند. هوس‌بازان، و کسانی که خود را وقف مشروبات، مواد مخدر، بشردوستی، موسیقی یا مذهب، اغلب در این دسته هستند.؛ اما وقتی مساله این باشد، ثباتی وجود ندارد. ایشان از یک کیش یا یک خوی به دیگری سرگردان‌اند و همیشه با تعصبِ تقاعدی استوار از آنچه چیزی بیش از هوس یک لحظه نیست، آگاهانه حمایت می‌کنند.

اغواشدن توسط چنین افرادی ساده است؛ چرا که خودِ تجلی، پتانسیلی عظیم دارد: انگار که به یک کودن یکی از مباحثات *افلاطون* ارایه شود. ایشان در این راه ممکن است شهرتی عظیم چه در عمق و وسعت ذهن کسب نمایند.

شاهدخت شمشیر



شاهدخت شمشیر بخش خاکی *باد* را نشان می‌دهد، تثبیت فرّار. وی تجسد مفهوم را سبب می‌شود. او تاثیر *عرش* را بر زمین نشان می‌دهد. وی در خصوصیات *مینِروا*[1] و *آرتِمیس*[2] سهیم است و اشاره‌ای نیز به *وَلکایِر*[3] وجود دارد. وی تا حدودی خشم *خدایان* را نشان می‌دهد و کلاهخودبه‌سر ظاهر می‌شود؛ با *مدوسای*[4] مار–موی به عنوان کلاله‌اش. وی در برابر محرابی عقیم ایستاده است؛ انگار که می‌خواهد از تکفیرش انتقام‌جویی کند؛ و وی با شمشیرش به پایین ضربه می‌زند. عرش و ابرها که منزل وی می‌باشند، به نظر خشمگین می‌آیند.

شخصیت *شاهدخت*، تند و انتقام‌جو است. منطق وی نابودگر می‌باشد. او قاطع و عصبی است، با خِرد عملی و زیرکی در چیزهای مادی. او در مدیریت امور عملی، خصوصاً در جایی که ماهیت آن‌ها جدال‌برانگیز باشد ذکاوت و چیره‌دستی عظیم دارد. وی در حل و فصل مجادلات بسیار زرنگ است.

اگر بد تکریم شود، تمامی این کیفیات متفرق می‌شوند؛ وی متناقض گردیده، تمامی استعدادهایش به نحوی در کنار هم قرار می‌گیرند که گونه‌ای کم‌هوش به وجود آورد که هدفش در برابر ابزار [های تحصیل] نامتناسب می‌باشد.

در *یی چینگ*، بخش خاکی *باد* با هگزاگرام ۱۸ام، *کو*[5]،蠱، ䷑ ، نشان داده می‌شود. این به معنای «دردسر» است؛ یعنی در تمامی مسایل عملی و مادی. ناخشنودترین نماد این کتاب. تمامی کیفیات مناسب *باد* کم‌ارزش، سرکوب و خاموش شده‌اند.

افرادی که چنین مشخص شده‌اند از نظر ذهنی کُند و دستخوش اضطراب دایمی می‌باشند و زیر بار هر نوع مسئولیت، خصوصاً امور خانوادگی، خُرد می‌شوند. معمولاً یکی از والدین در [حرفه] علل‌شناسی امراض[6] یافت می‌شود.

---

[1] Minerva
[2] Artemis
[3] Valkyrie
[4] Medusa
[5] Ku
[6] aetiology

فهم خط ٦ مشکل است که «به ما کسی را نشان می‌دهد که نه به شاه خدمت می‌کند و نه ارباب فئودال؛ بلکه در روحی رفیع ترجیح می‌دهد تمایلات خود را دنبال نماید.» شرح چنین است که *شاهدختی* اینچنینی، که «سریرِ *روح*» می‌باشد، ممکن است همواره گزینه‌ی خلاص‌شدن از شرّ همه چیز را داشته باشد؛ «درب و داغان کردن همه چیز». چنین عملی به حساب خصوصیاتی که در فوق برای تکریمِ خوبِ کارت بیان شد گذاشته می‌شود. چنین افرادی بسیار نادر هستند و ذاتاً، اغلب همچون «کودکان بداقبال» ظاهر می‌شوند. با این وجود ایشان به درستی انتخاب شده‌اند و در موسم مناسب[1]، پاداش خود را دریافت می‌کنند.

---

[1] *عصری دیگر* [م.]



شوالیه‌ی قرص

شوالیه‌ی قرص بخش آتشین *خاک* را نشان می‌دهد و مشخصاً به پدیده‌ی کوه‌ها، زمین‌لرزه‌ها و جاذبه ارجاع دارد؛ اما همچنین فعالیت *زمین* را به عنوان مولّد *حیات* به نمایش می‌گذارد. وی از درجه‌ی ۲۱ام *اسد* تا درجه‌ی ۲۰ام *سنبله* حکمرانی می‌کند و بدین ترتیب در ارتباط عمده‌ای با کشاورزی در نظر گرفته می‌شود. این جنگجو از نوع کوتاه-قد و خوش‌بینه است. در استحکام زره آهنی پویشده شده؛ اما کلاهخودش که بر بالای آن سر یک گوزن است، بالا زده شده است؛ چرا که در حال حاضر وظیفه‌ی وی کاملاً به تولید غذا منحصر شده است. بدین دلیل مجهز به یک خرمن-کوب می‌باشد. علاوه بر این قرصی که حمل می‌کند بسیار مستحکم است و نشان‌دهنده‌ی تغذیه می‌باشد. این خصوصیات به وسیله‌ی اسب وی اثبات می‌گردند؛ اسبی محلی که با استواری بر چهار پا ایستاده است؛ وضعی که در مورد دیگر *شوالیه‌ها* مصداق ندارد. وی در سرزمینی حاصلخیز می‌راند؛ حتی تپه‌های دور، دشت‌های زیرکشت هستند.

افرادی را که وی نمادپردازی می‌کند به کُندی و سنگینی متمایل هستند و درگیر چیزهای مادی می‌باشند. ساعی و صبور هستند اما حتی درباره مسایلی که با آن‌ها ارتباط نزدیکی دارند، دریافت عقلی اندکی دارند. موفقیت ایشان در این مسایل به غریزه و تقلید از *طبیعت* منوط می‌باشد. آن‌ها از انگیزش بی‌بهره هستند؛ و آتش ایشان، آتش دودکننده‌ی فرایند رشد است.

این افراد اگر بد تکریم شوند، ناامیدانه احمق، برده‌وار و کاملاً ناتوان از مِآل‌اندیشی حتی در مورد مسایل خود یا اتخاذ تمایلی هوشمندانه در رابطه با هر چیز خارج از خودشان هستند. ایشان در آنچه به صورت غریزی احساس می‌کنند وضعیتی برتر نسبت به دیگران می‌باشد، زمخت، تندخو و حسود (به نحوی احمقانه) هستند؛ اما شهامت یا هوشِ بهتر کردن خویش را ندارند. در عین حال همواره تندمزاجانه درگیر مسایل حقیر هستند و در هر چیز که سر راهشان قرار بگیرد دخالت کرده، به ناچار آن را ضایع می‌کنند.

در *یی* چینگ، بخش آتشین *خاک* به وسیله‌ی هگزاگرام ۶۲ام، *مسیائو*[1]، 小過 ، ䷽ ، نشان داده می‌شود. این به اهمیتِ مکملش، *کونگ فو* (ن. ک. ذیل *شاهزاده جام*) می‌باشد؛ این یک «*خان*[2] بزرگ» است، تریگرامِ *قمر* زمانی که هر خط مضاعف شود. اما همچنین بر صورت رَملی *اجتماع*، ⁙ ، *عطارد* در *سنبله*، دلالت دارد که ارتباط بسیار نزدیکی با نسبت *آتشِ خاک* در سیستم *کابالایی* دارد.

---

[1] Hsiao
[2] Khan

علاوه بر این، طرح شکل در نظر خردمندان چینی مفهومی از پرنده بود. معنا، متناسباً به وسیله‌ی تاثیر انسانیِ سبکسرانه و غیرمسئولانه، «کمی هرزگی عیاشانه[1]»ی *شکسپیر*، بدبینی *فرانسوی* «زن همیشه دمدمی است[2]» و جماعت متزلزل *کُریولانوس*[3] و بدون شک خود تاریخ تغییر یافته است.

اما *عطارد* در *سنبله*، *هوشی* (و حتی ایده‌ی خلاقی) را نمادپردازی می‌کند که در مورد *کشاورزی* صدق می‌نماید؛ و این (یک بار دیگر!) کاملاً با *ده قرص* – که با *سیاره‌ی* این برج حکمرانی می‌شود – همخوانی دارد. این موضوع به مجموعه‌ی انبوه دلایلی که کل سیستم نمادپردازی را بر پایه‌ی *حقایق طبیعت* می‌داند – به مفهومی که توسط مکتب مادی‌گرای *علم* دریافت می‌شود – اثباتی اضافه می‌کند؛ البته اگر چنین مکتبی بتواند در یک دانشگاه گمنام و منسوخ دوام آورد! یک چنین همدوسی و چنین رویه‌سابیِ درون‌گرا نمی‌تواند شانسی برای ترادف رویاهای فلسفه‌های گنگ باشد.

بدین ترتیب شخصیت مشروح در این کارت بسیار پیچیده است؛ اما در عین حال خوش‌بافت. اما خطرات آن با نمادهای *قمر* و پرنده اشاره شده‌اند. در بهترین حالات، کیفیات اینچنین مورد اشاره، رمانتیک‌بودن و خیال‌پردازی است؛ اما جاه‌طلبی مغرورانه، دنباله‌روی از *آتش مرداب*[4]، خرافات و تمایل به اتلاف وقت در رویابینی بیهوده، مخاطراتی هستند که بسیار به کرات در فرزندان اینچنین خاک یافت می‌شوند. *توماس هاردی*[5] پرتره‌های تحسین‌برانگیز بسیاری از این نوع کشیده است. آنانی که به *آتش مقدس* بی‌احترامی کرده‌اند، بی‌شک صفرایشان بداختر و سیاه است و *خاک* را به حیاتی نو، سخی‌تر و متنوع‌تر برنمی‌افروزانند و در عوض در نور مهتاب اغواگر می‌نگرند و از مادر *زمین* روی می‌گردانند.

---

[1] Little wanton harlotry
[2] Souvent femme vane
[3] Coriolanus
[4] Ignis Fatuus
[5] Thomas Hardy



ملکه‌ی قرص

ملکه‌ی قرص بخش آبی *خاک*، کارکرد آن عنصر را به عنوان *مادر* به نمایش می‌گذارد. وی از درجه‌ی ۲۱ام *قوس* تا درجه‌ی ۲۰ام جدی حکمرانی می‌کند. وی انفعال را معمولاً در بالاترین جنبه‌اش به نمایش می‌گذارد.

ملکه‌ی قرص بر حیات نباتی تکیه زده است. وی بر پس-زمینه در تعمق است که در آن رودی آرام در صحرایی شنی تاب خورده تا بدان باروری بخشد. واحه‌ها در میان زمین‌های بایر سر برآورده‌اند. در برابر وی یک بز بر گوی ایستاده است. در اینجا ارجاع بدان افراس وجود دارد که *کار عظیم*، باروری می‌باشد. جوشن وی از فلس‌ها یا قرص‌های کوچک تشکیل شده است. کلاهخود وی با شاخ-های مارپیچی بزرگِ بزِ مارخور تزئین شده است. وی در دست راستش عصایی در دست دارد که در نوک آن یک مکعب قرار دارد که درون آن یک هگزاگرام سه‌بعدی موجود است و در دست چپش قرص حکاکی‌شده‌ی متناسب وی، کره‌ای از حلقه‌ها و دایره‌های متداخل، قرار دارد. از این رو وی اشتیاق ماده را برای شرکت جستن در کار عظیم *خلقت* نشان می‌دهد. افرادی که با این کارت مشخص می‌شوند، ظریف‌ترین کیفیات ساکن را در اختیار دارند. ایشان بلندپرواز هستند اما تنها در جهات کاربردی. ایشان پشتوانه‌های قوی از عطوفت، مهربانی و دریادلی در اختیار دارند. ایشان عقلانی و به صورت خاص باهوش نیستند؛ اما غریزه و شهود برای نیازهای ایشان بسیار مناسب می‌باشند. این افراد، آرام، سخت-کوش، عمل‌گرا، حساس، خانواده‌دوست و اغلب (در شکلی بی‌صدا و بی‌تصنع) شهوانی و حتی فاسد هستند. ایشان به سوءاستعمال الکل و مواد مخدر متمایل می‌باشند. این به نحوی است که انگار ایشان تنها می‌توانند شادمانی ذاتی خویش را با بیرون شدن از خود محقق کنند.

ایشان اگر بد تکریم شوند راکد، نوکرمآب و نابخرد می‌گردند؛ ایشان بیش از کارکردن جان می‌کنند. زندگی برای ایشان کاملاً مکانیکی است؛ نمی‌توانند برخیزند یا حتی برای برخاستن ورای سهم معین خود تلاش کنند.

بخش آبی *خاک* در *یی چینگ* به وسیله‌ی هگزاگرام ۳۱ام، *هسین*[1]، 咸 ، ䷞ ، نمایش داده می‌شود. این معنای *تاثیر* را می‌دهد. توضیحات، اثر حرکت بخش‌های مختلف بدن را از انگشتان تا آرواره‌ها و زبان شرح می‌دهد. این بیشتر بسط چیزهایی است در بالا گفته شد تا تناسبی دقیق؛ اما در عین حال ناهماهنگی وجود ندارد. توصیه‌ی کلی، پیشروی آرام بدون حمله‌ی علنی بر موقعیت‌های موجود می-باشد.

---

[1] Hsien

شاهزاده‌ی قرص



شاهزاده‌ی قرص بخش بادی *خاک* را نشان می‌دهد و بر تابناکی و بارآوری آن عنصر دلالت دارد. وی از درجه ۲۱ام *حمل* تا درجه ۲۰ام *ثورا* حکمرانی می‌کند.

تمثال این *شاهزاده* مراقبه‌وار است. او عنصر *خاکی* است که قابل فهم گردیده است. پوشیده در جوشنی اندک، کلاهخودش با سر یک گاو نر آراسته شده و ارابه‌ی وی با یک گاو نر کشیده می‌شود که این حیوان به صورت خاص برای عنصر *خاک* مقدس است. در دست چپش، قرصش را نگاه داشته که گویی است همانند یک کُره و چنان نشان‌های نمادهای ریاضی بر خود دارد تا بر قصد موجود در کشاورزی دلالت نماید. وی در دست راستش عصایی گوی‌دار حمل می‌کند که بر بالای آن یک صلیب قرار دارد، نمادی از *کار عظیمِ* به انجام رسیده؛ چرا که وظیفه‌ی وی به ثمر آوردن آن حیات نباتی از ماده عنصر است که خود تغذیه *روح* می‌باشد.

شخصیت معین‌شده به وسیله‌ی این کارت آن انرژی عظیمی است که برای به کارگیری بر صلب‌ترین امور عملی آورده می‌شود. وی پرانرژی و شکیبا، مدیری لایق و کارگری ثابت‌قدم و با پشت‌کار است. او باکفایت، فکور، گوش‌به‌زنگ، قابل‌اعتماد و تزلزل‌ناپذیر است؛ وی پیوسته بر کاربردهای جدید چیزهای معمولی می‌کوشد و محیطش را با مقاصدش بر اساس برنامه‌ای آهسته، پیوسته و سنجیده وفق می‌دهد.

وی تقریباً به طور کامل از احساس بی‌بهره است. وی تا حدی حساس است و ممکن است کودن به نظر برسد، اما چنین نیست؛ بدین دلیل چنین به نظر می‌رسد که وی برای فهم چیزهایی که ورای وسعت دید وی هستند تلاشی نمی‌کند. گاه ممکن است خنگ به نظر برسد و محتمل است نسبت به افرادِ به نسبت روحانی‌تر بی‌میل باشد. به کندی عصبانی می‌شود اما اگر تحریک شود کینه‌توز می‌گردد. تمییز بین خیر و شرِّ شانِ این کارت آنچنان ممکن نیست. تنها می‌توان گفت کیفیات و کمیات این خصوصیات تا حدی تنزل‌یافته می‌باشند. واکنش دیگران نسبت به وی تقریباً کاملاً به مزاج خود ایشان بستگی دارد.

بخش بادی *خاک* در *یی چینگ* با هگزاگرام ۵۳ام، *کیینِ*[1]، 漸 ، ䷴، نشان داده می‌شود. توضیحات، پرواز غازهای وحشی را مدنظر قرار می‌دهد که «آرام آرام به ساحل نزدیک می‌شوند»، «سپس صخره‌های بزرگ» و بعد «پیش‌رونده به سرزمین‌های خشک – درختان بلند» و در انتها «ارتفاعات بلند». بدین ترتیب رهایی آهسته و پیوسته را از شرایط سرکوب‌گر نمادپردازی می‌کند.

---

[1] Kien

توضیحات حتی از آنچه به وسیله‌ی *کابالا* ارایه شده است شادمان‌تر می‌باشد هر چند از همه حیث با آن متوافق است. ملاحظات عملی هرگز در تفکر چینی مفقود نمی‌باشند حتی در غامض‌ترین و ماوراالطبیعی-ترین شکل آن. الحاد بنیادین *سرای سیاه*، خوارشماری «جهان، جسم و دیو» می‌باشد؛ تمامی آنچه برای طرح گیتی ضروری است؛ ترتیب‌دادن به امور به نحوی که «حتی منشاهای شر *ماده* به طور یکسان کاربردی و نیکو بگردند» برای *کار عظیم* یک *استاد* یک موضوع اساسی می‌باشد.

خطای *عارفان مسیحی* در رابطه با این نکته، مسئولیت ظلم، مصیبت و جنونِ جمعی را بیش از تمامی آنچه دیگران ترتیب دادند بر عهده داشته است؛ سمّ آن می‌تواند حتی در آموزه‌های *فروید* که می‌پنداشت *ناخودآگاه* «دیو» می‌باشد ردیابی شود؛ در حالی که در واقع غریزه‌ای می‌باشد که تحت یک حجاب، نقطه‌نظرِ ذاتیِ هر فرد را بیان می‌کند و در صورتی که درست فهمیده شود، کلید *تشرف* و اشاره به بذری می‌باشد که می‌تواند در شکل «معرفت و گفتگو با فرشته‌ی نگهبان مقدس» شکوفا و بارور گردد. چرا که «هر مرد و هر زن یک ستاره است.»

اما بی‌شک قضاوت *استاد بعید* در رابطه با این کارت به وسیله‌ی گذر آن از *حمل* به *ثورا* متاثر شده است. (چرا که ایشان هستند که تحت هدایت *مرشدین معبد* تمامی جزئیات افراس را تعیین می‌نمایند.) مکرراً فراموش می‌شود که *ثورا*، *منزل زهره* است و *قمر* در آنجا در شرف است. افراس جدید ارایه‌شده در *رساله‌ی* حاضر، رنگ اصلی زمین را نه سیاه بلکه سبز می‌گرداند؛ و اصرار دارد که هر *قرص*، نمادی زنده و گردنده است.

نظریه‌ی مرکزی *کتاب شریعت*، *کمال گیتی* را اقامه می‌دارد. در مفهوم همه‌خدایی آن، تمامی امکان‌ها ارزش مساوی دارند؛ هر *نقطه-رخداد* و تمامی آن‌ها، «ظهوری از *نوئیت*» می‌باشند؛ آنچنانکه در *کتاب معرفت یا بلاهت* آمده است، «به هیچ نپیوند! مگذار میان تو و هر چیز و هر چیز دیگر تفاوتی نهاده شود؛ چرا که بدان سان خسران آید. اما او که از این سود بَرَد، بگذار سرور همگان باشد!» *کتاب شریعت*، اول، ۲۲. یا حتی جامع‌تر و ساده‌تر: «هر عدد نامحدود است؛ تفاوتی نیست.» *همان*، فصل اول، ٤.

شاهدخت قرص



شاهدخت قرص، آخرین کارت *درباری*، بخش خاکی *خاک* را نشان می‌دهد. وی متعاقباً بر مرز تغییرشکل قرار دارد. وی قَوی و زیبا است؛ به همراه نمایشی از تفکر شدید؛ انگار که بخواهد از اندیشه‌ای رمزی آگاه شود. کلاله‌ی وی، سر قوچ است و عصایش در زمین فرود می‌آید. در آنجا سر آن یک الماس می‌گردد؛ سنگ قیمتی کِتِر و بدین ترتیب تولد والاترین و خالص‌ترین نور را در عمیق‌ترین و تاریک‌ترین *عناصر* نمادپردازی می‌کند. وی در میان بیشه‌ای از درختان مقدس در برابر محرابی ایستاده است که تلویحگر دسته‌ای از گندم است؛ چرا که وی کاهنه‌ی *دِمتر*[1] می‌باشد. وی درون جسم خود، راز آتیه را حمل می‌کند. رفعت او با قرصی که حمل می‌نماید با تاکید بیشتری همراه گردیده است؛ چرا که در وسط آن، نگاره‌ی چینی بیانگر نیروی مارپیچی دوگانه *خلقت* در تعادل کامل قرار دارد؛ از این، گل‌سرخ *ایزیس*، مادر برومند بزرگ، روییده است.

خصوصیات فرد بیان‌شده با این کارت برای برشمردن، بسیار متعدد می‌باشد؛ می‌بایست چنین خلاصه کرد که وی *زنانگی* در تصویرشدن غایی خود می‌باشد. وی تمامی خصوصیات زن را در بر دارد و به تمامی بر تاثیراتی که وی بدان مقید است وابسته می‌باشد – هر کدام که متجلی شود. اما در همه‌ی موارد، خصیصه‌های او فی‌نفسه خالص خواهد بود و لزوماً به هیچ خصیصه‌ی دیگر که به طریق معمول نمادین درنظر گرفته می‌شود وابسته نیست. پس به یک تعبیر شهرت عام وی از حیث ناپایداری پریشان خواهد بود. کمابیش همانند چرخ لاتاری می‌باشد که بیرون آمدن هیچ عددی، نتیجه‌ی عمل بعدی را پیش‌بینی یا متاثر نمی‌کند. ثمره‌ی *فلسفه تِلِما* در والاترین و کامل‌ترین شکل خود در این مراقبه، متمتع شده، به عمل می‌آید، پخته می‌شود، به بار می‌آید و حیات می‌یابد. چرا که در نظر استاد، هر گردش چرخ به تساوی محتمل است و به تساوی یک پاداش؛ چرا که تمامی *وقایع* «ظهوری از *نوئیت*» می‌باشند.

بخش خاکی *خاک* به وسیله‌ی هگزاگرام ۵۲ام، *کان*[2]، 艮، ䷳، نشان داده می‌شود. معنی، «یک کوه» می‌باشد. این افراس چینیِ *تعادل*، عجب جایگاه رفیعی دارد و چه توافق نزدیکی با *کابالای مقدس*!

کوه، مقدس‌ترینِ نمادهای دنیوی است؛ و در شوقش به اعلی، خشک، زمخت و غیرقابل‌حرکت. انگار با انرژی *تیتانیِ*[3] *آتش پنهان* سر بر آورده است. چیزی به اندازه‌ی هیروگلیف جوهر *الوهیتِ سرّین* و خودِ *فالوس*، حتی جدی، برج *سال نو* که در *دایره‌البروج* در شرف است و اِله آن به اندازه خود *القدیم القدوس*، درون‌زاد.

---

[1] Demeter
[2] Kan
[3] Titan

برای *دانش‌آموز* ضروری است که این افراس را برای خود در تمامی نمادهایش دنبال کند: باد، کشسان و منعطف، در عین حال نافذ و عنصر احتراق؛ آب، روان در عین حال تراکم‌ناپذیر، خنثی‌ترین و مرکب-ترینِ اجزاء ماده زنده؛ در عین حال ویرانگرِ سخت‌ترین صخره‌ها با هجومی فیزیکی و مقاومت‌ناپذیر در قدرت سوزان حلالیتش؛ و آتش، آنچنان نزدیک با *روح* که اصلاً یک ماده‌ی جوهری نیست، بلکه یک پدیده؛ در عین حال آنچنان با *ماده* پیوسته که عین قلب و جوهر تمامی چیزها می‌باشد.

خصوصیات *کان* در *یی* چینگ، سکون است؛ هر خطِ توضیحات، آسودگیِ بخش‌های بدن و تاثیرات آن‌ها را یک به یک شرح می‌دهد: انگشتان پا، ران‌ها، نخاع و آرواره‌ها.

این فصل از این حیث، خط به خط با ۳۱ام، *هسین*، – که بخش دوم *یی* [۴۲ام] را آغاز می‌کند– همخوانی نزدیکی دارد.

افراس *روزیکروسیِ*[1] *تتراگراماتون* بهتر از این نمی‌تواند – برای هر گوش که به هم‌آوایی فردوس‌وار هم‌کوک شده است – بیان شود.

سیاره‌ای در سپهر نیست
که در حرکتش همانند فرشته‌ای نخواند،
باز بر کرّوبین چشم‌برنا می‌سرایند
اما آنگاه که این پوششِ گل‌آلودِ زوال
ما را در بر گیرد، سرشت ما نتواند آن را شنیدن.

بگذار تمامی دانش‌آموزانِ این *رساله* و این کتاب *تاحوتی*، این *کتاب* حیّ که انسان را در همه‌ی *دوران‌ها* رهنمون می‌دارد و در هر صفحه‌اش وی را به *جاودانگی* می‌برد، به این ساده‌ترین، دوررِس‌ترین *افراس* در قلب و ذهنش وفادار بماند که در سرّ *وجودش* آتش زند؛ باشد که همچنین در کنکاش هر گوشه‌ی گیتی، *نور حقیقت* بیابد تا بر *معرفت و گفتگوی فرشته‌ی نگهبان مقدس* نایل شود و *کار عظیم* به انجام رساند و به خیر *عالی*، خرد حقیقی و *شادمانی* تمام نایل گردد!

---

[1] Rosicrucian

چهار کارت تکخال

چهار تکخال، ریشه‌های چهار عنصر را نشان می‌دهند. آن‌ها کاملاً ورای دیگر کارت‌های صغیر بوده – به همان صورتی که گفته می‌شود کِتِر تنها به وسیله‌ی بالاترین نقطه י [یُد] در *تتراگراماتون* نمادپردازی می‌شود – از آن کارت‌ها مجزا می‌باشند. در این کارت‌ها هیچ تجلی واقعی عنصر در شکل مادی وجود ندارد. آن‌ها پیوندی میان کارت‌های صغیر و *شاهدخت‌ها* برقرار می‌کنند که بر *عروش*، حول *قطب شمال* حکم می‌رانند. *نصف‌النهار*، *هرم کبیراست* و *عناصر*، در *جهت شرق*، به ترتیبِ *تتراگراماتون*، *آتش*، *آب*، *باد*، *خاک* حکمرانی می‌کنند. بنابراین به طور تقریبی، تکخال–شاهدخت‌های چوبدست بر *آسیا*، *جام‌ها* بر *اقیانوس آرام*، *شمشیرها* بر *قاره‌ی آمریکا* و *قرص‌ها* بر *اروپا و آفریقا* حکمرانی می‌کنند. برای روشن ساختن این ارتباط می‌توان اندکی به نماد *پنتاگرام* یا *سپر داوود* وارد شد. که *روح* را نشان می‌دهد که بر چهار عنصر حکمرانی می‌کند و بدین ترتیب نمادی از *فتح انسان* می‌باشد.

درک مفهوم عنصر *روح* بسیار مشکل است. حرف ש [شین]، حرف *آتش* است و می‌بایست با نشان‌دادن همزمان *روح* ، کاری دوگانه انجام دهد. به طور کلی خصیصه‌های *روح* همانند دیگر عناصر روشن و ساده نیستند. بسیار جالب توجه است که *لوح روح* در سیستم *خنوخی* کلید تمامی مشکلات می‌باشد؛ همانطور که در سیستم *هندویی*، *آکاشا*، *تخم‌مرغ تاریکی* می‌باشد.

از سوی دیگر، *روح*، *کِتِر* را نشان می‌دهد. شاید هرگز به ذهن *استاد یا استادان بعیدی* که *تاروت* را ابداع کرده‌اند نمی‌رسیده است تا بدین حد وارد این موضوع شود. نکته‌ای که می‌بایست به خاطر سپرده شود این است که *تکخال‌ها* چه در ظهور و چه در معنیِ خود، خودِ عناصر نیستند بلکه بذر آن عناصر می‌باشند.

چهار کارت دو

این کارت‌ها به *خُکمَه* ارجاع دارند. *خُکمَه* از دید یک فرد عادی واقعاً عدد ۱ است و نه عدد ۲؛ چرا که وی اولین تجلی است؛ *کِتِر* کاملاً پوشیده می‌باشد تا هیچ‌کس به هیچ ترتیب چیزی از نداند. بنابراین تنها در رسیدن به رقم دو می‌باشد که عنصر به صورت خودِ عنصر نمایان می‌شود. *خُکمَه* به هیچ تاثیری نیالوده است و بدین ترتیب عناصر در اینجا در وضعیت هم‌آوای اصلی خودشان ظاهر می‌شوند.

دوی چوبدست، *ربّ حفظ*[1] نامیده می‌شود و انرژی آتش را نشان می‌دهد؛ آتش در بهترین و والاترین شکل خود.

دوی جام، *ربّ شوق*[2] می‌باشد که نقشی مشابه را برای آب انجام می‌دهد.

دوی شمشیر پیش از این *ربّ صلحِ بازیافته* نامیده می‌شد. اما این کلمه‌ی «بازیافته» نادرست است چرا که هیچ برآشفتگی وجود نداشته است. بدین سان *ربّ حِلم*[3] عنوان بهتری است: اما فهم آن تفکری بسیار می‌طلبد چرا که *شمشیر*، به شدت فعال است. ممکن است مطالعه‌ی *رساله‌ای بر سکوت* برای مفهومی موازی مفید باشد: *شکل منفیِ مفهوم مثبت*. همچنین *رساله‌ای بر عصمت* را ببینید (*انشائات کوتاه به سوی حقیقت، صص. ۷۰-۷٤*) که نتیجه می‌گیرد:

> «*آقایان شوالیه*، به هوش باشید: سلاح‌هایتان را بیایید و سوگندتان تجدید کنید؛ چرا که آن روز پیشگوییِ شوم است و مهلکانه مستعد خطری است که نتوانید آن را با لبریز کردن از کردارهای خوش و جسارت عصمت استادانه و مردانه پر کنید.»

همچنین *کاتولوس*[4] را مشاهده کنید:

domi maneas paresque nobis Novem continuas futationes.

وی همچنین در وضع *هارپوکرات* دچار سوءتعبیر نمی‌شود؛ *سکوت* و *عصمت* ایزومر هستند.

تمامی این‌ها یک موردِ گزاره‌ی عمومی واحد می‌باشند که مجموع *انرژی* بی‌نهایت گیتی *صفر* است.

دوی قرص در زمان دور *ربّ تغییر موزون* نامیده می‌شد. اکنون، ساده‌تر، *نوع*[5] نامیده می‌شود و در اینجا افراس می‌بایست اندکی روشن‌تر بیان شود. این خال، *خاکی* است و ارتباطی با *شاهدخت‌ها وجود دارد و بدین ترتیب* با ה [هِ آخر] *تتراگراماتون*. *خاک*، سریر *روح* است؛ آنچه به پایین برسد بلافاصله دوباره در بالا بیرون می‌آید. از این رو کارت نمادپردازی مار، نوارِ بی‌انتها را متجلی می‌کند.

---

[1] در متن اصلی: سلطه [م.]

[2] در متن اصلی: عشق [م.]

[3] در متن اصلی: صُلح [م.]

[4] Catullus

[5] در متن اصلی: تغییر [م.]

چهار کارت سه

این کارت‌ها به *بینا* ارجاع داده شده‌اند؛ در هر یک از آن‌ها نمادپردازی *بیان* اظهار شده است. مفهوم بارور شده، مثلث تشکیل گردیده است. در هر مورد، مفهوم دارای پایداری معینی است که هرگز نمی-تواند برهم‌بخورد اما یک فرزند می‌تواند از آن‌ها بیرون آید.

سه‌ی چوبدست متناسباً *ربّ عزم*[1] است. مفاهیم اراده و *حفظ* در *خصوصیت* تفسیر شده‌اند.

سه جام *ربّ شُرّ*[2] نامیده می‌شود. مفهوم عشق به باروری رسیده است؛ اما اکنون به اندازه‌ی کافی در درخت پایین هست تا اشتقاقی بسیار مشخص بین خال‌ها معرفی دارد که پیش از این ممکن نبوده است.

مفهوم تقسیم، تغییرپذیری، مفهوم کیفیت بادی چیزها، خود را در *سه‌ی شمشیر* عیان می‌دارد، *رب سوز*[3]. در اینجا تاریکی *بینا* به خاطر می‌آید، زاری *ایزیس*؛ اما این اندوهِ عوامانه، وابسته به ناامیدی یا ناخرسندی فردی نیست. این *ولتشمِرتز*[4] است، اندوه جهانی؛ کیفیت مالیخولیا.

سه‌ی قرص، مشابهاً نتیجه‌ی مفهوم *خاک*، تبلور نیروها را عیان می‌کند؛ و بدین ترتیب *سه‌ی قرص*، *ربّ سعی*[5] نامیده می‌شود. مشخصاً چیزی انجام شده است.

---

[1] در متن اصلی: فضیلت [م.]

[2] در متن اصلی: عیش [م.]

[3] در متن اصلی: غم [م.]

[4] Weltschmretz

[5] در متن اصلی: کار [م.]

چهار کارت چهار

این کارها به *خِسِد* منتسب هستند. ارتباط بین عدد *چهار* و عدد *سه* بسیار پیچیده است. خصوصیت مهم این است که *چهار*، «زیر مغاک» است؛ بدین ترتیب در عمل این به معنای جمود، تجسد است. چیزها متجلی شده‌اند. نکته‌ی اساسی این است که *نقش قانون* را بیان می‌دارد.

در خال *چوبدست*، کارت، جزم[1] نامیده شده است. آن تجلی که توسط *بینا* وعده داده شده بود اکنون رخ داده است. این عدد می‌بایست بسیار صلب باشد چرا که تاثیر واقعی حکمرانی بر تمامی کارت‌های متعاقب می‌باشد. *خِسِد*، *ژوپیتر-آمون*[2]، *پدر*، اولینِ زیر *مغاک*، والاترین مفهومی است که می‌تواند به روش عقلایی فهمیده شود و به این علت است که به *ژوپیتر* – که *دِمیورگ*[3] می‌باشد – انتساب یافته است.

چهار جام، *شُرّ*[4] نامیده می‌شود.

ماهیت مذکر آتش به *چهار چوبدست* اجازه می‌دهد به صورت مفهومی بسیار مثبت و صریح ظاهر شود. ضعف موجود در عنصر آب خلوصش را تهدید می‌کند؛ به اندازه‌ی کافی قوی نیست که خود را به درستی کنترل نماید؛ بنابراین *ربّ شکفت*[5] [شش جام]، اندکی ناپایدار است. خلوص تا حدی در فرایند ارضا گم شده است.

چهار شمشیر، *قبول*[6] نامیده شده است. این تا حدی به صورت «مرد قوی مسلح، که آرامش خانه را حفظ می‌کند» پدیدار می‌شود. طبیعت مذکر باد، آن را غالب می‌دارد. کارت تقریباً تصویری از تشکیل اجتماع نظام قبیله‌ای نظامی می‌باشد. وقتی به *قرص* می‌رسیم، سنگینی نماد تا حدی بر ملاحظات ضعف آن برتری می‌یابد. این کارت *توان*[7] نامیده شده است. این توانی است که بر همه چیز چیره شده، آن‌ها را پایدار می‌گرداند؛ اما امور خود را بیشتر با مذاکره و روش‌های مسالمت‌آمیز مدیریت می‌کند تا حکمی از خودش. *قانون*است؛

قانون اساسی، بدون هیچ عنصر مهاجم.

---

[1] در متن اصلی: اتمام [م.]

[2] Ammon

[3] Demiurge

[4] در متن اصلی: عیش [م.]

[5] در متن اصلی: لذت [م.]

[6] در متن اصلی: آتش‌بس [م.]

[7] در متن اصلی: قدرت [م.]

چهار کارت پنج

در «آرایشات ناپلی»، معرفی عدد *پنج*، مفهوم حرکت را در آمدن به یاریِ ماده نشان می‌دهد. این کاملاً یک مفهوم‌سازی انقلابی است؛ نتیجه، یک واژگونی کامل نظام تثبیت‌شده‌ی ایستا می‌باشد. اکنون طوفان و تنش پدید می‌آید.

این نمی‌بایست همانند چیزی «شر» در نظر گرفته شود. احساس طبیعی در مورد آن، واقعاً تنها چیزی کمی بیشتر از بی‌میلی مردم به بلند شدن از ناهار و بازگشت به سر کار می‌باشد. در افراس *بودایی غم*، این مفهوم به صورت ضمنی بیان شده است که اینرسی و عدم حساسیت می‌بایست [علایم] مشخصه‌ی آرامش باشد. احتمالاً آب و هوای *هند* تا حدی دلیل این عقیده می‌باشد. *اساتید مکتب سفید* – که *تاروت* کتاب مقدس ایشان می‌باشد – نمی‌توانند با ساده‌سازی وجودِ اینچنینی موافق باشند. هر پدیده یک آیین [مقدس] است. به خاطر تمامی این دلایل، اختلال، اختلال است؛ پنج *چوبدست*، *ضرب* نامیده می‌شود.

از سوی دیگر، *پنج جام*، *وَیل*[1] نامیده می‌شود؛ تنها بدین علت طبیعی است که *آتش* در یک انرژی وافر سرخوش است؛ در حال که آبِ *شکفت*[2] [شش جام]، طبیعتاً آرام می‌باشد و هر اختلال در آسودگی می‌تواند یک مصیبت دانسته شود.

پنج شمشیر به طور مشابه دردسرآفرین است؛ کارت، *خلع*[3] نامیده شده است؛ برای حفظ آرامشِ مسلحِ *چهار*، نیرو، ناکافی است. در واقع از نزاع خروج صورت گرفته است. این می‌بایست خلع معنی بدهد، چرا که مفهوم اصلی *شمشیر*، تجلی نتیجه‌ی عشق بین *چوبدست* و *جام* بوده است. این بدان دلیل است که تولد می‌بایست خود را در دوگانگی *شمشیر* و *قرصی* نشان دهد که طبیعت هر یک بسیار ناکامل پدیدار می‌شود.

پنج قرص در وضعیت شرّی مشابه قرار دارد. آرامیِ نرمِ *چهار* کاملاً مضمحل شده است؛ کارت، زحمت[4] نامیده می‌شود[5]. سیستم اقتصادی در هم شکسته شده است؛ دیگر مابین نظام‌های اجتماعی تعادلی وجود ندارد. در مقایسه با نشان‌های دیگر خال‌ها، در بی‌حس و سرسخت بودن *قرص*ها – به علت انقلابشان که در خدمت پایداری ایشان می‌باشد – عملی وجود ندارد؛ حداقل نه در حوزه خودشان که بتواند مساله را متاثر سازد.

---

[1] در متن اصلی: ناامیدی [م.]

[2] در متن اصلی: لذت [م.]

[3] در متن اصلی: شکست [م.]

[4] در متن اصلی: نگرانی [م.]

[5] ن. ک. *اسکیت*، *فرهنگ ریشه‌شناسی* [Skeat, Etymological Dictionary]. مفهومِ سرگردانی مطرح است؛ همانطور که سگ‌ها نگران گوسفندان هستند. توجه کنید به تشابه با *ابوالهول*.

چهار کارت شش

این کارت‌ها به *تیفارِت* منسوب هستند. این *سفیرا* از جهاتی در میان بقیه مهم‌ترین می‌باشد. مرکز کل نظام است؛ تنها *سفیرای* زیر *مغاک* است که مستقیماً با *کِتِر* در ارتباط است. مستقیماً از *خُکمَه* و *بینا* تغذیه می‌شود؛ همچنین از *خِسِد* و *گِبورا*. بدین سان به طرزی تحسین‌برانگیز برای تفوق بر *سفیراهای* پایینی مناسب است؛ به صورت عمودی و افقی متعادل است. در نظام سیاره‌ای، *خورشید* را نشان می‌دهد و در نظام *تتراگراماتون*، *فرزند*. کل پیچیدگی هندسیِ *رُواخ* می‌تواند وَسعی از *تیفارت* در نظر گرفته شود. خودآگاهی را در هم‌آواترین و متعادل‌ترین شکل خود نشان می‌دهد؛ مشخصاً در شکل، نه فقط در مفهوم؛ همانندِ موردِ عددِ *دو*. به بیان دیگر، *فرزند*، تفسیری از *پدر* به بیان *ذهن* می‌باشد.

چهار *شش*، نمایش‌گر عناصر مربوطه‌ی خود در بهترین حالت عملی آن‌ها می‌باشند.

شش چوبدست، چنگ[1]، نامیده می‌شود. فوران انرژی در *پنج چوبدست* – که آنچنان ناگهانی و تُند بوده است که حتی مفهوم ضرب را ارایه داده است – اکنون کاملاً پیروزی کسب کرده است. نقش یا ربّانیتِ[2] خال چو*بدست* کاملاً به اندازه‌ای که در صورت نمایش انرژی کمتر می‌توانست وجود داشته باشد پایدار نیست. بنابراین از اینجا به بعد، به محض اینکه جریان، رکن میانه را ترک کند، سستی ذاتی عنصرِ *آتش* (که یعنی به خاطر تمامیِ خلوصش، کاملاً متعادل نیست) به پیشرفت‌های نامطلوب می‌انجامد.

شش جام، *شکفت*[3]، نامیده شده است. این لذت، از نوعِ لذتی است که کاملاً هم‌آوا است. از آنجا که برج *دایره‌البروجی* کارت، *عقرب* می‌باشد، لذت در اینجا در مناسب‌ترین جایگاه خود ریشه یافته است. این در عالی‌ترین شکل، کارتی بارور است و یکی از بهترین کارت‌ها در دست.

شش شمشیر، *جمع*[4] نامیده می‌شود. حکمران آن، *عطارد* است تا که عنصر موفقیت از مفهوم تقسیم و منازعه فاصله بگیرد؛ هوشی است که هدف را تحصیل کرده است.

شش قرص، *مشت*[5] نامیده شده است؛ حکمران آن *ماه* است. این کارتِ برقراری است؛ بسیار سنگین است و کاملاً عاری از تخیل می‌باشد اما در عین حال تا حدی رویایی. تغییر، سریع به سراغش می‌آید؛ وزن *خاک* در نهایت جریان را به صرفِ رخداد چیزهای مادی پایین خواهد کشید. در عین حال در *ماه*، که در *ثور* – برجی که خود ماه در آن در شرف است – می‌باشد، بهترین کیفیات *قمری* نهاده شده‌اند. علاوه بر این *انرژی* خورشیدی، وی را بارور کرده و برای وجود زمان نظامی متعادل ساخته است. کارت ارزشِ مُشت نامیده‌شدن را دارد. تنها به یاد داشته باشید تمامی موفقیت‌ها موقتی است؛ هرقدر هم توقف بر *مسیر جهد* کوتاه باشد.

---

1 در متن اصلی: پیروزی [م.]

2 lordship، کیفیت «ربّ» بودن هر کارت [م.]

3 در متن اصلی: لذت [م.]

4 در متن اصلی: علم [م.]

5 در متن اصلی: موفقیت [م.]

چهار کارت هفت

این کارت‌ها به *نصاخ* منتسب می‌باشند. موقعیت به طور مضاعف نامتعادل است؛ خارج از رکن میانه و در *درخت*، بسیار پایین. مخاطره‌ی بسیار زیادی می‌کند که تا این حد در وهم نزول نماید و ورای همه‌ی این‌ها، کشمکشی عصبی را به انجام رساند. *نصاخ* به *زهره* مرتبط می‌باشد؛ *نصاخ* به *زمین* مربوط است؛ و بزرگ‌ترین مصیبتی که می‌تواند بر سر *زهره* بیاید از دست دادن اصالت عرشی وی می‌باشد. چهار *هفت*، ظرفیت حاصل آوردن هیچ آرامشی را ندارند؛ و هر یک انحطاط عنصر را به نمایش می‌گذارند. ضعف نهایی آن در هر مورد نشان داده شده است.

هفت چوبدست، *جلاء*[1] نامیده شده است. انرژی، خود را در نفس‌های آخر خود می‌یابد؛ ناامیدانه دست و پا می‌زند و ممکن است فایق آید. این کارت، نقصان موجود در مفهوم *بهرام* را رو می‌کند. گویی میهن-پرستی کفایت نکند.

هفت جام، *نشت*[2] نامیده شده است. این یکی از بدترین مفاهیمی است که می‌تواند وجود داشته باشد؛ وضعیت آن زهر است، هدفش دیوانگی؛ پندار *رعشه‌ی جنون*[3] و اعتیاد به مواد مخدر را نشان می‌دهد؛ فرورفتن در باتلاق لذت غلط را نشان می‌دهد. مشخصاً بد است چرا که چیزی برای متعادل‌کردن آن وجود ندارد – و نه یک سیاره‌ی قوی برای سر پا نگاه داشتن آن. *زهره* به دنبال *زهره* می‌آید و *زمین* به هم خورده، به مردابی پر از عقرب بدل می‌شود.

هفت شمشیر، *تَرک*[4] نامیده شده است. این کارت باز هم از هفت چوبدست ضعیف‌تر است. در عوض نشانی فعال، نشانی منفعل دارد؛ سیاره‌ای منفعل در عوض سیاره‌ای فعال. همانند بوکسوری رماتیسمی است که می‌کوشد پس از سال‌ها بیرون بودن از رینگ دوباره «بازگردد». حکمران آن *ماه* است. انرژی اندک آن چیزی بیش از عمل رویا در اختیار ندارد. کاملاً از کوشش پایدار عاری است که می‌تواند به تنهایی به صورتی معجزه‌آسای هر تلاشی را به ثمره برساند. مقایسه با *هفت چوبدست* بسیار آموزنده است.

هفت قرص، *رفع*[5] نامیده شده است. این خال، نهایت انفعال را ارایه می‌دهد؛ خصیصه‌ی مثبتی در آن، در زید *مغاک* وجود ندارد. این کارت به وسیله‌ی *کیوان* حکمرانی می‌شود. آن را با سه *هفت* دیگر مقایسه کنید؛ در اینجا تلاش یا حتی رویا صورت نمی‌گیرد؛ قمار شکست خورده و دود شده است. همین. تلاش ترک گفته شده؛ همه چیز در کاهلی نابود شده است.

---

1 هم‌خانواده‌ی جلادت، در متن اصلی: دلاوری [م.]

2 در متن اصلی: زوال [م.]

3 Delirium Tremens

4 در متن اصلی: بیهودگی [م.]

5 به معنی رفع‌شدن، در متن اصلی: شکست [م.]

چهار کارت هشت

چهار کارت هشت به *هُد* منتسب شده‌اند. روی *درخت حیات* در همان سطحِ *هفت‌ها* قرار دارند؛ اما در سوی دیگر؛ و نقصان‌های ذاتی موجود در *هفت‌ها* در اینجا نیز صدق می‌کنند.

در عین حال شاید بتوان به این تسکین اصرار ورزید که *هشت‌ها* (به نوعی) به عنوان گریزی برای خطای *هفت‌ها* می‌آیند. شرارت به انجام رسیده است و اکنون در برابرش واکنشی وجود دارد. بدین ترتیب می‌توان توقع داشت در حالی که امکانی برای کمال در کارت‌های این عدد وجود ندارد، آن‌ها از چنان خطاهای ذاتی و اصیلِ بدون شانی خاص رها می‌باشند.

هشت چوبدست، *شَرَر*[1] نامیده می‌شود, آنچنانکه از تناسب آن به *عطارد* و *قوس* نیز انتظار می‌رود. این اثیری‌نمودن مفهوم آتش است؛ تمامی عناصر سنگین ناپدید گشته‌اند.

(اجازه دهید گریزی کوتاه به مبحث بروج *دایره‌البروج* داشته باشیم. در رابطه با هر عنصر، برج *کاردینال*، یورش سریع و تکانشیِ مفهوم را نمایش می‌دهد. در بروج *کروبی*، عنصر به تعادل کامل قدرت خود رسیده است و در دیگر بروج، نیرو در حال تحلیل می‌باشد. پس *حمل*، یورش آتش را نشان می‌دهد، آذرخش؛ *اسد*، قدرت، *خورشید*؛ *قوس*، قوس قزح، رفع آن. ملاحظات مشابهی در مورد دیگر عناصر صدق می‌کنند. ضمیمه‌ی ب، بخش *تناسبات* را ببینید: *سه‌گانگی‌های دایره‌البروج*.)

در *هشت چوبدست*، آتش دیگر با مفاهیم احتراق و تخریب پیوسته نمی‌باشد. انرژی را در رفیع‌ترین و رقیق‌ترین حالت خود نشان می‌دهد؛ اشکالی همانند جریان الکتریکی را القا می‌کند؛ حتی می‌توان تقریباً گفت نور خالص در مفهوم مادی کلمه.

هشت جام، *نشست*[2] نامیده شده است. این کارت نقطه‌الراس ناخرسندی است. به وسیله‌ی سیاره‌ی *کیوان* حکمرانی می‌شود؛ زمان و غم بر لذت نزول کرده‌اند و قدرتی در عنصر آب نیست که بتواند در برابر آن واکنش نشان دهد. این کارت دقیقاً «صبح پس از شب قبل» نمی‌باشد. اما بسیار بدان نزدیک است. تفاوت اینجاست که «شب قبل» رخ نداده است! این کارت یک مهمانی را نشان می‌دهد که تمامی تدارکات انجام شده‌اند اما میزبان فراموش کرده است میهمانان را دعوت کند؛ یا آذوقه‌رسانان، هلهله‌ی مورد انتظارشان را دریافت نکرده‌اند. اگرچه این تفاوت وجود دارد که به نحوی از انحاء، این کوتاهیِ خود میزبان بوده است. مهمانی‌ای که در نظر گرفته اندکی فرای توان وی بوده است؛ شاید در لحظه آخر امید خود را از دست داده بوده است.

هشت شمشیر، *دخیل*[3] نامیده شده است. در نگاه اول اشتباه کردنِ آن با *هشت جام* ساده به نظر می‌آید؛ اما قضیه این است که در واقعیت کاملاً متفاوت می‌باشند. کارت به *برجیس* و *جوزا* منتسب می‌باشد؛ و

---

[1] در متن اصلی: چابکی [م.]

[2] در متن اصلی: رخوت [م.]

[3] در متن اصلی: مداخله [م.]

در نتیجه زیر بار اراده خم شدن به وسیله‌ی تنش بیرونی یا درونی وجود ندارد. این به سادگی خطای خوب بودن است؛ *برجیس*، خوش‌مشربی و خوش‌بینی می‌باشد. این در دنیای *شمشیر* جواب نمی‌دهد؛ اگر قرار است ضربه‌ای زده شود، مشت ناکارکننده بهترین است. اما عنصر دیگری نیز در این کارت وجود دارد؛ که مداخله‌ی غیرمنتظره می‌باشد (*هشت‌ها*، که ذاتاً *عطاردی* می‌باشد همواره چنان هستند.) بدشانسی محض پیش‌بینی‌نشده. رویدادهای جزئی اغلب سرنوشت امپراطوری‌ها را تغییر داده‌اند و «برترین نقشه‌های بزدلان و دلیران» را نابود کرده‌اند.

هشت قرص، *حساب*[1] نامیده شده است. کارت به میزان قابل توجهی از دو تای آخری بهتر است؛ چرا که در مسایل کاملاً مادی، خصوصاً آن‌هایی که به پول واقعی مربوط می‌باشند، در هیچ کاری انجام ندادن نوعی قدرت وجود دارد. مشکل تمامی سرمایه‌گذاران در وهله‌ی اول وقت‌کشی می‌باشد؛ اگر منابع کافی باشند وی همیشه بازار را به دست می‌آورد. این کارتِ «چیزی برای روز مبادا ذخیره کردن» است.

انتساب آن، *خورشید* در *سنبله* می‌باشد. این کارتِ مردِ دهقان است؛ در همین حد است که دانه را بکارد، بنشیند و منتظر برداشت بماند. چیز فوق‌العاده‌ای در مورد این جنبه از کارت وجود ندارد؛ همانند همه‌ی هشت‌ها عنصر محاسبه را نشان می‌دهد و قمار مطمئناً سودآور است اگر بانک درست اعلام شود.

اما در عین حال نکته‌ی دیگری هست که این کارت را پیچیده می‌کند. *هشت قرص*، صورت رملی *جماعت* ⁞⁞ است که صورتی آسان‌گیر است و توامان پایدار. مردی را از دوره *ملکه ویکتوریا* را به ذهن می‌آورد که «در شهر پُخی است» و با یک ساعت زنجیردار *آلبرتی* و کت و فراک سر و کله‌اش پیدا می‌شود؛ در ظاهر بسیار خوش‌مشرب است اما از پشت کوه نیامده.

---

[1] در متن اصلی: پروا [م.]

چهار کارت نه

این کارت‌ها به *یِسُد* منتسب می‌باشند. جریان، پس از گشت و گذارِ مضاعفی بداقبال، به رکن *میانه* باز می‌گردد. این *سفیرا*، محمل تبلور عظیم *انرژی* می‌باشد. اما در *درخت*، در راسِ مثلثِ سومِ سرپایین، بسیار پایین رخ می‌دهد و در مثلثی مسطحه. برای افلاک دونِ نامتعادلی همانند *نصاح* و *هُد* شانس کمی وجود دارد. آنچه *یِسُد* را نجات می‌دهد، شعاع مستقیمِ *تیفارت* است؛ این *سفیرا* در خط مستقیم توالی قرار دارد. هر یک از این کارت‌ها، تاثیر کامل نیروی عنصری را ارایه می‌دهند چرا که *یِسُد* هنوز در *یصیرا*، دنیای صناعت است. *زرتشت* می‌گوید: «عدد نُه مقدس است و به اوج کمال نایل می‌آید.» مصر و روم نیز *نُه رب اصلی* داشتند.

نه چوبدست، *شعله*[1] نامیده شده است. به وسیله‌ی *ماه و یِسُد* حکمرانی می‌شود. «در صوت و مشاهده»، *اِیثیر* یازدهم، شرحی کلاسیک از عزم این توتیای *تغییر و پایداری* ارایه می‌دهد. دانش‌آموز می‌بایست به کارهای فیزیک‌ریاضی‌دانان برتر مراجعه کند. از جمله مهم‌ترینِ افراس‌های مرتبط با تعادل، این ساده‌-فهم‌ترین است که تغییر، پایداری می‌باشد؛ که پایداری به وسیله‌ی تغییر ضمانت می‌شود؛ که اگر هر چیز برای کسری از قسمتی از ثانیه، از تغییر باز بایستد، تکه‌تکه می‌شود. این انرژیِ شدیدِ عناصرِ اولیه‌ی *طبیعت* است. آن‌ها را الکترون، اتم یا هر چیز که می‌خواهید بنامید، تفاوتی نمی‌کند. تغییر، ضامن نظمِ *طبیعت* می‌باشد. این است که در آموختن راندن دوچرخه، فرد در ناشی‌ترین و مسخره‌ترین شکل سقوط می‌کند. همچنین اگر کسی دستانش بلرزد، نمی‌تواند یک خط مستقیم بکشد. این کارت شکلی از این مَثَل ابتدایی برای ترسیمِ معنای این جمله قصار می‌باشد: «تغییر، پایداری است.»

ماه، ضعیف‌ترینِ سیارات، در اینجا در *قوس* می‌باشد؛ زودگذرترینِ *بروج*. دفاع برای موثر بودن می-بایست متحرک باشد.

نه جام، *پخش*[2] نامیده شده است. این به طرزی عجیب کارت خوبی است چرا که خوشی، آنچنانکه کلمه دلالت دارد، عمدتاً مساله شانس است: کارت با *برجیس* حکمرانی می‌شود و *برجیس*، بخت است.

در تمامی این کارت‌های آبی، عنصر معینی از وهم وجود دارد؛ آن‌ها با *شوق* [عشق] شروع می‌شوند و عشق بزرگ‌ترین و کشنده‌ترینِ اوهام است. برج حوت، پالایش است؛ محو گشتنِ این غریزه که با اشتیاقی وحشتناک آغاز گردیده، با شور ادامه می‌یابد و اکنون «رویایی درون یک رویا» گردیده است.

کارت با *برجیس* حکمرانی می‌شود. *برجیس* در حوت بی‌شک خوش‌اقبالی است اما تنها به مفهوم اشباع کامل. کامل‌ترین ارضا صرفاً شبکه‌ای از فساد بیشتر است؛ چیزی همانند آرامش کامل وجود ندارد. کلبه‌ای در یک روستا که گرداگردش گل سرخ باشد؟ خیر، هیچ چیز پایدار در این نیست؛ خلاصی از گیتی وجود ندارد. تغییر، دوام را تضمین می‌نماید و دوام تغییر را.

---

[1] در متن اصلی: قدرت [م.]

[2] در متن اصلی: خوشی [م.]

نُه شمشیر، شقاء[1] نامیده می‌شود. در اینجا اختلال اصلی ذاتی *شمشیر* به بالاترین قدرت خود می‌رسد. کارت به وسیله‌ی *بهرام* در *جوزا* حکمرانی می‌شود؛ تقلای ذهن می‌باشد. *رواخ* خود را در این کارت تحلیل می‌دهد؛ فکر از هر مرحله ممکن گذر کرده است و نتیجه یاس است. این کارت به وسیله‌ی *تامسون*[2] در «شهر شب مهیب» بسیار شایسته ترسیم شده است. همواره یک کاتدرال[3] می‌باشد – کاتدرال نفرین‌شدگان. لکه‌ی زننده تحلیل وجود دارد؛ فعالیت، جزو ذات ذهن می‌باشد؛ در عین حال یک آگاهی غریزی وجود دارد که چیزی به جایی نمی‌رسد.

نُه قرص، کسب[4] نامیده می‌شود. خال *قرص* بیش از حد راکد است که شایسته‌ی توجه باشد؛ پیروزی-هایش را غلو می‌کند؛ حتی وقتی همه چیز به دست آمده است، اصلاً ککش نمی‌گزد که چیزی به دست آمده باشد. این کارت به وسیله‌ی *زهره* حکمرانی شده است. از برداشتِ داشت، از روی خرسندی خُرخُر می‌کند. دستانش را به هم می‌مالد و راحت لم می‌دهد. همانطور که از ملاحظه *ده‌ها* فهمیده خواهد شد، در برابر ارضا، واکنشی – به ترتیبی که در سه خال دیگر موجود است – وجود ندارد. بی‌عاطفگی بیشتر و بیشتر می‌شود و احساس می‌شود «همه چیز در بهترین شکلِ کون و مکان می‌باشد.»

---

1 در متن اصلی: ظلم [م.]

2 Thomson

3 cathedral

4 در متن اصلی: اکتساب [م.]

چهار کارت ده

این کارت‌ها به *ملکوت* نسبت داده شده‌اند. اینجا پایان تمام انرژی است؛ از «جهان بداعت» – جایی که چیزها کشسان هستند – به کلی مبری است. اکنون هیچ تناسب سیاره‌ایِ قابل توجه وجود ندارد. تا جایی که به *سفیرا* مربوط می‌شود، دقیقاً پایین، در خودِ جهان *آسیاه* می‌باشد. بر اساسِ صرفِ حقیقتِ وضعِ چهار عنصر، جریان از کمال اصلی تخفیف یافته است. *ده‌ها* یک هشدار هستند؛ توجه فرمایید به کجا می‌رسد که اولین قدم اشتباه را باعث می‌شود!

ده چوبدست، گداز[1] نامیده شده است. این اتفاقی است که در استفاده از قدرت رخ می‌دهد؛ قدرت، و نه همواره هیچ چیز دیگر جز قدرت. در اینجا سیاره‌ی راکد و ثقیل *کیوان* پدیدار می‌شود که وجه آتشین و اثیری *قوس* را به زانو در می‌آورد؛ در *قوس* بدترین‌ها را باعث می‌شود. *کمان‌دار* را ببینید که نه تنها انوار رحیمانه نمی‌اندازد بلکه با باران تُند مرگ سر و کار دارد! چو*بدست* غالب آمده است؛ کارش را به انجام رسانیده؛ کارش را خوب به انجام رسانیده؛ نمی‌دانسته است کِی متوقف شود؛ *دولت*، *ستمگر* گردیده است. انسان وقتی فکر می‌کند که *شاه چارلز*[2] در تالار *سفید* سر بریده شد به یاد *هیدرا*[3] می‌افتد!

ده جام، *عطا*[4] نامیده شده است. نسبت آن به *بهرام* در حوت می‌باشد. برج آبی به رویایی ساکن فرو رفته است اما کیفیت تندخوی *بهرام* از آن سر بر می‌آورد و بیرون می‌آید تا آن را فاسد کند. آنچنانکه آمده است: «تا که نیزه‌ای به جگرش برخورد نماید.» دنباله‌روی از لذت به موفقیت کامل آراسته شده و پیوسته مکشوف است زمانی که یک فرد همه‌ی چیزی را که می‌خواهد به دست می‌آورد، دیگر آن را نمی‌خواهد؛ اکنون می‌بایست تاوان دهد.

ده شمشیر، *فغان*[5] نامیده شده است. درسی را می‌آموزاند که زمامداران می‌بایست آموخته باشند – که نیاموخته‌اند – که اگر ستیزه به اندازه کافی دنبال شود، همه چیز به نابودی ختم می‌شود.

هر چند این کارت از امید بی‌بهره نیست. تاثیر *خورشیدی* حاکم است و تباهی هرگز نمی‌تواند کامل گردد چرا که بلا، یک بیماری نیرومند است. زمانی که همه چیز به بدی گراید، فرد شروع به نوسازی می‌کند. زمانی که تمامی *دولت‌ها* یکدیگر را در هم کوبیدند، همچنان رعایا باقی می‌مانند. در پایان مصائبِ *کانداید*[6]، وی هنوز می‌تواند به باغچه‌اش برسد.

ده قرص، *کام*[7] نامیده شده است. در اینجا نیز این افراس پیوسته مکرر آمده است که به محض آنکه کسی به پایین برسد، خود را در بالا می‌یابد و *ثروت* به *عطارد* در *سنبله* عطا شده است. وقتی ثروت

---

[1] در متن اصلی: بیداد [م.]

[2] King Charles

[3] Hydra

[4] در متن اصلی: اشباع [م.]

[5] در متن اصلی: تباهی [م.]

[6] Candide

[7] در متن اصلی: ثروت [م.]

ورای حد معینی جمع گردد یا باید کاملاً راکد بماند و از ثروت ساقط گردد یا ذکاوت درست مصرف کردن وارد معرکه شود. این ضرورتاً می‌بایست در حوزه‌هایی که به هیچ ترتیب ارتباطی با تملک مادی ندارند نیز رخ دهد. بدین صورت، *کارنیژ*[1] یک *کتابخانه* تاسیس می‌کند، *راکفِلِر*[2] خود را وقف تحقیقات می‌کند، صرفاً بدین خاطر که کار دیگری برای انجام دادن وجود ندارد.

اما تمامی این افراس در پسِ این کارت قرار دارد؛ مساله، معنای درونی کارت است.

دیدگاه دیگری نیز می‌تواند مد نظر قرار گیرد که این آخرینِ تمامی کارت‌ها است و مجموع کلی تمامی کاری را که می‌بایست از ابتدا به انجام می‌رسیده نشان می‌دهد. بدین ترتیب در این کارت، خود شکل *درخت حیات* ترسیم شده است. نسبت این کارت با سی و پنج کارت دیگر همانند نسبت *کارت* کبیر بیست و یکم، *گیتی*، به بقیه‌ی *کارت‌های* کبیر می‌باشد.

---

[1] Carnegie
[2] Rockfeller



تکخال چوبدست، بنیان نیروهای آتش

این کارت ماهیت عنصر *آتش* را در آغاز آن نشان می‌دهد. فوران خورشیدی–فالیکِ بارقه‌ای است که به همه سو آذرخش می‌پراکند.

این بارقه‌ها، י [یُد] هستند که در صورت *درخت حیات* ترتیب یافته‌اند. (برای י [یُد]، ن. ک. *برگه‌ی* IX)

این، انرژی اولیه‌ی *الوهیت* است که در مرحله‌ای آنچنان نخستین در *ماده* متجلی می‌شود که هنوز مشخصاً به صورت *اراده*، ضابطه‌بندی نگردیده است.

مهم: اگر چه این «کارت‌های صغیر» با منشا *سفیرایی* خود متوافق هستند، با آن‌ها یکسان نیستند؛ همچنین *اشخاص الوهی* نمی‌باشند. این‌ها (و همچنین *کارت‌های درباری*)، در وهله‌ی اول زیرعناصر هستند – بخش‌هایی از «نیروهای کور» تحت *دِمیورگوس*[1]، *تتراگراماتون*. حکمرانان ایشان *فراست‌هایی* در جهان *یصیرایی* هستند که *شِماهَمفُراش* را تشکیل می-دهند. با این وجود این *نام*، «ربّ گیتی»، حقیقتاً *الوهی* نمی‌باشد، آنچنانکه *ربّان برگه‌ها* در عنصر *روح* چنین‌اند. هر *برگه*، *گیتی* شخصی، خاص و مختص به خود به همراه *دِمیورگوس* (و به تمامی بقیه) را در اختیار دارد؛ درست همانند هر مرد و هر زن.

برای مثال II یا VI [به همراه (؟)] *سه‌ی قرص* می‌تواند برقراری سروشی همانند *دلفی*[2] را نشان دهد؛ یا VIII می‌تواند اولین ضابطه‌ی *نظامی* باشد که *مانو*[3] به *هندوستان* داد؛ V، یک کاتدرال، XVI یک ارتش ایستاده؛ والخ. نکته‌ی اصلی این است که تمامی *نیروهای عنصری*، هرقدر رفیع، قدرتمند یا بافراست، *نیروهایی کور* می‌باشند، نه بیشتر.

---

[1] Demiourgos
[2] Delphi
[3] Manu



دوی چوبدست، حفظ [سلطه][1]

این کارت، مرتبط با *خُکمه* در خال *آتش*، *اراده* را در رفیع-ترین شکل خود نشان می‌دهد. این یک *اراده‌ی* مثالی است، مستقل از هر شئ مفروض.

«برای اراده‌ات، بی‌تخفیف مقصود، آزاد از شهوت نتیجه، همه‌ره کمال است.» (*ال*، اول، ٤٤)

پس‌زمینه این کارت نیروی سیاره‌ی *بهرام* را در برج خودش *حمل*، اولینِ *بروج*، نشان می‌دهد. در آنجا آن *انرژی* را نشان می‌دهد که آغازگر یک *جریان نیرو* می‌باشد.

نمایش تصویری، دو *دورج*[۲] ضربدری است. *دورج*، نماد *تبتی* آذرخش است، نشانِ *نیروی* کیهانی اما بیشتر در شکل مخربش تا سازنده.

علاوه بر این، بیشتر در شکل آغازینش است تا شکل متاخر آن. چرا که تخریب می‌تواند اولین قدم فرایند خلاق باشد. تخمک باکره می‌بایست شکافته شود تا بارور گردد. بدین ترتیب ترس و دافعه، واکنش اولیه‌ی تجاوز می‌باشد. آنگاه با فهم طرح کلی، اختیار تسلیم بر همکاری مشعوف می‌گردد.

از مرکز شش بارقه ساطع می‌شوند. این بر تاثیر *خورشید* دلالت دارد که در *حمل* در شرف است. این *اراده* خلاق است.

بهرام در *حمل*، تناسب صورت رملی *فرح* ⁘ می‌باشد. معنای این صُوَر می‌بایست در راهنمای آن علم مطالعه گردد: «اعتدالین»، جلد اول، شماره ۲. به یاد داشته باشید که فراست‌های رملی (ن. ک. لیبر ۷۷۷، ستون‌های XLIX و CLXXVIII) همگی ابتدائاً *گورزادهای*[۳] می‌باشند.

[1] عنوان میان قلاب، ترجمه‌ی عنوان انگلیسی کارت می‌باشد. برای توضیحات عنوان فارسی جدید ن. ک. فصل واژه‌گزینی، ذیل «کارت‌های صغیر» [م.]

[2] Dorje

[3] Gnome



سه‌ی چوبدست، عزم [فضیلت]

این کارت به *بینا* در خال *آتش* ارجاع دارد و بدین ترتیب برقراری *انرژی* اولیه را نشان می‌دهد. *اراده* به *مادر* ارسال شده است که آبستن گردیده، خود را مهیا کرده و تجلی آن را می‌زاید.

به *خورشید* در *حمل* – برجی که در آن در شرف است – ارجاع دارد.

معنی، هماهنگ است چرا که این آغاز *فوران* می‌باشد. بدین دلیل، چوبدست، شکل *نیلوفر آبیِ* شکوفا را به خود می‌گیرد. *خورشید*، *مادر کبیر* را برافروخته است.

خورشید در *حمل* در *یی چینگ*، با هگزاگرام ۱۱ام، *تای*[1]، 泰، ䷊، نشان داده می‌شود؛ معنای آن مشابه شرح فوق می‌باشد.

---

[1] Thai



چهار چوبدست، جزم [اتمام]

این کارت به *خِسِد* در خال *آتش* ارجاع دارد. زیر *مغاک* است و *ربّ* تمامی *قدرت‌های* فعال متجلی می‌باشد. *اراده‌ی* اصلی *دو* از طریق *سه* انتقال یافته و اکنون در یک سیستم استوار، ساخت یافته است: *نظم*، *قانون*، *دولت*.

همچنین به *زهره* در *حمل* ارجاع یافته است که دالّ بر این است که کسی نمی‌تواند کاری را بدون ظرافت و ملایمت صورت دهد.

بر سر چوبدست‌ها *قوچ* قرار گرفته است که برای *خِسِد*، *پدر-خدا آمون-را*[1] همانند *حمل* مقدس می‌باش؛ اما در سر دیگر چوبدست‌ها *کبوترهای زهره* قرار دارد.

در نماد، دو انتهای چوبدست‌ها بر یک دایره قرار دارد که اتمام و محدودیت کار بدیع را نشان می‌دهد. در داخل این دایره است که بازی شعله‌های (چهار دوتایی، انگار که تعادل را مطرح نماید) *انرژی* دیده می‌شود و بر افزایش حوزه‌ی *اراده‌ی* اصلی قصدی وجود ندارد. اما این محدودیت در نهادش، بذرهای آشوب دارد.

---

1 Amoun-Ra



پنج چوبدست، ضرب [نزاع]

این کارت به *گبورای* خال *آتش* ارجاع دارد. خود *گبورا* آتشی بوده، نیرویی کاملاً فعال می‌باشد. با *کیوان* و *اسد* حکمرانی می‌شود. *اسد*، عنصر *آتش* را در قوی‌ترین و متعادل‌ترین شکل آن نشان می‌دهد. *کیوان* تمایل دارد آن را تحت فشار قرار داده، وضعش را بدتر کند. بر گستره‌ی این انرژی آتشفشانی حدی نیست.

نماد، چوبدست *استاد پیشوا* را نمایش می‌دهد و نشان می‌دهد که اختیار، از مافوقان ناشی می‌شود؛ اگر چنین نبود، این کارت کاملاً مصیبت‌بار می‌بود. علاوه بر این، دو چوبدست *استاد ثانی* یا کبیر وجود دارد. آن‌ها سر *ققنوس* دارند و مفهوم تخریب (یا ترجیحاً برائت) از طریق آتش و احیایِ انرژی را از خاکسترهایِ آن بیان می‌دارد.

همچنین جفتی از چوبدست‌های *استاد ثالث* یا صغیر وجود دارد که گویی دخترانِ چوبدست‌های موجود در *سه‌ی چوبدست* می‌باشند. یکی از مشکل‌ترین افراس‌های مرتبط با *گبورا* این است که در حین نمایش تمامی این انرژی بی‌منطقِ بی‌رحم، از تاثیر مهربان و باوقار مونث مشتق می‌شود.

مصریان این افراس را به تمامی دریافته بودند. الهه‌ی *شیر* ایشان، *پاشت*[1] – که به عنوان «سائیوا[2]» و «فِرُکس[3]» گرامی داشته می‌شد – حتی توسط آن مریدان متعصبی که دوست داشتند وی را درِ ارتباط با *طبیعت* بشناسند – «قرمزدندان و چنگال» نامیده می‌شد. مفهوم ظلم جنسی اغلب جزو لاینفکِ طبیعت با والاترین جنبه‌های الوهی می‌باشد؛ مقایسه کنید با *بهاوانی* و *کالی*[4] در سیستم *هندو*؛ و مشاهده کنید آمیزش *شیوا-ساکتی*[5] را که در بسیاری از پرچم‌های *تبتی* نشان داده شده است. همچنین ن. ک. *لیبر* ۴۱۸، *اثیرهای* چهارم، سوم و دوم؛ و شرح ضمیمه برگه‌ی XI.

---

[1] Pasht
[2] saeva
[3] ferox
[4] Bhavani and Kali
[5] Shiva-Sakti



شش چوبدست، چنگ [پیروزی]

این کارت، *تیفارت* را در خال *آتش* نشان می‌دهد. *انرژی* را در تجلیِ کاملاً متعادل نشان می‌دهد. *پنج*، نیروهای محصور *چهارِ* دارای حرارت انقلابی را گسیخته کرده است اما میان آن‌ها ازدواجی صورت گرفته است و نتیجه، *پسر* است و *خورشید*[1].

ارجاع، همچنین به *برجیس* در *اسد* می‌باشد که به نظر می‌رسد دلالتی بر یک برکت بر هماهنگی و زیبایی این آرایش باشد. مشاهده خواهد شد که *سه چوبدستِ* سه *مرشد*، هم‌اکنون به طور منظم ترتیب یافته‌اند؛ و خودِ شعله‌ها به جای پرتاب شدن به تمامی جهات، در چراغ، آرام می‌سوزند. تعداد آن‌ها نُه تا است؛ به ارجاعِ *یسُد* و *ماه*. این، توازن *انرژی* و پذیرش و بازتابش توسط مونث را نشان می‌دهد.

این دایره‌ای نیست که سیستم را محصور کند. قائم به ذات است، همانند *خورشید*.

---

1 پسر Son، خورشید Sun. [م.]



هفت چوبدست، جلا [دلاوری]

این کارت از *نِصاخ* (فتح) در خال *آتش* مشتق می‌شود. اما *هفت* در ارتباط با *درخت حیات*، یک عدد ضعیف، خاکی و مونث است و انحرافی از تعادل را آنچنان پایین در *درخت حیات* نشان می‌دهد که بر از دست رفتن اطمینان دلالت دارد.

خوشبختانه، کارت همچنین به *بهرام* در *اسد* نسبت داده شده است. *اسد*، همچنان *خورشید* در قدرت کامل آن می‌باشد؛ اما نشانه‌های زوال هم‌اکنون در حال ظهور می‌باشند. چنانکه انگار آتشِ متزلزل، انرژی درنده‌ی *بهرام* را برای پشتیبانی از آن فراخوانده است. اما این برای مقابله به مثِل کاملِ تنزلِ انرژیِ اولیه و انحراف از تعادل، کافی نیست.

سپاه به آشوب افتاده است؛ اگر قرار است پیروزی کسب شود، ضربت دلاوری فردی می‌بایست باشد – «جنگ یک سرباز».

نمایشِ تصویری، چوبدست‌های ثابت و متعادلِ آخرین کارتِ از دور خارج‌شده، تقلیل‌یافته و مبتذل‌گردیده را نشان می‌دهد.

در جلو، یک گرزِ ناصافِ زمختِ بزرگ نشان داده شده است؛ اولین سلاحی که به دست گرفته می‌شود؛ که در یک مبارزه‌ی قاعده‌مند به وضوح ناکافی است.

شعله‌ها پراکنده‌اند و به نظر می‌رسد در تمامی جهات، بدون مقصودی نظام‌مند حمله می‌کنند.



هشت چوبدست، *شر ر* [چابکی]

سه کارت باقی‌مانده‌ی خال، به *قوس* مرتبط می‌باشند که تلطیف انرژی *آتشی* را نشان می‌دهد؛ *عطارد* این کارت را حکمرانی می‌کند و از این رو، از *حُکمه*، پیام *اراده* اصلی را پایین می‌آورد.

کارت همچنین به *هُد*، شکوه، در خال *آتش* ارجاع دارد؛ در جایی که به پدیده‌ی گفتگو، نور و الکتریسیته ارجاع دارد.

نمایش تصویری کارت، چوبدست‌های نور را نشان می‌دهد که به شعاع‌های الکتریکی تبدیل شده‌اند و با انرژی مرتعش خود، *ماده* را پایدار نگاه داشته یا حتی تشکیل می‌دهند. در بالای این گیتیِ اعاده‌شده، قوس قزح می‌درخشد؛ تقسیمِ نورِ ناب – که به کارِ منتها می‌باشد – به هفت رنگ طیف که تاثیر متقابل و همبستگی را به نمایش می‌گذارد.

بدین ترتیب، این کارت، انرژی با سرعت بالا را نشان می‌دهد؛ آنچنانکه شاه‌کلید فیزیک‌ریاضیات مدرن را تجهیز می‌نماید.

توجه می‌شود که شعله‌ای وجود ندارد؛ تمامی آن‌ها، جذبِ چوبدست‌ها شده‌اند تا آن‌ها را به انوار تبدیل نمایند. از سوی دیگر، انرژی الکتریکی، شکل هندسی هوشمند را ساخته است.



نه چوبدست، شعله [قدرت]

این کارت به *یِسُد*، بنیان، ارجاع داده شده است؛ *انرژی* را به تعادل باز می‌گرداند. *نُه* همواره کامل‌ترین توسعه‌ی *نیرو* را در ارتباط آن با *نیروهای* بالایِ آن نشان می‌دهد. *نُه*، از نقطه‌نظر عملی یا مادی، می‌تواند بهترین چیزی در نظر گرفته شود که می‌تواند از نوع مرتبط اخذ گردد.

این کارت همچنین با *ماه* در *قوس* حکمرانی می‌شود؛ پس در اینجا تاثیری مضاعف از *ماه* در *درخت حیات* وجود دارد. پس وعظِ «تغییر، پایداری است».

چوبدست‌ها اکنون پیکان شده‌اند. هشت‌تای آن‌ها در پس-زمینه وجود دارد و در جلوی آن‌ها یک پیکان اصلی. در نوک آن *ماه* است و *خورشید* به عنوان *نیروی* پیشران، بالای آن؛ چرا که مسیر *قوس* روی *درخت حیات*، *خورشید* و *ماه* را متصل می‌دارد. شعله‌ها در این کارت ده‌گانه هستند و بر این موضوع دلالت دارند که *انرژی* به سمت پایین هدایت شده است.



ده چوبدست، گداز [بیداد]

عدد ده به *ملکوت* ارجاع دارد که بر دیگر نُه *سفیرا* متکی می‌باشد اما مستقیماً در ارتباط با آن‌ها نیست. شکل منفصلِ *نیرو* را از مبادی روحانی نشان می‌دهد. *نیرویی* کور می-گردد؛ و بدین ترتیب شدیدترین شکل آن انرژی معین، بدون هیچ تاثیر تعدیل‌کننده. شعله‌ها در پس‌زمینه‌ی کارت، از حساب خارج شده‌اند. *آتش* است در مخرب‌ترین جنبه‌ی آن.

کارت همچنین به تاثیر *کیوان* در *قوس* ارجاع دارد. در اینجا بزرگ‌ترین ناسازگاری وجود دارد. *قوس*، روحانی، چابک، سبک، کشسان و تابناک است؛ *کیوان*، مادی، کُند، سنگین، لجوج و مبهم.

هشت عدد *چوبدست*، هنوز متقاطع هستند و نیروی عظیم انرژی‌های تکمیل‌شده‌ی *آتش* را نشان می‌دهند؛ اما حق شرافت خود را از دست داده‌اند. انتهاهای آن‌ها بیشتر شبیه چنگال به نظر می‌رسد؛ آن‌ها از صلاحیت و ذکاوت نشان‌داده‌شده در کارت‌های متاخر بی‌بهره هستند و در جلو، دو *دورجِ دویِ چوبدست* قرار دارد اما به شکل میله افزایشِ طول یافته‌اند.

کل تصویر، *بیداد* و سرکوب را نشان می‌دهد. ظلمی احمقانه و خیره‌سرانه است که از آن مفرّی نیست. *اراده‌ای* است که هیچ چیز را فرای مقصود پوچ و «شهوت نتیجه»اش درنیافته است و زمانی که فرا خوانده شود، خود را در حریق‌های عظیم خواهد بلعید.

تکخال جام، بنیان نیروهای آب



این کارت، عنصر *آب* را در سرّی‌ترین و اصیل‌ترین شکل خود نشان می‌دهد. مکمل مونث *تکخال* *چوبدست* می‌باشد و از *یونی* و *ماه* دقیقاً به همان شکلی مشتق شده است که آن از *لینگام* و *خورشید*. سومین در *سلسله مراتب*. متناسباً، شکل ماهوی *گرال مقدس* را نشان می‌دهد. بر دریای تاریکِ *بینا*، *مادر کبیر*، نیلوفران‌اند؛ دو در یک که جام را با مایع حیات پر می‌کنند که نمادین به صورت *آب*، *خون* یا *شراب* نشان داده شده است – بسته به مقصود انتخابیِ نمادپردازی. به عنوان کارتی نخستین، مایع در آن به صورت آب نشان داده شده که می‌تواند عندالزوم به *شراب* یا *خون* بدل شود.

بالای *جام*، فرودآینده بر آن، *کبوتر روح‌القدس* است که عنصر را تقدیس می‌نماید.

در قاعده‌ی جام، *ماه* قرار دارد؛ چرا که این خاصیت این کارت است که شکل ثانوی *طبیعتش* را آبستن بوده، تولید نماید.



دوی جام، شوق [عشق]

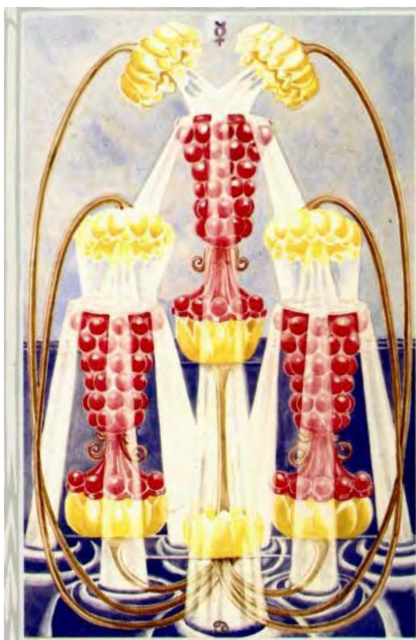
دو، همواره *کلمه* و *اراده* را نشان می‌دهد. اولین تجلی است. بدین سان، در خال *آب*، می‌بایست به عشق ارجاع یابد که یگانگی را با فنای متقابل از مقسومیت بازیابی نماید.

کارت همچنین به *زهره* در *سرطان* ارجاع دارد. *سرطان* بیش از دیگران *برجی* پذیرنده است؛ *منزل ماه* است و *برجیس*در آن در شرف. این‌ها ظاهراً سه سیاره از دوستانه‌ترین سیارات می‌باشند.

هیروگلیف کارت، در نمای نزدیک، دو جام را نشان می‌دهد که بر دریایی ساکن سرریز شده‌اند. از آب تابناکِ نشات-گرفته از نیلوفر شناور بر دریا تغذیه می‌شوند که از آن نیلوفر دیگری برخاسته است که حول ساقه‌اش دو دلفین به هم پیچیده شده‌اند. نمادپردازی دلفین، بسیار پیچیده است و می‌بایست در کتاب‌های مرجع مطالعه گردد؛ اما مفهوم کلی، «هنر سلطنتی» است. دلفین به طرزی غریب در *کیمیاگری* مقدس است.

عدد *دو* به *اراده*ارجاع دارد و این کارت می‌بایست واقعاً به *ربّ عشقِ* تحت *اراده* تغییر نام یابد؛ چرا که کامل‌ترین و صحیح‌ترین نامِ آن می‌باشد. هماهنگی مذکر و مونث را نشان می‌دهد: تفسیرشده در گسترده‌ترین معنی آن. هماهنگی کامل و متین است؛ تابنده‌ی حدت شادی و خلسه.

تحقق مفهوم در *چهار*، لزوماً (در تحول خال) به تدریج، خلوصِ کمالِ آن را تقلیل می‌دهد.



سه‌ی جام: خیز [وفور]

این کارت به *بینا* در خال *آب* ارجاع دارد. این کارتِ *دِمِتر*[1] یا *پِرسِفونه*[2] است. *جام‌ها* انار هستند: سخاوتمندانه پر شده‌اند تا از یک نیلوفرِ واحد سرریز شوند که از دریای آرام تاریکِ مشخصه‌ی *بینا* برخاسته است.

کارت به تاثیر *عطارد* در *سرطان* ارجاع دارد؛ و وسع این نظریه را سبب می‌شود. *عطارد*، *اراده* یا *کلمه‌ی پدر مطلق* است؛ در اینجا تاثیر آن بر پذیرنده‌ترینِ بروج، نزول می‌نماید. در عین حال ترکیب این اشکالِ انرژی، امکان‌یافتنِ مفاهیمی تاحدی مرموز را وارد می‌کند. *بینا*، *دریای کبیر*، در یک جنبه، *ماه* است؛ اما در جنبه‌ی دیگر، *کیوان*؛ و مرکوری علاوه بر *کلمه* یا *اراده‌ی الواحد* بودن، راهنمای ارواح *مردگان* است. این کارت نیازمند ظرافت بسیاری در تفسیر است.

انار، میوه‌ای بود که *پرسفونه* در قلمرو *پلوتو*[3] خورد؛ و بدین ترتیب *پلوتو* توانست حتی پس از به کار انداخته‌شدنِ قوی‌ترین تاثیرات، او را در دنیای اسفل نگاه دارد؛ حتی پس از آنکه قوی‌ترین تاثیر، فراهم شد. به نظر می‌رسد درس آن باشد که به چیزهای خوب زندگی، هرچند لذت‌بخش، نمی‌بایست اعتماد شود.

---

[1] Demeter
[2] Persephone
[3] Pluto



چهار جام، شُرّ [عیش]

این کارت به *خِسِد* در فلک *آب* اشاره دارد. در اینجا، زیرِ *مغاک*، انرژیِ این عنصر اگرچه منظم، متعادل و (در این لحظه) پایدار است، خلوص اصلی مفهوم را از دست داده است.

کارت به *ماه* در *سرطان* اشاره دارد که منزل وی می‌باشد؛ اما خود *سرطان* به نحوی قرار گرفته است که بر ضعفی معین دلالت کند؛ تسیلم به میل. بدان متمایل است که بذرهای فساد را در میوه لذت وارد نماید.

دریا راکد نشان داده شده است اما سطحش ناصاف است و چهار عدد *جام* که بر آن قرار گرفته‌اند، دیگر آنچنان پایدار نیستند. *نیلوفری* که آب از آن *فواره* می‌زند، چندساقه است؛ به نحوی که انگار نشان دهد تاثیر *اثنوی*، قدرت را جمع نموده است. چرا که اگرچه عدد *چهار*، تجلی تثبیت اثنوی است، در عین حال با تاکید بر فردیت به طرزی اسرارآمیز در تدارک مصیبتی می‌باشد.

بین این کارت و صور *رملی طریق*، ⁝، و *جماعت*، ⁞⁞ – که به *ماه* در به ترتیب کاهش و افزایش خود منسوب می‌باشند – تطابقی وجود دارد. ارتباط، ابتدائاً معادله «تغییر=پایداری» می‌باشد که هم‌اکنون برای خوانندگان این رساله آشنا است. چهار در میان اعداد طبیعی، عددی «بی‌لطافت» است؛ ساخت یک «مربع جادویی» با چهار خانه غیرممکن می‌باشد. چهار حتی در *آرایشات ناپلی* نیز آخر خط است؛ کوچه‌ای بن‌بست. برای ادامه‌ی دنباله، یک مفهوم *ترتیبیِ* کاملاً متفاوت مورد نیاز می‌باشد. همچنین توجه کنید به بر-خود-آمیختگیِ اشاره‌شده توسط «عدد جادویی» چهار، ٤+٣+٢+١، که *دَه* می‌باشد. چهار، عددِ نفرینِ محدودیت، منع است. این، صلیب کور و سترون با بازوهای مساوی، *تتراگراماتون* در جنبه‌ی مهلکِ تمامیتِ خود به ترتیبی می‌باشد که *کابالیست‌ها* پیش از اکتشاف *ضابطه‌ی دوّاری* که در آن دخترِ نشسته بر *سریرِ مادر*، «کهولتِ *پدر مطلق* را بیدار می‌کند» می‌شناختند.

برای معانی *طریق* و *جماعت*، ن. ک. به «راهنمای رمل» (اعتدالین جلد اول، شماره ۲).



پنج جام، وَیل [نا امیدی]

این کارت با *گبورا* در خال *آب* حکمرانی می‌شود. *گبورا* آتشی بوده و بدین ترتیب یک ناسازگاری طبیعی وجود دارد. از این رو، مفهوم اختلال برمی‌آید؛ درست در زمانی که انتظار می‌رود – در زمان آسودگی.

تناسب همچنین به *بهرام* در *عقرب* می‌باشد که خانه‌ی خودِ آن است؛ و *بهرام*، تجلی بر پایین‌ترین سطح *گبورا* می‌باشد در حالی که *عقرب*، در بدترین جنبه‌اش، به قدرت فسادآمیز *آب* اشاره دارد. در عین حال تاثیرات قوی مذکر، بیانگر یک تباهی واقعی نمی‌باشند؛ بلکه تنها آغاز تخریب. از این جهت لذت متوقع، باطل می‌گردد. گلبرگ‌های نیلوفرها با بادهای آتشین پاره شده؛ دریا، خشک و راکد است؛ یک دریای مرده همانند یک «چوت[1]» در شمال آفریقا. هیچ آبی به درون جام‌ها جاری نمی‌شود.

علاوه بر این، این جام‌ها در شکل یک پنتاگرام معکوس چیده شده‌اند که نمادپردازی پیروزی ماده بر روح می‌باشد.

بهرام در *عقرب*، همچنین، نسبت صورت *رملی* حمره، ⁘ می‌باشد. این صورت، آنچنان بدیمن است که برخی مکاتب *رملی*، زمانی که حمره در سمت‌الراس ظاهر می‌شود صفحه را به هم می‌ریزند و سوال را به دو یا چند ساعت بعد موکول می‌نمایند. معنای آن می‌بایست در «راهنمای رمل» (اعتدالین جلد اول، شماره ۲) مطالعه شود.

---

[1] chott



شش جام، شکفت [لذت]

این کارت، تاثیر عدد *شش*، *تیفارت* را در خال *آب* نشان می-دهد. این تاثیر توسط *خورشید* حفاظت می‌گردد که همچنین نشان‌دهنده‌ی *شش* می‌باشد. کل تصویر، تاثیر *خورشید* بر *آب* می‌باشد. قدرت تُند اما متعادل وی، آن نوع فساد را به انجام می‌رساند (وی در *برج عقرب* می‌باشد) که بنیان تمامی حاصلخیزی است؛ تمامی حیات.

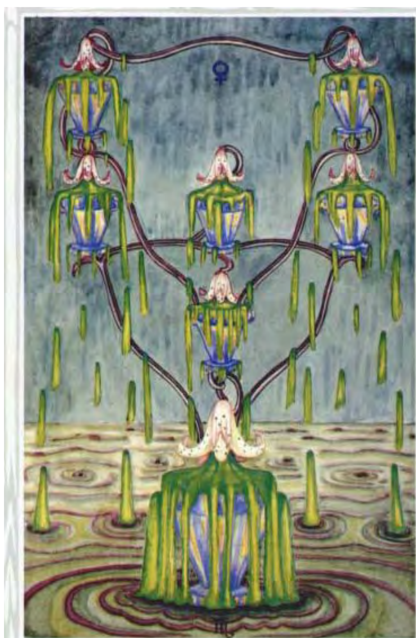
شاخه‌های نیلوفر در حرکت رقصانی ظریف دسته شده‌اند. آب از شکوفه‌های آن‌ها به داخل *جام‌ها* تراوش می‌نماید اما هنوز، به مانند کارت مرتبط پایین، *نُه*، به مرحله سرریز نرسیده است.

لذت، در عنوان این کارت می‌بایست در والاترین مفهوم آن فهمیده شود: بر خوبی و هماهنگی نیروهای طبیعی، بدون تلاش یا تنش، آسودگی یا خرسندی دلالت دارد. خشنودی امیال طبیعی یا مصنوعی با مفهوم این کارت بیگانه می‌باشد. در عین حال با تاکید بسیار، ارضای *اراده‌ی* جنسی را – به ترتیبی که توسط *سفیرا*، سیاره، عنصر و برج حکمران نشان داده شده است – نمایش می‌دهد.

خورشید در *عقرب*، در *یی چینگ*، توسط *هگزاگرام* ۲۰ام، 觀 [کُوان]، ䷓، نشان داده می‌شود که آن نیز «زمین بزرگ» می‌باشد؛ *تریگرام خاک* با خطوط مضاعف. *کُوان* به معنای «متجلی‌شدن» و همچنین «تعمق‌کردن» می‌باشد. *کُوان*، مستقیماً به *کاهن اعظم* ارجاع دارد که از طریق مراسم تطهیر گردیده و می-خواند پیشکشی‌هایش را ارایه دارد. بدین ترتیب مفهوم *لذت-فساد* به عنوان یک *رسم آیینی*، همانند این کارت، در مفهوم این *هگزاگرام* نهفته است؛ در عین حال توضیحات خطوط مجزا توسط *دوک چائو*[1] دالّ بر ارزش تحلیلی این *عشای ربّانی* می‌باشد. این، یکی از شاه‌کلیدهای *دروازه‌ی تشرف* می‌باشد. برای ادراک و محظوظ گردیدن تمام آن، لازم است *سرّ درجه‌ی نهم* .O.T.O، دانسته شده، فهمیده و تجربه شود.

---

[1] Duke of Chau



هفت جام، نشت [زوال]

این کارت به *هفت*، *نِصاخ* در خال *آب* اشاره دارد. از این رو، ضعفِ تغییرناپذیرِ برخاسته از عدم وجود تعادل را تکرار می‌نماید؛ همچنین این کارت توسط *زهره* در عقرب حکمرانی می‌شود. تکریم وی در این *برج* خوب نیست و این موضوع را به خاطر می‌آورد که *زهره*، سیاره‌ی *مس* می‌باشد، «شکوه برونی و تباهی درونی». *نیلوفرها*، سمی گشته‌اند و شبیه سوسن بلند آسیایی به نظر می‌رسند و از آن‌ها به جای آب، لجن سبز رنگ بیرون آمده، سرریز می‌گردد و *دریا* را به مردابی مالاریایی بدل می‌نماید.

جام‌ها، قوس‌قزحی می‌باشند و حاکی از مفهومی مشابه هستند.

آن‌ها به صورت دو مثلث رو به پایین تو در تو بر بالای پایین‌ترین جام قرار گرفته‌اند که از بقیه بسیار بزرگ‌تر است.

این کارت، تقریباً تصویر «شر و مخالفِ» *شش* است؛ و یادآورِ به جایی از سادگی وحشتناکی است که یک *رسم آیینی* می‌تواند به وسیله‌ی آن به تکفیر و بی‌شرمی کشیده شود.

ارتباط مستقیم را با *کتِر*، *اعلی*، از دست داده است و واگرایی آن، در مقایسه با ظرافت تعادل *رکن میانه* به هیچ وجه اندک نیست؛ در یک آن مقدس‌ترین رموز *طبیعت*، به اسرار وقیح و خجالت‌آور یک وجدان گناهکار بدل می‌گردد.



هشت جام، نشست [رخوت]

هشت، *هُد*، در خال *آب* حکمران این کارت است. تاثیر *عطارد* را نشان می‌دهد اما با ارجاع کارت به *کیوان* در حوت، استیلا یافته است. حوت، آبی آرام اما راکد است؛ و *کیوان* آن را کاملاً می‌میراند. آب دیگر نه به صورت *دریا* بلکه به صورت برکه ظاهر می‌شود؛ و در این کارت، در مقایسه با کارت پیشین، هیچ شکوفایی وجود ندارد. *نیلوفرها* به دلیل خورشید و باران پژمرده‌اند و خاک برای آن‌ها سم است؛ در میان همه، تنها دو ساقه وجود دارند که شکوفه داده‌اند. جام‌ها، خالی، کهنه و شکسته هستند. آن‌ها در سه ردیف قرار گرفته‌اند که ردیف سوم از آن‌ها، کاملاً خالی است. آب، از دو گُل، به دو جام مرکزی می‌چکد و آن‌ها به دو جام پایینی می‌ریزند؛ بدون اینکه آن‌ها را پر کنند. پس‌زمینه‌ی کارت، برکه‌ها یا تالاب‌هایی را نشان می‌دهد که در دیاری بسیار وسیع و غیرقابل کشت قرار دارند و در آن سرزمین‌های پهناور بدبوم، تنها بیماری و بخار مسموم می‌تواند جلوه‌گر باشد.

آب، تیره و گل‌آلود است. افق، محو است و نور مایل به زرد دارد و ابرهای سربیِ نیلی بر آن سنگینی می‌کند.

در مقایسه با کارت پیشین، خطای متضاد و مکمل را نشان می‌دهد. این، *باغ کاندری*[1] است و آن، قصر *کلینگسور*[2].

در آسیب‌شناسی روانی مسیر، این کارت، *سرخک آلمانیِ عرفان مسیحی* می‌باشد.

---

1 Garden of Kundry، در افسانه پارسیفال [م.]

2 Klingsor



نه جام، پخش [خوشی]

عدد *نُه*، *یِسُد*، در خال *آب*، پایداری از دست رفته‌ی سیاحت-های *نِصاخ* و *هُد* را از *رکن میانه* باز می‌یابد.

نمایش اوج و کمال نیروی اصلی *آب* در این کارت می‌باشد.

حکمران، *برجیس* در حوت می‌باشد. این تاثیر، چیزی بیش از موافق است، برکتی قطعی است چرا که *برجیس*، سیاره‌ی *خِسِدی* است که *آب* را در والاترین تجلی مادی‌اش نشان می‌دهد و حوت، کیفیات آرام آب را وارد می‌کند.

در نماد، نُه جام کاملاً منظم در یک مستطیل ترتیب یافته‌اند؛ همگی با آب پر و سرریز شده‌اند. کامل‌ترین و بابرکت‌ترین جنبه‌ی نیروی *آب* می‌باشد.

صورت *رملی لحیان*، ⁘، توسط *برجیس* در حوت حمکرانی می‌شود. *لحیان*، شادی، خوشحالی، یکی از بهترین و قوی‌ترین در میان شانزده صورت می‌باشد؛ چرا که نمادهای *شمسی*، *قمری* و *عطاردی*، در بهترین حالت، مبهم و به طرز خائنانه‌ای دوسویه می‌باشند. نمادهای *زهره‌ای* بیش‌تر حاکی از تسکین هستند تا سودمندی مثبت؛ *کیوان* و *بهرام* در بدترین حالت خود دیده می‌شوند و حتی همدمِ پایدار *لحیان*، *قبض الداخل*، ⁘، نیز جنبه‌های ناخوشایند و حتی خطرناک خود را دارد. اما توافق *لحیان* با این کارت، میزان کمی از شباهت در خود دارد؛ شراب توسط خود *گانیمید*[1] ریخته می‌شود؛ دست‌چین بی‌مضایقه‌ی نکتار حقیقی *خدایان*، لبریز و سرپر، ضیافت آراسته‌ی شادمانی، *خِرد* حقیقیِ خود-برآورده‌ی خوشیِ تمام‌عیار.

---

[1] Ganymede



ده جام، عطا [اشباع]

این کارت، عنصری متناقض به نمایش می‌گذارد. از سوی دیگر، تاثیر *ده*، *ملکه‌ی باکره* را دریافت می‌کند. آرایش جام‌ها به صورت *درخت حیات* می‌باشد. اما از سوی دیگر، خود آن‌ها ناپایدار هستند. آن‌ها مایل هستند؛ آب را از *نیلوفر* بزرگی که کل سیستم بدان آویخته است، از یکی به دیگری می‌ریزند.

کار مربوط به آب کامل شده است: موعد اختلال رسیده است.

این از تاثیر *بهرام* در حوت می‌آید. *بهرام*، نیروی زمخت، سخت و گسلنده‌ای است که لاجرم به هر کمال فرضی حمله می‌نماید. انرژی وی، بیشترین تقابل ممکن را با حوت نشان می‌دهد که توامان صلح‌جو و روحانی است.



تکخالِ شمشیر، بنیان نیروهای باد

تکخال شمشیر، *انرژی* نخستین *باد* است؛ *ذات* ٦ [واو] *تتراگراماتون*؛ یکپارچگیِ *رواخ*. هوا نتیجه‌ی اقتران *آتش* و *آب* است؛ و بدین ترتیب از خلوص بالادستی‌های خود در سلسله مراتب مذکر، *آتش*، *خورشید* و *فالوس* عاری می‌باشد. اما به همین دلیل، اولین کارتی است که مستقیماً آگاهی عادی *نوع انسان* را درک درمی‌یابد. خطاهای کارت‌هایی همانند ۷ و ۱۰ *جام*، به مراتب، مرتبه‌ی کاملاً بالاتری از ٤ *شمشیرِ* به وضوح ملایم‌تر دارد. مطالعه‌ی تنزل ظریف و تدریجی سطوح، به غایت دشوار است.

نماد عیان *باد* در طبیعت، باد است «که هر آنچه به کارش آید را می‌نوازد.» فاقد *اراده‌ی* متمرکز *آتش* برای یگانه‌نمودن با *آب* می‌باشد. هیچ اشتیاق مرتبطی با جفت عنصری‌اش، *خاک*، ندارد. بدین ترتیب انفعال قابل توجهی در طبیعت آن هست و به وضوح هیچ انگیزه‌ی خودمولّدی ندارد. اما بدان دلیل که توسط *پدر* و *مادرش* به حرکت درآمده، نیرویش در تجلی، هراسناک است. به طور مرئی به هدفش حمله می‌کند؛ از آنجا که آن‌ها که دارای خصوصیت ظریف‌تر و رقیق‌تر می‌باشند، هرگز نمی‌توانند چنین کنند. کیفیات «الجامع، سرگشتگی مطلق، النافذ، بلعندگی مطلق» آن، توسط بسیاری نویسندگانِ شایسته توضیح داده شده است و بسیاری شباهت‌های آن برای نظاره‌گران کاملاً عادی مفتوح می‌باشد.

اما بلافاصله پرسیده می‌شود موقعیت این عنصر در پرتو دیگر تناسبات چگونه است؟ آیا *هوا* در *جهان بصیرایی*، اولین عنصری نیست که به دنبال *روح* می‌آید. آیا वायु [وایو]، اولین ظهور پدیداری از ابهام رازآلودِ आकाश [آکاشا] نیست؟ چگونه می‌توان افراس *ذهن* را با این واقعیت که *الروح* یا רוח [رواخ] در واقع به معنای خود *روح* می‌باشد آشتی داد؟ אחד רוח אלוהים חום (۷۷۷) یعنی «روح (نه باد) خدایان حیّ یکی است»؟ و آیا *باد*، عنصر منتسب به *مرکوری*، تقریباً به طور کامل، *نفس حیات*، *کلمه* و خودِ λόγος [لوگوس] نمی‌باشد؟

دانش‌آموز می‌بایست به برخی *رسالاتِ* کمتر خام، ابتدایی و سطحی نسبت به این وزوز خفاش‌چشم و پنگوئن‌بال و خرمگس‌مغزِ حاضر ارجاع داده شود. با این وجود اگرچه *باد* در هیچ سیستمی، اسفل می‌باشد و بدین ترتیب نمی‌تواند از این افراس که *ملکوت* به طور خودکار به کِتِرِ اعاده می‌شود، ادعای مصونیت روحانی[1] نماید، ارجاعِ ذیل، در کل، عاری از هشیاری یا اقتضا نمی‌باشد.

---

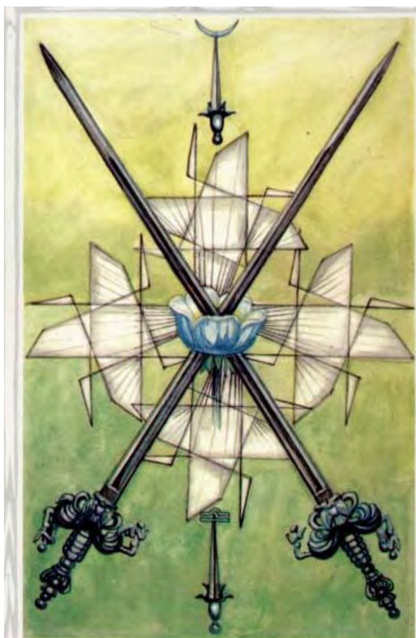
[1] benefit of clergy

رواخ در *سفیرای* هوایی، *تیفارِت*، مرکزیت یافته است که *پسر*، اولین اولاد *پدر*، و خورشید، اولین تجلی *فالوس* خالق می‌باشد. وی مستقیماً از مادرش *بینا*، از طریق *مسیر* ז [زِین]، حس شهودی رفیع، اشتقاق می‌یابد تا مطلقاً در طبیعت *نِشاما* سهیم شود. وی از پدرش، *حُکمَه*، از طریق *مسیر* ה [هِه]، *مادر کبیر*، *ستاره*، *بانویمان نوئیت*[1] مطلع می‌شود تا انگیزش خلاق، الی‌الابد توسط تمامی امکان‌ها به وی انتقال داده شود. در نهایت، *راهبه‌ی اعظم*، نور سه‌گانه‌ی *تشرف*، از کِتِر، اعلی، از طریق *مسیر* ג [جیمِل] بر وی نازل می‌شود. *سه در یک*، *مادر سرّی* در وفور متعددالصورت‌اش؛ اینان و اینان، به تنهایی بر *علویون* درودِ سه‌باره فرستند!

کارت، *شمشیر مغ* (ن. ک. کتاب چهار، بخش II) را نشان می‌دهد که بر سر آن دیهیمی با بیست و دو شعاع از نور ناب قرار دارد. عدد، به *برگه‌ها* ارجاع دارد؛ همچنین ۱۱×۲=۲۲، تجلی *جادویی* *حُکمَه*، *خِرد*، *لوگوس*. بر تیغه، به تناسب، *کلمه‌ی شریعت*، حک شده است. این *کلمه* شعله‌ای از *نور* ساطع می‌کند و ابرهای تاریک *ذهن* را متفرق می‌نماید.

---

[1] این حقیقت، چه قدر برجسته معاوضه متقابل IV و XVII – که در بالا مشروح توضیح داده شد – را تایید می‌نماید: *شاهنشاه* بین *حُکمَه* و *تیفارِت* به عنوان یک اغتشاش [(؟)] ارزشی ندارد و این افراس بدیعِ *سه مادر* از دست می‌رود.



دوی شمشیر، حِلم [آشتی]

این کارت توسط *خُکمَه* در عنصر *باد* حکمرانی می‌شود. این خال، با پوشش‌دهی به تمامیِ تجلیات عقلایی، همواره پیچیده و نامنظم می‌باشد. بیش از هر خال دیگر در معرض تغییر است. نشان‌دهنده‌ی یک دگرگونی کلی می‌باشد که از تعارض *آتش* و *آب* در نکاح ایشان نتیجه می‌شود؛ و زمانی که *خاک* پدید می‌آید، تبلور را ناشی می‌شود. اما خلوص و رفع *خُکمَه* چنان است که این کارت، بهترین مفهوم ممکن مربوط به این خال را متجلی می‌نماید. انرژی، ورایِ یورشِ تقسیم منزل دارد. این آرامش نسبی توسط تناسب سماوی تاکید می-شود: *ماه* در *میزان*.

ماه، تغییر است اما *طبیعت*، صلح‌جو است: علاوه بر این، *میزان* نشان‌دهنده‌ی تعادل است؛ آن‌ها در این میان، انرژی *شمشیرها* را تعدیل می‌نمایند.

در این کارت دو شمشیر متقاطع ظاهر می‌شود؛ آن‌ها توسط یک گل‌سرخ آبی‌رنگ با پنج گلبرگ یگانه می‌شوند. این گل‌سرخ، تاثیر *مادر* را نشان می‌دهد که تاثیر هماهنگ‌کننده‌ی آن، تخاصم ذاتی پنهان این خال را پیوند می‌دهد. *گل‌سرخ*، انوار سفید ساطع می‌نماید که الگویی هندسی می‌سازد که بر تعادل نماد تاکید دارد.

سه‌ی شمشیر، سوز [غم]



بینا، *مادر* کبیر در اینجا بر قلمرو *باد* حکمرانی می‌کند. این واقعیت، افراسی بی‌نهایت دشوار را شامل می‌شود که می-بایست به تفصیل در *مشاهده و صوت*، *اِیثیر ۱٤* مطالعه شود.

بینا در اینجا *مادر* منعّمی که *سه‌گانگی* را با کِتِر و *حُکمَه* کامل می‌کند نمی‌باشد. وی، تاریکی بحر کبیر را نشان می-دهد.

این کارت، تاریک و ثقیل است. گویی زهدان *آشوب* باشد. اشتیاق فرصت‌طلبانه‌ی شدیدی برای خلقت وجود دارد اما فرزندان وی هیولاها هستند. این می‌تواند به معنی تعالی والای نظام طبیعی باشد. اینجا رازداری است و انحراف.

نماد، *شمشیر* کبیر *جادوگر* را نشان می‌دهد که به والاترین، نشانه رفته است؛ برخوردگاهِ دو شمشیر خمیده‌ی کوتاه را قطع می‌کند. تاثیر، گل‌*سرخ* را نابود کرده است. در پس‌زمینه، طوفان از پس شب سنگدل سر بر می‌آورد.

چهار شمشیر، قبول [آتش‌بس]



عدد *چهار*، *خِسِدِ* در اینجا در قلمرو *عقل* تجلی یافته است. *خِسِدِ* به *برجیسی* اشاره دارد که در این عُشرِ *میزان* حکمرانی می‌کند. بدین ترتیب برایند این نمادها تضادی ندارد؛ از این رو کارت، مفهوم اقتدار را در جهان عقلایی اعلام می‌دارد. استقرار افراس و قانون مرتبط با آن می‌باشد. پناهی از آشوب ذهنی را نشان می‌دهد که به صورت اختیاری انتخاب گردیده است. بر آسودگی تلاش می‌نماید.

قبضه‌های چهار *شمشیر* در گوشه‌ها از نوع صلیب *اندروی قدیس*[1] می‌باشد. شکل آن‌ها، تثبیت و صلابت را القا می‌کند. نوک آن‌ها کُند شده است و در گل‌سرخی نسبتاً بزرگ با چهل و نُه گلبرگ قرار دارد که نشان‌دهنده‌ی هماهنگی اجتماعی است. در اینجا نیز مصالحه وجود دارد.

اذهان بیش از حد سست یا بیش از حد ترسو برای تدبیر مشکلات خویش، سرخوشانه این سیاست تسکین را پذیرا هستند. مثل همیشه *چهار*، اصل قضیه می‌باشد؛ آنچنانکه در این مورد، هیچ تقاعدی بر آرامش وجود ندارد و اختلال آن توسط پنج، وعده‌ای بر پیشرفت حاصل نمی‌دارد. تظاهرات ایستای آن در هم و بر هم شده، داخل دیگ جوشان ریخته می‌شود؛ آنچه بر می‌آید، آشفتگی محض است و معمولاً با بوی تعفن مشهود می‌شود. اما می‌بایست انجام پذیرد!

---

1 St. Andrew

پنج شمشیر، خلع [شکست]



گبورا همانند همیشه، تقسیم می‌آفریند؛ اما از آنجا که در اینجا *زهره* بر *دلو* حکمران است و به نظر می‌رسد علت مصیبت، سستی و نه زیادت قدرت باشد. عقل توسط عاطفه سست گردیده است. شکست به دلیل صلح‌جویی پدید آمده است. همچنین ممکن است حکایت از خیانت باشد.

قبضه‌های شمشیر، یک پنتاگرام معکوس پدید می‌آورند که همواره نماد تمایلی نسبتاً نامیمون می‌باشد. در اینجا مسایل حتی بدتر هستند و هیچ یک از قبضه‌ها شبیه دیگری نیست و تیغه‌ها کج‌شده یا شکسته‌اند. نشانی از پژمردگی دارند؛ تنها پایین‌ترین شمشیر به سمت بالا است و این کم‌تاثیرترینِ سلاح‌ها است. گل‌سرخ کارت پیشین به کلی گسیخته شده است.

مورخ از مشاهده‌ی دو تصویر کاملِ وضعیت این کارت و کارت آخر در ولادت *عصرهای* (۱) *اوزیریس* و (۲) *هوروس* خرسند است. وی به تباهی *فضیلتی* همانند آنچه *اسپارتا*[1] و رُم را متمایز کرده است توجه خواهد نمود که به تاسیس *صلح رومی*[2] منتهی می‌شود. آنگاه که *فضیلت* تنزل کرد، تباهی، *امپراطوری* را از درون گسست. کیش‌های مخنث همانند *دیانیسوس* (در شکل تنزل‌یافته)، *آتیس*، *آدونیس*، *سیبِل*، *دِمِترِ*[3] دروغین و *ایزیس* زناکار جایگزین آیین‌های صعب‌تر خدایان *خورشیدی-فالیکِ* صحیح شدند تا در نهایت (زمانی که اساتید احترام و در نتیجه کنترل خود را بر اراذل، بومیان و بیگانگان از دست دادند) حقیرترین شکل تمامی کیش‌های بردگی در کسوت حکایات شرم‌آورترین نژادهای انگلی از تمامی جهان مکشوف رخت بربست و در تاریکی شنیعی برای پنج هزار سال خیسانده شد. وی از ترسیم تطابقات نزدیک با پدیده‌های متوافقِ نشان داده شده در پیش از نسل حاضر مشعوف خواهد شد.

---

[1] Sparta
[2] Pax Romana
[3] Dionysus, Attis, Adonis, Cybele, Demeter

شش شمشیر، جمع [علِم]



تیفارِت، استقرار و تعادل کامل مفهوم خال را نشان می‌دهد. این به طور مشخص در رابطه با این کارت به جا است و خود عقل نیز به عدد *شش* ارجاع یافته است. *مرکوری* در *دلو*، *انرژی* سماوی را نشان می‌دهد که *کرّوبِ انسان* را متاثر می‌سازد و بدین ترتیب، تعقل و انسانیت را نشان می-دهد.

اما در این نماد چیزهای بیشتری وجود دارد. تعادل کاملِ تمامی قوای ذهنی و اخلاقی که به سختی به دست آمده و تقریباً غیرممکن است بتواند در یک دنیای همواره در تغییر ثابت نگاه داشته شود، مفهوم *علِم* را در کامل‌ترین تفسیر خود اعلان می‌دارد.

قبضه‌های *شمشیر* که بسیار تزئینی می‌باشند در شکل یک هگزاگرام می‌باشند. نوک آن‌ها با گلبرگ‌های بیرونیِ یک گل‌سرخ قرمز بر روی یک صلیب طلایی چهارخانه‌ای تماس دارد و بدین ترتیب *صلیب گل-سرخی* را به صورت مرکز سرّی حقیقت علمی نشان می‌دهد.

هفت شمشیر، ترک [بیهودگی]



نِصاخ در خال *شمشیر*، مصیبتی همانند آنچه در دیگر خال‌ها وجود دارد را نشان نمی‌دهد چرا که *نِصاخ*، *سفیرای زهره* به معنای *فتح* است. بدین ترتیب، تاثیری تغییردهنده وجود دارد و این توسط حکمرانی سماوی *ماه* در *دلو* برجسته می‌شود.

از این رو، اتلاف عقلانی این کارت به حرارتی که در *پنج* وجود دارد نمی‌باشد. یک دودلی وجود دارد، میلی به مصالحه، یک بردباری معین. اما در شرایط معین نتیجه ممکن است بیش از معمول مصیبت‌بار باشد. این طبیعتاً به موفقیت سیاست وابسته است. به دلیل وجود نیروهای جابرانه و ناسازشکار که آن را به عنوان طعمه‌ای طبیعی در نظر می‌گیرند، همواره در پرده‌ای از ابهام قرار دارد.

این کارت همانند *چهار*، بر سیاست تسکین دلالت دارد.

نماد، شش شمشیر را با قبضه‌هایی در شکل هلالی نشان می‌دهد. نوک آن‌ها، زیر مرکز کارت به هم می‌رسند و بر تیغه‌ی شمشیری بسیار بزرگ‌تر و رو به بالا پیوند خورده‌اند؛ انگار که میان چندین شمشیر نحیف و یک شمشیر قوی رقابتی وجود داشته باشد. کوشش وی بیهوده است.



هشت شمشیر، دخیل [مداخله]

عدد *هشت*، *هُد*، در اینجا فقدان پشتکار را در مسایل عقلانی و رقابت نمایان می‌دارد. هرچند اقبال نیک حتی، به شکرانه‌ی تاثیر *برجیس* در *جوزا* که عُشر را حکمرانی می‌کند، حتی در این کوشش‌های ضعیف نیز حضور دارد. در عین حال *اراده*توسط مداخله‌ی اتفاقی عقیم گذارده می‌شود.

مرکز کارت توسط دو شمشیر بلندِ رو به پایین اشغال شده است. این‌ها توسط شش شمشیر کوچک قطع شده‌اند؛ سه تا در هر طرف. آن‌ها یادآور سلاح‌های ویژه‌ی کشورها یا کیش‌های خود می‌باشند؛ در اینجا *کریس*، *کوکری*، *اسکراماساکس*[1]، دشنه، کارد و یاتاغان را می‌بینیم.

---

[1] Kriss, Kukri, Scramasax

نه شمشیر، شقاء [ظلم]



شماره‌ی نه، *یسُد*، *انرژی* را به رکن میانه‌ی *درخت حیات* باز می‌گرداند. بی‌نظمی پیشین اکنون برطرف شده است.

اما مفهوم کلیِ خال به طور پیوسته متنزل گردیده است. *شمشیر* دیگر عقلانیت خالص را به اندازه‌ی تحریک خودکار خواهش‌های بی‌عاطفه نشان نمی‌دهد. خودآگاهی به ورطه‌ای افتاده است که توسط استدلال منور نشده است. این دنیای غرایزِ نخستینِ ناخودآگاه است؛ دنیای جامعه‌ستیز و متعصب.

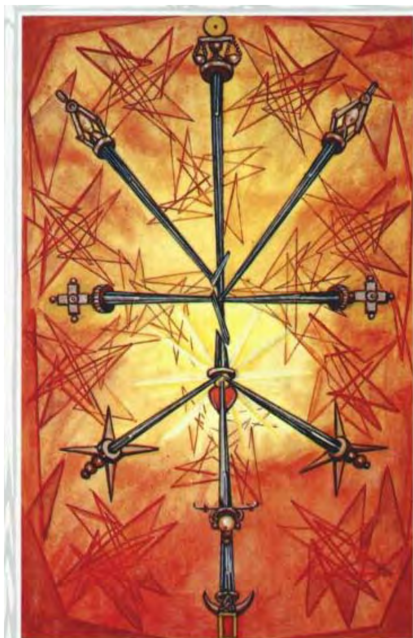
حکمران سماوی، *بهرام* در *جوزا* است. طغیانِ خامِ عطشی که بی‌مهار عمل می‌کند؛ هرچند شکل آن عقلانی است، خلق و خوی مفتش می‌باشد.

نماد، نُه شمشیر با طول‌های متفاوت را نشان می‌دهد که همگی به سمت پایین به یک نقطه برخورد نموده‌اند. آن‌ها ناهموار و زنگ‌زده هستند. زهر و خون از تیغه‌ی آن‌ها می‌چکد.

هرچند راهی برای مواجهه با این کارت وجود دارد: راه مقاومت منفعل، استعفا، قبول شهادت.

انتقام سنگدلانه نیز ضابطه‌ای بیگانه نمی‌باشد.

ده شمشیر، فغان [تباهی]



عدد دَه، *ملکوت*، همانند همیشه نقطه‌ی اوج انرژی تخفیف-نیافته‌ی مفهوم را نشان می‌دهد. استدلالِ دیوانه‌شده و بلوای از کنترل خارج‌شده‌ی مکانیزم بی‌روح را نشان می‌دهد؛ منطق دیوانگان و (تا حد زیادی) فیلسوفان را نمایش می‌دهد. استدلالِ جدایی‌یافته از واقعیت می‌باشد.

کارت همچنین توسط *خورشید* در *جوزا* حکمرانی می‌شود اما کیفیت هوایی مرکوریایی *برج*، برای پراکندن انوار آن به کار آمده است؛ این کارت انقطاع و بی‌نظمیِ انرژی هماهنگ و پایدار را نشان می‌دهد.

قبضه‌های *شمشیرها*، در جایگاهِ موقعیت *سفیراها* قرار دارند اما نوک شمشیرهای یک‌تا *پنج* و *هفت* تا *نُه*، با شمشیر میانی (ششم) – که نشان‌دهنده‌ی *خورشید*، *قلب*، فرزندِ *حُکمَه* و *بینا* می‌باشد – تماس داشته و آن را خُرد کرده‌اند. *شمشیر* دهم نیز متلاشی شده است. تباهی عقل و حتی تمامی کیفیات ذهنی و اخلاقی می‌باشد.

خورشید در *جوزا* در *یی چینگ*، فضیلت *هگزاگرام* ۴۳ام، 夬 [کُوای[1]]، ䷪، تغییریافتن *آبی فالوس*، می-باشد. همچنین با تفسیرِ درهم‌آمیخته؛ هماهنگی این دو *تریگرام* یکسان.

این خصوصیت کاملاً با *ده* شمشیر هماهنگ است. فرو نشاندن تکانه‌ی *خلاق*، ضعف، تخریب یا سرابی را نشان می‌دهد که خود اصل را متاثر می‌نماید. اما اگر *هگزاگرام* به عنوان یک سلاح یا روشِ رویه در نظر گرفته شود، مشاوره به حاکم برای تبرئه‌ی افسران نالایق می‌باشد. جالب توجه است که ابداع حروف نوشتاری به هدف جایگزینی با ریسمان‌های گره‌خورده در میان محققین چینی به استفاده از این هگزاگرام توسط خردمندان نسبت داده شده است. *جوزا* توسط تحوت حکمرانی می‌شود؛ ۱۰، کلید *آرایش ناپلی* است و *آپولو*[2] (خورشید)، حامی ادبیات و هنرها است: پس اشاره‌ی وی ممکن است در مورد ارتباطات *کابالایی* نیز حداقل به اندازه تاکید مضاعف ایشان بر *آب* و *خورشید* مناسب به نظر برسد.

هرچند فارغ از این مساله نیز همسانی، تکمیل شده می‌باشد.

---

[1] Kwai
[2] Apollo



تکخال قرص، بنیان نیروهای خاک

تکخال قرص مدخل آن نوع *انرژی* که *خاک* نامیده می‌شود را تصویر می‌نماید. در اینجا مناسب است اندکی با حدت بر یکی از تزهای نظری مهم که محرک تولید دست حاضر کارت‌های *تاروت* بوده است تاکید شود. چرا که این خصیصه، چشمگیر بوده و آن را از بسیاری تلاش‌های خام نامتشرفین که خود را در کسوت اساتید مطرح کرده‌اند متمایز می‌کند. سلمانی مضحک *اَلییت*[1]، هرزه‌ی غریب‌مزاج *ویرت*[2]، *پلدانِ*[3] ادا اطواری تا جهالت یاوه‌گوی کسی همانند *اوتولیکوس*[4] و قارقارهای *رافالوویچ*[5] و *اوسپنسکی*[6]؛ هیچ‌یک از این‌ها یا خویشاوندانشان کاری بیش از «رقصاندن میمون فریبکار» روی طرح‌های [دست‌هایِ] *قرون وسطایی* انجام نداده‌اند. (شانسی ندارند: *تاروت*، لبه‌ی تیز است!) *الیفاز لوی* یک استاد محقق بود و تناسابات صحیح را می‌دانست؛ اما مرتبه‌ی وی در *اخوت سفید کبیر*، تنها ٥°=٦° (استاد کبیر) بود و به وی از عصر نو دیدی داده نشده بود. بی‌شک امید داشت در *ناپلئون سوم*، یک *مسیح* پیدا کند؛ اما در مورد تحول روحانی کاملی که *اعلان* یک *ضابطه‌ی جادویی* جدید بود اطلاعی نداشت؛ نه، نه حتی با این که *مایسترِ اَلکُفریباس ناصیر*[7] را برای راهنمایی خویش داشت[8]!

دکتر جرارد اِنکاوس، «پاپوس»[9] که از *الیفاز لوی* پیروی نمود، حتی خویشتن را نسبت به *پیمان رازداری* منقیدتر دانست؛ تا جایی که کارهای وی روی *تاروت* بی‌فایده گردید؛ هرچند وی *مرشد اعظم* O.T.O. در *فرانسه* و پس از مرگ *جان یارکر*[10]، *کاهن اعظم* آیین *مِمفیس*[11] بود. این داده‌های تاریخی برای شرح دلیل اینکه دست‌های پیشین تنها ارزش اندکی بیش از باستان‌شناسی داشتند کافی می‌باشد؛ چرا که

---

[1] Aliette
[2] Wirth
[3] Peldan
[4] Autolycus
[5] Raffalovitch
[6] Ouspensky
[7] Maistre Alcofribas Nasier
[8] ن. ک. Grands Annales ou croniques Tresveritables des fliz, Roy des Dipsodes، ١٥٤٢، کتاب I، فصل LVIII که در آن نه تنها شرحی به یادماندنی از شرایط اجتماعی قرن دوازدهم ارایه شده است، بلکه حتی در آخرین خط *معمای مکاشفانه*، اشاره‌ای روشن به حکمت *جادویی استادِ* انتخاب‌شده توسط *مرشدین* برای اعلام این *ضابطه* ارایه شده است – این *کلمه* به وضوح در نام خود *دیر* (Abbey) بیان شده است. اما همانند همیشه، بیش از حد ساده و سرراست بوده است که دیده شود!
[9] Dr. Gerard Encausse, "Papus"
[10] John Yarker
[11] Memphis

عصر *نو* نیازمند یک نظام نوین نمادپردازی بود. بدین ترتیب، مفهوم *خاک* به عنوان یک عنصر منفعل، بی‌حرکت، حتی مرده و حتی «شرّ» می‌بایست برود. بازیابی تناسبات رنگی *مقیاس شاه* برای آن عصر *ایزیس، سبز زمردین* – به صورتی که توسط *کاهنین مصری* فهمیده شده بود – جبری بود. هرچند این سبز و نه سبز گیاهی اصلیِ *ایزیس*، در واقع همان سبز بهاری است که به دنبال بازخیزش *اوزیریس* به صورت *هوروس* می‌آید. به هر صورت، *قرص‌ها*، دیگر نمی‌بایست *سکه* در نظر گرفته شوند؛ *قرص*، نشانی دوّار می‌باشد. پس طبیعتاً بدان دلیل که اکنون دانسته شده است که هر *ستاره*، هر *سیاره‌ی* حقیقی، یک فلک گردان می‌باشد. همینطور *اتم* دیگر *ذره‌ی* سخت، لجوج و مرده‌ی *دالتون*[1] نیست؛ بلکه نظامی از نیروهای دوّار است که با خودِ سلسله مراتب *خورشیدی* قابل مقایسه می‌باشد.

این تز، کاملاً با *افراس* نوی *تتراگراماتون* وفاق دارد که در آن جزء *خاکی*، ה [هِه آخر]، *دختر* بر *سریر مادر* نهاده شده تا *کهولت پدر مطلق* را بیدار نماید. به تناسب، خود «نام»، دیگر یک نماد ثابت و نشان وسع و حدّ نمی‌باشد، بلکه فلکی گردان؛ به قول *زرتشت*، «ارتجاعی، دوّار به جلو، نفیرکشان».

رسم ناشران و طراحان دست‌ها چنین بوده است که مهر شخصی خود را – به دلایل دستوری که شاید به افتراق اختیاری زبان *لاتینی* مابین ضمیر meum [مَ] و tuum [تَ] نامربوط نباشد – بر *تکخال قرص* بنهند. شاعر چنین نمی‌گوید؟

«این *کتاب* را از ترس یا خجالت نرُبای!
تکخال قرص – نام *مولف*.
تکخال شمشیر جسدت خواهد نگریست
همانند کرده‌ی *آگگ*[2] در کتاب *ساموئل*.
تکخال جام – کمتر از
مارکیزه‌ی *برینویلرز*[3] منوش!
تکخال چوبدست – مرگت حساب می‌دارد
همانند آن *شاه ادوارد دوم*!»

نماد مرکزی *تکخال قرص*، متعاقباً هیروگلیف شخصی «کاهنی برگزیده و فرستاده‌ی مکان لایتنهاهی»، «شاهزاده–کاهن، *بَد*» (*ال*، اول، ۱۵) می‌باشد.

این می‌بایست با *نماد مقدسِ*[4] مسلک .A.′.A′. مقایسه گردد.

در مرکز تمامی آن‌ها، همچنین شکل دیگری از *تتراگراماتون*، *فالوس*، وجود دارد که نشان‌دهنده‌ی *شمس* و قمر به همراه عدد ٦٦٦ است که حسب‌المقرر حک گردیده است؛ تا متوازن نماید، تا در *وِسیکا*[5] جای بگیرد، با هفت هفت که مجموع ۱۵٦ دارد:

(۷+۷)÷۷+۷۷+۷۷=۵۰+۷۰+۳۰+۱+۲+۱+۲=באבאלענ=BABALON

[1] Dalton
[2] Agag
[3] Brinvilliers
[4] Sigilum Sanctum
[5] Vesica

همانطور که *مربع جادوییِ* ٦ به جمع ٦٦٦ می‌رسد:

Σ(١~٦×٦)=TO ΜΕΓΑ ΘΗΡΙΟΝ=٣٠٠+٧٠+٤٠+٥+٣+١+٩+٨+١٠٠+١٠+٧٠+٥٠=תריון=٤٠٠+٢٠٠+١٠+٦+٥٠

می‌توان خط عمودیِ بالای ٦٦٦ را به عنوان ١ در نظر گرفت و آن را جمع زد که عدد *زن مخملی*، ٦٦٧ ظاهر می‌شود:

٦٦٧=Η ΚΟΚΚΙΝΗ ΓΥΝΗ=٨+٢٠+٧٠+٢٠+٢٠+١٠+٥٠+٨+٣+٤٠٠+٥٠+٨

این عددِ رمزی در یک *هفت‌وجهی* محاط است؛ همانطور که به روشنی اجتناب‌ناپذیر می‌باشد؛ و این شکل نیز در *پنج‌وجهی‌هایی* تودرتو که وجوه آن‌ها امتداد داده شده است، چرخی ١٠ پره‌ای تشکیل می‌دهد که حدود آن یک *ده‌وجهی* است. و این نیز درون یک نوار دایره‌ای قرار دارد که بر روی آن نام کاملِ ١٢ (٦×٢) حرفیِ TO ΜΕΓΑ ΘΗΡΙΟΝ حک گردیده است.

حول این *قرص* دوّار، شش *بال* قرار دارد؛ کل نماد نه تنها نشانی از *خاک* در صورتی می‌باشد که در این *نماد نوی هوروس* فهمیده می‌شود، بلکه نشانی از عدد ٦، عدد *خورشید* است. این کارت بدین ترتیب، تصدیق هویت *خورشید* و *ترا*[1] می‌باشد و این موضوع به بهترین شکل توسط افرادی فهمیده می‌شود که حرف به حرف *لیبر* ٦ [رِش] را به مدت سالیان ضروری، ترجیحاً در *عزلت‌نشینی‌هایی* همانند *صحرای ساهارا*[2] به انجام رسانیده‌اند – جایی که *خورشید* و *زمین* غریزتاً به سرعت به عنوان *موجودات* زنده، یاران مدام فرد در *گیتی شوق ناب*، شناخته می‌شوند.

---

[1] Terra
[2] Sahara



دوی قرص، نوع [تغییر]

عدد *دو*، *حُکمَه*، در اینجا در خالی مرتبط با *خاک* حکمرانی می‌کند. نوعی از *انرژیِ* متناسب با *دو* را در ثابت‌ترین شکل آن نشان می‌دهد. این کارت، بر اساس آن افراس که *تغییر*، نگاهدارِ ثبات است، *تغییر* نامیده شده است.

حکمرانان سماوی آن، *برجیس* و *جدی* می‌باشند و این نمادها ناهماهنگ‌ترین می‌باشند؛ به نحوی که خوش‌یمنیِ *برجیس* در امور عملی بسیار محدود است. تاثیر آن‌ها بر کارت بسیار زیاد نیست. در عین حال خودِ *برجیس*، *چرخ* (*برگه‌ی*X) بوده، بر این مفهوم تاکید دارد.

کارت، دو *پِنتَکِل* را نشان می‌دهد؛ یکی روی دیگری؛ آن‌ها نمادهای چینیِ 陽 [یانگ] و 陰 [یین] می‌باشند که در *هسیانگ*[1] به صورت دوگانه مطرح می‌شوند. یک چرخ، ساعتگرد و دیگری پادساعتگرد می‌باشد. بدین ترتیب، اثر متقابل هماهنگ *چهار* عنصر را در حرکت مداوم نشان می‌دهند. در واقع می‌توان کارت را بر اساس پویایی آن، به عنوان تصویر گیتی متجلی‌شده‌ی کامل در نظر گرفت.

حول آن‌ها، *ماری* سبزرنگ حلقه زده است (ن. ک. لیبر ٦٥، فصل سوم، ١٧–٢٠). دم او در دهانش است. شکل *هشت* را تشکیل می‌دهد؛ نماد بی‌نهایت، معادله‌ی ٢=٠.

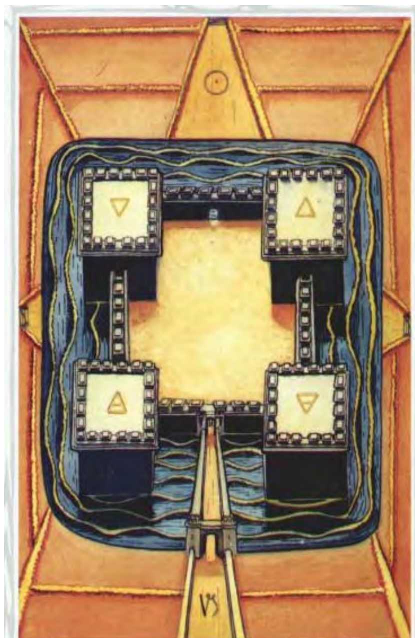
[1] Hsiang

سه‌ی قرص، سعی [کار]



تاثیر *بینا* در *فلک زمین*، برقراری مفهوم گیتی، عزم شکل ابتدایی آن را نشان می‌دهد. توسط *بهرام* در *جدی* حکمرانی می‌شود؛ وی در آن *برج* در شرف است و بدین ترتیب در بهترین حالت خود قرار دارد. انرژی وی همانند معمار یا مهندس، سازنده است. کارت، هرمی را نشان می‌دهد که از بالای راس دیده می‌شود. قاعده از سه چرخِ جیوه، گوگرد و نمک؛ *ساتواس*، *راجاس* و *تاماس* در سیستم *هندو*، א، ש، מ [الف، شین، مِم]، *باد*، *آتش* و *آب*، سه حرف *امی* در الفبای *عبری* تشکیل شده است.

هرم در بحر کبیر *بینا*، در *شب زمان* قرار گرفته است اما دریا، جامد شده است؛ بدین ترتیب رنگ‌های پس‌زمینه، لکه-مانند و به رنگ خاکستری کم‌مایه‌ای سرد با نقش نیلی و سبز می‌باشند. وجوه هرم، ته‌مایه‌ی قرمز رنگی قوی دارند که تاثیر *بهرام* را نشان می‌دهد.



چهار قرص، توان [قدرت]

چهار، *خِسِد*، برقراری گیتی را در سه بعد نشان می‌دهد؛ یعنی زیر *مغاک*. مفهوم مولّد در مادّی‌ترین معنای خود نشان داده شده است. کارت، توسط *خورشید* در *جدی* – برجی که در آن زاده شده است – حکمرانی می‌شود. قرص-ها بسیار بزرگ و صلب هستند؛ تلویح کارت، یک دژ می-باشد. این *قانون* و *نظم* را نشان می‌دهد که توسط اقتدار و هوشیاری پیوسته حفظ می‌شود. خودِ قرص‌ها مربعی می-باشند؛ گردش با این کارت بسیار متناقض است؛ و آن‌ها علایم *چهار* عنصر را در بر دارند. در رابطه با گردش آن‌ها باید گفت دفاع تنها زمانی صحیح است که شدیداً فعال باشد. تا زمانی که ایستا به نظر برسد، «نقطه‌ی مرگ» مهندسی است و *جدی*، نقطه‌ای است که *خورشید* در آن «دوباره رو به شمال می‌چرخد». پس‌زمینه، لاجوردی سیر با رگه‌های زرد می‌باشد که به یک خندق اشاره دارد؛ اما ورای آن، نقشی سبز و نیلی وجود دارد تا زمین‌های محافظت‌شده‌ای را که نشان دهد که امنیت آن‌ها توسط دژ تضمین شده است.

در *یی چینگ*، *خورشید* در *جدی* به وسیله‌ی هگزاگرام دوم، *خُوان*[1]، 坤، ䷁ نشان داده شده است که *اصل مونث* می‌باشد. مقایسه کنید با کلمه‌ی *انگلیسی* Queen، *آنگلو-ساکسون* Cwen، *مِرکیانی*[2] باستانی Kwoen. Kvan *ایسلندی*، Kwens *گوتیک* و woman نیز متوافق می‌باشند. نوع هندو-ژرمانی g(w)eni و ریشه سانسکریت GwEN می‌باشد. همچنین توجه کنید به Cwm، coombe و کلمات هم‌خانواده که به معنای یک دره‌ی محصور هستند که معمولاً از آن آب گذر می‌کند. زهدان – شاید شکلِ تلطیف‌شده‌ی آن؟

همچنین مقایسه کنید با کلمات بیشماری که از ریشه Gas مشتق شده‌اند و بر فضایی بسته و محصور دلالت دارند. case [جعبه]، castle [قصر]، chest [صندوق]، cyst [آبدان]، chaste [عفیف]، incest [زنای با محارم] والخ.

سرریشه‌ی موجود در کل دسته‌ی این کلمات، حروف حلقی است. تناسبات *عبری* را ببینید: ג [جیمِل]، ماه؛ ח [خِت]، *سرطان*، منزل ماه؛ כ [کاف]، چرخ؛ ק [قُف][3]، *ماه*، XVIII، *ناودان*، گلو. اصواتی که بدین

---

[1] Khwan
[2] Mercian

[3] این حروف به ترتیب ج یا گ، صدایی بین ح و خ، ک، ق تلفظ می‌شوند. [م.]

ترتیب ساخته می‌شوند بر گلوی دوم دلالت دارند؛ یکی مجرای تنفس و تغذیه است و دیگری تناسل و دفع.



پنج قرص، زحمت [نگرانی]

عدد پنج، *گِبورا* در خال *خاک*، درست همانند دیگر خال‌ها آشفتگی *عناصر* را نشان می‌دهد. این توسط حکمرانی *عطارد* در ثور – انواع انرژی که متقابل می‌باشند – مورد تاکید قرار گرفته است. بر هم زدنِ *ثور*، نیازمند *عطاردی* بسیار قدرتمند می‌باشد. بدین ترتیب معنای طبیعی، *عقل* است که برای *سعی* اعمال شده باشد.

نماد، پنج عدد قرص را در شکل یک *پنتاگرام* وارونه، ناپایداری در نفس بنیاد *ماده*، نشان می‌دهد. تاثیر به مثابه زمین‌لرزه می‌باشد. هرچند آن‌ها نمایانگر پنج *تاتواس*[1] هستند، این‌ها در کنار یکدیگر در سطحی بسیار پایین، ارگانیسمی را حفظ می‌نمایند که در غیر چنین وضعیتی به طور کامل از هم گسیخته می‌شد. پس‌زمینه، قرمز عصبی و زشت با علامات زردرنگ می‌باشد. تاثیر کلی، تقلای شدید است؛ در عین حال نماد، بر بی‌عملیِ طولانی‌مدت دلالت دارد.

---

[1] Tatvas

شش قرص، مشت [موفقیت]



عدد *شش*، *تیفارِت* همانند گذشته، استقرار هماهنگ کامل *انرژی* عنصر را نشان می‌دهد. *ماه* در *ثور* بر این کارت حکمرانی می‌کند و این موضوع، با افزایش تقرب به کمال (چرا که *ماه* در *ثور* در شرف است و بدین ترتیب در والاترین شکل خود می‌باشد) نشان از گذرا بودن آن دارد.

قرص‌ها در شکل *هگزاگرام* ترتیب یافته‌اند که در اسکلت نشان داده شده است. در مرکز، روناس کم‌رنگ سحر، سرخ گردیده و می‌درخشد و در بیرون آن، سه دایره هم‌مرکز قرار دارند؛ زرد طلایی، صورتی سالمون و کهربا. این رنگ-ها *تیفارِت* کاملاً محقق‌گردیده را بر *زمین* نشان می‌دهد؛ شکل، آنچه را ریاضی‌وار در توضیح *تک‌خال* بیان شد تایید می‌نماید.

سیارات بر اساس تناسبات معمول خود آرایش یافته‌اند؛ اما آن‌ها تنها به صورت قرص‌هایی نشان داده شده‌اند که توسط *خورشید* در مرکز خود منور گردیده‌اند.

این *خورشید* به صورت *گل‌سرخ* و *صلیب* پرستیده شده است؛ *گل‌سرخ*، چهل و نه گلبرگ دارد؛ اندرکنش *هفت* با *هفت*.



هفت قرص، رفع [شکست]

عدد *هفت*، *نِصاخ*، تاثیر تضعیف‌کننده‌ی مرسوم خود را دارد و این، با تاثیر *کیوان* در *ثور* بدتر می‌شود. قرص‌ها در شکل صورت رملی حمره، ⁙، زشت‌ترین و مخاطره‌آمیزترینِ شانزده صورت مرتب شده‌اند. فضای این کارت، *زنگار* است. در پس‌زمینه که پوشش گیاهی و زراعت نشان داده شده است، همه چیز فاسد شده است. چهار رنگِ *نصاخ* ظاهر شده اما با نیلی و نارنجی متمایل به قرمزی خشن لکه‌دار شده‌اند. خود قرص‌ها، قرص‌های *سُربی کیوان* می‌باشند و تلویح‌گر پول کثیف هستند.



هشت قرص، حساب [پروا]

عدد *هشت*، *هُد*، در این کارت بسیار مفید است. چرا که *عطارد* را در روحانی‌ترین جنبه‌اش نشان می‌دهد. وی در برج *سنبله* – که مرتبط با عشر است – هم حکمران و هم در شرف می‌باشد و توسط *خورشید* پوشش داده شده است. نشان‌دهنده‌ی عقلانیتی است که از روی محبت در رابطه با مسایل مادی، خصوصاً مسایل مرتبط با کشاورزی، به کار می‌رود؛ صنعت‌گر و مهندس.

می‌توان گفت این کارت، چرخش جزر و مد را نشان می‌دهد. هفت *قرص*، از یک لحاظ در مقایسه با *برگه‌ی* XV – پایین-ترین فروافتاده و بدین ترتیب دارای بیشترین شرف – کامل-ترین استقرار ممکن *ماده* می‌باشد. به نظر می‌رسد این سه کارت آخر، انفجاری را آماده می‌کنند که کل *تناوب* را تجدید می‌نماید. توجه کنید که *سنبله*، ׳ [یُد] ، دانه‌ی *سرّی حیات* و همچنین *خاک باکره‌ای* است که در انتظار خیش *فالیک* می‌باشد.

علاقه‌ی این کارت، علاقه‌ی مردم عادی است. حکمرانی *خورشید* در *سنبله* همچنین بر ولادت دلالت دارد. قرص‌ها در شکل صورت رملی *جماعت*، ⁞⁞ چیده شده‌اند. این قرص‌ها ممکن است به صورت گل یا میوه‌ی یک درخت بزرگ نشان داده شوند که ریشه‌های استوار آن در زمین بارور قرار دارند.

در *یی چینگ*، *خورشید* در *سنبله* توسط *هگزاگرام* ۳۳ام، *ثون*[1]، 遯، ䷠، «هوای بزرگ» نشان داده شده است. همچنین به معنای «کناره‌گیری» می‌باشد و توضیحات بر چگونگی بهترین استفاده از مانور دلالت دارد. این با ماهیت *سنبله*، واپس‌زدن *سرّی انرژی* به *خاک* آیش‌شده، به اندازه کافی متوافق می‌باشد. *جماعت* علاوه بر این، *ماهی* است که از تجلی به اقتران خود با *خورشید* کناره‌گیری می‌نماید.

[1] Thun

نه قرص، کسب [اکتساب]



عدد *نُه*، *یِسُد*، بی‌شک تعادل *نیرو* را در صورتی خرسندکننده بازمی‌گرداند. کارت توسط *زهره* در *سنبله* حکمرانی می‌-شود. اقبال نیکِ مشارکت در امور مادی، مساعدت و محبوبیت را نشان می‌دهد.

قرص‌ها در صورت سه مثلث متساوی‌الاضلاع با رئوس رو به بالا و نزدیک به هم مرتب شده‌اند و در فاصله‌ای توسط حلقه‌ای از شش قرص بزرگ‌تر در شکل یک شش‌ضلعی احاطه شده‌اند. این، تکثیر *کلمه‌ی* استقراریافته‌ی اصلی را در امتزاج با «اقبال نیک و مدیریت خوب» نشان می‌دهد. سه قرص مرکزی همانند کارت‌های پیشین دارای الگویی جادویی می‌باشند اما بقیه – از آنجا که نزول به ماده بر فرسودگی تدریجی انرژی دوّار اولیه دلالت دارد – اکنون شکل سکه اختیار می‌نمایند. این‌ها می‌توانند با تصاویر جادویی متناسب با سیارات علامت‌گذاری شوند.

به عنوان یک توضیح کلی می‌توان گفت تکثیر یک نمادِ *انرژی* همواره به تنزل معنای ذاتی آن و همینطور پیچیده‌کردن آن متمایل می‌باشد.



ده قرص، کام [ثروت]

عدد *ده*، *ملکوت* مثل همیشه، صدور پایانی *انرژی* را نشان می‌دهد. در اینجا انجماد بزرگ و نهایی واقع می‌شود. نیرو به طور کامل توسع یافته و به مرگ منجر شده است. *عطارد* این کارت را در *سنبله* حکمرانی می‌نماید؛ و این می‌تواند بر این موضوع دلالت داشته باشد که ثروت کسب‌شده، به دلیل ساکن بودن، پراکنده خواهد شد مگر آنکه با وقف قدرت آن به اشیاء در صورتی غیر از انباشتِ صرف نیز به کار گرفته شود.

قرص‌ها یا (آنچه بدان بدل گشته‌اند) سکه‌ها، در صورت *درخت حیات* مرتب شده‌اند اما سکه‌ی *دهم* بسیار بزرگ‌تر از بقیه می‌باشد؛ تصویر بر عبثی بهره‌ی مادی دلالت دارد.

بر روی قرص‌ها نمادهای مختلفی با خصوصیات *عطاردی* حک شده است؛ جز سکه‌ای که در مکان *هُد* (عطارد) می‌باشد که با نشان رمزی *خورشید* علامت‌گذاری شده است. این حاکی از تنها امکان خلاصی از بن‌بستی می‌باشد که از فرسودگی تمامی نیروهای عنصری ناشی می‌شود. در انتهای ماده می‌بایست رکود کامل وجود داشته باشد؛ نه آنچه در آن همواره اراده‌ی *پدر*، *معمار کبیر*، *حسابگر بزرگ*، *هندسه‌دان بزرگ* وجود داشته است. بدین ترتیب *عطارد* در این مورد نشان‌دهنده‌ی *لوگوس*، *کلمه*، *اراده*، *خِرد*، *پسر جاوید* و *سنبله‌ی باکره* در تمامی اشارات نماد می‌باشد. این کارت در حقیقت، هیروگلیفی از سیکل نوزایش می‌باشد.

عطارد در *سنبله* در میان صور رملی، *اجتماع*، ⁘، می‌باشد. معنی، مقارنه، به وضوح توسط جذب *مثلث* رو به پایین (مونث)، نشان رمزی *یانی*، *به مثلث* رو به بالا (مذکر)، *لینگام*، نشان داده شده است. در تکمیل این یگانگی آن‌ها درهم‌آمیخته ظاهر می‌شوند و شکل *جدی* را تشکیل می‌دهند؛ برجی که *خورشید* در آن دوباره ولادت می‌یابد. این *هگزاگرامِ* مقدس است؛ نماد یگانگی *عالم کبیر* و *عالم صغیر*، انجام *کار کبیر*، غایت نکو[1]، *خرد حقیقی* و *خوشی کامل*. برقرار باشید!

---

[1] Summum Bonum

احضار

(پیمانی نبشته در *مراقبه‌ی سحر*)

آیواز! پیمانم با *تو* را تایید کن! اراده‌ی من بردمد با اسپرمِ *سرّیِ آتشِ* لطیف و آزاد و خالق!

عین جسمم قالب ریز همانند *خودت*، ولادتم تجدید کن؛ در شاددلیِ الوهی کودکی، *خاک* افسون‌شده!

جذبه‌ام را در خودت حل کن، ذبحی مقدس؛ جایی که تصرف کند و کفاره دهد *روح آب*!

سوسو فکرم آکنده کن، شدید و نادر، از یک پیراسته، تجهیز به *هیچ*، *کلمه‌ی باد*!

بسیار، قید عروس‌وار، *صورت* جوهری‌ام چنان آزاد از نفس، یافته شود یک فردیت در *روح-وجود*.

برگه‌ها: یادمان‌ها

א حقیقت، خنده، شهوت: ابله مقدس شراب! استیجار حجاب، دیوانگی هرزه، اشراق برین است.

ב کلمه‌ی خِرد، شبکه کذب‌ها می‌بافد، بی‌نهایت‌های غیرقابل‌تقلیل مزدوج کند.

ג مادر، دوشیزه‌ی ماه، همبازی، عروس *پان*؛ فرشته‌ی گماشته‌ی *خداوند* برای هر انسان.

ד زیبایی، نمایش *امپراطوری*‌ات! حقیقت فرای نیل تفکر: تمامیت جهان، عشق است.

צ اعلیحضرت و آغازگر، *امپراطور* و *شاهِ* تمامی چیزهای میرا؛ تهیت بر اوی، ربّ بهار!

ו خرد بر هر چیزِ تخصیص‌یافته بر خواسته‌اش با احوال نور، فرا فکنده، موبد کبیر!

ז بنگر، *ارابه*! از میان آب طغیان کند *سانگرال*، حیات و جذبه، *شرابش* و خونش!

ט *شیر-مار*، *خداوندگاران* بزاید! سریرت، *دَدِ* وافر، *بانویمان بَبَلون*!

י سری‌ترین دانه‌ی تمامیِ نقشه‌ی ماریِ حیات، *باکره*، موبد می‌رود، *نگاهبان گُنگ*.

כ تثلیث با انرژی‌هایش بشتافت، چرخِ *تقدیر* می‌گردد: *محورش* بی‌حرکت.

ל میزان! وزن، در هر عمل پیچ خورد. وحشی است رقص؛ تعادلش دقیق.

מ در *مادر-اعماق اقیانوس*، *انسان-خدا*، آویخته، *چراغ جاودانی مغاک*.

נ *عقاب*، *مار* و *عقرب*! *رقص مرگ*، حیات از *نشئه* می‌گرداند به *نشئه* و *نشئه*.

ס ای افتراق، انعقاد! با .V.I.T.R.I.O.L نهاده، *تنتور*، *اکسیر* و *سنگ*.

ע Ιο Παν![1] بز-خدا بر ستیغ‌ها خیز زند در شهوت وحشی خلسه‌ی شناور.

פ *بِلونا*[2]، فریاد زن! از بازها روپوش باز کن! غرش *گیتی‌ها* در جنگ در هم شکناد!

ה نوئیت، *بانوی ستارگان* ما! واقعه است بازی تو، *تجربه‌ی* برین!

ק ماه‌ساحره، بر پشت خون، شناور؛ *سرگین‌غلطانِ نیمه‌شب*، کرجیِ سروش‌وارِ شجاع!

ר خورشید، پدر ما! *روح حیات* و نور، عشق و بازی آزادانه، قدسی در نگاه تو!

ש نوئیت، *هدیت*، *را-هور*-خوئیت! عصرِ *فرزند دوقلو*! ای عرش، به طرب آی!

ת هیچ، *همه* گردد تا وسع هیچ محقق گرداند، ای گیتیِ اکمل *پان*.

---

[1] هان پان! [م.]

[2] Bellona

ضمیمه‌ی الف

رفتار تاروت

اکنون که در انتهای این رساله معین می‌گردد که چرا کارت‌های *تاروت*، موجوداتی زنده هستند، به جا است روابطی که مابین ایشان و دانش‌آموز به دست می‌آید در نظر گرفته شود.

شباهت را با تازه‌کاری در مجلس معارفه‌اش در نظر بگیرید. وی به هفتاد و هشت فرد بالغ معرفی می‌شود. فرض کنید که وی دختری مشخصاً باهوش، با آداب اجتماعی بالا باشد. این، هرچند حاکی از هیچ‌گونه شناختی از این افراد نمی‌باشد؛ وی به هیچ ترتیب نمی‌تواند بگوید هر یک از ایشان چگونه در برابر وی رفتار خواهند کرد. برای نمونه اگر کسی فکر کند در خانه دزدی هست، محتمل نیست رئیس کل در سرداب قایم شود. غیرمحتمل است که *اسقف* در انواع رسواترِ تکفیر زیاده‌روی نماید.

موقعیت دانش‌آموز *تاروت* بسیار مشابه است. در این رساله و این طرح‌ها، تحلیلی از خصوصیات کلی هر کارت ارایه شده است؛ اما بدون مشاهده‌ی رفتار آن‌ها در طول مدت زمانی طولانی، تشدید مطالعه بر کارت‌ها با در نظرگرفتن آن‌ها به عنوان چیزهای عینی برای وی کافی نخواهد بود. به ادراکی صحیح برسد؛ وی تنها از طریق تجربه می‌تواند به فهم *تاروت* نایل شود. وی را کفایت نخواهد کرد مطالعاتش را در رابطه با کارت‌ها، به عنوان چیزهای عینی، افزایش دهد؛ باید از آن‌ها استفاده نماید؛ باید با آن‌ها زندگی کند. آن‌ها نیز می‌بایست با وی زندگی کنند. یک کارت از دیگر رفقایش مجزا نیست. واکنش‌های کارت‌ها، تعامل آن‌ها با یکدیگر، می‌بایست به جزء لاینفک زندگی دانش‌آموز بدل شود.

آنگاه چگونه می‌بایست از آن‌ها استفاده نماید؟ چگونه زندگی آن‌ها را با زندگی خود مخلوط نماید؟ راه ایده‌آل، تعمق است. اما این، شامل تشرف در درجاتی آنچنان بالا است که شرح روش آن در اینجا غیرممکن است. در عین حال برای بسیاری افراد جذاب یا مناسب نمی‌باشد. راه معمول عملی روزانه، پیشگویی است.

روش فنی سنتی پیشگویی با *تاروت* چنین است: از *اعتدالین*، جلد اول، شماره ۸، برگرفته شده است و انتشار آن با اجازه *استاد بعید*، *برادر* .O. M می‌باشد.

۱. [**کارت**] **نماینده**: یک کارت نشان‌دهنده‌ی *جویا*[1] را انتخاب کنید. این انتخاب باید بر اساس دانش یا قضاوت شما از شخصیت وی باشد؛ و نه اتکا بر خصوصیات فیزیکی وی.

۲. کارت‌ها را در دست چپ خود بگیرید. در دست راست خود چوبدست را بر روی آن‌ها بگیرید و بگویید: تو را می‌خوانم، I A O، بیاید که H R U را بفرستی، *فرشته* بزرگی که بر اعمال این *خرد سری* نهاده شده است[2] و دستان ناپیدایش را بر این کارت‌های تقدیس‌شده هنری قرار داده است؛ تا که بدان سبب، دانش صحیح چیزهای نهان را کسب کنیم؛ تقدیم به نام ناگفتنی تو. آمین.

---

[1] Querent، فرد مُراجع برای پیشگویی [م.]

[2] Hru نام مصری هوروس است. بدین ترتیب این اوراد، ناظر بر کارکرد اعصاری خاص *تلمایی* می‌باشند. [م.]

کارت‌ها را به *جویا* بدهید و به وی امر کنید با حضور ذهن کامل به سوال فکر کرده، کارت‌ها را به دو قسمت تقسیم نماید.

۴. کارت‌های تقسیم شده را همانند دست‌دادن در دست بگیرید.

عملیات اول

اینجا وضعیت *جویا* در زمانی که به شما مراجعه می‌کند نشان داده می‌شود.

۱. دستِ تقسیم‌شده در روبروی شما است و نیمه‌ی بالایی را در سمت چپ بگذارید.

۲. دوباره هر دست [ِ کارت] را به دو نیم کرده، در سمت چپ بگذارید.

۳. چهار دسته، יהוה را، از راست به چپ نشان می‌دهند.

۴. *نماینده* را پیدا کنید. اگر در دسته‌ی י [یُد] بود، سوال به کار، تجارت و غیره ارجاع دارد؛ اگر در دسته-ی ה [هِ] بود، به عشق، ازدواج یا لذت؛ اگر در دسته‌ی ו [واو] بود، به دردسر، خسران، رسوایی و نزاع و غیره؛ اگر در دسته‌ی ה [هِ آخر] بود به پول، کالا و دیگر مسایل کاملاً مادی بر می‌گردد.

۵. به *جویا* بگویید برای چه آمده است: اگر اشتباه بود، پیشگویی را متوقف کنید.

۶. اگر درست بود، دسته‌ای را که شامل *نماینده* است، پخش کنید، روی کارت به سمت بالا.

کارت‌ها را از سمت وی، از سویی بشمارید که وی بدان جهت می‌باشد.

شمارش می‌بایست شامل کارتی باشد که از آن می‌شمارید.

برای *شوالیه‌ها*، *ملکه‌ها* و *شاهزاده‌ها*، ۴ بشمارید.

برای *شاهدخت‌ها*، ۷ بشمارید.

برای *تکخال‌ها*، ۱۱ بشمارید.

برای کارت‌های صغیر، بر اساس شماره‌ی آن بشمارید.

برای کارت‌های کبیر، برای کارت‌های عنصری، ۳، برای کارت‌های سیاره‌ای، ۹ و برای کارت‌های دایره-البروجی ۱۲ بشمارید.

از این کارت‌ها «داستانی» بسازید. این داستان، آغاز آن قضیه است.

۷. کارت‌ها را در دو طرف *نماینده* جفت کنید؛ سپس در دو طرف قبلی‌ها، والخ. «داستان» دیگری بسازید که می‌بایست جزئیات از قلم افتاده قبلی را کامل کند.

۸. اگر داستان، کاملاً دقیق نیست، ناامید نشوید. شاید خود *جویا* نیز همه چیز را نمی‌داند. اما خطوط اصلی می‌بایست محکم و با دقت نهاده شوند، در غیر این صورت می‌بایست از پیشگویی صرفنظر شود.

عملیات دوم

توسعه‌ی سوال

۱. بُر بزنید، احضاری صحیح انجام دهید[1] و اجازه دهید *جویا* همانند قبل کارت‌ها را به دو نیم کند.

۲. کارت‌ها را در دوازده دسته قرار دهید؛ به قرار دوازده منزل طالع‌بینی عرش.

۳. در ذهن خود تصور کنید *نماینده* را می‌بایست در کدام دسته پیدا کنید، مثلاً اگر سوال به ازدواج مرتبط است در منزل هفتم و غیره.

٤. دسته‌ی انتخاب شده را بررسی کنید. اگر *نماینده* آنجا نبود، منزل متوافق دیگری را امتحان کنید. در شکست دوم، پیشگویی را متوقف کنید.

۵. دسته را بخوانید و همانند گذشته بشمارید و جفت کنید.

عملیات سوم

۱. بُر بزنید، غیره، همانند گذشته.

۲. کارت‌ها را در دوازده دسته به عنوان دوازده منزل *دایره‌البروج* تقسیم کنید.

۳. دسته‌های متناسب را حدس بزنید و همانند گذشته پیش روید.

عملیات چهارم

۱. بُر بزنید، غیره، همانند گذشته.

۲. *نماینده* را پیدا کنید: آن را روی میز بگذارید؛ سی و شش کارتِ پس از آن را به صورت حلقه‌ای دور آن قرار دهید.

۳. همانند گذشته بشمارید و جفت کنید.

---

[1] احضار، در خود کشیدن مجموعه‌ای تاثیرات یا مجموعه‌ای از نیروها است. معنای لغویِ invocation، نیایش، حاکی از روش به انجام رسانیدن آن می‌باشد (همانند مثال کوتاهی که در رابطه با احضار Hru مطرح شد.) نیازمندی انجام آن در حین پیش‌گویی با کارت، تنظیم فضای فکری پیش‌گو با سطح معنایی‌ای می‌باشد که ناظر بر پیش‌گویی است. مقصود از احضار در اینجا، بیش از به کارگیری اورادی چند، یا یک نماد از پیش تعریف‌شده نمی‌باشد – که البته می‌تواند ذهنی و در طی چند ثانیه انجام گیرد. از نظر تئوری، هر چیز قابل احضار است، اما این عمل در جادوی سنتی عموماً به خدایان، الهه‌ها، فرشته‌ها، فراست‌ها یا کیفیات سیارات و دایره‌البروج محدود می‌شود. پس به عنوان نمونه اگر فضای حاکم بر پیشگویی و/یا سوالِ *جویا* در حیطه‌ی دانش مطرح باشد، ممکن است پیشگو ترجیح دهد از خدا–*مرکوری*، فراست حاکم بر سیاره مذکور، *تافتارتارات*، نام اعظم حاکم بر *سفیرای* هشتم، *صَبَعوت*، فرشته‌ی مقرب آن *سفیرا*، *میکائیل* و دیگر مفاهیم اسطوره‌ای/پدیدارشناختی هر مکتب فکری کمک بطلبد. هرچند بهتر است در رابطه با مفهوم مورد نظر، تجربه پیشین وجود داشته باشد. [م.]

(توجه کنید که *ماهیت* هر عشر با کارت‌های صغیر منتسب به آن و با نمادهایی که در ستون‌های ۱۴۹–۱۵۱ لیبر DCCLXXVII [کتاب ۷۷۷] ارایه شده، نشان داده شده است.)

عملیات پنجم

نتیجه‌ی نهایی

۱. بُر بزنید، غیره، همانند گذشته.

۲. کارت‌ها را به ده دسته، در شکل *درخت حیات* تقسیم کنید.

۳. همانند گذشته، تعیین کنید *نماینده* می‌بایست کجا باشد؛ اما اشتباه در اینجا لزوماً بدان معنا نیست که پیشگویی به خطا رفته است.

٤. همانند گذشته بشمارید و جفت کنید.

توجه کنید نمی‌توان گفت زمان حاضر در کدامیک از بخش‌های پیشگویی رخ می‌دهد. معمولاً به نظر می‌رسد عملیات اول بر تاریخچه‌ی گذشته‌ی سوال دلالت داشته باشد؛ اما همواره چنین نیست. تجربه خواهد آموخت. گاه یک جریان جدید بسیار مفید می‌تواند لحظه‌ی مشاوره را نشان دهد.)

حصول به نتایج رضایتبخش از این سیستم پیشگویی یا هر سیستم دیگر مگر در صورتی که *هنر* آن به کمال موجود باشد، به کلی غیرممکن است. این حساس‌ترین، مشکل‌ترین و مخاطره‌آمیزترین شاخه‌ی - *جادو* می‌باشد. شرایط مورد نیاز به همراه مطالعه‌ای جامع و تطبیقی ار تمامی روش‌های مهم معمول، به طور کامل در «جادو[1]»، فصل XVII شرح داده شده و مورد بحث قرار گرفته است.

سوءاستفاده از پیش‌گویی در زمانی که *دد مرشد*[2] وظیفه‌ی اعاده حیثیت آن را بر دوش داشته است، بیش از هر مورد دیگر، مسوول بی‌اعتباری‌ای بوده که دامن‌گیر کل موضوع جادو بوده است. آنانی که از هشدارهای وی غفلت می‌ورزند و به حرم *مطهر هنر متعالی* بی‌حرمتی می‌نمایند، تنها خودشان می‌باشند که برای مصائب مهلک و چاره‌ناپذیری که بی‌شک ایشان را نابود خواهد کرد ملامت می‌شوند. شاهد، پاسخ *شکسپیر* است به *دکتر فاوست*.

---

[1] جادو: کتاب آبا، کتاب چهار، انتشارات وِیزر، ۱۹۹۸، شابک: ۰–۸۷۷۲۸–۹۱۹–۰ [م.]

[2] اشاره‌ی کراولی به خودش. [م.]

خصوصیات کلی کارت‌های کبیر، آنچنانکه در عمل ظاهر می‌شوند

0

هیچ دان!

همه مسیرها روایند بر معصومیت

سفاهت ناب کلید تشرف است

سکوت به جذبه می‌گسلد

نه مرد باش و نه زن، بل هر دو در یکی

خاموش باش، نوزاد درون تخم‌مرغ آبی، باشد که

نیزه و گرال تاب یابی!

تنها بگرد، و بِسُرای! در کاخ شاه

دخترش انتظارت می‌کشد.

ابله در مسایل روحانی به معنای مفهوم، فکر، روحانیت است؛ آنچه به درگذشتن از زمین می‌کوشد.

در مسایل مادی، اگر بد تکریم شود ممکن است سفاهت، غرابت و حتی دیوانگی باشد.

I

نَفس حقیقی، معنای *اراده‌ی حقیقی* است:

خود شناس به طریق راهت.

ضابطه‌ی راهت نیکو شمار.

آزاد بساز؛ محظوظ فرو بَر؛ به جِدّ مقسوم دار؛

به کمال تحکیم کن.

کار کن، القادر، العالم، الحاضر،

در ازلیّت و برای آن.

مهارت، خِرد، زیرکی، انعطاف، نیرنگ، مکاری، اغفال، سرقت. گاه خِرد یا قدرت باطنی، گاه محرکی سریع، یک ندای ذهنی؛ ممکن است بر پیام دلالت داشته باشد، تبادلات تجاری، تداخل آموزش و تعقل با موضوع مورد بحث.

II

خلوص، زندگی‌کردن است تنها برای *اعلی*؛ و

اعلی‌ترین، همه است؛ چون آرتمیس باش برای پان.

کتاب شریعت برخوان و بِدَر

از میان حجاب باکره.

تاثیر خالص، رفیع و مطبوع به ماده وارد می‌شود. از این رو، تغییر، ابدال، فزایش و کاهش، نوسان. هرچند احتمال گمراهی توسط اشتیاق وجود دارد؛ فرد ممکن است «ماه‌گرفته» شود مگر آنکه تعادل حفظ گردد.

III

این هماهنگی گیتی است، که عشق،

اراده یگانه می‌دارد که فهمِ آن خلقت را بسازد:

بفهم تو

اراده‌ات را

عشق و بباد عشق. حظ بر در هر شکل عشق،

و بگذار جذبه‌ات و نوشیدنت از آن باشد.

عشق، زیبایی، خوشحالی، لذت، موفقیت، کمال، اقبال نیک، توفیق، وقار، عیش، بطالت، تفریط، فساد، دوستی، نجابت، شوق.

IV

تمامی انرژی‌ات به کار گیر تا بر فکرت فرمان دهی: بسوزان

فکرت را چون ققنوس.

جنگ، فتح، پیروزی، نزاع، جاه‌طلبی، ابتکار، اطمینان مغرورانه و خودبزرگ‌بینی، ستیزه‌جویی، انرژی، توان، خیره‌سری، غیر عملی بودن، بی‌ملاحظه‌گی، بد مزاجی.

V

بر دانش و گفتگوی فرشته مقدس نگهبان، خود، باکره عرضه دار.

همه

دیگر، دام است.

اما با هشت عضو یوگا هماورد بیاغاز:

چرا که بدون اینان، انضباط جنگ نداری.

قدرت خودسر، جدل، استقامت، متانت، تجلی، شرح، آموزش، پاکی نیت، یاری از مافوقین، صبر، سازمان، صلح.

VI

سروش خدایان، فرزند است – صوت عشق

در روح خودت؛ بشنو آن را.

بر سیرن اعتنا مکن – صدای حواس، یا شبح –

صدای دلیل: در سادگی بیارام، و گوش فرا ده به

سکوت.

در معرض شهیق بودن، شهود، فراست، روشن‌بینی، کودک بودن، هرزه‌درایی، با حضور ذهنِ جداگشته از ملاحظه‌ی عملی، دودلی، تضاد درونی، یگانگی سطحی با دیگران، ناپایداری، تناقض، ابتذال، ابرو بالا انداختن

VII

قضیه‌ی کرکس، دو در یک، رسیده؛

این، ارابه قدرت است.

TRINC: آخرین سروش.

فتح، پیروزی، امید، حافظه، هاضمه، تُندی در نگاهداشت مفاهیم سنتی، جان‌سخت، بی‌رحمی، شهوت تخریب، اطاعت، وفاداری، اختیار تحت اختیار.

VIII

در برابر هر فکر، نقیض دقیق آن عَلَم دار.

چرا که نکاح اینان، فنایِ

وهم است.

عدالت، یا ترجیحاً justesse، عمل تنظیم، تعلیق تمامی اعمالِ متکی به تصمیم؛ در مسایل مادی، می‌تواند به دادخواست یا پیگرد قانونی ارجاع داشته باشد. از حیث اجتماعی، ازدواج یا توافق ازدواج؛ از حیث سیاسی، معاهدات.

IX

تنها سر دوان؛ تقبل نور و نیزه‌ات.

و نوری باش آنچنان درخشان که هیچ انسان نتواند تو را ببیند.

با هیچ چیز درون و برون به حرکت نیای:

همه ره سکوت دار.

اشراق از درون، محرک سرّی درونی؛ نقشه‌های عملیِ به تناسب منتج‌شده. کناری‌گیری از شرکت در وقایع جاری.

X

تقدیرت دنبال کن، فارغ از آنچه که تو را ره برد.

محور حرکت نکند: بدان نایل آی.

تغییر سرنوشت (این عموماً به معنای تقدیر نیک است به علت آنکه مشاوره [طالع‌بینی] بر تشویش یا ناخرسندی دلالت دارد.)

XI

انرژی را با عشق تسکین ده؛ اما بگذار عشق همه چیز

ببلعد.

نام _____ عبادت کن، چهارگوش، عارف،

شگرف و نام منزلش ۴۱۸.

شهامت، قدرت، انرژی و عمل، شور عظیم[۱]؛ توسل به جادو، استفاده از قدرت جادویی.

XII

مگذار آب‌هایی که بر ایشان سفر می‌کنی تو را خیس کنند. و آنگاه که به ساحل رسیدی،

[1] une grande

مُو بکار و بی‌آزرم محظوظ شو.

قربانی اجباری، تنبیه، خسران، جزمی یا اختیاری، رنج، هزیمت، شکست، مرگ.

XIII

گیتی، تغییر است؛ هر تغییر،

تاثیری از عمل عشق است؛ تمامی اعمال عشق

حاوی لذت ناب‌اند. روز به روز بمیر. مرگ، اوجِ یک منحنیِ مار–حیات است:

تمامی اضداد را مکمل‌های ضروری بدان

و حظ بر.

استحاله، تغییر، اختیاری با بی‌اختیار، در هر مورد توسعه‌ی وضعیت موجود، در عین حال ناگهانی و نامتوقع. مرگ ظاهری یا تخریب اما چنان تفسیری، وهم است.

XIV

تمامی خودت را، آزاد، از کوزه‌ی دست راستت بریز،

و هیچ قطره از دست نده. آیا در دست چپت یک

کوزه نداری؟

تمامیت را به تصویر اراده‌ات قلب ماهیت ده،

تا هر یک را به نشانِ کمالِ صحیحش بدل کنی.

مروارید را در جام شراب حل کن؛ بنوش، و

خاصیت مروارید، عیان کن.

ترکیب نیروها، تحقق، عمل بر اساس محاسبه دقیق؛ راه فرار، موفقیت پس از مانورهای دقیق.

XV

با چشم راستت همه را برای خودت بساز و با چشم چپت

همه آنچه دگرگون ساخته‌شده، بپذیر.

محرک کور، به طرز مقاومت‌ناپذیر قوی و بی‌پروا، جاه‌طلبی، اغوا، عقده، طرح سرّی که می‌خواهد اجرا شود، کار سخت، خیره‌سری، صلابت، نارضایتی دردمند، تاب.

XVI

باروی نفس فردی‌ات برشکن،

باشد که حقیقت‌ات از ویرانه‌ها آزاد برآید.

نزاع، مبارزه، خطر، ویرانی، تخریب نقشه‌ها، مرگ ناگهانی، فرار از زندان.

XVII

آب بر خود ریز تا که

فواره‌ای باشی بر گیتی

خودت را در هر ستاره بیاب.

همه امکان تحصیل کن.

امید، کمک غیرمنتظره، وضوح بصیرت، تحقق امکان‌ها، بینش روحانی، با جنبه‌های بد، اِشکال قضاوت، رویایی‌بودن، ناامیدی.

XVIII

بگذار وهم جهان بر تو بگذرد، بی‌پروا،

آنچنانکه از نیمه‌شب

به صبح رهسپاری

رهم، اغفال، تحیّر، هیستری، حتی دیوانگی، رویایی بودن، کله‌خرابی، خطا، بحران، وقت تاریک پیش از سحر، آستانه‌ی تغییر مهم

XIX

نورت به همگان دِه، بی‌شک؛
ابرها و سایه‌ها بی‌تردید برای تو اند.
سخن گوی و سکوت کن، انرژی و سکون،
دو شکل از نواختنت.

شکوه، کسب، ثروت‌ها، پیروزی، لذت، صداقت، حقیقت، بی‌شرمی، نخوت، بطالت، تجلی، بازیابی از بیماری، اما گاه مرگِ آنی.

XX

باشد هر عمل، عملی از عشق و نیایش.
باشد هر عمل، حکم یک خداوند.
باشد هر عمل، منبعی از جلال تابناک.

تصمیم نهایی به همراه احترام به گذشته، جریانی جدید به همراه احترام آینده؛ همواره اتخاذ قدمی معین را نشان می‌دهد.

XXI

زمان و همه وضعیت‌های رخداد را خادمینِ
اراده‌ات بدان، گماشته تا که گیتی بر تو عرضه دارند
در صورت طرحت.
و: درود و ستایش بر پیغامبرِ
ستاره‌ی محبوب.

مساله‌ی خود سوال، سنتز، پایان مساله، ممکن است معنای تاخیر دهد، تقابل، خیره‌سری، اینرسی، صبر، پشتکار، خودسری پایدار در مشکلات. تبلور کل مساله دخیل می‌باشد.

ضميمەی ب

کابالای مقدس، یک سیستم دسته‌بندی وجود، *وجودیافتنی‌ها*، *افکار*، *ذرات*، *اتم‌ها*، *امواج*، *بسته‌های انرژی*، *مفاهیم* و هر آنچه برای نامیدن آن‌ها، به خاطر سپردن، مباحثه و دستکاری *روابط* میان آن‌ها به کار رود می‌باشد.

واحدهای این سیستم، *اعداد* هستند: عموماً منظور، «اعداد طبیعی» هستند؛ اما دلیلی برای صرفنظر از دیگر عبارات ریاضی همانند $\sqrt{-1}$، ε، π، c، θ، a، o، Ω والخ وجود ندارد.

هر *واحد*، یک مفهوم تجمیعی یا شخص است؛ به هر یک از این‌ها، در طبیعت، تمامی مفاهیم به طریقی مرتبط می‌باشند.

از این رو ۹۳ به ۳۱ مرتبط است، چرا که ضریبی از آن می‌باشد؛ ۱۳ به ۱ مرتبط است چرا که אחד [اَخَد]، کلمه‌ی *عبری به معنای* یک می‌باشد. یک جنتیانای به آسمان مرتبط است؛ چرا که هر دو آبی هستند؛ و آبی به *برجیس*، *زهره* و *ماه* مرتبط است و بدین ترتیب به اعداد ٤، ٧ و ٩ که برای آن سیارات مقدس می‌باشند؛ چرا که آبی، رنگِ تمامی سه سیاره در یکی از مقیاس‌ها می‌باشد.

بدین جهت، تمامی کلمات به نحوی، دلالت ضمنیِ تمامی کلمات یا اعداد دیگر می‌باشند؛ مساله، صرفاً پیدا کردن دسته صحیحی می‌باشد که روابط بین آن‌ها را بیان نماید.

این ارتباطات، همانند הוד [هُد]، جلال، אלהים [الوهیم]، גבורה [گبور]، כוכב [کوکب]، Ερμῆς [مرکوری]، סמאל [سامائل]، بنفش، 𓇋𓈖𓊪𓅱𓃢 [آنوبیس]، 𓅝𓏏 [تاحوتی]، تحوت، نارنجی، قرمز حنایی، قهوه‌ای متمایل به زرد با رگه‌های سفید، *Óðinn* [اودین]، *Loki* [لوکی]، Hermes [هرمس]، हनुमत् [هانومَن]، دوجنسی، شغال، Monokeros، Monokeros de Astris، سیر زرد اروپایی، Arhalonium Lewinii، عین‌الشمس، Holy Ghost [روح‌القدس]، میئه سائله، اسامی و ابیات مورد استفاده در مراسم، صداقت، هشت‌وجهی، Palatium Serenitatis [تپه‌ی پالاتیان]، هارون، Raqie، स्वाधिष्ठान [سوادیستانا]، ساکیا-دیتی[۱]، اغواگران، جَنّاتُ الفِردوس، و بیشمار مفهوم دیگر: همگی به عدد ۸ مرتبط هستند.

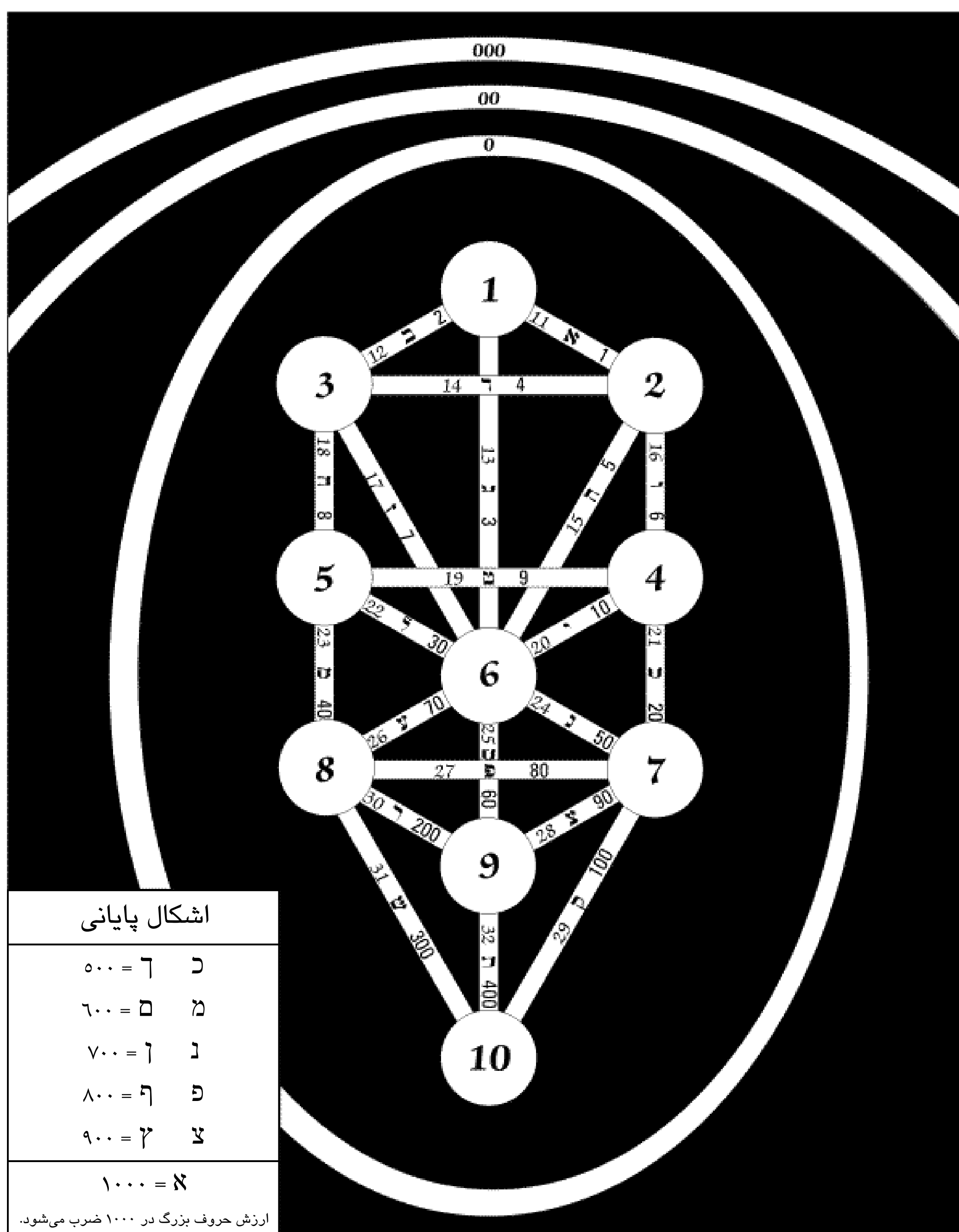
«ارتباطات»، اختیاری نیستند؛ در برخی موارد، ارتباطی منطقی وجود دارد، مستقیم یا غیرمستقیم؛ در دیگر موارد، روابط از مشاهده مستقیم منتج می‌شوند.

تمامی مفاهیم در نهایت یکپارچه هستند؛ از قرار معلوم، ساخت یک *کابالای* کامل غیر ممکن است؛ این مساله در مورد دنباله‌های بی‌نهایت، دنباله‌های واگرا، مشتق‌گیری و «جهان در حال انبساطِ» یکی از نظریات فیزیک مدرن نیز مصداق دارد.

جداول چاپ‌شده در اینجا که به عنوان اساس شکل و رنگ هفتاد و هشت کارت استفاده شده‌اند، تعارفات آزمایش و تایید شده می‌باشند؛ همسازی نتیجه، شاهد دقت روش بوده، اثباتی بر سیستم *کابالای مقدس* می‌باشد.

---

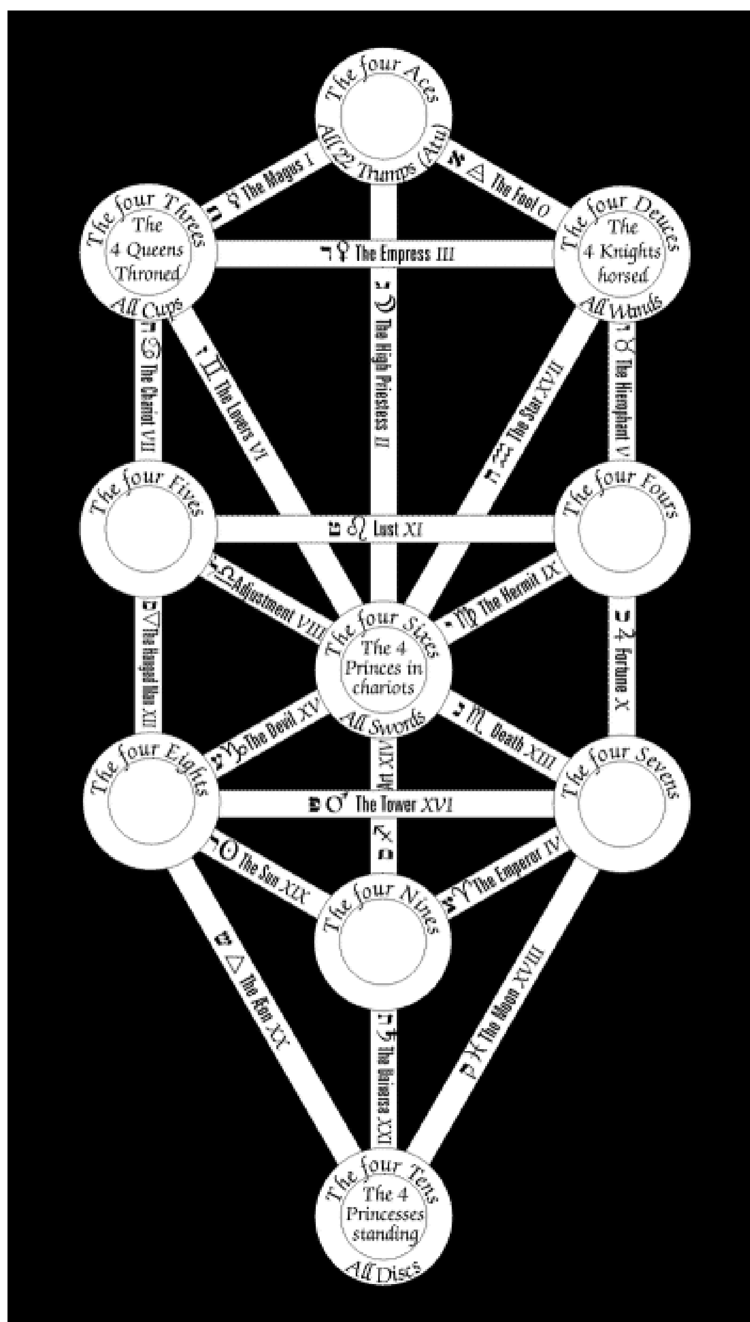
[1] Sakkya-diti



نمودار ب-۱- مقیاس کلیدی

این نمودار، نظریه‌ی مرسومِ ساختار گیتی را به صورتی نشان می‌دهد که به قصد محاسبات کتابی که *تاروت* نامیده شده، اتخاذ شده است. بیضی، سهمی و هذلولی، سه *حجاب منفی* را نشان می‌دهد؛ ده دایره به ده عدد در مقیاس اعشاری اشاره داشته، قدر کلی روحانی و اخلاقی آن‌ها در حاشیه ارایه شده است. لزوم و تناسب این سیستم، در *آرایشات ناپلی* بیان گردیده است و به طور گسترده‌ای در دیباچه مورد بحث قرار گرفته است. خطوطی که این دایره‌ها را متصل می‌کنند، بیست و دو عددِ الفبای *عبری* را به همواره معانی اصلی اسامی ایشان و ارزش عددی آن‌ها نشان می‌دهند. این موضوع نیز به طور کامل در متن *رساله* مورد بحث قرار گرفته است.

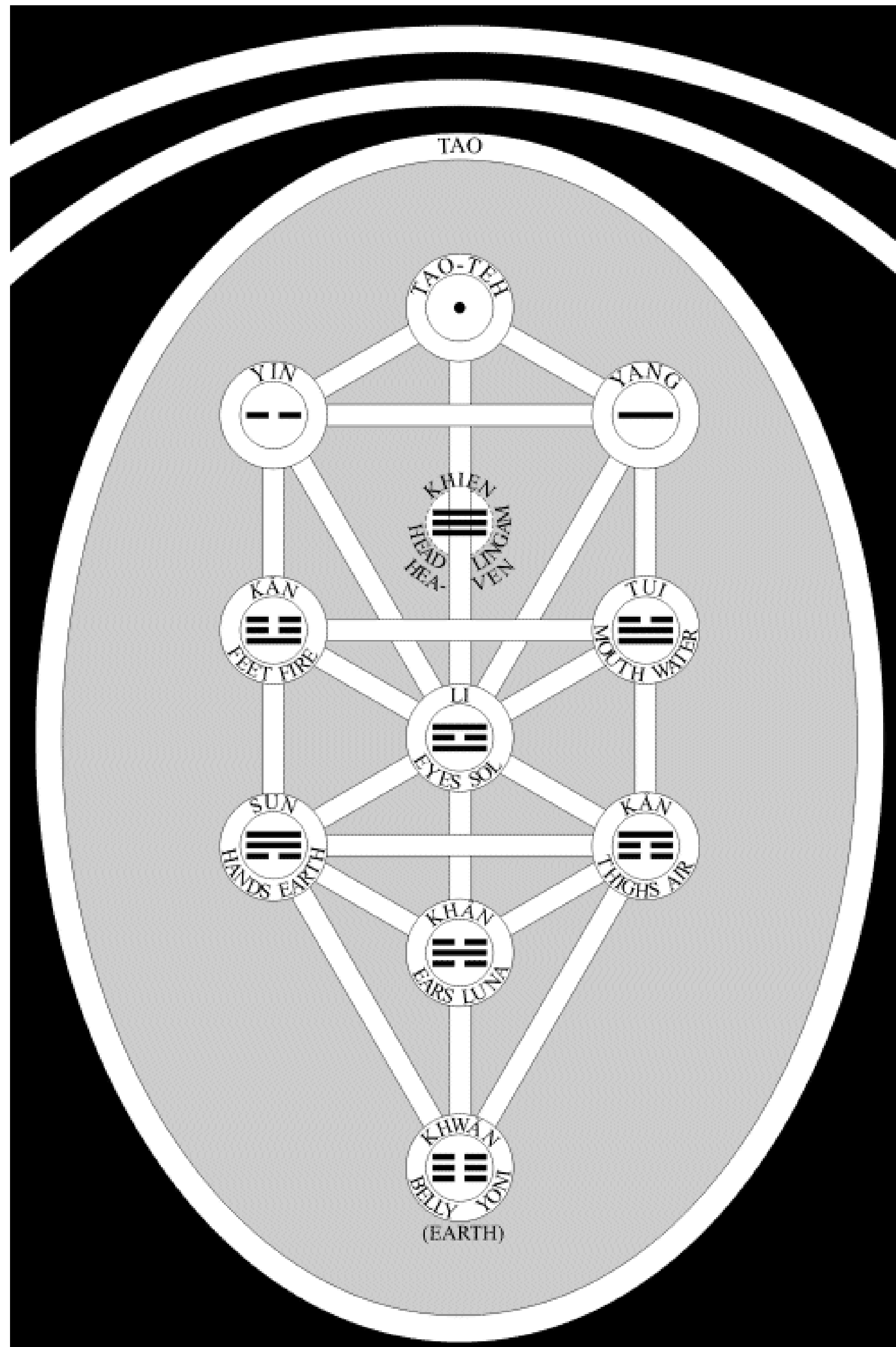
این نمودار می‌بایست آنچنان دقیق و پیوسته مطالعه گردد که پذیرش آن برای ذهن به عنوان اساس کل تفکر بر موضوع *تاروت* به صورت خودکار درآید؛ همانطور که حروف الفبا و ترتیب اختیاری آن‌ها، اساس تمامی تفکر ما در خصوص کلمات و تلفظ آن‌ها می‌باشد. پیش از تسلط بر این کار، جزئیات *تاروت* ممکن است منشایی بر آزردگی پیوسته باشد؛ هر نماد موجود در کتاب می‌بایست آنچنان مانوس باشد که کاملاً در لایه‌ی ناخودآگاهی فکر رسوخ کرده باشد. دانش عقلانی می‌بایست آنچنان در جوهر ذهن شکل گرفته باشد که غریزی گردد.



نمودار ب-۲- تناسبات عمومی تاروت - چهار تک‌خال: تمامی ۲۲ کارت کبیر (برگه‌ها)؛ چهار دو: ۴ شوالیه اسب‌سوار - چهار سه: ۴ ملکه‌ی بر تخت نشسته؛ چهار شش: ۴ شاهزاده در ارابه؛ چهار دَه: ۴ شاهدخت ایستاده

با فرض اینکه بر نمودار ۱ تسلط وجود دارد، در فهم این شکل مشکلی وجود ندارد. ده عدد، ظاهراً به کارت‌های صغیر دست ارجاع دارند؛ *تکخال‌ها* به عدد ۱، *دوها* به عدد ۲ والخ. کارت‌های *درباری* به اعداد ۲، ۳، ٦ و ۱۰ بر اساس توانایی ایشان بر نشان دادن مفاهیم پدر، مادر، پسر و دختر نسبت داده شده‌اند. بیست و دو *کارت* کبیر به بیست و دو *مسیر* ارجاع دارند.

توضیحات کلی مشابهی که در ارتباط با نمودار اول ارایه شد، در اینجا نیز مصداق دارد؛ اما خود *نمودار* می‌بایست جداگانه مطالعه گردد. نمی‌بایست به عنوان جدولی استفاده شود که در زمان شک بدان مراجعه می‌شود؛ می‌بایست خود آن پیش از ادامه‌ی مطالعه‌ی دقیقِ دست، به حافظه سپرده شود.



نمودار ب-۳- کیهان چینی – دِعات: سر، لینگام، عرش؛ خِسِد: دهان، آب؛ گِبورا: پاها، آتش؛ تیفارِت: چشم‌ها، شمس؛ نِصاخ: ران‌ها، هوا[1]؛ هُد: دست‌ها، زمین؛ یِسُد: گوش‌ها، قمر؛ مَلکوت: شکم، یانی (زمین).

---

[1] عنوان صحیح گِن می‌باشد [م].

این نمودار برای روشن‌نمودن کارکرد متقابل سیستم ده‌گانه‌ی *سفیراها* با سیستم چهارگانه‌ی تتراگراماتون معرفی شده است چرا که سیستم چینی، اگرچه انحصاراً بر پایه اصل ساده جمع و تفریق بنا شده است، مشاهده می‌شود که با *کابالای* خودمان کاملاً همخوانی دارد.

بدین ترتیب اصل *کیهان* شرح داده شده است. 道 [تائو]، دقیقاً همسنگ אין [این] یا *هیچ* در *کابالای* ما می‌باشد، چرا که متساویاً می‌بایست به عنوان اختیار یک فاز تجلی اجتناب‌ناپذیر ادراک شود. مفهوم، پس از توسعه یافتن، عینی‌تر می‌شود، به نحوی که تائو و جفت پنهان آن، 德 [تِه]، در سیاقی کاملاً مثبت به صورت 陽 [یانگ] و 陰 [یین] ضابطه‌بندی می‌شوند که دقیقاً به *لینگام* و *یانی* مرتبط هستند. زمانی که این‌ها مادی می‌گردند، به نمادهای عامه‌پسند *پدر* و *مادر* بدل می‌شوند.

در *عالم‌کبیر*، به *خورشید* و *ماه* مرتبط هستند و با تنزلی بیشتر در ماده، در بخش مذکر، *آتش* و *باد* و در بخش مونث، *آب* و *خاک* می‌باشند.

مفهوم اصلی *تائو* که به وسیله‌ی *تِه* توسعه یافته است، در نام 太極 [تای کی[1]] خلاصه می‌شود. *یانگ* و *یین*، *ئی*[2] یا *یائو*[3] نامیده می‌شود. زمانی که این‌ها به صورت جفتی، همزمان ترکیب شوند، به چهار صورتی می‌رسیم که *هسیانگ*[4] نامیده می‌شود که می‌تواند با *تتراگراماتون* مقایسه شود و این مرحله از توسعه، آنچنان در مفاهیم چینی سرّی است که عملاً نمی‌توان در مورد این صور چیزی گفت. مفهوم آن‌ها تنها زمانی روشن می‌شود که ترکیبات *یانگ* و *یین* به صورت سه‌تایی صورت گرفته باشد – آنچنان که در بخش پایینی این نمودار نشان داده شده است.

مشاهده خواهد شد که هشت صورت از این دست وجود دارد؛ این‌ها 八卦 [باکوئا] نامیده می‌شوند. دوتا از این‌ها، خلوصی کاملاً متعادل دارند: 乾 [خیین]، ☰ و 坤 [خوان]، ☷ به ترتیب با سه *یانگ* و سه *یین*. پس از آن اولین نقصان در تعادل کامل پدید می‌آید: 離 [لی]، ☲، *شمس* و 坎 [خان]، ☵، *قمر*. یکی شامل دو *یانگ* و یک *یین* در میان و دیگری دو *یین* و یک *یانگ* در میان می‌باشد.

چهار تریگرام باقیمانده ذاتاً و کاملاً نامتعادل هستند؛ اما هر یک توسط مکمل خود متعادل می‌شود. بدین ترتیب متعادل و تقریباً متعادل، در ستون میانی قرار دارند و بقیه که نشان دهنده‌ی چهار عنصر می‌باشند در ستون‌های کناری.

خیین، عرش، در مکان *دعات* قرار دارد که نیرو را از سه‌گانه‌ی علوی اخذ می‌کند. توجه کنید که جای مشخصی روی *درخت* ندارد؛ که بدین معنا است که وهم مادی اکنون آغاز می‌گردد.

در مکان خِسِد که *آب* در *کابالای* ما می‌باشد، 兌 [توئی]، ☱ را می‌یابیم که *آب* در سیستم چینی می‌باشد. در *گبورا*، *آتش* ما، 震 [ژِن]، ☳ هست؛ *آتش* در سیستم چینی. در مکان *نِصاخ*، که در *کابالای* ما

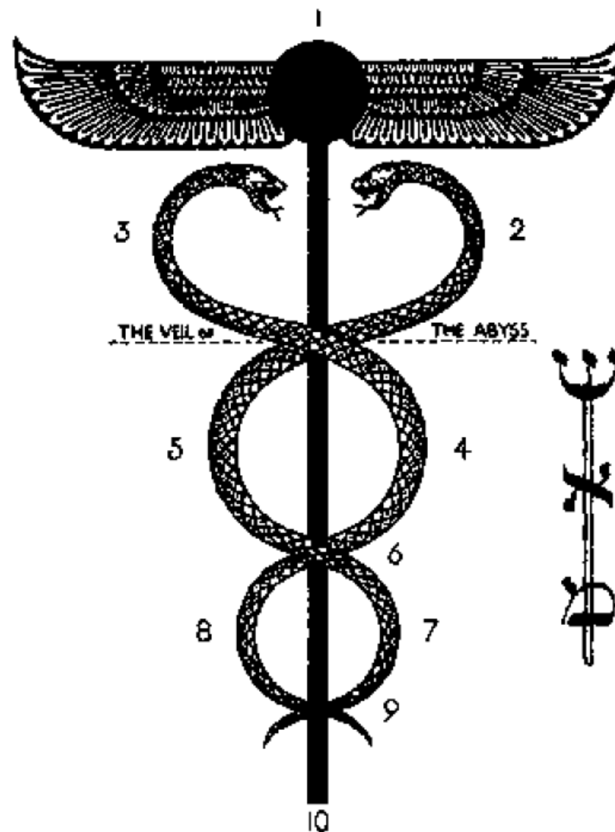
---

[1] Thai Ki [Taiji]
[2] I
[3] Yao
[4] Hsiang

خاک می‌باشد، 艮 [گِن]، ☶، است که *خاک* در طرح چینی می‌باشد. در نهایت، برای *سفیرای هُد* که در سیستم ما، *باد* و وابسته به *مرکوری* می‌باشد، 巽 [خان]، ☴، را می‌یابیم؛ تریگرام چینیِ *باد*.

بدین ترتیب سیستم چینی از همه جهت با *کابالای* ما یکسان است و بسیار جالب است که می‌بینیم آن‌ها به طور یکسان، بدون به کارگیری ضابطه‌ی دیگری جز دوگانگی، به سیستم‌های تشرف خود ما می‌رسند.

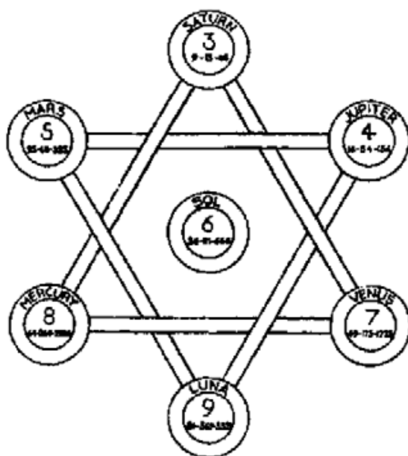
شرحی کوتاه از تناسباتی که در اینجا با نُه نمودار ارایه شده‌اند



نمودار ۴ – کادیسیوس؛ خط وسط: حجاب *مغاک*

این نمودار، *درخت حیات* را نشان می‌دهد؛ *کیهان* به صورت نیروی خلاص مرکوری، که انرژی متعادلی باشد که وهم وجود را ساخته است. مشاهده می‌شود که شکلِ نماد، در سه قسمتِ آن، نشان‌دهنده سه حرف *امّی* الفبای عبری، ש، א و מ [شین، الف و مِم] می‌باشد.

اهمیت این نماد اساساً این است که *تاروت*، ابتدائاً *کتاب تحوت* یا *تاحوتی*، *مرکوری مصری* می‌باشد. برای فهم این کتاب، لازم است چگونگی مستحیل‌نمودنِ هر نماد ساده، به طور غریزی و خودکار، به هر نماد پیچیده و بالعکس آموخته شود؛ تنها پس از آن است که دریافت یگانگی و تکثری که راه حل مساله-ی کیهانی است ممکن می‌گردد.



نمودار ۵- شماره‌ی سیاره‌ها

این نمودار، سیستم *خورشیدی* را بر *درخت حیات* نشان می‌دهد. *کیوان*، در موقعیت *سفیرای* ناموجود، *دِعات*، قرار دارد اما خصوصیات سه *سفیرای* بالای *مغاک* را دریافت می‌نماید. نکته‌ی مربوط به افراس این است که از آنجا که این [سفیرا] در طبیعت، در *درخت* وجود ندارد، مشکل رهروی حقیقت این است که در ابهام *کیوان* نفوذ نماید تا در آنجا، *سه‌گانگیِ علوی* را در شکلی بیابد که با موقعیت آن در سیستم *خورشیدی*، به ذهن خود وی متصل شده است.

سفیرای دهم، که به *زمین* ارجاع دارد در این شکل نشان داده نشده است؛ چرا که این عدد، *نِفِش*، روح حیوانی انسان، تبلور ذهن و دختر یا ה [هِه آخرِ] *تتراگراماتون* را نمایش می‌دهد.

در این ویرایش، توجه بسیار اندکی به افراس وسیع، گسترده و غالب دوران مسیحیت شده است. این موضوع به طرق مختلفی به صورت افراس گناه نخستین *هبوط*، *کفاره* نشان داده شده است؛ بخشی از این افراس در افسانه‌های مرتبط با *کلمه‌ی گم‌شده*، *بیوه* و پسر *بیوه* و دختر دورافتاده، تنها و سوگوار ارایه شده است. تمامی این افراس‌ها بر پایه‌ی غفلت دوران بنا نهاده شده بود که تصور می‌کردند خورشید هر شامگاه منهدم شده، هر صبحگاه می‌بایست توسط تدابیر کاهنانه برخیزانده شود.

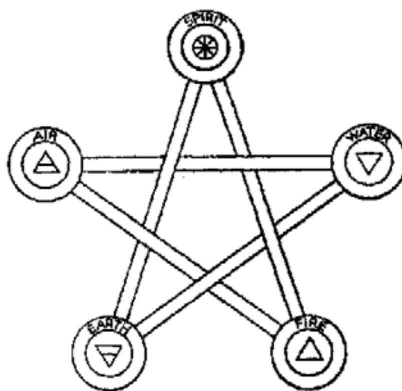
«ضابطه‌ی خدای میرا» – آنچنان که معمولاً نامیده می‌شود – حقیقتاً وجود دارد؛ اما مرحله‌ای را در پیشرفت بشری نشان می‌دهد که اکنون – تا آنجا که به وجه بیرونیِ الهیات مربوط است – گذشته است. این مساله اندکی در روانشناسی نیز صحت دارد؛ برای نمونه، یک فرد در اختیار نمودن یک وظیفه با هر درجه از اهمیت، ابتدائاً بسیار خشنود آغاز می‌نماید، دوره *ایزیس*؛ سپس وظیفه، ملالت‌بار و پریشان می‌گردد و فرد شروع به احساس ناامیدی می‌کند، دوره *آپوفیس*؛ سپس موضوع ناگهان تحت تسلط می‌آید و فرد پیروزمند به نتیجه می‌رسد، دوره *اوزیریس*.

اما کل این ضابطه بر غفلت از قوانین طبیعت وابسته است؛ در واقع، هیچ فاجعه‌ای وجود ندارد. طبیعت با جهش به پیش نمی‌رود[1]؛ تمامی تغییرات با ترتیب، آسودگی و هماهنگی کامل پیش می‌رود. وظیفه‌ی بزرگ که در حال حاضر در برابر نوع بشر قرار دارد این است که طرق مواجهه با جنبه‌های این موضوع

---

[1] Natura non facit saltum

را دریافته و آن‌ها را نسبت به یکدیگر تنظیم نماید و سپس با زدودن عنصر حیرت، از وهم فاجعه جلوگیری نماید. البته زدودنِ میلِ پیش‌داور نیز که سمّ اراده می‌باشد، از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است. چرا که «اراده، بی‌تخفیف مقصود، آزاد از شهوت نتیجه، همه ره کمال است.»



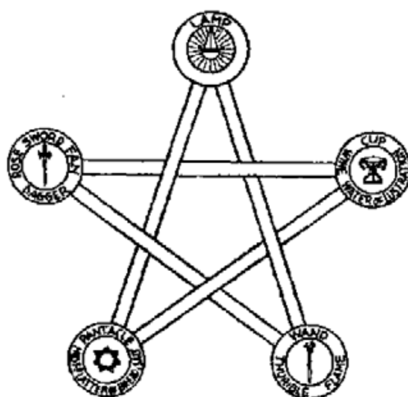
نمودار ۶- عناصر و نمادهای آن‌ها

این نمودار در نگاه اول بسیار آزاردهنده به نظر می‌رسد چرا که نمی‌تواند به هیچ روش سرراست به *درخت حیات* منتسب گردد.

بهتر است ابتدا مشکلات را بیان کنیم. *عناصر* چهارتا هستند؛ هرچند هماهنگ و متعادل شده و به گردش درآمده‌اند، در این کمال، مساله‌ای آشتی‌ناپذیر وجود دارد. غیرممکن است بتوان چهار عدد را در یک «مربع جادویی» به نحوی قرار داد که مجموع تمامی وجوه و قطرها برابر شود. دو، تنها عددی است که این مساله در رابطه با آن صحیح می‌باشد. چنین چیزی ضابطه‌ای ریاضی برای بیان افراسی می‌باشد که *دوگانگی ملعون* نامیده شده بود.

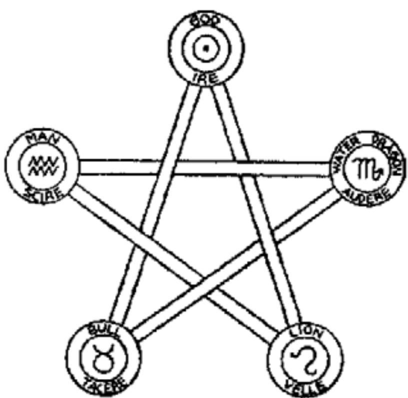
بدین ترتیب مشکل *استاد*، حمله به این دوگانگی آشتی‌ناپذیر بود که حدود آن با تربیع، مستحکم و محافظت شده است. همانطور که دوگانگی اصلیِ *آتش* و *آب* به وسیله‌ی معرفی عنصر سومی که در ماهیت هر دو سهیم بود، *هوا*، فائق آمد؛ بدین ترتیب عنصر پنجم معرفی شد و *پنتاگرام* به عنوان نماد رستگاری معرفی گردید. در *کابالای مسیحی*، این موضوع با وارد کردن حرف ש [شین] در میان *تتراگراماتون* نمادپردازی شد تا عنصر *روح* را به نحوی نشان دهد که چهار عنصر صلب و متضاد را هماهنگ نموده، حکمرانی نماید. پس نام יהוה [یِهُوَه]، به יהשוה [یِهشوَه]، عیسی بدل می‌شود. این روشِ *کابالاییِ* بیانِ افراسِ *عیسی* به عنوان *ناجی* می‌باشد. روش با ضابطه‌ای که در آن INRI، به نوشته‌ی نقش‌بسته بر *صلیب*، ינרי [یُد نون رِش یُد]، تبدیل می‌شود با جزئیات توضیح داده شده است که در عرش، *سنبله، مادر باکره، ایزیس؛ عقرب، آپوفیسِ اژدها، نابودگر؛ خورشید، اوزیریس، مقتول و برخاسته* می‌باشد. بدین ترتیب حروف ابتدایی این سه موجودِ الوهی، نام باستانی‌ترِ یهوه، IAO را می‌سازند. بدین صورت متشرفینِ قدیم، فهم خود از این حقیقت که گیتی در نهایت کامل بوده – حتی اگر نیازمند اندکی دستکاری باشد – را بیان کرده‌اند؛ اما همانطور که در گذشته بیان شد، این افراس مختص برادران

ضعیف‌تر است – برای آنانی که از وهم عدم کمال رنج می‌برند؛ ایشان را قادر می‌سازد در راه خویش به سوی *نور بی‌حد* به پیش روند.



نمودار ۷– ابزارهای عنصری

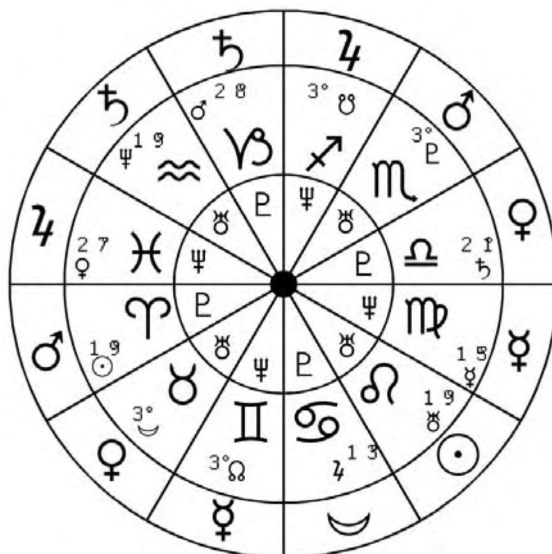
این نمودار تناسبات چهار *خالِ* دست کارت‌ها را به چهار عنصر نشان می‌دهد. عنصر پنجمِ *روح* به وسیله‌ی یک چراغ نشان داده شده است و این در تاروت به *بیست و دو کارت* کبیر اشاره دارد. تعامل نمادها می‌بایست مورد توجه قرار گیرد چرا که کل نمادهای سیاره‌ای، دایره‌البروجی و عنصری، خودشان در انوار *چراغ* جای داشتند. توجه کنید که این و دیاگرام‌های پی‌آیند، کشفیات جدید *دَرِ مرشد* را نشان می‌دهند: تکمیل *سنت*.



نمودار ۸– ابوالهول

این نمودار چهار *کرّوب* را نشان می‌دهد که اطراف سریر *القادر* قرار دارند؛ آن‌ها علایم مرکزی دایره-البروجیِ چهار عنصر، *اسد*، *عقرب*، *دلو* و *ثور* را نشان می‌دهند. علام *کرّوبی* در هر عنصر قوی‌ترین و متعادل‌ترین شکل آن عنصر را نشان می‌دهند. به این‌ها نامِ چهار فضیلت *استاد* متصل شده‌اند؛ آن‌هایی که وی را قادر می‌سازند بر مقاومت عناصر فائق آید؛ آن‌ها، *اراده نمودن*، *جرات داشتن*، *دانستن* و *مسکوت داشتن* می‌باشند. با انجام هماهنگ این‌ها، عنصر پنجمِ *روح*، در وجود *استاد* ضابطه‌بندی می-شود. این، خدای درون، خورشید است که از نقطه نظر انسانی، مرکز گیتی، با فضیلت خاص خود می-باشد که *رفتن* می‌باشد. خصوصیت ماهوی جوهر الوهیت، این قوه‌ی *رفتن* می‌باشد؛ حرکات آزاد فضا و زمان و تمامی دیگر وضعیت‌های ممکن. در سیستم هیروگلیفی *مصری*، این *قوه‌ی رفتن* به وسیله‌ی یک

بند صندل نشان داده شده بود که با شکل هیروگلیفی خود، *کروکس آنساتا*، *گل‌سرخ* و *صلیب* را نشان می‌دهد که به نوبه‌ی خود، ضابطه‌ی *عشق* تحت *اراده*، نایل‌آمدنِ سری را می‌رساند.



تجلیل‌های سیارات		سیارات حکمران	علایم دایره‌البروج	
☉	۱۹°	♂	♈	۲۸
☽	۳°	♀	♉	۱٦
☊	۳°	☿	♊	۱۷
♃	۱٥°	☽	♋	۱۸
♅	۱۹°	☉	♌	۱۹
☿	۱٥°	☿	♍	۲۰
♄	۲۱°	♀	♎	۲۲
♇	۱٤°	♂	♏	۲٤
☋	۳°	♃	♐	۲٥
♂	۲۸°	♄	♑	۲٦
♆	۱۹°	♄	♒	۱٥
♀	۲۷°	♃	♓	۲۹

هِرشِل[۱] بر ٤ برج *کرّوبی* حکمرانی می‌کند: *نپتون* بر ٤ برج *ثابت* و *محرک آغازین*[۲]، ٤ برج *کاردینال*.

یک سیاره در وضعیت *هبوط* است زمانی که در مقابلِ *شرف* خود باشد؛ و در *گزند*، زمانی که در مقابل *حکمرانی* خود[۳].

نمودار ۹- تکریم‌های اساسی سیارات

---

[1] نام قدیم اورانوس؛ کاشف این سیاره [م.]

[2] Primum Mobile

[3] به عنوان مثال برج *میزان* مقابل برج *حمل* است. بدین ترتیب در *حمل*، *زهره* در *گزند* است و *کیوان* در *هبوط*. [م.]

این نمودار، تکمیل متقارن صحیح سیستم ستاره‌ای–خورشیدی را نشان می‌دهد. کشفیات نجومی *هرشِل* (اورانوس)، *نپتون*، و *پلوتو*، طرح ده‌گانه‌ی *سفیراها* را کامل کرده است و *دَدِ مرشد* را قادر ساخته است *طالع‌بینی* را در ارتباط آن با *جادوی آیینی* بر پایه‌ای کاملاً متعادل بنا نماید.

این، شاهدی برجسته بر پیروزمندی *جادو* می‌باشد که تمامی ملل پیکارگر، به شایستگی یا بدون آن، به صورت نمادها و وضع‌های جادویی اتخاذ نموده‌اند.

بریتانیای کبیر و ایالات متحده آمریکا، «شست بالا!» – علامت *خِم*[1]: *فالوس*؛ علامت V – نشان *آپوفیس* و *تایفون*.

اتحاد جماهیر شوروی، داس و چکش – *برجیس* و *کیوان*؛ *پنتاگرام*.

رایش سوم، *سواستیکا*[2].

ایتالیا، *فاسیس*[3] – *فاسینوم*[4].

ژاپن، خورشید در حال طلوع.

فرانسه، ترک گفتن فلئور–دِ–لیس (فالوس) و تکفیر پنتاگرامِ *لژیون دونور*[5].

---

[1] Khem
[2] Svastika
[3] Fascis
[4] Fascinum
[5] نشان افتخار [م.]

عناوین و ارقام چاپ شده روی کارت‌های تاروت	حروف عبری	نام عبری ارقام و حروف[1]	ارزش عددی	نسبت دایره‌البروجی	معنای نام عبری حروف	مقیاس کلیدی
0. ابله	א	اَلِف	۱	🜁	گاو نر (خیش)	۱۱
I. مغ	ב	بِت	۲	☿	خانه	۱۲
II. *نامزد*	ג	جیمِل	۳	☽	شتر	۱۳
III. شهبانو	ד	دالِت	٤	♀	در	۱۴
IV. شاهنشاه	צ ץ	تصادی	۹۰، ۹۰۰	♒	قلاب ماهی	۲۸
V. موبد	ו	واو	٦	♉	ناخن	۱۶
VI. عشاق	ז	زِین	۷	♊	شمشیر	۱۷
VII. ارابه	ח	خِت	۸	♋	نرده	۱۸
VIII. شهوت	ט	طِت	۹	♎	مار	۲۲
IX. پیر	י	یُد	۱۰	♍	دست	۲۰
X. سرنوشت	כ ך	کاف	۲۰	♃	کف دست	۲۱
XI. میزان	ל	لامِد	۳۰	♌	مهمیز گاو نر	۱۹
XII. مرد آویخته	מ ם	مِم	٤۰	🜄	آب	۲۳
XIII. مرگ	נ ן	نون	۵۰	♏	ماهی	۲۴
XIV. هنر	ס	سامِخ	٦۰	♐	ستون	۲۵
XV. دیو	ע	عَین	۷۰	♑	چشم	۲۶
XVI. بارو	פ ף	فِ	۸۰، ۸۰۰	⊛	دهان	۲۷
XVII. اختر	ה	هِ	٥	♓	پنجره	۱۵
XVIII. مهتاب	ק	قُف	۹۰	☉	پشت سر	۲۹
XIX. آفتاب	ר	رِش	۱۰۰	🜂	سر	۳۰
XX. عصر	ש	شین	۲۰۰	♄	دندان	۳۱
XXI. گیتی	ת	تاو	۳۰۰	🜃	تاو (علامت مصری[2])	۳۲
	ת	تاو	٤۰۰	⊛		**۳۲ تکرار**
	ש	شین	۳۰۰	☿		**۳۱ تکرار**

[1] حروف فارسی برگزیده شده برای نمایش حروف نام‌های هر حرف عبری، بر اساس تناسبات جماتریایی مابین حروف عبری و عربی برگزیده شده است.

[2] در زبان مصری به معنای زمین [م.]

چهار مقیاس رنگ

	شوالیه	ملکه	شاهزاده	شاهدخت
۱۱	زرد کمرنگ روشن	آبی آسمانی	آبی سبز زمردین	سبز زمردی با رگه‌های طلایی
۱۲	زرد	ارغوانی	خاکستری	نیلی، با انوار بنفش
۱۳	آبی	نقره‌ای	آبی کمرنگ سرد	نقره‌ای با انوار آبی آسمانی
۱٤	سبز زمردی	آبی آسمانی	سبز آغاز بهار	گل‌سرخی یا قرمز روشن با انوار سبز کمرنگ
۲۸	لاکی	قرمز	زبانه‌ی درخشان	قرمز تابناک
۱٦	فرمز نارنجی	نیلی سیر	زیتونی گرم سیر	قهوه‌ای پررنگ
۱۷	نارنجی	قفایی کمرنگ	چرم زرد نو	خاکستری متمایل به قرمز مایل به قفایی
۱۸	کهربایی	خرمایی مایل به قرمز	قرمز-قهوه‌ای پررنگ روشن	قهوه‌ای متمایل به سبز تیره
۱۹	زرد (متمایل به سبز)	ارغوانی سیر	خاکستری	کهربایی متمایل به قرمز
۲۰	سبز (متمایل به زرد)	خاکستری سنگ	سبز خاکستری	رنگ آلوی برقانی
۲۱	بنفش	آبی	ارغوانی پررنگ	آبی روشن با انوار زرد
۲۲	سبز زمردی	آبی	آبی سبز سیر	سبز کمرنگ
۲۳	آبی سیر	سبز دریا	زیتونی سبز سیر	سفید با انوار ارغوانی
۲٤	سبزآبی	قهوه‌ای کمرنگ	قهوه‌ای بسیار تیره	نیلی قهوه‌ای کبود
۲۵	آبی	زرد	سبز	آبی تیره روشن
۲٦	نیلی	سیاه	آبی سیاه	خاکستری تیره سرد نزدیک سیاه
۲۷	لاکی	قرمز	قرمز ونیزی	قرمز روشن با انوار لاجوردی یا زمردی
۱۵	بنفش	آبی آسمانی	قفایی متمایل به آبی	سفید با ته‌مایه‌ی ارغوانی
۲۹	قرمز خونی (به سمت بنفش)	بدن با رگه‌های سفید نقره‌ای	قهوه‌ای متمایل به صورتی شفاف روشن	رنگ سنگ
۳۰	نارنجی	زرد طلایی	کهربایی پررنگ	کهربایی با انوار قرمز
۳۱	نارنجی لاکی درخشان	شنگرف	لاکی با رگه‌های طلایی	شنگرف با رگه‌های قرمز خونی و سبز زمردی
۳۲	نیلی	سیاه	سیاه آبی	سیاه با انوار آبی
۳۲ تکرار	لیمویی، زیتونی، قرمز-قهوه‌ای، سیاه	کهربایی	قهوه‌ای تیره	سیاه با رگه‌های زرد
۳۱ تکرار	سفید فرورونده به خاکستری	لاجوردی سیر نزدیک به سیاه	۷ رنگ منشور (بنفش در بیرون)	سفید، قرمز، زرد، آبی، سیاه (آخری در بیرون)

	شوالیه	ملکه	شاهزاده	شاهدخت
۱	درخشش	درخشش سفید	درخشش سفید	سفید با رگه‌های طلایی
۲	آبی ملایم ناب	خاکستری	آبی خاکستری مروارید، همانند صدف مروارید	سفید با رگه‌های قرمز، آبی و زرد
۳	قرمز خونی	سیاه	قهوه‌ای تیره	خاکستری با رگه‌های صورتی
٤	ارغوانی تیره	آبی	یشقن ارغوانی تیره	لاجرودی تیره با رگه‌های زرد
٥	نارنجی	قرمز لاکی	لاکی روشن	قرمز با رگه‌های سیاه
٦	صورتی قرمز گل‌سرخی روشن	زرد (طلایی)	سالمون پررنگ	کهرابیی طلایی
۷	کهربایی	زمردی	زرد سبز روشن	زیتونی با رگه‌های طلایی
۸	بنفش	نارنجی	قرمز-قهوه‌ای	قهوه‌ای متمایل به زرد با رگه‌های سفید
۹	نیلی	بنفش	ارغوانی بسیار تیره	لیومیی با رگه‌های لاجوردی
۱۰	زرد	لیمویی (شمال)، زیتونی (شرق)، قرمز-قهوه‌ای (غرب)، سیاه (جنوب) به صورت صلیب سَلتایری[1]	همانند مقیاس ملکه اما طلایی با رگه‌های سیاه	سیاه با انوار زرد

[1] saltire

کارت‌های درباری تاروت با افلاک قلمرو کیهانی ایشان: **چوبدست‌ها**	کارت‌های درباری تاروت با افلاک قلمرو کیهانی ایشان: **جام‌ها**
شوالیه‌ی چوبدست. از ۲۰° ♏ تا ۲۰° ♐ حکمرانی می‌کند – شامل بخش‌هایی از هرکول[1].	شوالیه‌ی جام. از ۲۰° ♒ تا ۲۰° ♓ حکمرانی می‌کند – شامل اکثریت اسب بالدار[2].
ملکه‌ی چوبدست. از ۲۰° ♓ تا ۲۰° ♈ حکمرانی می‌کند.	ملکه‌ی جام. از ۲۰° ♊ تا ۲۰° ♋ حکمرانی می‌کند.
شاهزاده‌ی چوبدست. از ۲۰° ♋ تا ۲۰° ♌ حکمرانی می‌کند.	شاهزاده‌ی جام. از ۲۰° ♎ تا ۲۰° ♏ حکمرانی می‌کند.
شاهدخت چوبدست. یک چهارم عرش را حول قطب شمال حکمرانی می‌کند.	شاهدخت جام: یک چهارم دیگر را حکمرانی می‌کند.

کارت‌های درباری تاروت با افلاک قلمرو کیهانی ایشان: **شمشیرها**	کارت‌های درباری تاروت با افلاک قلمرو کیهانی ایشان: **قرص‌ها**
شوالیه‌ی شمشیر. از ۲۰° ♉ تا ۲۰° ♊ حکمرانی می‌کند.	شوالیه‌ی قرص. از ۲۰° ♌ تا ۲۰° ♍ حکمرانی می‌کند.
ملکه‌ی شمشیر. از ۲۰° ♍ تا ۲۰° ♎ حکمرانی می‌کند.	ملکه‌ی قرص. از ۲۰° ♐ تا ۲۰° ♑ حکمرانی می‌کند.
شاهزاده‌ی شمشیر. از ۲۰° ♑ تا ۲۰° ♒ حکمرانی می‌کند.	شاهزاده‌ی قرص. از ۲۰° ♈ تا ۲۰° ♉ حکمرانی می‌کند.
شاهدخت شمشیر. یک چهارم سوم را حکمرانی می‌کند.	شاهدخت قرص: یک چهارم چهارم عرش را حول کِتِر حکمرانی می‌کند.

---

1 Hercules
2 Pegasus

	عناوین و تناسبات خال چوبدست (گشنیز)		عناوین و تناسبات خال جام (دل)	
۰				
۱	بنیان نیروهای آتش		بنیان نیروهای آب	
۲	♂ در ♈	حفظ	♀ در ♋	شوق
۳	☉ در ♈	عزم	☿ در ♋	خیز
٤	♀ در ♈	جزم	☽ در ♋	شُرّ
٥	♄ در ♌	ضرب	♂ در ♏	ویل
٦	♃ در ♌	چنگ	☉ در ♏	شکفت
۷	♂ در ♌	جلا	♀ در ♏	نشت
۸	☿ در ♐	شرر	♄ در ♓	نشست
۹	☽ در ♐	شعله	♃ در ♓	پخش
۱۰	♄ در ♐	گداز	♂ در ♓	عطا

	عناوین و تناسبات خال شمشیر (خاج)		عناوین و تناسبات خال قرص (خشت)	
۰				
۱	بنیان نیروهای باد		بنیان نیروهای خاک	
۲	☽ در ♈	حِلم	♃ در ♈	نوع
۳	♄ در ♈	سوز	♂ در ♈	سعی
٤	♃ در ♈	قبول	☉ در ♈	توان
٥	♀ در ♌	خلع	☿ در ♌	زحمت
٦	☿ در ♌	جمع	☽ در ♌	مشت
۷	☽ در ♌	ترک	♄ در ♌	رفع
۸	♃ در ♐	دخیل	☉ در ♐	حساب
۹	♂ در ♐	شقاء	♀ در ♐	کسب
۱۰	♄ در ♐	فغان	☿ در ♐	کام

تثلیث‌های سه گانه سیارات

♆	روحانی		
☉	بشری (عقلانی[2])	{	نفس (ضمیر) [1] ☿
☽	حسی (جسمانی)		

♅	روحانی		
♄	بشری (عقلانی)	{	اراده نفس ♇
♂	حسی (جسمانی)		

♃	روحانی		
☿	بشری (عقلانی)	{	ارتباط با ناضمیر ⊖
♀	حسی (جسمانی)		

[1] self (ego)

[2] می‌توان به جای «عقلانی» گفت «خودآگاه»

رکن میانه

♆	روحانی	
☉	بشری	خودآگاهی
☽	خودکار	

رکن رحم

♅	خلاق	
♄	پدرانه	وضعیت عمل بر ناضمیر
♂	شوریده	

رکن جبر

♃	شهودی	
☿	ارادی	وضعیت ابراز نفس
♀	عقلانی	

تثلیث‌های دایره البروج

آتش	آتشِ آتش	رعد و برق – خشونت سریع هجوم
	بادِ آتش	خورشید – نیروی مداوم انرژی
	آبِ آتش	انعکاس روحانی‌گردیده محوشونده *تصویر*

آب	آتشِ آب	باران، فواره‌ها، غیره – حمله شورآمیز سریع
	بادِ آب	دریا – نیروی مداوم فساد
	آبِ آب	برکه – انعکاس روحانی‌گردیده راکد *تصاویر*

باد	آتشِ باد	باد – هجوم سریع (به مفهوم تعادل توجه کنید همانند آنچه در بادها مرسوم هست)
	بادِ باد	ابرها – حاملین مداوم آب
	آبِ باد	ارتعاشات – توده غیرمتحرک، روحانی‌گردیده برای انعکاس *رُواخ* (ذهن)

خاک	آتشِ خاک	کوه‌ها – فشار خشن (به علت جاذبه)
	بادِ خاک	دشت‌ها – دربردارنده مداوم حیات
	آبِ خاک	کشتزارها – آرام، روحانی‌گردیده برای در بر داشتن حیات نباتی و حیوانی

در هر مورد، برج *کاردینال*، *تولد عنصر* را نشان می‌دهد؛ برج *کرّوبی*، حیاتش را؛ و برج *بی‌ثبات*، گذرش را به شک ایده‌آل متناسب با آن، یعنی *روح* نشان می‌دهد. به همین ترتیب *شاهدخت‌ها* نیز در *تاروت*، *سریران روح* هستند.

سه گانه‌های اساسی

0. روح‌القدس	
I. پیک IX. بذر سری	سه خدای I A O
II. باکره	
III. همسر XVII. مادر	سه الهه
X. پدر مطلق ۳ در ۱	
IV. حکمران V. پسر (کاهن)	سه دِمیورگ
VI. ظهور دوقلوها	
XIX. خورشید (در حال بازی) XVI. فرزند تاجدار و پیروز ظهورکننده از زهدان همانند مورد A L P	فرزندان: هوروس و هور–پا–کرات
VII. گرال؛ ارابه حیات	
XIV. زهدان آبستن نگاهدارنده حیات VIII. اتصال از حیث جنسیتی	*گاوبن‌های*[1] یانی (زن متقاعدشده)
XI. ۱۵٦ و ٦٦٦	
XII. ناجی در آب‌ها XIII. شکم نجات‌بخش که XV را می‌کشد	خدایان مقتول
XV. شق و خشنود	
XVIII. ساحر؛ یانی راکد و منتظر XX. خداوند و انسان به عنوان دوقلوهایی از نوئیت و هدیت	لینگام، یانی، لوح سنگی[2]
XXI. نظام	پنتکل کل

---

[1] gaudens
[2] Stélé

واژەگزینی

فلسفه

مِثالی	ideal
عینی	actual
بودی	Nomounal

علوم باطنی غرب

اسامی خاص

عصر	aeon	جماتریا	Gematria
جادو	magick	تلما	Thelema
مغ	mage	مسلک (نظام)	Order
ساحر	witch	سرا	Lodge
ویچکرافت	witchcraft	عرش	Heaven
پدر مطلق	All father	دیو	devil
مادر مطلق	All mother	شیطان	Shaytan
جادوی خنوخی	Enochian Magic	محراب (میز کاری جادو)	altar
کَرّوب	Cherub	اِله	deity
جوهر الوهیت	Godhead	فراست	Intelligence
تتراگراماتون	Tetragramaton	احضار	invocation
عالم صغیر	Microcosm	احاله	evocation
عالم کبیر	Macrocosm	کابالا	Qabalah

تلما

ببلون	Babalon
کتاب شریعت (کتاب) / کتاب ال	The Book of The Law
درخت حیات	Tree of Life
کار عظیم	Great Work

آبراهادابرا	Abrahadabra
مشاهده و صوت (کتاب)	The Vision and the Voice
مادر مطلقه	Great Mother
پدر مطلق	Great Father
دریای کبیر	Great Sea
کتاب معرفت یا بلاهت (کتاب)	The Book of Wisdom or Folly
ایثیر	Aethyr
فالوس/فالیک	Phallus/Phallic
یانی	Yoni
کتاب کذبیات (کتاب)	The Book of Lies
دَد	Beast

تشرف در تلما

0°=0°	–	–
10°=1°	جامع‌النفوس	Ipsissimus
9°=2°	مغ	Magus
8°=3°	مرشد معبد	Magister Templi
7°=4°	استاد بعید	Adeptus Exemptus
6°=5°	استاد کبیر	Adeptus Major
5°=6°	استاد صغیر	Adeptus Minor
4°=7°	فیلسوف	Philosophus
3°=8°	کارورز	Practicus
2°=9°	مفتون [1]	Zelator
1°=10°	مبتدی	Neophyte
0°=0°	کارآموز	Probationer

[1] در کتاب لیبر ۷۷۷ عنوان این درجه، محقق، Theoricus ذکر شده و متعاقباً ۱=۱۰، *مفتون* و ۰=۰، مبتدی نامیده شده است. در آنجا درجه *کارآموز* موجود نمی‌باشد. [م.]

Grade	درجه
Grade of Magus	درجه مغ
Masters of the Temple	مرشدین معبد
Adept	استاد
Chief Adept	استاد پیشوا
Second (Major) Adept	استاد ثانی (کبیر)
Third (Minor) Adept	استاد ثالث (صغیر)
Secret Chiefs	اولیاء سری
Master Therion (To Mega Therion [Tὸ Μέγα Θηρίον])	دَدِ مرشد (دَدِ کبیر)

کابالا

Mother letters	حروف امّی

درخت حیات

Supernals	علویون
Veil of Negative	حجاب منفی
Sephira	سفیرا
Sephiroth	سفیراها
path	مسیر
Abyss	مغاک
Ain	اِین
Ain Soph	اِین سُف
Ain Soph Aur	اِین سُف اور
sphere	فلک
Middle Pillar	رکن میانه
Pillar of Mercy	رکن رحم
Pillar of Severity	رکن جبر

سفیراهای درخت حیات

شماره سفیرا	نام سفیرا به عبری	تلفظ نام عبری	ترجمه فارسی از نام عبری	نام سفیرا به انگلیسی	ترجمه انگلیسی	ترجمه فارسی از نام انگلیسی
١	כתר	کِتِر	چتر	Kether	Crown	تاج
٢	חכמה	خُکمَه	حکمت	Chokmah	Wisdom	خرد
٣	בינה	بینا	بیان	Binah	Understanding	فهم
–	דעת	دِعات	معرفت	Da'at	Knowledge	دانش
٤	חסד	خِسِد	رحم	Chesed	Mercy	رحمت
٥	גבורא	گِبورا	جبر	Geburah	Strenght	قدرت
٦	תפארת	تیفارِت	فخر	Tiphareth	Beauty	زیبایی
٧	נצח	نِتزاخ	فتح	Netzach	Victory	پیروزی
٨	הוד	هُد	جلال	Hod	Splendour	جلال
٩	יסוד	یِسُد	اساس	Yesod	Foundation	اساس
١٠	מלכות	مَلکوت[1]	مَلَکوت	Malkut	Kingdom	پادشاهی

طبقه بندی سیستم

سطح	plane

چهار طبقه جهان

نام طبقه به عبری	تلفظ	ترجمه فارسی از نام عبری	نام طبقه به انگلیسی	ترجمه انگلیسی	ترجمه فارسی از ترجمه انگلیسی
אצילות	اَصیلوت	اصالت	Atziluth	Archetypal World	جهان مثالی
בריאה	بریاه	بداعت	Briah	Creative World	جهان خلاق
יצירה	یِصیراه	صناعت	Yetzirah	Formative World	جهان تشکیلی
עשיה	عسیا	ساختن	Assiah	Material World	جهان مادی

[1] به سکون لام.

طبقات روح

نام طبقه به عبری	تلفظ	ترجمه‌ی فارسی از نام عبری	نام طبقه به انگلیسی	ترجمه‌ی انگلیسی	ترجمه‌ی فارسی از ترجمه‌ی انگلیسی
יחידה	یِخیدا	جان	Yechidah	The Self	نفس
חיה	خیا	حیّ	Chiah	The Life Force	نیروی حیات
נשמה	نِشاما		Neshamah	The Intuition	شهود
רוח	رُواخ	روح	Ruach	The Intelect	هوش
נפש	نِفِش	نفس	Nepesh	The Animal Soul	روح حیوانی

تاروت

کارت‌های درباری (Court Cards)

شوالیه	Knight
ملکه	Queen
شاهزاده	Prince
شاهدخت	Princess

عناصر (elements)

آتش	Fire
آب	Water
باد	Air
خاک	Earth
روح	Spirit

خال‌ها (suits)

چوبدست	wand
شمشیر	sword
جام	cup
قرص	disk

ورق‌ها

کارت	card
دست	deal
دسته	deck
برگه	atu
خال	suit
کارت کبیر	trump, major card
کارت صغیر	minor card
تکخال	Ace

کارت‌های کبیر (trumps)

ابله	Fool	میزان	Adjustment
مغ	Magus	مرد آویخته	Hanged Man
راهبه اعظم	High Priestess	مرگ	Death
شهبانو	Empress	هنر	Art
شاهنشاه	Emperor	دیو	Devil
موبد	Hierophant	بارو	Tower
عشاق	Lovers	اختر	Star
ارابه	Chariot	مهتاب	Moon
شهوت	Lust	آفتاب	Sun
پیر	Hermit	عصر	The Aeon
سرنوشت	Fortune	گیتی	Universe

کارت‌های صغیر

شماره کارت	ترجمه از ریشه کلمه انگلیسی[1]	عنوان انگلیسی	ترجمه از انگلیسی	توضیحات ترجمه از ریشه کلمه انگلیسی
دوی چوبدست	حفظ	dominion	سلطه	یا مُلک/برقرار/حفظ (مالکیتی که فقط کیفیت داشتن دارد)

[1] ترجمه از ریشه‌ی انگلیسی عنوان کارت، مکانیزم سیستم را عیان می‌دارد در حالی که کاربرد عنوان انگلیسی آن عمدتاً پیشگویی امور مادی می‌باشد.

سه‌ی چوبدست	عزم	virtue	فضیلت	بر اساس نام دیگر کارت Established Strength / جِد / صیقل دادن
چهارِ چوبدست	جزم	completion	اتمام	
پنجِ چوبدست	ضرب	strife	نزاع	یا تقابل
ششِ چوبدست	چنگ	victory	پیروزی	یا چیرگی / فائق
هفتِ چوبدست	جلا	valour	دلاوری	=افروختن[1]
هشتِ چوبدست	شرر	swiftness	چابکی	
نهِ چوبدست	شعله	strength	قدرت	یا افروز
دهِ چوبدست	گداز	oppression	بیداد	یا هیمه
دوی جام	شوق	love	عشق	میل به پدید آمدن
سه‌ی جام	خیز	abundance	وفور	هم ریشه abound از ریشه to surge
چهارِ جام	شُرّ	luxury	عیش	ریشه آن overflow است
پنجِ جام	ویل	disappointment	ناامیدی	چاه ویل همانند عنوان دیگر کارتLoss in Pleasure، آنجا که قطره می‌افتد
ششِ جام	شکفت	pleasure	لذت	همچنین جوش، شور
هفتِ جام	نشت	debauch	زوال	
هشتِ جام	نشست	indolence	رخوت	یا سِر
نهِ جام	پخش	happiness	خوشی	
دهِ جام	عطا	satiety	اشباع	از indulge از آنجه که satiety به معنای overindulgence است / لطف /بخشش / ارگاسم
دوی شمشیر	حِلم	peace	آشتی	
سه‌ی شمشیر	سوز	sorrow	غم	
چهارِ شمشیر	قبول	truce	آتش‌بس	یا گردن نهادن
پنجِ شمشیر	خلع	defeat	شکست	یا غلبه/فائق
ششِ شمشیر	جمع	science	علم	مجامعت، ترکیب آتش و آب / شمار

[1] هم خانواده با جلادت (به معنای چابک و نیرومند بودن) – اراده‌ی یگانه‌شده دوباره جدا می شود (همانند آب)

هفتِ شمشیر	ترک	futility	بیهودگی	
هشتِ شمشیر	دخیل	interference	مداخله	
نهِ شمشیر	شقاء	cruelty	ظلم	
دهِ شمشیر	فغان	ruin	تباهی	
دوی قرص	نوع	change	تغییر	یا رنگ که از ملون می آید / طبع / نوع / غرض[1]
سه‌ی قرص	سعی	work	کار	
چهارِ قرص	توان	power	قدرت	یا نیرو
پنجِ قرص	زحمت	worry	نگرانی	(به معنای به زحمت افتادن) از Material Trouble [2]
ششِ قرص	مشت	success	موفقیت	یا مشت از go after
هفتِ قرص	رفع	failure	شکست	یا خلاص
هشتِ قرص	حساب	prudence	پروا	
نهِ قرص	کسب	gain	اکتساب	
دهِ قرص	کام	wealth	ثروت	یا حاضر

مفاهیم ستاره‌شناسی/طالع‌بینی

خورشید	Sun		cust
ماه	Moon	ستاره شناسی	astronomy
عطارد	Mercury	طالع بینی	astrology
بهرام	Mars	کاردینال [منقلب]	Cardinal
برجیس	Jupiter	کرّوبی [ثابت]	Kerbic [Fixed]
کیوان	Saturn	بی‌ثبات [ذوجسدین]	Mutual
نپتون	Neptune	عُشر	decan
پلوتو	Pluto	نجیب‌زاده	dignitary
زهره	Venus	جویا	Querent
راس	North Node	عمارت	mansion
دنب	South Node	شان	dignity

[1] ظهور است و طلیعه ، طبع و نقش و مهر

[2] مانند درختی که توان و سعی را دارد اما در انتخاب بین امکان‌های به زحمت بیافتد. / غمض یعنی چشم‌پوشی / طلب / نگاه

حکمرانی	ruling	غالب	dominant
شرف	exaltation	شمس	Sol
برج	sign	قمر	Luna

اسطوره شناسی

رب	Lord
خدا	god
الهه	goddess
خداوند	God
خائوس	Chaos
تحوتی	Thoth
مرکوری (خدا رومی)	Mercury
مارس (خدای رومی)	Mars
ژوپیتر (خدای رومی)	Jupiter
ساترن (خدای رومی)	Saturn
ونوس (خدای رومی)	Venus

کیمیاگری

گوگرد	Sulphur
جیوه	Mercury
نمک	Salt
افتراق و انعقاد	Solve et coagula
والایش	rectification
حلال جهانی	Universal Solvant
داروی جهانی	Universal Medicine
تنتور	tincture

رمل(Geomancy)

		Rubeus	حمره
		Laeticia	لحيان
		Fortuna Minor	نصره الخارج
		Albus	بياض
		Amissio	قبض الخارج
		Conjunctio	اجتماع
		Caput Draconis	عتبه الخارج
		Tristicia	انكيس
		Carcer	عقله
		Acquisito	قبض الداخل
		Puer	فرح
		Fortuna Major	نصره الداخل
		Cauda Draconis	عتبه الداخل
		Via	طريق
		Populus	جماعت
		Puella	نقى الخط

کتاب‌شناسی

کتابها[1]

۷۷۷ و دیگر نوشته‌های کابالایی آلیستر کراولی: به همراه جماتریا و سِفِر سفیروت، 0-87728-222-6

آها! 1-56184-035-1

آلیستر کراولی و کاربست یادداشت‌های جادویی، 1-57863-372-9

آرمیتا: رسالاتی در باب بازجوانی جادویی، 0-913576-18-2

اعتدالین آبی (اعتدالین III:1) 0-87728-210-2

کتاب شریعت، 0-87728-334-6

کتاب کذبیات، که به غلط شکست‌ها نامیده شد، 0-87728-516-0

کتاب تحوتی، رساله‌ای کوتاه در باب تاروت مصری 0-87728-268-4

مجموعه آثار آلیستر کراولی (۳ جلد) 0-87968-130-6

شرح بر کتب مقدس و دیگر مقالات، 0-87728-888-7

اعترافات آلیستر کراولی: شرح حال خود، 0-7100-0175-4

کراولی در باب مسیح، 0-85207-131-0

خاطرات یک معتاد، 0-87728-146-7

هشت خطابه بر یوگا، 0-941404-36-6

دنیای خنوخی آلیستر کراولی: جادوی جنسی خنوخی، 1-56184-029-7

اعتدالین (I:1-10)، 1-57863-351-6

اعتدالین (III:10)، 0-87728-719-8

اعتدالین خدایان (اعتدالینIII:3)، 0-87728-210-2

گوهرهایی از اعتدالین، 0-941404-10-2

اصول کلی طالع‌بینی، 0-87728-908-5

گوتیا: کلیدهای صغیر سلیمان پادشاه، 0-87728-847-X

قلب استاد، 0-919690-00-9

کتابهای مقدس تلما (اعتدالینIII:9) 0-87728-579-9

[1] اعداد روبروی نام هر کتاب، شماره شابک آن می‌باشد.

خینگ کانگ کینگ: ادبیات خلوص، 0-913576-16-6

نوکس اوم پاکس: رسالاتی در باب نور، 0-933429-04-5

قانون برای همه: شرح اصلی رایج کتاب ال، کتاب شریعت، 1-56184-090-4

کتاب الف: کتاب معرفت یا بلاهت، ISBN 0-87728-729-5

رسالاتی کوتاه به سوی حقیقت، 1-56184-000-9

یادداشت‌های جادویی آلیستر کراولی: تونس ۱۹۲۳، 0-87728-856-9

وقایع جادویی دد ٦٦٦: خاطرات آلیستر کراولی، ۱۹۱٤–۱۹۲۰، 0-7156-0636-0

جادو: کتاب آبا، کتاب چهار، 0-87728-919-0

جادو بدون اشک، 0-941404-17-X

فرزند ماه، 0-7221-2703-0

کابالای آلیستر کراولی: سه نوشته، 0-87728-222-6

احیای جادو و دیگر مقالات، 1-56184-133-1

آیین‌های الیوسیس: آنچنانکه در تالار کاکستون اجرا شد، 1-872736-02-5

داقه‌های سیمون ایف، 0-933429-02-9

شی یی: یک لفاظی انتقادی و یادمانیِ یی کینگ توسط کو یوئن، ASIN B0006DYW0U

تَنهاوزِر: داستانی از همه دوران، 0-87968-215-9

تائو ته کینگ: ترجمه‌ای جدید، 0-913576-06-9

مشاهده و صوت: به همراه شرح و دیگر مقالات، 0-87728-887-9

تراژدی جهان، 0-941404-18-8

اشعار

آکِلداما، جایی برای دفن غریبه‌ها، 0-87968-219-1

آهاب، و دیگر اشعار، 0-87968-221-3

آلیستر کراولی: گزیده اشعار، 0-85030-456-3

جویندگان، 0-87968-222-1

ابرها بدون آب، 0-87968-111-X

گارگویل: تصاویر غریب مکتوب حیات و ممات، 0-87968-224-8

ترکه زرین، 0-933429-03-7

یفتاه، 0-87968-217-5

ایزابل، و دیگر اشعار سوگ، ISBN 0-87968-216-7

ارفئوس: افسانه‌ای غنایی، 0-87968-176-4

باغ معطر عبدالله، هزل‌سرای شیراز، 0-933429-05-3

گل‌های حسرت از باغ شیخ، 0-933429-01-0

سرودهای روح، 0-87968-220-5

روح اوزیریس: متشکل از معبد روح‌القدس و سوگنامه مادر، 0-87968-177-2

ستاره و بند جوراب، 0-87968-175-6

شمشیر سرود، 0-87968-223-X

لکه‌های سفید، 0-7156-0680-8

سوسک بالدار، 0-933429-06-1

لیبری[1]

بسیاری از آثار مهم آلیستر کراولی در شکل *لیبر* می‌باشند که معمولاً مستنداتی کوتاه متشکل از آموزه‌ها، اسلوب‌شناسی، تمرین‌ها یا متون *تلمایی* می‌باشند. تمامی *لیبرها* دارای یک عدد رومی می‌باشند و کتابهایی که بخشی از برنامه آموزشی .A.'.A.' می‌باشند، «کلاس»ی مطابق زیر دارند:

کلاس A : متشکل از کتاب‌هایی است که حتی در یک حرف نمی‌بایست تغییر یابند: آن‌ها حاوی سخن استادی می‌باشند که حتی ورای نقد *ریاست پیدای سازمان*[2] است.

کلاس B: متشکل از کتاب‌ها یا مقالاتی است که نتیجه پژوهش، اشراق و جدیت معمول است.

کلاس C: متشکل از مواردی است که بیشتر پیشنهادی هستند تا چیز دیگر.

کلاس D: متشکل از *آیین‌ها* و *دستورالعمل‌های* رسمی می‌باشد.

کلاس E: متشکل از بیانیه‌ها، سخن‌پراکنی‌ها، رسالات و دیگر تقریرات عمومی است. برخی نشریات، ترکیبی هستند و به بیش از یک طبقه مربوط هستند.

---

[1] Libri [لا.] کتاب‌ها، جمعِ Liber، کتاب [م.]

[2] Visible Head of Organization

کتاب	رقم	کلاس	عنوان[1]
I	1	A	*لیبر باء* **یا** *مغ* – شرحی از درجه مغ، بالاترین درجه‌ای که در هر صورتی در این طبقه قابل تجلی است. یا توسط مرشدین معبد چنین گفته شد. همچنین به نام *کتاب مغ* شناخته می‌شود.
II	2	E	**پیغام** *دَدِ مرشد* – شرحی بر ماهیت شریعت نو در اسلوبی بسیاری ساده.
III	3	D	*لیبر III یا یوغ*، دستورالعملی برای کنترل سخن، عمل و فکر
IV	4		*آبا، کتاب ٤*، شرحی عمومی از واژه‌های ابتدایی جادو و قدرت‌های عرفانی. در چهار بخش: ١- عرفان ٢- جادو (تئوری ابتدایی) ٣- جادو در تئوری و عمل ٤- θΕΛΗΜΑ، قانون، اعتدالین خدایان
V	5	D	*لیبر واو یا شاهزاده*، آیین و علامت دد: تناسخی مناسب برای احضار انرژی‌های عصر هوروس؛ تطبیق‌یافته برای استفاده جادوگر در هر درجه.
VI	6	B	*لیبر عین یا دست و پیکان*، دستورالعمل‌های ارایه شده در این کتاب ضعیف‌تر از آن هستند که در انتشار طبقه D جای بگیرند. دستورالعمل‌های ارایه شده برای مطالعه‌ی مبتدی کابالا، اختیار اشکال خدایان، ارتعاش اسامی الوهی، آیین‌های پنتاگرام و هگزاگرام و کاربردهای آن‌ها در حفاظت و احضار، روشی برای حصول به مشاهدات اختری و دستورالعملی در عملیات قیام بر سیارات.
VII	7	A	لیبر فرزندان یا لاجورد، نقش کابالای مصری، شماره VII: اعتاق ارادی یک استاد بعید از استادی‌اش. این‌ها *کلمات زایش مرشد معبد* هستند. طبیعت این کتاب به کفایت در عنوانش توضیح داده شده است. هفت فصل آن به هفت سیاره به ترتیب زیر اشاره دارند: بهرام، *کیوان، برجیس، خورشید، عطارد، ماه، زهره*. تشرف یک مرشد معبد به زبان جادویی ارایه شده است. این، بر *زیبایی خلسه*، تنها کار موازی با «لیبر LXV» می‌باشد؛ همچنین به نام *لیبر لاجورد* شناخته می‌شود.
VIII	8	D	ن. ک. CDXVIII (٤١٨)

[1] اکثریت قریب به اتفاق توضیحات ستون «عنوان» توسط کراولی نوشته شده است. [م.]

IX	9	B	لیبر E یا مشق: این کتاب به طالب ضرورت نگاهداشت یادداشت را می‌آموزاند. روش‌هایی برای آزمایش روشن‌بینی فیزیکی پیشنهاد می‌دهد. دستوراتی در آسانا، پرایاناما، پهارانا ارایه می‌دهد و به کاربری آزمایشاتی برای جسم فیزیکی توصیه می‌کند تا وی بتواند محدودیت خویش را به کمال بشناسد.
X	10	A	کتاب دروازه نور: این کتاب شرحی از فروفرستادن دَدِ مرشد توسط .A.'.A.' و شرحی از ماموریت وی است. و Porta Lucis، دروازه نور، یکی از عناوین *ملکوت* است که عددش X باشد.
XI	11	D	لیبر نو: دستوراتی برای نایل شدن به *نوئیت*.
XIII	13	D	کوه آتشین درجات: برنامه مراحل سیر که شرحی از وظیفه طالب از تا استادی می‌باشد.
XV	15		دستور عشای کلیسای گنوسی کاتولیک. دستور عشای ربانی مطابق کلیسای کاتولیک گنوسی: آیین اصلی عمومی و جشن خصوصی .O. T. O در ارتباط با *عشای ربانی کلیسای کاتولیک روم*. مسیحیت اصلی و صحیحِ پیش از مسیحیت را نشان می‌دهد.
XVI	16	B	لیبر برج یا منزل خداوند: دستورالعمل حصول با انهدام مستقیم افکاری که در ذهن برمی‌آیند.
XVII	17	D	لیبر IAO: سه روش برای حصول از طریق دنباله‌ی اراده‌شده‌ای از افکار. این کتاب منتشر نشده است. شکل فعال *لیبر ه.ه.ه.* یا CCCXLI می‌باشد. مقاله‌ی *اشتیاق انرژی‌یافته*، ملخصی از این کتاب است.
XXI	21		چینگ-چینگ چینگ (خینگ کانگ کینگ، تائو ته کینگ، دائو ده جینگ) *نوشتار کلاسیک خلوص*، نوشته کوئو هسوئان (کو یوئن، گِه یوئان). ترجمه‌ای جدید از متن چینی توسط *دَدِ مرشد*. این رفیع‌ترین و در عین حال عملی‌ترین نوشتارهای کلاسیک چینی‌است.
XXIV	24	B	از رموز ازدواج *خدایان* با انسان‌ها. دستورالعملی سرّینِ VIII°. منتشر نشده و در حال حاضر منتشر نخواهد شد.
XXV	25	D	آیین ستاره لعل – شکل بهبودیافته آیین «اصغر» پنتاگرام.

XXVII	27	A	لیبر تریگراماتون، کتابی باشد از تریگرام‌های تبدیلات *تائو* با *یین* و *یانگ*. شرح فرایند کیهانی: مرتبط با تهلیل‌های DZYAN در سیستمی دیگر.
XXVIII	28	D	لیبر צבא [صبا] یا Иικη به شماره XXVIII. فواره سنبل – در سه بخش. کتاب هفت پادشاه قدسی. مراسم XXVIII. آیین هفت شاه قدسی – آیینی برای تشرف اعطاشده به برخی کارآموزان منتخب.
XXX	30	B	کتاب میزان – دوره‌ای ابتدایی از اخلاقیات متناسب با انسان متوسط.
XXXIII	33	C	شرحی از .'.A.'.A ابتدائاً نوشته شده در زبان دوره خود توسط مستشار وون اکارتهاوزن و اکنون اصلاح و بازنویسی‌شده. متن ابتدایی .'.M.'.M.'.M (لیبر LII در .O.T.O) می‌تواند [در سطح] این کتاب دسته‌بندی شود.
XXXVI	36	D	ستاره یاقوت کبود – مراسم بهبودیافته *هگزاگرام*.
XLI	41	C	ثیین تائو، رساله‌ای سیاسی یا *کنیسه ساتان* – مطالعه‌ای پیشرفته از *حصول* با روش تعادل در سطح اخلاقی.
XLIV	44	D	عشای ققنوس – دستورالعملی در شکل ساده و زودفهم از عشای ربانی.
XLVI	46		کلید اسرار – ترجمه‌ای توسط برادر .O.M از شاهکار الیفاس لِوی، La Clef des grands mystéres
XLIX	49		شی ئی چیِین – شرحی بر کمال الوهی تصویرشده توسط تبدیلات هفت‌گانه اثنوی. فرش می‌شود یک نسخه کامل باقی نمانده است.
LI	51		اقلیم گم‌شده – شرحی بر اقلیم *آتلانتیس*: راه و رسم، مراسم جادویی و عقاید مردمانش. به همراه شرح راستین مصیبتی که به ناپدیدگشتنش انجامید. کراولی: گاه فکر می‌کنم این اثر فاقد یگانگی هنری است. گاه حماسه‌ای خارق‌العاده است که ایده‌آل‌های جامعه *مدینه فاضله* مرا ترسیم می‌کند. اما برخی عبارات هزلی بر وضعیت جامعه موجود هستند؛ در حالی که بقیه اشاراتی به اسرار جادویی عمیق خاص یا پیش‌بینی‌های اکتشافات در علوم می‌باشند»
LII	52		مانیفست .O.T.O – شرحی پایه‌ای دالّ بر کارهای *نظام*. نوشته مقدماتی .'.A.'.A (کتاب XXXIII) می‌تواند با این کتاب در یک سطح قرار گیرد.

LV	55	C	مبارزات شیمیایی برادر پراردوا با هفت نیزه‌ای که شکانید – شرحی از *راه جادویی و عارفانه* به زبان کیمیاگری.
LVIII	58	B	مقاله‌ای بر *کابالا* – این مقاله‌ای است بر کابالا در *معبد سلیمانِ پادشاه*.
LIX	59	C	از میان خلیج – شرحی خارق‌العاده از یک تناسخ پیشین. نکته جالب آن، این است که داستان اضمحلال *ایزیس* توسط *اوزیریس* می‌باشد که می‌تواند به خواننده کمک نماید معنای اضمحلال *اوزیریس* را با *منزلِ* عصر موجود ادراک نماید.
LXI	61	D	کتاب علت – درس آغازین، شامل درس تاریخ – تاریخ حقیقی منشا حرکت حاضر را شرح می‌دهد. جملات آن به معنای معمول کلمه دقیق هستند. موضوع کتاب، تنزیل افسانه‌سازی است. دست‌نوشته‌ای که شرحی بر تاریخ .'.A.'.A در دوران اخیر ارایه می‌دهد. این تاریخ شامل هیچ اسطوره‌ای نمی‌باشد. بیانیه‌ی حقایقی است که مستعد اثباتی منطقی می‌باشند.
LXIV	64	B	لیبر اسرافیل – رسماً *آنوبیس* نامیده شده است – دستورالعملی در روش مناسب تبلیغ.
LXV	65	A	کتاب محیط قلب با یک مار– شرحی از روابط *سالک* با *فرشته مقدس نگهبان* خود. حصول به دانش و گفتگو با *فرشته مقدس نگهبان*، تاج مدرسه خارجی می-باشد. متشابهاً لیبر VII به *مبتدیان* داده می‌شود؛ از آنجا که درجه *مرشد معبد*، بالاترین درجه بعدی توقف است و لیبر CCXX به *مفتون*؛ از آنجا که وی را به بالاترینِ درجات ممکن می‌رساند. لیبر XXVII به *کاروَرز* داده می‌شود؛ از آنجا که در این کتاب، بنیان غایی والاترین *کابالای* نظری قرار دارد و لیبر DCCCXIII به *فیلسوف*، چرا که بنیان والاترین *کابالای* عملی قرار دارد. این رساله جادویی، مشخصاً رابطه *سالک* را با *نفس اعلی‌اش* نشان می‌دهد. در تصور و اجرا نیز به همین ترتیب است؛ شاهکاری از ترفیع تفکر، منقش به *زیبایی ناب*.
LXVI	66	A	کتاب ستاره یاقوت سرخ – مراسمی سری، قلب IAO-OAI، رسیده بر .V.V.V.V.V برای استفاده خاص وی در *کتاب شریعت*، و در عدد LXVI نوشته می‌شود. این کتاب به کفایت توسط عنوانش شرح داده می‌شود.
LXVII	67	C	سرود شمشیر. که توسط مسیحیان، کتاب دد نامیده می‌شود. تقدیم شده به بیکو *آناندا متِیا* (آلن بِنِت) – مطالعه‌ای ضروری بر فلسفه‌هایی متنوع. شرحی از بودائیسم.

Σταυρος Βατραχου – آیین‌های مناسب برای حصول روح مانوس از طبیعت *مرکوری*؛ آنچنانکه در مکاشفات یوحنای مقدس از یک قورباغه یا وزغ شرح داده شده است.	C	70	LXX
صوت سکوت – دو مسیر – هفت درگاه – نوشته اچ. پی. بلاواتسکی – با شرحی دقیق از برادر .O.M – برادر .O.M، ٧=٤، آموخته‌ترینِ تمامی برادران نظام است. وی هجده سال برای مطالعه دقیق این شاهکار صرف کرده است.	B	71	LXXI
اوم – این، پی‌آیند *معبد سلیمان پادشاه* است و یادداشت‌های یک مغ می‌باشد. این کتاب شامل شرح جزئیات حصول به درجه *تشرف* می‌باشد؛ والاترین امکان برای *انسان* متجلی.		73	LXXIII
لیبر Testis Testitudinis یا עד [عین دالت] به شماره LXXIV	D	74	LXXIV
لیبر اوز، کتاب بز – مانیفست .O.T.O از حقوق بشر: اخلاقیات، آزادی جسمی، ذهنی، جنسی و حارس ظالم‌کُشی ... . طرح.O.T.O به کلمات یک هجا – همچنین کتاب قدرت شناخته شده است.		77	LXXVII
شرح کارت‌های تاروت، کتاب تحوت – به همراه تناسبات آن‌ها، شامل روشی پیشگویی با کاربرد آن‌ها. و بر کتاب تحوت، «رساله‌ای کامل بر *تاروت* که طرح-های صحیح کارت‌ها را به همراه تناسبات آن‌ها و معانی نمادین را در تمامی سطوح ارایه می‌دهد.»	B	78	LXXVIII
کودک ماه – تار پروانه – شرح عملی جادویی، مشخصاً مرتبط با سیاره ماه، نشوته‌شده در شکل داستان – همچنین با عنوان «تار» شناخته می‌شود.		81	LXXXI
لیبر خنوخ – مجملی خلاصه از نمایش نمادپرازانه‌ی گیتی، برگرفته از دکتر جان دی از طریق بلوربینی سِر ادوارد کِلی. – بخش اول: نمایش نمادین گیتی؛ بخش دوم: چهل و هشت دعوت یا کلید.	B	84	LXXXIV
لیبر צ [صادی] یا قلاب هرمسی به شماره XC – شرحی از *تشرف* و دلالتی بر آنانی که مناسب چنان کاری هستند.	A	90	XC
ن. ک. XXVIII		93	XCIII
دنیای بیدار – حکایت نوزادان و مکیدن‌هایشان – تمثیلی شعری از روابط روح و	C	95	XCV

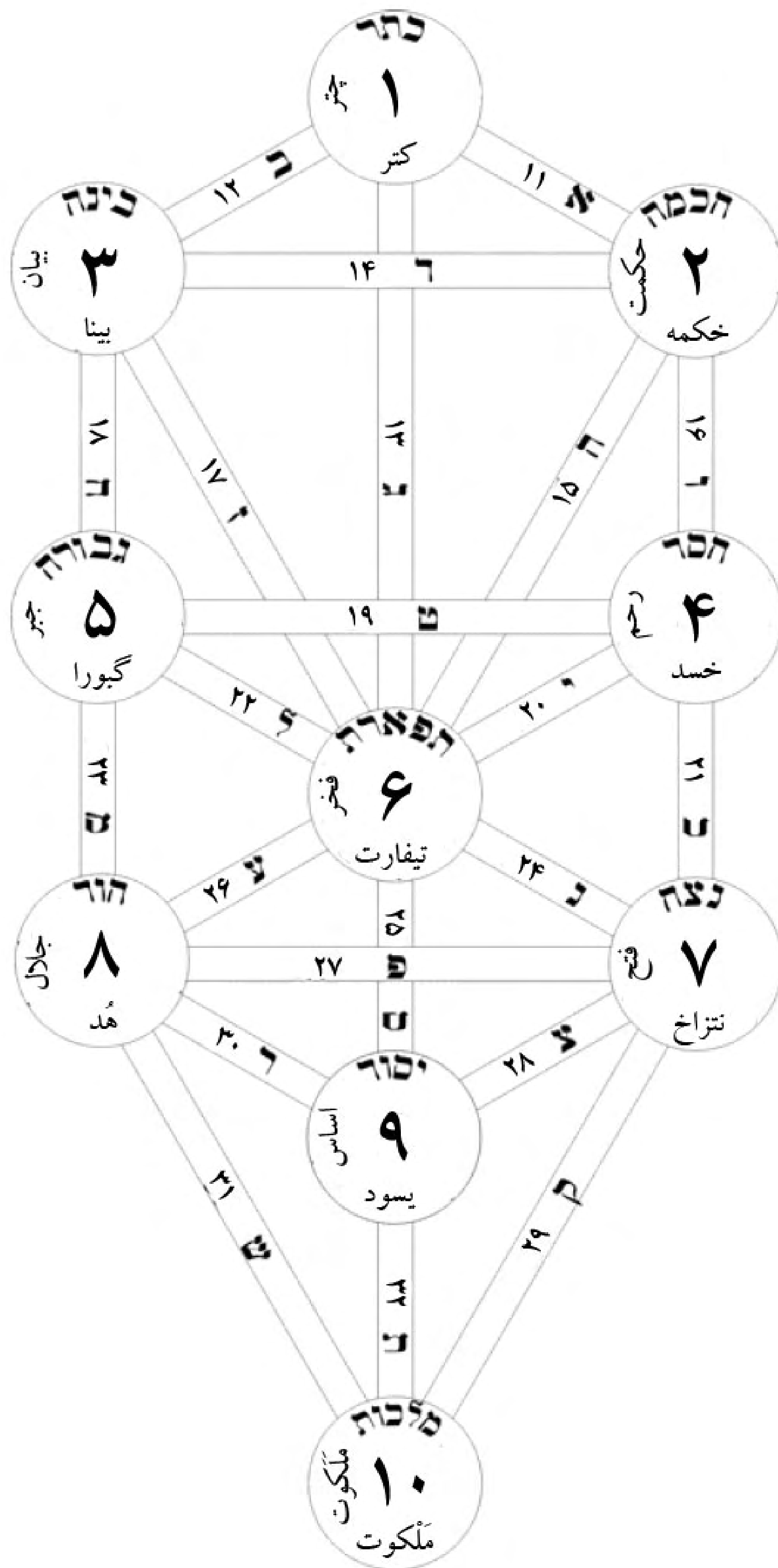
			فرشته مقدس نگهبان.
XCVI	96	B	لیبر گائیا به شماره XCVI – دفترچه راهنمای رمل – سیستم ساده و تقریباً رضایتبخشی از رمل ارایه می‌دهد.
XCVII	97		مشاهده خواهر آخیتیا – منتشرنشده؛ احتمالاً موجود نمی‌باشد. خواهر آخیتیا، نام جادویی *رودی ماینور* است.
C	100	D	لیبر כף [کاف په] Agape Azoth sal Philosphorum، کتاب کشف حجاب سانگرال که در آن از شرابِ سَبَت اساتید سخن رفته است – دستورالعمل سرّی IX°؛ که منتشر نشده و در حال حاضر منتشر نخواهد شد.
CI	101	B	نظام شوالیه‌های مشرقی؛ نامه‌ای سرگشاده بر تمامی آنانی که می‌خواهند به نظام بپیوندند – نامه منظومِ *بافومت* به *سِر جورج مک‌نی‌گُوی* VIII°، برشمرنده وظایف و تقدمات.
CVI	106		در باب مرگ – رساله منظوم *بافومت* به *دام آنا رایت* VI°.
CXI	111	B	لیبر الف – کتاب معرفت یا بلاهت – شرحی مطول و دقیق بر *کتاب شریعت*. در شکل یک نامه از *دَبِر مرشد* به فرزند جادویی‌اش. این کتاب شامل عمیق‌ترین رازهای تشرف است؛ با راه‌حلی واضح به بسیاری مسایل کیهانی و اخلاقی.
CXVI	116		ن. ک. XCVI.
CXX	120	D	کتاب جسد، مراسم CXX – گذر از *توات* – مراسمی از تشرف مفتون – منتشر-نشده.
CXXIV	124		در باب عدن و بلوط قدسی – رساله‌ای منظومی از *بافومت* بر عالیجناب سِر جیمز توماس ویندرام، .V.H.، .V.I.، .V.I.، متشرف حرم مطهر گنوسی، نایب-السلطنه در *اتحاد* جنوب *آفریقا*.
CXXXII	132		Αποθεοσις، CXXXII – رساله‌ای منظوم از بافومت بر عالیجناب سِر ویلفرد تالبوت اسمیت، .T.H.، .T.I. و .T.I.؛ متشرف حرم مطهر گنوسی، بر سرّ تناسخ. بخش α: ولادت یک مفهوم. بخش β: محاسبه مرگ و بارو. بخش γ: انظباط کشتی کاپیتان: تدکراتی بر ناوبری.

CXLVIII	148		سرباز و گوژپشت – مقاله‌ای بر روش تعادل بر سطح عقلانی.
CL	150	E	حول قانون خُرد – توضیحی تکمیلی بر *کتاب شریعت* با ارجاع خاص به *قدرت‌ها* و *تقدمات* تنفیذ شده با قبول آن.
CLVI	156	A	لیبر ח [خِت] یا کلبه چوبی به شماره CLVI – این کتاب شرح کامل وظیفه *استاد بعید* است که تحت نمادهای سطح خاص و نه عقلانی در نظر گرفته می‌شود.
CLVII	157		تائو ته چینگ – ترجمه‌ای جدید به همراه شرح توسط دد مرشد. این رفیع‌ترین و در عین حال عملی‌ترینِ آثار کلاسیک چین است.
CLXI	161		شریعت تلما – منظومه تلمایی
CLXV	165	B	استاد معبد – یادداشت‌های شرح ماوقع‌های جادویی برادر احد به همراه یادداشت‌های کراولی.
CLXXV	175	D	لیبر آستارته یا یاقوت کبود – در باب یگانگی فرد با اله.
CLXXXV	185	D	کتاب انجمن مقدس – وظایف و قسم‌های درجات .'.A'.A
CXCIV	194		یک خبر با ارجاع به نظامنامه مسلک – ساختار .O.T.O
CXCVII	197	C	سِر پالامِدیز، شوالیه عرب – شرحی شاعرانه از کار عظیم.
CC	200	D	لیبر ٦ [رِش] یا هلیوس – دستورالعملی بر نیایش خورشید، روزی چهار مرتبه.
CCVI	206	D	لیبر ٦٦ [رو] – دستورالعمل کامل پرانایاما.
CCVII	207		برنامه درسی دستورالعمل‌های .'.A'.A
CCXVI	216		یی چینگ – ترجمه توضیحات توسط کراولی.
CCXX	220	A	کتاب شریعت، کتاب ال یا قانون

CCXXVIII	228	B	در باب ذات خداوند
CCXXXI	231	A	کتاب سر – رساله‌ای بر کارت‌های کبیر تاروت.
CCXXLII	242	C	آها! شرحی به زبان شعر از راه‌های متعدد حصول و نتایج به دست آمده.
CCLXV	265		ساختار ذهن – رساله‌ای از باب روانشانسی از نقطه‌نظر عرفانی و جادویی.
CCC	300	E	خابز اَک پِخت – دستورالعمل خاص برای ترویج شریعت.
CCCXXXIII	333	C	کتاب کذبیات – کتابی از ۹۳ فصل مجمل از بسیاری موضوعات.
CCCXXXV	335	C	حکایت آدونیس – نمایشنامه‌ای کوتاه
CCCXLI	341		لیبر H.H.H. – سه روش حصول
CCCXLIII	343		AMRITA
CCCLXV	365		احضار مقدماتی گوتیا – مشابه کتاب سامخ، اما با تفاوت‌هایی.
CCCLXVII	367	B	از باب گورزاد
CCCLXX	370	A	لیبر آعاش یا نیروی جُدی – طبیعت نیروی جادویی خلاق را در انسان تحلیل می‌کند.
CD	400	A	لیبر ת [تاو] یا سه حرف کابالا – تفسیری تصویرپردازی‌شده از تاروت در سطح متشرف.
CDXII	412	D	لیبر A یا سلاح – دستورالعمی بر آماده‌سازی ابزارهای عنصری
CDXIV	414		هنر جادو
CDXV	415	AB	کارهای پاریس

CDXVIII	418	AB	مشاهده و صوت – شرح کلاسیک مشاهدات کراولی از ۳۰ ایثیر خنوخی.
CDLI	451	B	لیبر جنگل – منتشر نشده. روشی مستقیم بر القای خلسه. موجود در لیبر CDXIV فصل XV
CDLXXIV	474	C	لیبر مغاک یا دعات – روشی بر ورود به مغاک.
D	500	B	سِفر سِفیروت – یک واژه‌نامه از کلمات عبری مرتب شده بر اساس ارزش عددی.
DXXXVI	536	B	لیبر بِتراچُفرِنُبوکُسمُماچیا – دستورالعملی بر گسترش دامنه ذهن.
DLV	555	D	لیبر هَد – دستورالعملی بر حصول به *هدیت*.
DLXX	570		لیبر DCCCXIII یا آراریتا – شرحی از هگزاگرام و روش تقلیل آن به واحد و ورای آن.
DCXXXIII	633		تائوماتورژیا – رساله‌ای بر اخلاقیات جادویی.
DCLXXI	671	D	لیبر DCLXXI یا اهرام – آیینی از خودتشرف بر اساس آیین مبتدی.
DCCXXIX	729	C	کارهای آمالانترا – گفتگوهایی با یک موجود خارج از دایره تناسخ.
DCCLXXVII	777	B	فتح‌البابی نمادین بر نظام شکاکین–عارفینِ طریقت مکشوف – ارتباطات کالابای مقدس و درخت حیات
DCCC	800	D	لیبر ס [سامِخ] – آیینی برای حصول به دانش و گفتگو با فرشته مقدس نگهبان.
DCCCVIII	808		مار نِهشتان – هیچ کپی موجود نیست. یورک این دست‌نوشته را «از دست رفته» می‌داند.
DCCCXI	811	C	اشتیاق پرانرژی – رساله‌ای بر جادوی جنسی و محرک خلاق.
DCCCXIII	813	A	آراریتا – شرحی از هگزاگرام و روش تقلیل آن به واحد و ورای آن.

DCCCXXXI	831	D	لیبر י [یُد] – سه روش تقلیل آگاهی چندگانه به یگانه.
DCCCXXXVII	837	C	قانون آزادی – منظومه‌ای تلمایی.
DCCCLX	860	C	یوحنای مقدس یوحنا – ثبت وقایع کناره‌گیری جادویی کراولی.
DCCCLXVIII	868	B	لیبر راهِ راه – شرحی تصویری از نیروهای جادویی طبقه‌بندی‌شده بر حسب کارت‌های کبیر
DCCCLXXXVIII	888		انجیل بر اساس برنارد شاو مقدس – مطالعه کامل خاستگاه‌های مسیحیت.
CMXIII	913	B	لیبر תישארב [تیشارب] – روش‌های حصول به حافظه‌ی جادویی
CMXXXIV	934		کاکتوس – ثبت وقایع تجربیات با غتچه‌های مِسکال. عقیده بر این است که نسخه‌ای باقی نمانده است.
CMLXIII	963	AB	گنجینه‌ی تصاویر – مجموعه مناجات متناسب با برج‌های دایره‌البروجی
MCLI	1151		برنامه مطالعه مینروایی O.T.O.
MCXXXIX	1139		عنوان نامشخص – در لیبر DCCCLXVII از آن با عنوان «اظهارات پیتونس» نام برده شده است.
MCCLXIV	1264		کابالای یونانی – یک واژه‌نامه کاملی از کلیه کلمات و عبارات مقدس و مهم ارایه-شده در کتب گنوسی و دیگر نوشته‌های بااهمیت یونانی و قبطی – این کار به صورت کامل باقی نمانده است و بخشی از آن بازسازی شده است.
	2261	C	یادداشتی بر تورات، نوشته آلن بِنِت، یادداشت مقدمه توسط آلبستر کراولی – مدلی از استدلال کابالایی.


כתר
۱
کتر
חכמה
۲
خکمه
בינה
۳
بینا
חסד
۴
خسد
גבורה
۵
گبورا
תפארת
۶
تیفارت
נצח
۷
نتزاخ
הוד
۸
هُد
יסוד
۹
اساس
یسود
מלכות
۱۰
مَلْکوت
مَلْکوت